



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# مجلس انحطاط تاریخ

فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

بقلم احمد مجد الاسلام کرمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ انحطاط مجلس

نویسنده:

احمد مجدالاسلام کرمانی

ناشر چاپی:

دانشگاه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	تاریخ انحطاط مجلس
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	فهرست مطالب
۱۵	[پیشگفتاری از محقق]
۱۵	شرح حال مؤلف
۱۵	اصل و نسب: طایفه افشار:
۱۷	شرح حال: مرحوم مجد الاسلام
۱۸	زندگانی سیاسی مجد:
۱۸	اشاره
۱۸	روزنامه ادب:
۱۹	تبعید به کلات:
۱۹	روزنامه ندای وطن:
۲۰	روزنامه الجمال:
۲۱	روزنامه کشکول:
۲۱	روزنامه محاکمات:
۲۳	[کناره‌گیری از کارهای سیاسی]
۲۳	اشاره
۲۳	[شعری در اعتراض به غصب قریه علی‌آباد]
۳۱	اولادان مجد:
۳۲	آثار مجد:
۳۳	مقدمه
۳۳	اشاره

۳۴	موقعیت خطرناک
۳۵	واقعۀ مجلس
۳۶	محاصره مجلس
۳۷	تغییر منزل
۳۸	منزل جدید
۳۸	غارت خانۀ ظهیر الدوله
۳۹	نامه به نظام السلطنه
۳۹	نامه نظام السلطه به شاه
۴۰	پاسخ شاه به نظام السلطنه
۴۰	آزادی
۴۰	فرار سعید خان
۴۱	اسباب‌هایم را دزدیدند
۴۲	اقامت در شمیران
۴۲	فصل اول در جهات واقعیه انحطاط مجلس
۴۳	اشاره
۴۳	خواسته‌های مردم
۴۴	عنوان مشروطیت
۴۵	نفع انگلستان از مشروطیت ایران
۴۶	دست‌اندازی عثمانیها بسرحداث ایران
۴۸	نفوذ آلمان در ایران
۴۹	انتخاب وکیل
۵۰	مذاکرات مجلس
۵۱	کرمان از دست رفت
۵۱	بنده ساوه و امتیاز روده

۵۲	انجمن‌های ایالات و ولایات
۵۲	اشاره
۵۳	ایالات و ولایات
۵۵	تشکیل انجمن‌ها
۵۶	انجمن‌های تهران
۵۸	عزل احتشام السلطنه از ریاست مجلس
۵۹	بالا گرفتن کار انجمن‌ها
۶۰	انجمن مرکزی
۶۲	ملک المتکلمین
۶۲	اشاره
۶۳	ملک و سالار الدوله
۶۴	ملک المتکلمین و سید جمال واعظ
۶۷	رحیم خان سردار نصرت
۶۷	واقعه اصفهان
۶۸	انجمن‌ها و تبعید ملک
۶۹	شاه و ملک المتکلمین
۷۰	نظرات اولیه شاه
۷۰	اشاره
۷۱	عدالت انوشیروان
۷۲	زنجیر عدل محمد علی‌شاه
۷۴	قشون ملی
۷۴	اشاره
۷۵	نظامنامه قشون ملی
۷۵	اشاره

- ۷۶ ..... تهیه اسلحه
- ۷۷ ..... تبعید سعد الدوله
- فقط یک نفر سعد الدوله در مقابل طمعهای آنها استبداد بخرج داد و مقاومت کرد و علی الظاهر دیناری نداد و هرچه بر او لطمه زدند اعتنا نکرد
- ۷۸ ..... سعد الدوله شکار حاج ملک
- ۷۹ ..... امور مالیه ایران
- ۷۹ ..... اشاره
- ۸۲ ..... دفاتر مالیه ایران
- ۸۳ ..... فروش القاب و مناصب
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۵ ..... جعل القاب
- ۸۵ ..... افتضاح القاب
- ۸۸ ..... فروش خالصجات
- ۸۸ ..... اشاره
- ۸۹ ..... تقسیم اراضی بین رعایا
- ۹۰ ..... خرید و فروش رعایا
- ۹۱ ..... وضع رعایا در ایران
- ۹۳ ..... نحوه فروش خالصجات
- ۹۵ ..... تمول ناصر الدین شاه
- ۹۵ ..... انحصار تنباکو و تشکیلات کمپانی رژی
- ۹۵ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... امتیاز تنباکو
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... کمپانی رژی فدای رقابت روس و انگلیس شد
- ۱۰۸ ..... اولین قرضه از بانک شاهی



- ۱۰۹ ..... رسیدگی بدفاتر مالیه و پول خانه
- ۱۱۱ ..... حکومت فرمانفرما
- ۱۱۲ ..... صدارت امین الدوله
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... حکومت امین الدوله
- ۱۱۴ ..... استخدام میسو نوز و رفورم گمرکات
- ۱۱۶ ..... اصلاحات امین الدوله
- ۱۱۷ ..... مدارس جدید و مدرسه رشديه
- ۱۱۸ ..... موقوفات ایران
- ۱۲۰ ..... مسافرت آقایان به حضرت عبد العظیم
- ۱۲۲ ..... پذیرائی پادشاه اطیش از مظفر الدین شاه
- ۱۲۳ ..... عزل امین الدوله
- ۱۲۴ ..... [صدارت اتابک]
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... استقراض از روسیه
- ۱۲۶ ..... مسافرت شاه بفرنگ
- ۱۲۶ ..... مظفر الدینشاه در سفر فرنگ
- ۱۲۷ ..... مسافرت دوم بارویا
- ۱۳۳ ..... رقابت دو برادر
- ۱۳۶ ..... حد زدن حکیم
- ۱۳۸ ..... قتل میرزا حسن و میرزا حسین
- ۱۳۹ ..... قتل بابیه
- ۱۳۹ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... شیخ الرئیس در اصفهان

- ۱۴۲ ..... گرفتاری آقا محمد جواد
- ۱۴۳ ..... پناه بابیه به سفارت
- ۱۴۴ ..... بایب کشی حاجی میرزا ابو القاسم زنجانی
- ۱۴۷ ..... کشتن بابیه در ایران
- ۱۴۷ ..... اختلاف ظل السلطان با بانو عظمی
- ۱۴۹ ..... احضار آقا نجفی بتهران
- ۱۴۹ ..... اصلاح مالیه
- ۱۵۰ ..... تعویض حکام
- ۱۵۱ ..... تبعید آزادیخواهان
- ۱۵۲ ..... کمیسیون مالیه
- ۱۵۳ ..... قوای سه‌گانه مملکت
- ۱۵۴ ..... خرابی مالیه
- ۱۵۴ ..... مذاکرات مجلس اول
- ۱۵۴ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... اصلاح بودجه و نحوه دریافت مالیات
- ۱۵۶ ..... کارهای کمیسیون مالیه
- ۱۶۱ ..... [مبانی نظری اندیشه سیاسی و جریان‌شناسی سیاسی مشروطیت]
- ۱۶۱ ..... [اولین علت تامه انحطاط مجلس] ورود علما بمجلس
- ۱۶۱ ..... اشاره
- ۱۶۱ ..... عیب اول [ورود علما به مجلس]
- ۱۶۳ ..... کتاب قانون
- ۱۶۴ ..... اقسام حکومت
- ۱۶۴ ..... [حکومت استبدادی]
- ۱۶۵ ..... مشروطیت ایران

- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... [دولت جمهوری]
- ۱۶۷ ..... [سیره پیامبران و اوصیاء در باب حکومت]
- ۱۶۷ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... [اقسام حکم]
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۹ ..... قسم اول - احکام تأسیسه تشریع است
- ۱۶۹ ..... قسم دوم - احکام تقریریه امضائیه
- ۱۷۰ ..... اما قسم سوم که عبارت از عادات باشد
- ۱۷۶ ..... [علت مخالفت با مشروطه]
- ۱۷۸ ..... عیب دوم [دسیسه چینی علما بر یکدیگر]
- ۱۷۸ ..... [علت آخر: قتل فریدون زردشتی]
- ۱۸۲ ..... کتب و نشریاتی که در تجشیه و تصحیح این کتاب از آنها استفاده شده است
- ۱۸۳ ..... فهرست اعلام
- ۱۹۲ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ انحطاط مجلس

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مجدالاسلام کرمانی، احمد، ۱۲۸۸-؟-۱۳۴۲ق.

عنوان قراردادی : تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ انحطاط مجلس : فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران/ بقلم احمد مجدالاسلام کرمانی ؛ مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور.

مشخصات نشر : [اصفهان]: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱.

مشخصات ظاهری : ض، ۳۰۰ ص. مصور.

فروست : انتشارات دانشگاه اصفهان؛ ۱۳۰.

شابک : ۱۲۵ ریال

یادداشت : عنوان روی جلد: تاریخ انحلال مجلس.

عنوان روی جلد : تاریخ انحلال مجلس.

عنوان دیگر : تاریخ انقلاب مشروطیت ایران.

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق.

شناسه افزوده : خلیل پور، محمود، مقدمه نویس

شناسه افزوده : دانشگاه اصفهان

رده بندی کنگره : DSR۱۴۰۷/م۳ت ۲۰۱ ۱۳۵۱

رده بندی دیویی : ۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۵۴-۸۷۹

## فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ۱

موقعیت خطرناک ۲

واقعیه مجلس ۵

محاصره مجلس ۶

تغییر منزل ۸

منزل جدید ۹

غارت خانه ظهیر الدوله ۱۰

نامه به نظام السلطنه ۱۱

نامه نظام السلطنه به شاه ۱۲

آزادی ۱۴
اسباب‌هایم را دزدیدند ۱۵
اقامت در شمیران ۱۶
فصل اول ۱۹
خواسته‌های مردم ۲۱
عنوان مشروطیت ۲۲
دست‌اندازی عثمانیها ۲۶
نفوذ آلمان در ایران ۲۹
انتخاب و کیل ۳۰
مذاکرات مجلس ۳۳
بند ساوه ۳۴
ایالات و ولایات ۳۷
تشکیل انجمن‌ها ۴۳
انجمن‌های تهران ۴۴
عزل احتشام السلطنه ۴۹
ملک المتکلمین ۵۶
ملک و سالار الدوله ۵۸
فهرست مطالب عنوان صفحه
ملک سید جمال ۶۰
رحیم خان سردار نصرت ۶۶
واقعه اصفهان ۶۷
انجمن‌ها و تبعید ملک ۶۹
شاه و ملک المتکلمین ۷۰
نظرات اولیه شاه ۷۲
عدالت انوشیروان ۷۴
زنجیر عدل محمد علی‌شاه ۷۷
قشون ملی ۸۱
تهیه اسلحه ۸۵
تبعید سالار الدوله ۸۶
امور مالیه ۹۱
دفاتر مالیه ۹۶
فروش القاب و مناصب ۹۹
جعل القاب ۱۰۲

- افتتاح القاب ۱۰۴  
فروش خالصجات ۱۰۸  
تقسیم اراضی ۱۱۲  
خرید و فروش رعایا ۱۱۳  
نحوه فروش خالصجات ۱۲۰  
انحصار تنباکو ۱۲۴  
امتیاز تنباکو ۱۳۸  
کمپانی رژی ۱۴۶  
اولین قرضه ۱۴۸  
رسیدگی بدفاتر مالیه ۱۵۱  
حکومت فرمانفرما ۱۵۴  
حکومت امین الدوله ۱۵۸  
فهرست مطالب عنوان صفحه  
استخدام مسیو نوز ۱۵۹  
اصلاحات امین الدوله ۱۶۹  
مدارس جدید ۱۶۵  
موقوفات ایران ۱۶۸  
عزل امین الدوله ۱۷۴  
پذیرائی پادشاه اطیش ۱۷۷  
استقراض از روسیه ۱۸۱  
مسافرت شاه بفرنک ۱۸۴  
مسافرت دوم باروپا ۱۸۷  
اقامت دو برادر ۱۹۸  
حد زدن حکیم ۲۰۴  
قتل میرزا حسن و میرزا حسین ۲۰۷  
قتل باییه ۲۰۹  
شیخ الرئیس در اصفهان ۲۱۱  
پناه باییه به سفارت ۲۱۷  
بابی کشی زنجانی ۲۲۰  
کشتن باییه در ایران ۲۲۵  
اختلاف ظل السلطان ۲۲۶  
احضار آقانجفی ۲۲۹  
اصلاح مالیه ۲۳۱

تعیض حکام ۳۳۲  
 تبعید آزادیخواهان ۲۳۴  
 قوای سه گانه مملکت ۲۹۷  
 مذاکرات مجلس اول ۲۳۹  
 کارهای کمیسیون مالیه ۲۴۴  
 ورود علما بمجلس ۲۵۳  
 اقسام حکومت ۲۵۹  
 مشروطیت ایران ۲۶۲  
 قتل فریدون زرتشتی ۲۸۸  
 نژاد من ز ترک است و ز افشار همیشه بوده جسدم ایلخانی

### [پیشگفتاری از محقق]

### شرح حال مؤلف

### اصل و نسب: طایفه افشار:

نام این طایفه از نام اوشار یا آووشار پسر بزرگ یولدوز سومین فرزند اوقوز پسر آقا باخان پسر هلاکو خان پسر چنگیز خان مغول پدید آمده است. «۱»

این طایفه از ترکمانانی بودند که همزمان با حملات مغول بر ترکستان از آن سرزمین مهاجرت کرده و در ولایت آذربایجان مسکن گرفتند، در آنجا گروهی از این طایفه به شیخ صفی الدین اردبیلی و اولاد و اخبار او گرویدند و با شاه اسمعیل صفوی (۹۰۳-۹۳۰) موسس دودمان صفوی در زیر لوای قزلباش شمشیر زده و مرشد کامل را یاری و مددکاری نمودند، صوفیان و مریدان خاندان صفوی که در آغاز کار شاه اسمعیل را در کار سلطنت و ترویج مذهب شیعه یار و پشتیبان بودند از هفت طایفه ترک: شاملو، روملو، استاجلو، تکلور، ذو القدر افشار، قاجار «۲» تشکیل میشدند.

طایفه افشار بدودسته بزرگ تقسیم گردیده‌اند یکی (ارخلو) یا (فرقلو) که شاه اسمعیل آنان را به حدودا بیور و خراسان کوچانید تا سدی در مقابل حملات پی‌درپی ازبکان باشند و نادر شاه افشار از این قبیله بود. طایفه دیگر بنام (قاسملو)

(۱)- صفحه ۱۶۸ کتاب «زندگانی شاه عباس» جلد اول تألیف نصر الله فلسفی.

(۲)- صفحه ۴۱ «تاریخ ادبیات برون» جلد چهارم.

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲

بود که حوالی سالها ۹۱۶-۹۱۵ پسرکردگی بیرام یا بهرام بیک بسوی در کرمان حرکت نمودند. حکومت کرمان در این زمان با «محمد خان استاجلو» بود و بقول احمد علیخان وزیری مولف تاریخ کرمان «۱»:

«نواب و عمال او در آن مملکت راتق و فاتق امور بودند»

و بیرام بیک کارهای حکومت را به نیابت از طرف «محمد خان استاجلو» اداره مینمود، از زندگانی بیرام بیک اطلاعات چندانی در دست نداریم ولی از ابنیه و آثاری که در کرمان بنا نهاده است؛ باغی است در جنوب شرقی شهر فعلی کرمان نزدیک سر آسیاب که

هنوز هم بنام باغ بیرم آباد یا بهرام آباد معروف است. گنجعلی خان زیگ که در سالهای ۱۰۳۵ تا ۱۰۰۵ حاکم کرمان بوده است، این باغ را به استیل عصر صفوی تعمیر و تکمیل نموده و هم‌اکنون این باغ جزو موقوفه گنجعلی خان است. از اولاد بیرم بیگ اطلاع زیادی در دست نیست تا یکی از نوادگان او بنام درگاه قلی بیگ بریاست ایل افشار تعیین گردید درگاه قلی بیگ نیز در جوار باغ بیرم آباد در دل کوه ساختمان زیبایی بوجود آورد در پائین کوه نیز دریاچه‌ای ایجاد نمود و آب قریه سر آسیاب را با مجرائیکه در دل کوه ساخته بود بدریاچه میریخت. ساختمان مزبور امروز بنام تخت درگاه قلی بیگ معروف و آثار دریاچه آن نیز کاملاً هویدا و آشکار است. درگاه قلی بیگ در سال ۱۱۰۸ ه ق وفات یافت و نعش او را در همان تخت دریا قلی بیگ بخاک سپردند، این بنا که رو بویرانی نهاده بود در زمان حکومت محمد اسماعیل خان در سالهای (۱۲۸۴ تا ۱۲۷۵) بوسیله «کربلائی» عیال محمد اسماعیل خان مرمت و یکنفر قاری نیز برای قرائت قرآن استخدام نمود، ولی بعدها صورت قبر از بین رفته و سنگ آنرا نیز مرحوم وکیل الدوله می‌برد تا اینکه هیجده سال قبل آقای بهرام مجدزاده سنگ قبر را مجدداً به تخت درگاه قلی بیگ منتقل و ساختمان را نیز تعمیر نمود، پس از فوت درگاه قلی بیگ فرزندش خاندانقلی بیگ همه کاره پدر گشت و رسماً بمقام نایب الحکومه کرمان منصوب شد.

(۱) - صفحه ۲۶۵ کتاب تاریخ کرمان.

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۳

خاندانقلی بیگ در سال ۱۱۴۸ که نادر شاه در دشت مغان تاجگذاری نمود، در این مراسم یا بعلت علاقه شدیدی که نسبت به خاندان صفوی داشت یا بسبب دیگر شرکت نمود بدینجهت نادر کینه او را بدل گرفت، در سال ۱۱۵۱ ه ق که عازم هندوستان بود؛ خاندانقلی برای جبران عدم حضور در دشت مغان فرزند خود محمد کاظم بیگ را در رکاب نادر شاه روانه نمود و محمد کاظم در این جنگ شربت شهادت نوشید. نادر پس از جنگ با عثمانی و نبرد مرادته بسوی اصفهان و کرمان حرکت نمود خاندانقلی که خبر حرکت نادر را بسوی کرمان شنید، بقول نویسنده تاریخ کرمان احمد علی خان وزیری: «۱»

«خاندانقلی بیگ نایب الحکومه کرمان که مدتها در آن ولایت توطن داشت و ضیاع و عقار کلی در بلده و بلوکات حاصل کرد با اینکه آن بیچاره تا بلوک انار که اول خاک کرمان است استقبال نمود.

پیشکش و بارخانه کرامند از نظر والا گذرانیده اولیای دولت را فردا فرد محضر فرستاد سیورسات و مایحتاج اردو را حتی سیر و پیاز فراهم آورد. و فوق رغبت داد، در حالتی که به هیچوجه بهانه برای قتل و مصادره او نبود، روز دوم ورود به خاندانقلی بیگ فرمود که چند سال قبل من تو را دیدم لاغر و باریک‌اندام بودی چه کردی که بطین و سمین شدی عرض کرد طبیعی کرمانی معجون برای من ترکیب نمود مداومت آن سبب فریبی بنده گردید آن ظالم قهار کج خلق گردید. به فراشان غضب امر فرمود او را باریک نمایند بنا به حکم همایونی بر دیوار باغی که نزدیک سراپرده شاهی بود سوراخ تنگی کرده سر خاندانقلی بیگ را از سوراخ بیرون آورده

(۱) - صفحه ۳۱۲

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۴

طنابهای محکم بر سر و گردن او بستند و سر دیگر طنابها را به دو گاو بسته و چوب به گاوها زدند سر خاندانقلی بیگ بیچاره با بیشتر اعصاب و عروق کنده شده.

خاندانقلی بیگ مردی خیر و نیکوکار بود و از خود ابنیه و آثار زیادی بجای گذاشت که همه را بنام دو فرزند خود محمد کاظم



بیک و حسنعلی بیک بنام موقوفه‌های حسنی و کاظمی وقف نمود (موقوفه مفصل همان موقوفه کاظمی است که وقفنامه آن در سال ۱۱۴۴ هجری تنظیم شده و ۱۱۲ سال هم وقف بود تا در سال ۱۲۵۶ هجری ۹ نفر از فرزندان محمد خان بمرحوم حاج محمد باقر رشتی که در آن موقع مرجعیت کامل در اصفهان داشته مراجعه با کمک محرر آن مرحوم حکم بر بطلان و تقسیم وقف میگیرند که گویا جای کاروانسرای و کیل فعلی هم مدرسه‌ای از همین موقوفه بوده است و وقفنامه حسنی در سال ۱۱۲۹ هجری نوشته شده و چنانکه مقدمه وقفنامه حاکی است مدرسه فعلی که بنام خاندانقلی بیک معروف است شخصی بنام شاهمراد سراج بنا گذارده و چون ساختمان آن مقارن با حمله افغانه بکرمان بود و بانی مذکور در جنگ با افغانه کشته شده و مدرسه نیمه تمام میماند، خاندانقلی بیک اقدام باتمام ساختمان مینماید و از املاک خود نیز برای مصارف آن وقف مینماید) «۱» تا آنکه در سال جاری بمنظور وسعت دادن بمدرسه و تهیه زمین جهت تأسیسات که دو باب خانه کوچک در ضلع شرقی و غربی توسط آقای بهرام مجدزاده خریداری و بآن اضافه و ساختمان قدیم نیز که بعلت خشتی بودن خراب شده بود تعمیر گردیده است.

مرحوم مجد نیز به کثرت اموال خاندانقلی بیک اشاره نموده و میگوید:

جد بزرگم که بود حاکم کرمان داشته در عصر خویش ملک فراوان

بعضی از املاک خویش وقف نموده تا که بماند بدهر نامی از ایشان حسنعلی بیک فرزند خاندانقلی بیک سه پسر داشت بنام محمد خان-

(۱)- از یادداشتهای آقای بهرام مجدزاده.

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۵

آقا حسین و محمد تقی بیک. محمد خان صاحب ده فرزند گردید که بزرگتر از همه آقا بابا و فرزند آقا بابا بنام آقا یوسف بود. از آقا یوسف دو فرزند باقی ماند بنام احمد «مجد الاسلام» و محمود امین الاسلام که امین الاسلام بعدها بنام «دبستانی» معروف و چندین دوره بنمایندگی مجلس شورای ملی از کرمان انتخاب گردید.

### شرح حال: مرحوم مجد الاسلام

در سنه ۱۲۸۸ قمری متولد و در سن شش سالگی به مکتب و بعدها بمدرسه آباء و اجدادی رفته؛ تحصیلات صرف و نحو را نزد مرحوم ناظم الاسلام کرمانی بیپایان رسانید.

بواسطه هوش سرشاری که داشت در بین اقران ممتاز و مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ ابو جعفر کرمانی نهایت لطف را درباره او داشته همیشه فرزند خطابش مینمود. پس از فراغ از تحصیل، مقدمات، منطق و اصول مقدماتی را نزد مرحوم ملا رحمت الله کرمانی و فقه را نزد مرحوم حاج عبد الله تحصیل و در سنه ۱۳۰۸ باصفهان مسافرت و در حلقه درس مرحوم حجه الاسلام آخوند ملا محمد باقر فشارکی بتحصیل فقه پرداخته و همچنین اصول خارج را نزد آقا میر محمد تقی مدرس استفاد نمود و پس از سه سال از هر دو نائل باجازه و تصدیق اجتهاد شد.

پس از فوت آخوند فشارکی بدرس مرحوم حجه الاسلام آقا سید محمد باقر درجه‌ای حاضر و استفاده نمود. در همان اوقات بطبع و نشر چندین کتاب علمی از قبیل حاشیه مرحوم آیه الله خراسانی بر فوائد و کشف القناع تألیف محقق کاظمینی و کشف النطاء محمد باقر نجفی و بعضی تفسیرهای کوچک صدر المتهاملین شیرازی و شرح نهج البلاغه پرداخت (مرحوم دبستانی در مقدمه منظومه شهر خاموشان مینویسد)

در همان اوقات مرحوم ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ را با خود همدست نموده و با یک جمعیت ادبی که عمده آنها

مرحوم میرزا علی نقی خان سرتیپ از محصلین سابق دار الفنون بود به تأسیس مدرسه برای اطفال در اصفهان پرداخته و آقای میرزا علینقیخان اصفهانی را بمدیری آن گماشت ولی بنیان مدرسه جدید در مقابل تندباد جهل و تعصب دوامی نیاورد و بعد از یکی دو ماه بسته و تعطیل

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۶

شد باین معنی که جمعی از طلاب در تحت قیادت یکنفر از رؤسای معمم اصفهان به مدرسه هجوم آورده و معلمین، مدیر و شاگردان را بقدر طاقت زده و از محیط مدرسه خارج ساختند.

مرحوم مجد پس از این حادثه ناامید نشده و با روزنامه‌های فارسی که در کشورهای عربی و هندوستان منتشر میشد از قبیل ثریا و حبل المتین و پرورش رابطه پیدا کرده و مقالاتی بامضای مستعار برای جراید فوق نوشته و بر مخالفین آزادی سخت میتاخت.

مرحوم ظل السلطان حاکم وقت اصفهان از مقالاتی که مجد در مجلات و روزنامه‌های خارجی مینوشت مستحضر شد و درصدد آزار و اذیت او برآمد و این کار بدست امام جمعه وقت آمیرزا هاشم که با آزادیخواهان کینه و عداوت بخصوص داشت انجام گرفت. امام جمعه مجد را در منزل خود برده و تهدید بقتل نمود و اظهار داشت چون یک نسخه از رؤیای صادقه نزد تو دیده شده بنابراین مسلم است که تو مؤلف کتاب مزبور و بابی میاشی، تا بالاخره در اثر مداخله حضرت حجه الاسلام آقا شیخ نور الله و پرداخت چهل تومان جریمه مرخص گردید. مرحوم مجد چون محیط اصفهان را مطابق با ذوق و سلیقه خود نیافت بناچار بار سفر بسته و عازم تهران گردید ولی گماشتگان ظل السلطان او را از مورچه‌خورت برگرداندند تا آنکه مجبور شد با لباس مبدل از بیراهه خود را به تهران برساند.

### زندگانی سیاسی مجد:

### اشاره

پس از عزل اتابک و نصب عین الدوله بصدارت وعده‌هایی بمردم داده شد و تا اندازه‌ای آنان را به آزادی و اصلاحات امیدوار نموده بود ولی چون چندی گذشت و از آنچه که وعده داده بودند خبری نشد؛ سروصدای مردم بیشتر گردید مرحوم مجد برای هدایت مردم و تنویر افکار عمومی تصمیم به انتشار روزنامه‌ای گرفت و چون حکومت عین الدوله با صدور امتیاز روزنامه موافق نبود بناچار با مرحوم ادیب الممالک فراهانی در نگارش نامه ادب شرکت نمود.

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۷

### روزنامه ادب:

ادیب الممالک در سال ۱۳۲۱ قمری از خراسان بتهران آمد و روزنامه ادب را که تا آن زمان در مشهد انتشار میداد؛ در تهران منتشر نمود و اولین شماره آن در روز دوشنبه ۲۷ رجب ۱۳۲۱ قمری منتشر گشت از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ که ادیب الممالک سردبیری روزنامه مجلس را بعهده داشته و خصوصا در سال ۱۳۲۳ که در بادکوبه بوده است هیچ مداخله‌ای در کار روزنامه ادب نداشته است، روزنامه اطلاع که در همین ایام منتشر میشد ضمن شرح مبسوطی در این باره مینویسد:

«جریده فریده ادب اگرچه مدتی است از افق مطبوعات ایران مطلع شده است و تهنیت طلوع آن را از ابدیت بروز و شیوع بموجب وظیفه هم‌قلمی نگاشته‌ایم ولی از دو سال قبل که این گرامی‌نامه خاصه از منابع فکار و خیالات بلند و رشحات قلم دانشمند ارجمند جناب مجد الاسلام زایش و تراوش مییابد مستوجب تجدید نیست بلکه بسی تقریظ و تمجید است، چه امروز میتوان گفت این

جریده فارسی از فضل مقام و لطف کلام و حلاوت قلم این فاضل تحریر و فقیه خبیر بحد کمال رسیده است بلکه ترقی فوق‌العاده و این از آنستکه جناب مجد الاسلام هم در علوم احاطه و طبعی سرشار دارد. هم با سلاست قلم و ثبات قدم در راه خدمت وطن و ترقی ابناء ملت از صرف فکر و خیال و بذل سرمایه عقلیه و نقلیه و مال و تحمل مشاق و اعمال هیچ دریغ روا نمیدارد».

### تبعید به کلات:

ناظم الاسلام مؤلف «تاریخ بیداری ایرانیان» مینویسد:

«مجد الاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد بود و در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد. روی مردم را بدولت باز نمود. فصاحت اعمال درباریان را بگوش مردم رسانید. اولین مقاله که در روزنامه ادب بر ضد دولت استبدادیه نوشت، مقاله‌ایست در شماره ۱۶۰ در

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۸

صفحه اول بعنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحه سوم که واقعا آرامنه و مسلمانان قفقاز را مینویسید بعض کنایات و تعرضات را درج نموده و نیز در شماره ۱۶۴ صفحه پنجم در عنوان «بقیه تدین مایه احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون و عدالت» مساوات را بالصراحه و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم مینماید و نیز در کاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بیحسی مردم بخوبی اظهار و نشان میدهد.

دیگر اینکه مجد الاسلام بدوستی عین الدوله متهم گردید مردم را گمان این بود که مجد الاسلام راپرت ده و خفیه‌نویس عین الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علنا از عین الدوله بد میگوید و کرارا بد گوئی او را به عین الدوله خبر دادند. دیگر آنکه واقعا چوب زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی مجد الاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین الدوله را مکدر نمود.

دیگر آنکه مجد الاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار میداشت بحدیکه موجب خیال عین الدوله گردید دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجد الاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور به مجد الاسلام رسانید. تا آنکه مجد الاسلام نقل مکان از خانه نمود.

پاره‌ای از کاغذهای باطله که در طاقچه خانه‌اش مانده بود بدست یکی از کرمانیها افتاد که در خانه اول او نزول کرده بود چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود بتوسط یکی از اهل کرمان به اعظام الملک رسید که کاشف از خیالات مجد الاسلام بود»

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۹

بالاخره در شب ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۴ مجد الاسلام باتفاق حسن رشیدی و میرزا آقا اصفهانی دستگیر و به مشهد و سپس به کلات تبعید گردید.

### روزنامه ندای وطن:

مرحوم مجد پس از آزادی از محبس کلات به تهران آمد، باز به خیال تجدید مطلع افتاد و چون روزنامه ادب امتیاز آن بنام مرحوم ادیب الممالک بود بفکر افتاد که برای خود روزنامه مستقلی منتشر نماید در نتیجه «ندای وطن» را منتشر نمود؛ در صفحه چهارم شماره اول روزنامه ندای وطن مینویسد:

«همانطور که به عنایات شاهانه سی کرور مردم از ذلت رقیب و مسکنت رسته و پا بدایره حریت نهادند این بنده هم از محبس

کلات مرخص و بدار الخلافه مراجعت نموده ولی بقدری در مدت مسافرت مبتلای به رنج و محنت و گرفتار ضرر و خسارت شده بود که هرگز خیال تجدید مطلع ننمود و در گوشه‌ای نشسته و زبان بسته و قلم شکسته و رشته تمام علائق را گسسته بودم تا اینکه از اطراف و اکناف مکاتیب و مراسلات اعیان و اشراف سلسله جنبان شرق و تازیانه غیرت شده و با آنکه تمام هستیم از این سفر پرخطر بباد رفته مطالعه این مرقومات بر قوت عزم و قدرت قلم افزود و قریب دویست پاکت از دار الخلافه تهران و سایر بلاد داخله زیارت نمود و ملخص تمام اینکه بنده را بروزنامه‌نگاری ترغیب و تشویق فرموده و بخلوص نیت و صفای فطرت ستوده بودند و یا اینکه از هر جهت از بزرگان مملکت شرمنده و غریق خجلت بودم که نتوانستم خدمتی لایق تقدیم دارم زیارت این مرقومات و وصول مراسلات یکمرتبه دیوانه‌ام نمود و از عقل و هوش بیگانه، با خود خیال کردم که حال که دانشمندان مملکت تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۰

بضاعت مزجاء مرا بقیمت گزاف می‌خرند و چون قبح دست بدست میدهند چرا مضایقه نمایم و گوی مسابقه نربایم با مساعدت استشاره و معاضدت استخاره امر و فرمان بزرگان را اطاعت نموده شروع باین بزرگ خدمت بملت و دولت نموده و چون شروع درین مشروع و استیناف و رجوع بر حسب استدعای دوستان و هموطنان شده لذا این روزنامه را موسوم «بندای وطن» نموده و بهمان ترتیب که در سابق داشتیم هفته‌ای یک نمره طبع و توزیع میشود.

### روزنامه الجمال:

سید جمال الدین اصفهانی از سادات جلیل القدر اصفهان و موطن او در محله بیدآباد اصفهان بوده است سید جمال الدین که از وعاظ زبردست و سخنوران نامی عصر خود بود، در ابتدای مشروطیت در تهران بالای منابر از رفتار عین الدوله صدر اعظم وقت و مظفر الدین شاه مطالبی ایراد و حقایقی را بسمع ملت میرساند.

مجدد الاسلام با سید جمال سابقه دوستی و رفاقت داشت و ضمناً گفته‌های سید جمال در بالای منابر و بدگویی از عین الدوله که بالطبع مطابق ذوق و سلیقه او قرار میگرفت، دوستی و صمیمیت آنها را بیشتر و بیش از پیش بیکدیگر نزدیکشان مینمود، مجد الاسلام تصمیم گرفت سخنرانیهای سید جمال را بطور هفتگی منتشر سازد بدینجهت در روز دوشنبه ۲۶ محرم سال ۱۳۲۵ اولین شماره روزنامه «الجمال» در تهران در چهار صفحه بقطع وزیری بزرگ با چاپ سربی منتشر گردید، صاحب امتیاز این روزنامه میرزا محمد حسین اصفهانی است ولی مقاله افتتاحیه که بقلم مجدد الاسلام کرمانی نوشته شده بدین نحو شروع میگردد:

بنام خداوند بخشنده مهربان جمعی از مشترکین محترم دار الخلافه تهران و بسیاری از سایر بلدان مکرر بما نوشته و اخطار

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۱

کرده‌اند که قدری از مواعظ شافیه و بیانات وافیه جناب مستطاب آقای سید جمال الدین صدر المحققین را در روزنامه ندای وطن بنگاریم که حقیقتاً کلمات دلپذیرش قلوب افسرده‌دلان را روان و انفاس مقدسه‌اش ابدان مرده را جان بخشد و الحق از اثر داد و فریاد اوست که همشهریه‌های ما از خواب سیصد ساله بیدار شده‌اند..»

(الجمال) تا چند شماره منحصرآ سخنان سید جمال الدین را چاپ میکرد و پس از چند شماره در صفحات سوم و چهارم نامه‌ها و شکایات و مقالات مختلف را نیز بچاپ میرسانید.

آنچه مسلم است از این روزنامه بیش از ۳۵ شماره منتشر نشده و شماره ۳۵ مورخ دوشنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری آخرین شماره است چه بعد از این تاریخ وضع آزادیخواهان روی بسختی گذاشت و سید جمال الدین مجبور شد که از تهران فرار نماید و آزادیخواهان دیگر نیز دستگیر شده و روزنامه الجمال خواه ناخواه تعطیل گردید.

**روزنامه کشکول:**

تقریباً یکماه پس از انتشار روزنامه الجمال یعنی روز شنبه ۱۵ صفر ۱۳۲۵ قمری اولین شماره روزنامه (کشکول) در تهران منتشر و زیب پیکر جراید کشور گردید. در صفحه اول شماره اول این روزنامه مرحوم مجد الاسلام علت انتشار کشکول را شرح داده و چنین مینویسد:

«بنام خداوند بخشنده مهربان عقلای عالم بعد از هزار سال فکر و تأمل از برای تهذیب اخلاق ملت اشاعه تربیت و تمدن آنان بالاخره اتفاق کردند که بهترین وسایل این است که اعمال زشت آنها را مجسم نموده بمردم نشان دهند تا از دیدن آنها عبرت گیرند و بکارهای نیک پردازند و برای تجسم اعمال دو وسیله سهل و ساده بدست

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۲

آوردند یکی از این دو وسیله تیاتر (تآتر) است که در حقیقت غرضش از تشکیل همان تجسم اعمال است و نواختن موزیک و رقص برای ازدیاد رغبت مردم است بتماشا و دیگری ساختن صور موهومه و خیالی موسوم به «کاریکاتور» در روزنامه‌ها بعموم مردم نشان دادن و چون تشکیل و ترتیب مجلس تآتر و بازیگرخانه منافی آئین دین مبین حضرت سید المرسلین است لهذا بر ماست که آن وسیله اولی را ترک گفته و وسیله دوم را پذیرفته باشیم.

سابقاً روزنامه ادب که یکچند بنده بتحریر آن مفتخر بود و اینک خود صاحب امتیاز و مؤسس آن جناب استاد اجل ادیب الممالک عما قریب دایر خواهند فرمود و عالم مطبوعات را آب و رنگی تازه و هیكل معارف را جلوه و رونق بی اندازه خواهد بخشود یک کاریکاتور ضمیمه داشت و ما خیال میکردیم چندان محل توجه دانشمندان نبوده است ولی این اوقات از اطراف و اکناف مملکت جدا ما را ترغیب باحداث ترسیم و ترغیب آن فرموده‌اند...»

در پای صفحه این روزنامه کشکولی رسم شده و بدیواره آن نوشته است «همه چیز دارد». این روزنامه تا چهل شماره منتشر شده و آخرین شماره آن در تاریخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۶ و شامل کاریکاتور مقایسه وسیله باربری در ایران و اروپا (خط آهن در اروپا و شتر در ایران) میباشد.

**روزنامه محاکمات:**

در شماره ۳۸ سال اول ندای وطن اعلانی باین مضمون منتشر گردید.

«هیئت اداری ندای وطن بحمد الله تعالی موفق شدند بر ایجاد روزنامه‌ای باسم محاکمات و این روزنامه چنانکه اسمش حکایت مینماید

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۳

مسلکش فقط ثبت محاکمات عمده است که در وزارت جلیله عدلیه اعظم یا وزارت معارف و اوقاف یا محاکمات تجارت یا محاکمات خارجه واقع میشود...»

روزنامه محاکمات در ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۵ در تهران بطور هفتگی و بعد از مدتی یک روز در میان منتشر شد محاکمات پس از چند ماه انتشار گرفتار تعطیل شد و پس از بیست روز مجدداً منتشر شد این روزنامه را که مجد الاسلام در آغاز مشروطیت تأسیس نمود بعداً روزنامه رسمی وزارت عدلیه شد.

\*\*\* پس از توپ بستن مجلس شورای ملی (مجد) مدتی خانه‌نشین بود و کمتر بکارهای سیاسی میپرداخت، سه ماه پس از این واقعه که زمزمه افتتاح مجلس جدید در میان آزادیخواهان و مردم منتشر شد مجدداً بفکر انتشار مجله و روزنامه (ندای وطن) افتاد و

سه شماره نیز منتشر نمود؛ با فوت پرنس ملکم خان روزنامه ندای وطن فوت او را (فاجعه ادبی) نوشته بود لذا مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری سخت اعتراض کرد و امر بتوقیف روزنامه ندای وطن و تحجیر اداره و جلب مدیر آنرا صادر کرد مجد در باغشاه حبس شد و سخت مورد تعقیب امیر بهادر و شخص محمد علی شاه بود تا آنکه آقایان مشیر الدوله و مؤتمن الملک وساطت کردند و از زندان باغشاه مرخص گردید و دوباره به کنج خانه مسکن گزید و شروع به تنظیم یادداشت‌های خود نمود.

(بعد از هجوم بختیارها باصفهان بواسطه سابقه طولانی که با خوانین داشت عازم اصفهان شده و سرا با میرزا ابراهیم خان نشاط و شاهزاده محمد جعفر میرزا از تهران با لباس مبدل باصفهان رفتند و در جرگه مشاورین حکومت انقلاب قرار گرفتند. پس از تدوین نظامنامه انتخابات جدید و تشکیل کابینه مجد الاسلام به تهران آمده و بعد از هجوم بختیارها به تهران بعنوان واسطه اصلاح از طرف

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۴

سعد الدوله به اردوی مرحوم سردار اسعد رفت ولی موفق نشد «۱». ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان در این باره مینویسد: «۲» «در زمان استبداد صغیر مردود الطرفین بود تا آنکه در سنه ۱۳۲۶ سفری به اصفهان کرد و در محال بختیاری کارها کرد زمان مراجعتش به تهران که برحسب احضار سعد الدوله وزیر امور خارجه بود مقارن گردید با فتح طهران و مقهور شدن محمد علی میرزا در ماه شعبان ۱۳۲۷ بحکم هیئت مدیره او را گرفته در باغ شاه با مقصرین پلتیکی محبوس گردید در ماه مبارک همان سال استنطاق مختصری از او شد و حکم پنج سال حبس در کلات دربارش صادر گردید پس از تبدیل حکم مجازات او بواسطه پاره امور پلتیکی به تبعید ابدی از تهران و توقف در هر مکانی که بخواهد جز در تهران در ماه شوال ۱۳۲۷ بطرف کرمان حرکت کرد پس از چندی توقف در یزد الیوم که ماه رجب ۱۳۲۹ مییاشد در کرمان مشغول امور عیشیه خود مییاشد.

مجد الاسلام در روزنامه ندای وطن و روزنامه محاکمات و روزنامه کشکول و روزنامه الجمال خدمات بزرگ به مشروطیت کرد اگرچه او را بحسب ظاهر مقصر کردند ولی اگر بنظر دقت و انصاف در حالات مجد الاسلام تأمل شود چندان گناهی نداشت چه دو تقصیر بر او وارد آوردند اولاً- رفتن باصفهان و مأموریت از طرف محمد علی میرزا برای انداختن نفاق بین بختیاری دوم آنکه راپرت نویس روسها بود، اما تقصیر اولی او، اولاً آنکه چهار نفر به این مأموریت

(۱)- نقل از مقدمه منظومه شهر خاموشان.

(۲)- ص ۳۴۸

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۵

از تهران خارج و به اصفهان وارد شدند، یکی میرزا ابراهیم خان که امروز در عداد و کلاء مجلس است، دیگری شاهزاده محمد جعفر میرزا که امروز در یکی از ادارات دولتی است، دیگر صدر الانام که امروز با نهایت عزت و احترام در تهران زندگی میکند چه شد که از بین این چهار نفر که به یک عزم و به یک خیال و به یک مقصود به اصفهان رفتند فقط همان مجد الاسلام مقصر گردید ثانیاً آنکه پس از ورود این چهار نفر به اصفهان هر چهار نفر را استنطاق نمودند هر چهار نفر گفتند ما برای خدمت بملت آمدیم چون در بین راه مانع داشتیم فلذا به امیر بهادر گفتیم که میرویم برای شما خدمت کنیم و پول هم از امیر بهادر گرفتیم و ظاهر گردید که قصد بدی نداشتند.

و اما تقصیر دیگر آنکه مجد الاسلام نه وکیل بود و نه وزیر و نه مأمور دولت، این کاری که بر او عیب گرفتند بهرکس رجوع میکردند با نهایت افتخار میپذیرفت وانگهی خبرنگاری روزنامه نویس چندان اهمیتی نداشت چه همان اخباریکه در روزنامه مینوشت و بتمام عالم میداد یکروز قبل از انتشار بدیگری میداد دیگر آنکه مجد الاسلام خبرنگار یکی از روزنامه نگاران روسی بود نه دولت

روس و خبرنگار جراید خارجه امروز در مجلس بملت هم خدمت میکند.

در موقع حکومت موقتی دوباره شروع بنگارش ندای وطن نمود ولی مورد بی‌مهری هیئت مدیره قرار گرفت در نتیجه در باغشاه محبوس گردید در اینجا نیز آیه‌الله خراسانی - حاج آقا نور الله و سردار اسعد و بالاخره مراقبت شدیدی که یفرم خان از جان او نمود باعث نجات او گردید.

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۶

### [کناره‌گیری از کارهای سیاسی]

#### اشاره

پس از این واقعه مرحوم مجد یکسره دست از کارهای سیاسی کشیده و به کرمان رفت و شروع بنوشتن تاریخ و بقیه سفرنامه خویش نمود.

### [شعری در اعتراض به غصب قریه علی آباد]

در سال ۱۳۳۲ ه ق چون حاج محمد حسین اصفهانی قریه علی آباد را که خاندانقلی بیگ وقف نموده اعتصاب کرد مجد «بعدلیه» شکایت برد که جریان آن را در «منضومه شهر خاموشان» بدین نحو تشریح مینماید:

بکاح عدلیه رفتم بشهر خاموشان که رفع ظلم نمایم بقدرت ایشان ...

نخست داد نشانم یکی اطاق پلیس که بود مرکز آخوندگی عریضه‌نویس

گرفت وجهی و پرسید مطلب و بنوشت عریضه و مر او را بدست بنده بهشت

سپس مرا باطاق دگر هدایت کرد که لازمست که ترتیب را رعایت کرد

جوانکی متناسب نشسته بود و بقهر به بنده گفت که بایست داد قیمت تمبر

اگرچه تمبر ندیدم و لیک دادم پول خدا کند که شود نزد کردگار قبول

وزان اطاق بدفتر حواله‌ام کردند که کارتن و دوسیه لازمست و زنگ زدند

پلیس گفت که عدلیه شد کنون تعطیل برو بمنزل و برگرد عصر با تعجیل

بوقت عصر بعدلیه باز برگشتم کسی نبود ولی تا غروب بنشستم

علی الصباح بعدلیه آمدم ناچار بانتظار نشستم که شد قریب نهار

قریب ظهر همه آمدند و بنشستند برای بنده شرمنده دوسیه بنوشتند

سپس مرا باطاق ریاست آوردند عریضه را بگرفتند و بازپس دادند

که مدعا به معلوم نیست مقدارش رسیدگی نتوانیم کرد در کارش

دوباره جانب دفتر شدم بامر پلیس که مدعا به معلوم میکن و بنویس

بگفتم و بنوشتند و شد عریضه تمام ولیک زنگ زدند و وظیفه شد انجام

چو روز سوم رفتم حضور شخص رئیس خطا بکرد برو شرح حال خود بنویس

بروز چهارم تعطیل گشت عدلیه که هست جمعه ز تعطیلهای رسمیه

بروز پنجم رفتم ولی نداشت ثمر بر آنکه نیامد رئیس در محضر



خبر رسید که شخص رئیس کرده زکام از این خبر همه رفتند و کار گشت تمام رئیس آمد روز ششم ولی تنهانگشت حاضر جز او دگر کسی ز اجرا رئیس کرد تغییر بنایب و دربان برای آنکه چرا نامدند آقایان

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۷ قراولی بفرستاد از پی اجزاولیک ظهر شد و هیچ کسی نشد پیدا پس از رفت و آمدهای پیایی و دیدن این و آن بالاخره آقای عدل الممالک معاون عدلیه او را احضار و چنین گفت:

بروز پنجم رفتم پی وصول جواب نبد رئیس و معاون به بنده کرد خطاب که گر بخواهی احقاق حق خود بیقین یا بخارج دروازه و مرا تو بین علی الصباح ز دروازه آمدم بیرون بجستجوی معاون بحالتی محزون سراغ منزل او را ز هر که پرسیدم بغیر فحش و تغیر جواب نشنیدم چو ناامید شدم زیر سایه دیوار بفکر خویش فرو رفته در کنار حصار هزار لعن بمشروطه گفتم و بخودم که از چه طالب مشروطه ندیده شدم دگر بهر که قدم زد براه آزادی که شد نتیجه آن انقراض و بر بادی اگرچه دوره ستبداد روزگار قدیم چنان نبود که باشد پسند مرد حکیم ز بس بمغله مییافت کارها انجام برشوه میشدی احکام نقض یا ابرام با حقوق که میشد برشوه‌ای بر باد بسا خراب که میشد بغیر حق آباد ز صد هزار یکی کارهای آن ایام نبد ز روی حقیقت بوضع استحکام حکومتی که بهر شهر میفرستادند بدست او رقم جان و مال می دادند ز هر که هرچه بخواهد گرفت مختار است و گر ببخشد سرکار فیض آثار است نبود حاکم در نزد هیچ کس مسئول بجز خیال خودش در مقام رد و قبول کنون نگشته اگرچه اساس آن محکم ولیک تجزیه گردیده کارها از هم بظاهر اسم ادارات مختلف باشندد گر بغارت اموال موتلف باشند

شده است گرچه تجارت خراب و کسب تباه برای آنکه شده سلب امنیت از راه دو صد کرور ز مال رعیت و تاجر نصیب ایل فلان شد بحالت حاضر خلاصه آنکه بدور قدیم و استبداد بدون قوه و بی اقتدار و استعداد باسم شاه همه کارها منظم بود اطاعت همه بر پادشه مسلم بود ولیک عاقل داند که این ندارد سود کجا مقایسه بتوان عدم کنی ز وجود

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۸ چرا که قوت هر مملکت بود با مال که تا بمال فراهم بیاورند رجال وزان بداخل خارج دهند امنیت که زو شوند سرافراز دولت و ملت ولی بدوره سابق خزینه خالی بود وجود لشگر در دفتر و خیالی بود مثال دولت میگشت خرج لهو و لعب و یا مواجب اهل دعا و اهل طرب نبود اسمی از ارباب سیف و اهل قلم که کار ملک از این هر دو میشود محکم کنون اگرچه نیفتاده کارها بنظام ولی شروع نمودند و میرسد بختام اساس کار کنون روی پایه علمی است دهد بخیر نتیجه بدان که این حتمی است



ز دور ناگه افتاد چشم بر طرفم از این مقایسه ناچار کرد منصرفم  
 بفکر خصم سیاست برفت از یادم بسان سایه بدنبال خصم افتادم  
 بخانه‌ای برسیدیم و خصم داخل شد مرا ز پرسش و تحقیق علم حاصل شد  
 که هست خانه مطلوب من همان خانه شدم بجان عزیز تو پاک دیوانه  
 پس از تفکر بسیار در زدم ناچار کنیزکی ز درون بانگ زد چه داری کار  
 جواب دادم بر گو بحضرت آفاکه آمده است فلانی بامر تو اینجا  
 دوباره آمد و گفتا بد است حالتشان بوقت عصر بیا تا رسی بخدمتشان  
 اگرچه داد جوابم ولی ندادم گوش پناه دیواری پنهان شدم همی چون موش  
 گذشت ساعتی و خصم شد ز خانه برون ز چهره‌اش اثر خرمی بدی مظنون  
 چو او برفت معاون ز در نمایان شد مرا بدید و سلام شنید و حیران شد  
 بلرزه گفت بگو از چه وقت اینجائی چرا خبر نمودی باندرون آئی  
 جواب گفتم یکدفعه آمدم زین پیش کسی نبود و برفتم بسوی منزل خویش  
 دوباره آمدم الان میرسم از راه که تا رسم بحضور تو ای عدالت‌جاه  
 کنون بفرما تکلیف بنده را معلوم که تا نمانم از حق خویشتن محروم  
 ز اضطراب برون آمد و براه افتاد تبسمی بنمود و به بنده پاسخ داد  
 که ای جناب بدان وضع مملکت امروز که کارها نگرفته است انتظام هنوز  
 بغیر پول ندارد طریق اصلاحی بدون پول چرا مینمائی الحاحی  
 تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۱۹ هر آنکه پول دهد قابل نجات بود که پول تنها حلال مشکلات بود  
 جواب گفتم کای حضرت ستوده خصال مگر بیول توان کرد حق کس ابطال  
 جواب گفت بلی پول حق و حق پول است دگر هر آنچه شنیدی دروغ و مجعول است  
 اگر بخواهی احقاق حق بیاور پول و گرنه زود برو نیست عدلیه مسئول  
 چرا که عدلیه را نیست بودجه معلوم بغیر آنچه تواند گرفت از محکوم  
 اگر که پول دهی حکم برله تو دهند و گرنه محکمه محکوم و ظالمت دانند  
 چو شد کلام معاون در این مقام تمام سئوال کردم کای حضرت بلند مقام  
 چنانچه هر دو طرف در مقام دادن پول کنند هرچه معین کنی زود قبول  
 کدام غالب آید کدام مغلوب است بگو متاع که کاسد کدام مرغوب است  
 جواب داد که هر کس زیاده‌تر بدهد یقین بدان که بمقصود خویشتن برسد  
 دوباره گفتم اگر هر دو مفلس و عورندز بذل رشوه و تقدیم هر دو معذورند  
 بگو کدامیک از آندو میشود محکوم هر آنکه ظالم و غاصب بود و یا مظلوم  
 دوباره خنده نمود و بطعنه داد جواب که کارشان نشود ختم جز بروز حساب  
 رسیده است تظلم بعدلیه بسیار بدون پول توجه نکرده‌اند بکار  
 مگر که بنده و عدلیه نوکر خلقیم و یا فرشته و فارغ ز حلق و از دلقیم  
 اگر بما ندهد پول مدعی و طرف بگو برای چه سازیم عمر خویش تلف

بوعده می‌گذرانیم تا شود معلوم که پول از که در آید ز ظالم و مظلوم و گر که هر دو ز دادن مضایقه بکنند بحال خویش بمانند و بیشتر نروند اگر هر دو مساوی دهند معلومست که شخص ظالم و غاصب بعدل محکومست بهر حال پس از آنکه چند سال محاکمه طول کشید بالاخره محکمه حکم بنفع مجدد صادر نمود ولی حاجی محمد حسین اصفهانی که محکوم شده بود به کنسول روس پناه برد و کنسول روس مانع اجراء حکم محکمه گردید جریان را مرحوم مجد بدین نحو شرح میدهد:

خبر رسید که گردیده چون طرف مایوس پناه برده بیاغ جناب قونسول روس تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۰ نکرد این خبر اول بخاطرم اثری گفتم کرده است کار بی ثمری چرا که بنده و او هر دو اهل کرمانیم رعیت شه و جسم اقتدار ایرانیم یقین که قونسول ندهد بخصم بنده پناه چگونه حکم کند بر سر رعیت شاه و گرنه پناه دهد قابل توهم نیست بهیچ وجه و را قدرت تکلم نیست یقین مداخله در کار داخله نکنند بحکم عدلیه هرگز مجادله نکند کفیل عدلیه فرمود بنده را احضار به بنده داد نشان رقعتهای ز کار گذار سواد رقعته قونسول نهاده اند ز خوف برای آنکه فتد عدلیه بوحشت و خوف خلاصه آنکه نوشته است بکار گذار که شد چنین و بعدلیه هم بده اخبار نوشته بود تحصن گزیده است فلان باین اداره و پذیرفته شد حمایت آن کفیل عدلیه اینطور داده بود جواب اگر غلط نکنم رفته بود راه صواب نوشته بود جوابی چنین بکار گذار که این قضیه که کردی بعدلیه اظهار بهیچ وجه نباشد بعدلیه مربوط چرا که نیست قوانین عدلیه مشروط ولی فلان که تحصن گزیده حالیه برای او نبود مدعی در عدلیه یکی محاکمه زین پیش داشت شد محکوم دوباره نیز اگر مدعی شود معلوم یقین که عدلیه خواهد نمود احضارش که بر اطاعت قانون کنند اجبارش اگر چه باشد اندر پناه قونسول روس بهیچ وجه نگردد رعایتش محسوس چرا که عدلیه دارد حدود معلومی ز راه باز نگردد به حرف موهومی دگر جواب نیامد ز نزد کار گذار چهار روز دگر منتشر شد این اخبار ز قول مدعی من که سخت میزد لاف که رفته قونسول مخصوص اندر آن اطراف باین ملاحظه همراه برده استعداد که ملک را ز فلانی نماید استرداد من این خبر ننموده بعقل خویش قبول چرا که هست بظاهر محال و نامعقول صریح گفتم این حرف شاه طهماسبی است محال عقل ز مأمور دیپلماسی است که برخلاف قوانین کند چنین اقدام بنزد دولت متبوعه اش شود بدنام بدون آنکه بیابد حکومت استحضار و یا رسماً بنویسد او بکار گذار تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۱ بدون اذن چسان می رود بخانه من که هست مزرع ماوی و آشیانه من اگر چه هیچ نشد این حکایت باور به احتیاط مهیا شدم برای سفر بمحض آنکه رسیدم بمنزل اول رسید قاصد و آورد نامه ز محل

نوشته بود مباشر بنحوه اجمال که خویش را برسان در محل باستعجال  
 شبانه ماندم و فردا روانه گردیدم سه فرسخی برسیدم مباشرم دیدم  
 سؤال کردم از او آمدی برای چکار جواب داد که من کرده‌ام ز ملک فرار  
 بحال فجاه از او شرح وقعه پرسیدم چگونه شرح دهم آنچه گفت بشنیدم  
 بجان تو اگر غیر بنده بود کسی بغیر مرگ نمی ماند بهر او هوسی  
 چگونه شخص نمیرد چو بیند این احوال برای ملک نه بهر زوال استقلال  
 چه شد که دولت ایران چنین شده مفلوک بچشم خارجه گشته پست چون مملوک  
 بلی نفاق اهالی و خانه جنگیشان کشانده است باین روز کار تنگیشان  
 گناه دولت نبود ز ملت است قصور که نیست عادتشان جز نفاق و کذب و غرور  
 بهیچ وجه ندارند ز اتحاد خبرکنند سعی بسی بر فئای یکدیگر  
 بدور بنده شده جمع وعده شد کامل ولیک بر در دروازه کار شد مشکل  
 ستاده آدم قونسول ولی ز روی ادب بطور عجز بیان کرد و حاصل مطلب  
 که من ز جانب ارباب خویش مأمورم که راهتان ندهم توی باغ و معذورم  
 جواب گفتم کاین باغ هست خانه من چگونه قونسول برهم زد آشیانه من  
 مگر ندانی این نقطه خاک کرمان است بزیر سلطنت پادشاه ایران است  
 نه از ممالک روسیه است و نی قفقاز که دست ظلم و تعدی بآن کنند دراز  
 جواب گفتم که من نیز خوب میدانم چرا که مردم این ملک و مسلمانم  
 ولی چه چاره که هستم اسیر قونسول روس که میدهد بمن او پول و جیره و ملبوس  
 بهرچه حکم دهد چاره جز اطاعت نیست اگرچه دانم این کار جز شناعت نیست  
 کنون ز حضرت تو مرمر است استدعا که عرض من پذیری بدون چون و چرا  
 صلاح نیست که در کشمکش شوی داخل چرا که میکند اصلاح کار تو مشکل

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۲ چو هست قونسول بسیار تند و رذل و لجوج ز کشمکش شود البته کارتان مفلوج  
 در این قضیه اگر بتدبیر کنی اقدام بعقل قاصر من زودتر شود انجام  
 فلان نقطه توقف نموده است امشب صلاح آنکه نویسد بهر او مطلب  
 بطور دوستی از او کنید استرحام گمانم آنکه شود منصرف از این اقدام  
 و گر مرا بنمائید زین محل اخراج بطور حتم کند با شما عناد و لجاج  
 بسا فرستد قزاق و کار گردد سخت در این میانه شوم روسیه من بدبخت  
 چو حرفهای وی از روی عقل دانستم گذشتم از زندنش گرچه می توانستم  
 شدم ز پند وی از اسب خشم و قهر فروبخانه یکی از اهل قریه کرده ورود  
 نمود پند وی اندر مزاج من تأثیر قلم گرفتم و کردم قضیه را تحریر  
 چهار صفحه نوشتم برای قونسول روس که تا شود بقضایای کار من مأنوس  
 تمام واقعه کردم برای او تشریح بقول پارلمان خواستم از او توضیح  
 که از چه ملک مرا بی جهت کند توقیف یقین که کرده بر او مشتبه قضیه حریف

ولی چه سود که او فارسی نماندند یقین که منشی او از برایش میخواند  
چو هست منشی قونسول بمدعی همدست گرفته وجهی و دلال این قضیه شده است  
یقین دهد بمضامین رقعهم تغییر بمیل خویش نماید برای او تفسیر  
ولی چه چاره نوشتم بقاصدی دادم برای قونسول آن رقعہ را فرستادم  
ولیک بودم از اصلاح کار خود مأیوس جواب خوب نخواهد نوشت قونسول روس  
بحکمران ولایت نوشتم این تفصیل که لاجرم کند از بهر رفع آن تعجیل  
سپس بعدلیه تفصیل حال بنوشتم ز شام تا بسحر بود صفحه در دستم  
بدون آنکه روم خواب یا شوم آرام بدون آنکه توجه کنم بخوردن شام  
علی الصباح نشستم بانتظار جواب بوقت عصر جوابی رسید لیک خراب  
نوشته بود که کرده سفیر مأمورم که ملک از تو کنم انتزاع و معذورم  
از این جواب بسی اضطراب من افزود چرا که مسأله تا حال قسم دیگر بود  
کنون شده است سفارت دخیل در این کارولی چگونه بدولت نکرده است اظهار  
تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۳ بفکر بنده نگردید این معما حل حواس عقل و خیالم تمام شد مختل  
ولی چه چاره از آن نقطه رخت بریستم بجای دیگر و در انتظار بنشستم  
که تا جواب رسد از حکومت و شاید جواب او گره از کار بسته بگشاید  
رسید روز چهارم جواب بی ثمری نوشته بود ایالت جواب مختصری  
نوشته بود که این قضیه نیست باور من خطور هم نتواند کند بخاطر من  
که شخص قونسول این قسم بشکند قانون مگر که عارض او گشته است صرع و جنون  
و گرنه جز حکمران و کارگذار مداخله بچه حق کرده است در این کار  
مگر که دولت ایران ز پای افتاده و یا حکومت این شهر را به او داده  
اگرچه در نظرم این قضیه هست محال به احتیاط یکی رقعہ داشتم ارسال  
چو شهر نیست کنید از محلش استفسار برای او بفرستید رقعہ را ناچار  
یقین ز کرده پشیمان و منصرف گردد بدون عذر بتقصیر معترف گردد  
نخست کرده در آن رقعہ قصه را تشریح سپس نموده بخبط و خطای او تصریح  
دوباره رقعہ نوشتم به قاصدی دادم بجوف رقعہ حاکم برش فرستادم  
برفت قاصد و آن هر دو رقعہ را برساند گرفت و داد بمنشیش و از برایش بخواند  
جواب بنده بمضمون ذیل شد تحریر که حکم سخت رسیده است از جناب سفیر  
که ملک را بنمائیم از تو استرداد جواب رقعہ حاکم به پست خواهم داد  
از این جواب که تکرار حرف سابق بود بجان تو که بسی نامیدیم افزود  
ز ملک و حاصل موجود خویش کردم قهر بصد هزار کسالت شدم روانه شهر  
بشهر رفتم و دادم بتلگراف خبر به هیئت وزراء تا شوند مستحضر  
که وضع مملکت این است و حال بنده چنین یقین که هیئت دولت نمیکند تمکین  
دو تلگراف ز عدلیه شد دو از حاکم که ز کارگذاری که بود بس لازم

یکی دیگر ز نمایندگان پارلمان تمام کرده بمرکز قضیه را عنوان

وزیر داخله اصلا نداده هیچ جواب گمانم آنکه جناب وزیر بوده بخواب

و یا که رفته برای شکار مرد آوردوزین قضیه کسی بهر او خبر ناورد

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۴ و گرنه چون شود این مسأله مرا باور که این خبر نکند در وزیر هیچ اثر

چرا که هیئت دولت بدون غنچ و دلالت مکلفند نخستین به حفظ استقلال

علی الخصوص کسی که او رئیس بروزر است رئیس هیئت دولت امیر بر امر است

وزیر خارجه برعکس زود داد جواب بشخص کارگذاری نموده بود خطاب

که کرده است تظلم بتلگراف فلان که کرده قونسول روس این چنین و کرده چنان

اگر که صدق بود کرده کار نامشروع نمای قونسول از این گونه کارها ممنوع «مجد» چون در مقابل قونسول روس کاری از پیش نبرد

ناچار برای احقاق حق خویش به تهران رفت و در راه به تهران مصادف با جنگ بین‌المللی اول شد.

کشور ایران که در آن هنگام تازه از نعمت مشروطیت برخوردار شده بود بواسطه موانع و مشکلات خارجی و داخلی هنوز جانی

نگرفته و با وجود مخالفت بسیاری از رجال بیطرفی خود را اعلام نمود بنابراین لازم بود که سربازان متخاصم بهیچ وجه از سرحدات

تجاوز نموده و قدم بداخله کشور نگذارند. با اینحال ارتش روس در نواحی شمال تمرکز یافته و خودسرانه در امور داخلی ایران

مداخله میکردند.

انگلیسی‌ها نیز ببهانه حفظ منافع خود نیروئی بنام پلیس جنوب (S.P.R). (در کرمان و فارس تشکیل دادند. گروهی از میهن پرستان

نیز فریب متحدین را خورده با آلمانها سازش کردند و بدون اجازه حکومت مرکزی افسران ژاندارمری را با خود همداستان ساخته

بکرمانشاه رفتند و مدتها با ارتش روس جنگ و جدال می نمودند.

بر اثر این اوضاع هیئت وزرا پشت سرهم سقوط مینمود و فرمان حکومت مرکزی تنها در حوزه پایتخت قابل اجرا بود!!

«مجد» پس از آنکه مدتی در تهران باین در و آن در زد و دولتهای وقت نیز بقدری گرفتار کار خود بودند که مجال رسیدگی بکار

او را نیافتند «مجد» از اوضاع ناراحت شده و مسمط زیر را انشاد نمود:

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۵ بود ز این پیش مرا مزرعه بس مرغوب چون به موقوفه اجدادی من بد منسوب

پی تسخیر وی آراسته میدان حروب بذل کردم برهش آنچه مرا بود اموال

تا رسیدم بوصالش چو به بلژیک پروس در برش تنک کشیدم چو یکی تازه عروس

بس حسد برد بمن چرخ دغل باز عبوس تاخت ناگه ب سرم قونسول دیوانه روس

شد مبدل بشب هجر مرا روز وصال هرچه گفتم بود این کار خلاف قانون

بلکه در عرف سیاست ز نزاکت بیرون حاکم سابق دزد بداندیش جبون

هیچ نشنید بناچار سرم زار و زبون جگرم هست از این غصه ز خون مالامال

پس بناچار زدم جانب ری کوس رحیل تا که آگاه نمایم وزرا زین تفصیل

که شده روح استقلال از این وقعه علیل بنمایند مگر رفع مرض را تعجیل

ما نیفتیم بخاری به چه اضمحلال شد ز بخت بد من دوره آشوب شروع

هم ز مغرب خبر جنگ عمومی مسموع هر زمان حادثه‌ای از طرفی کرد طلوع

یافت ناگه خبر آمدن روس شیوع که کند تختگه شاه عجم را اشغال

این وقایع چه پدیدار و گر مکتوم است نیک دانم که بر حضرت تو معلوم است

شرح این قصه پرغصه ز بس مشغوم است ننویسم که نگویند قلم مغموم است  
 مطلب خویش نگارم بطریق اجمال ملل شرق از راه بلندی خیال  
 اوفتاده همه اندر طلب امر محال گرچه بیچاره ضعیف است و پریشان احوال  
 بتوهم بسپهرش علم استقلال بتخیل بثریا زده خرگاه جلال  
 ملل شرق، بی بهره ز علم و عملند پس عجب نیست که بدبخت‌ترین مللند  
 لیک از همت عالی و خیالات بلند متصل منتظر حادثه محتملند  
 بجز از بخت نخواهند حصول آمال تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۶ شرقی خاصه ایرانی آن نسل کریم ملت باشرف منشعب از  
 اصل قدیم

نمایند تفاخر بجز از عظم رمیم نقشه مملکت خویش نکرده ترسیم  
 زده بر دفتر گیتی قلم اضمحلال گر بپرسند که اسباب بقایت چه کس است  
 حفظ ملیت بی قوه هوی و هوس است دست و پا چون زند آن مرغ که اندر قفس است  
 همه دانند که این مرحله آخر نفس است نمایند بجز رمل و طلسم استدلال  
 عوض آنکه نمایند مال اندیشی جمع اسباب نمایند و خیال پیشی  
 تا بجوبند ز همسایه ظالم پیشی نگذارند برون پا ز خط درویشی  
 خانه خویش سپارد بخدای متعال می نداند که خداوند کریم وهاب  
 ساخته عالم امکان همه را با اسباب خانه کاز گل بنمایند بنا در ره آب  
 گرچه بیت اله البته شود زود خراب مگر از آهک و ساروج کنندش اکمال .....

«مجد» پس از آنکه یکسال و نیم در تهران دوندگی کرد نتیجه‌ای از تعقیب کار خود نگرفت، چه آن زمان هنوز حق قضاوت  
 قنسولها که از زمان انعقاد معاهده ترکمانچای بر ایران تحمیل شده لغو نگردیده بود بدینجهت رؤسای دولت نتوانستند نسبت به  
 اقدامات قونسول روس در کرمان اقدامی نموده و حکم صادره از طرف عدلیه را بموقع اجرا بگذارند. دولت برای آنکه تحییی از  
 مجد کرده باشد ریاست فرهنگ کرمان را بمشارایه تفویض و مجد بسوی کرمان حرکت کرد ولی در ده فرسنگی کرمان دزدان،  
 مال و منال و آنچه با خود داشت بیغما بردید «مجد» در قصیده‌ایکه برای حشمت الدوله والی کرمان سرود بعنوان درد دل ماجرا را  
 برای معظم له شرح داد.

بنده بطهران بعیش بودم و راحت با زن و فرزند خویش خرم و خندان  
 قدرم معلوم بود و فضل مشهود محترم و سربلند نزد بزرگان  
 خانه من مینمود معجزه و سحر بر له یاران و بر علیه رقیبان

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۷ زشت بخوبان نگفتم و نوشتم هیچ نبودم در این خیال چو دونان  
 آبروی هیچ کس ندارم بر باد گرچه فلان می نوشت بد شد بهمان  
 گرچه بداندیش بد نوشت ولیکن خوب نوشتند مرا همه خوبان  
 برد حسد چرخ و جمع من بیراکنندز آنکه بود چرخ خصم مرد سخندان  
 چندی در باغ شاه مانده بتوقیف تا شده راضی بحکم نفی ز تهران  
 در وطن اصلی آمدم چو ابوذر در ربه نی چو در مدائن سلمان  
 یعنی عزلت گزیده گوشه خزیده عشوه خریده ز غول و خرس بیابان

کرده دلی گرم بر نوشتن تاریخ کرده سری خوش به پر نمودن دیوان باری سالی گذشت بر من بدبخت سخت بدانسان که هیچ شرحش نتوان تا که بظاهر گرفت مملکت آرام کار بجریان فتاد و بنده بجولان تا که به دلخواه خویش کردم صادر حکم و نشان امتیاز و منصب فرمان رو بوطن با جلال هرچه فزونتر رخت بیستم چو سوی کعبه سلیمان راه پر از دزد بود لیک ز دولت بود مرا حکم سخت بر قرسوران هم سر حکام بین ره که فرستنده مره من در همه نقاط نگهبان تا دم دروازه آمدم بسلامت لیک در اینجا شدیم طعمه دزدان مال من و همراهم تمام بردند بیشتر از سی چهل هزار به تومان آخر با دست بسته پای شکسته این سفر پرخطر رسید به پایان «مجد» یکسال ریاست فرهنگ کرمان را داشت یعنی فقط در (۱۲۹۵) برای اولین و آخرین بار شغل دولتی داشت، پس از آن از این سمت کناره گرفت و بقیه عمر را بگوشه‌ای خزید و بحال انزوا و گوشه‌نشینی میگذرانید تا در سال (۱۳۰۲) درگذشت عجب آنکه مجد تاریخ وفات خویش را قبلاً بموجب قطعه زیر پیش‌بینی نمود:

مجد الاسلام شمع جمع کمال آن خداوندگار فضل و ادب ناگهان در هزار و سیصد و دو بحساب عجم نه سال عرب کرد تاریخ محفل ادبا گشت خاموش چون مه نخشب تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۸ شرح حالش بگفت و نوشت با کدامین زبان کدامین لب الغرض مرد باکمال و وقار گشت مستغنی از نشان و لقب

### اولادان مجد:

از مرحوم احمد مجد الاسلام شش پسر و یک دختر باقیمانده که بترتیب عبارتند از:

۱- محمد که پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی بهندوستان رفت و تحصیلات پزشکی خود را در این کشور پایان رسانید پس از مراجعت بایران ضمن کار طبابت بین سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ روزنامه هفتگی «کیمیای سعادت» را در تهران و یک شماره نیز در کرمان منتشر ساخت سالها نیز در خدمت وزارت بهداری بود تا آنکه پس از بازنشستگی در سال ۱۳۴۲ در تهران درگذشت جنازه‌اش را در قم بخاک سپردند.

از او ۵ پسر باسامی سهراب- مجید- احمد- محمود- و نورسته مجدزاده باقیمانده است.

۲- زهرا مادر نویسنده که در ۲۴ مهر ۱۳۴۹ برحمت ایزدی پیوست. از او یک پسر و دو دختر در قید حیاتند.

۳- عبدالحسین مجد که سالها در کرمان بشغل و کالت دادگستری اشتغال داشت و اواخر عمر بیشتر بامور کشاورزی میپرداخت در ۲۹ خرداد ۱۳۴۳ در تهران درگذشت جنازه‌اش را بکرمان منتقل در تخت درگاه قلی بیگ بخاک سپردند از او یک پسر بنام محمد مجد باقیمانده است.

۴- بهرام مجدزاده که مدتی در ارتش خدمت نمود سپس بشغل و کالت دادگستری پرداخت در دوره هفدهم بنماینده مردم رفسنجان بمجلس شورای ملی راه یافت.

از آن پس بکار کشاورزی پرداخت تا در هشتم فروردین ۱۳۴۸ در قریه جرجانک از توابع زرنند کرمان وفات یافت و بنا به وصیت خودش در همانجا فراز تپه‌ای بخاک سپرده شد.



تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۲۹

۵- جواد مجدزاده صهبا که پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی به تهران رفت و دوره متوسطه و عالی را گذراند و موفق باخذ لیسانس در رشته تاریخ و جغرافیا گشت در سال ۱۳۱۵ بریاست باستانشناسی اصفهان منصوب و تا پایان عمر این سمت را دارا بود بین سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ روزنامه هفتگی سرنوشت را در اصفهان منتشر نمود که جمعا ۸۴ شماره بچاپ رسید در اردیبهشت ۱۳۲۴ در سن ۳۹ سالگی وفات یافت و در تکیه بابا رکن الدین واقع در تخت فولاد اصفهان بخاک سپرده شد از او یک پسر بنام مهرداد مجدزاده صهبا که دکتر پزشکی است و یک دختر باقیمانده است.

۶- ابراهیم که شش ماه پس از فوت پدر در آبان ۱۳۰۲ جوانمرگ شد.

۷- منوچهر مجدزاده که بشغل وکالت دادگستری در کرمان اشتغال دارد دارای دو پسر بنامهای داریوش و مهرداد و سه دختر میباشد.

### آثار مجد:

بغیر از دوره روزنامه‌های ادب، ندای وطن، الجمال، کشکول و محاکمات که بیشتر مقالات آن قلم خود «مجد» است شرح کشف القناع و کتاب رویای صادقه نیز از مجد میباشد و ابراهیم صفائی در کتاب رهبران مشروطه جلد دوم صفحه ۳۶۵ می‌نویسد: رویای صادقه را به ملک المتکلمین و سید جمال الدین نسبت میدهند ولی اصلش از مجد الاسلام کرمانی است. در سال ۱۳۴۷ با تحشیه و ملحقاتی که بآن اضافه گشته بود توسط دانشگاه اصفهان بشماره ۱۰۱ بچاپ رسید. مجله دوم که متضمن وقایع افتتاحیه جغرافیای سیاسی و طبیعی کلات بود بسال ۱۳۵۰ جزو انتشارات دانشگاه و توسط خود اینجانب چاپ و منتشر گردید.

این کتاب که در متن جلد دوم و در اصل کتابی مجزا و مستقل است

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۳۰

شامل وقایع مشروطیت و علل انحطاط آن که منجر به توپ بستن مجلس شورای ملی در زمان محمد علیشاه میگردد میباشد از مجد آثار منظومی نیز بجا مانده است که قسمتی از آن بنام منظومه شهر خاموشان توسط دکتر محمد مجد بچاپ رسید در این منظومه اوضاع عدلیه سابق و دخالت بی‌جای کنسول تزاری روس در اوضاع داخلی ایران و دیگری دیوان اوست که شامل قصیده مسمط و قطعات تاریخی است و کمتر غزل در آن دیده میشود و شاید بدانجهت باشد که مجد در ایام جوانی که «اشارتهای» ابرو و «و پیچش مو» قلب عارف و عامی را بطپش درمی - آورد یا تحت تعقیب ظل السلطان بود و رویای صادقه را مینوشت و یا بکار روزنامه نویسی اشتغال داشته و یا آنکه در کلات و باغشاه توقیف و تهدید بقتل میشد.

بنابراین وقتی که شعر و شاعری پیردازد نداشته است و زمانی شعر گفتن پرداخت که دست از همه کارها شست و گوشه‌نشینی اختیار کرده بود دیگر شاهد سیمین دلدار و یا طره گیسوی گلگذار تأثیری در قلب افسرده‌اش نداشت.

پس از آن کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت است که در چهار جلد مفصل برشته تحریر درآمد.

جلد اول شامل وقایع دستگیری از تهران و تبعید به مشهد و سپس بکلات و بازگشت تهران سه فصل از این کتاب در سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۶ قسمتی در روزنامه کیمیای سعادت که توسط مرحوم دکتر محمد مجد در تهران انتشار مییافت بچاپ رسید.

این کتاب که بنام سفرنامه کلات معروف است در دو مجلد.

مجلد اول از فصل اول تا دوازدهم که شامل دستگیری و تبعید بکلات مجد در سال ۱۳۴۷ توسط دانشگاه اصفهان بشماره ۱۰۱ بچاپ رسید و مجلد دوم که متضمن وقایع اتفاقیه کلات بود در سال ۱۳۵۰ بشماره ۱۱۷ جزء انتشارات دانشگاه اصفهان منتشر



گشت.

نظر دیگران درباره مجد: آنها که با مرحوم مجد بیشتر حشر و نشر

تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه، ص: ۳۱

داشته و یا در جریانی با او تماس مستقیم داشته‌اند او را ستوده و خدماتش را بمشروطیت یادآور شده‌اند. مرحوم ناظم الاسلام مؤلف تاریخ بیداری در صفحات ۳۴۷-۳۴۸ شرح مفصلی درباره مجد دارد که قسمتی از آن در صفحات قبل نقل شد، مرحوم دکتر دانشور علوی (مجاهد السلطان) که خود در جریان حمله بختیارها بتهران شرکت داشته در صفحه ۴۸ کتاب تاریخ مشروطه و جنبش وطن پرستان و بختیاری می‌نویسد:

.... چند روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادیخواهان سه نفر از فرستادگان محمد علیشاه که یکی از آنها هم بختیاری بود وارد اصفهان شدند تا بهر ترتیبی ممکن باشد صمصام السلطنه و ضرغام را وادار بمراجعت به بختیاری بنمایند.

آزادیخواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند مجد الاسلام کرمانی را که با بختیارها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر باصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمد علیشاه جلوگیری بعمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند.

مجد الاسلام و همراهان در محله قصر منشی منزل میرزا محمد خان مشرف وارد شدند و بلافاصله پس از ورود با خوانین بختیاری تماس گرفته شروع به اقدامات لازم نمودند فعالیت فرستادگان محمد علی میرزا در نتیجه اقدامات متقابل مجد الاسلام کرمانی بجائی نرسید و آنها ناگزیر دست خالی بدون اخذ نتیجه بمركز مراجعت کردند ...

محمود خلیل پور

فروردین ۲۵۳۶

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱

تاریخ انحطاط مجلس شورای ملی ایران

## مقدمه

## اشاره

رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي اگرچه تشریح مطلبی که ما در این مجلد از «کتاب سفرنامه کلاکت» بر عهده گرفته‌ایم در این عصر بسیار مشکل است و حقیقتاً دست بکار بزرگی زده‌ایم و کمتر ضرر او مخاطره جانی، است چرا که بسیار اتفاق افتاده که در چنین اوقات برای تحریر یا تقریر یک سطر خانواده‌ای بباد فنا رفته و لا سیما امثال بنده که در معرض خطر و طرف عداوت بسیاری از درباریان و اهل نفوذ امروزی واقع شده‌ام و مسلم است باندک بهانه ریشه‌ام را خواهند کند و بالاخره نوشتن این تاریخ امروزه در حکم بازی کردن با افعی است و یا پبای خود بمسوخ رفتن، اما دو چیز مرا بادای این تکلیف مجبور نموده اول حس انسانیت و وظیفه انسانیت دوم شدت بطالت و بیکاری، چه هرقدر تا چند روز پیش گرفتار مشاغل کثیره بودم و آنی فراغت نداشتم امروز بیکار صرف هستم و بقدری اندوهناک هستم که اگر خودم را بکاری مشغول نسازم حتما مدقوق یا دیوانه خواهم شد و جهت بیکاری خودم را عما قریب توضیح خواهم کرد و با آنکه در این کار احتمال بسی مخاطرات میدهم فقط بیک امیدواری شروع میکنم و آن این است که شخص پادشاه را مایل بعداالت شناخته‌ام و یقین میدانم در مقابل استبداد وزراء و امرا رأفت و عدالت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲

بشخص مقدس پادشاه مانع از این خواهد شد که بر بی‌گناهی ستم کنند و چون من خودم را بی‌گناه میدانم امیدوارم محفوظ بمانم.

## موقعیت خطرناک

برای توضیح مطالب لازم است که مختصری از حالت حالیه خودم را نگارش دهم تا خوانندگان بدانند من امروز در چه موقع خطرناکی هستم.

البته همه میدانند قبل از حادثه بیست و سیم جمادی الاول از سال هزار و سیصد و بیست و شش [قمری] که شرح آن بزودی نگاشته خواهد شد من مدیر چهار روزنامه بودم «\*» و یکی از رؤسای ملت بشمار می‌آدم و عموم بزرگان مملکت از من ملاحظه و مواظبت میکردند و یک اداره بسیار وسیعی داشتم که هیچ یک از مدیران جراید ایران چنین اداره نداشتند و انصاف میدهم مسلک من در روزنامه‌نگاری همیشه صلح‌طلبی و میانه‌روی بوده و بشهادت جرائد اروپا روزنامه ندای وطن لیبرال بوده نه رویسینر هرگز بی‌جهت بکسی اذیت نکردم و نسبت بامراء مملکت و وزراء دولت بشناعت چیزی ننوشتم ساحت مقدس پادشاه را منزله از اعتراض میانگاشتم و بر فرض که بر بزرگی اعتراض داشتم بزبان خوش مینگاشتم در تمام جرائد محرره منطبعه که بقلم این بنده نوشته شده یک کلمه از الفاظ رکیکه یافت نمیشود مراعات مذهب را خلاف تکلیف خود میدانستم ولی اقرار میکنم که از ظلم ظالمین و خیانت‌های مستبدین هم چشم نمی‌پوشیدم حق را میگفتم و حقیقت نمی‌نهفتم ولی با کمال ملایمت و نهایت ادب و اگر سایر هم عصران ما هم بهمین مسلک رفتار میکردند هرگز گرفتار این حوادث غیر مترقبه نمیشدیم و مملکتی را بباد نمیدادیم ولی افسوس که بعضی از آنها مسلک خودشان را هتاکی قرار دادند و چیزها نوشتند که در هیچ روزنامه از روزنامه‌های ممالک آزاد چنین مطالب دیده

(\* روزنامه‌های ندای وطن - کشکول - الجمال. محاکمات

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳

و خواننده نشده نه بر علما ابقا کردند نه بر وزرا حتی آنکه نسبت بیادشاه پاره‌ای تعرضات غیر لازمه نوشتند مثلاً روزنامه صور اسرافیل «۱» همیشه بیادشاه استهزا میکرد و روزنامه مساوات «۲» پادشاه را به نوشیدن باده و سایر قبیاح و

(۱) روزنامه صور اسرافیل بمدیری «میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی» در سال ۱۳۲۵ قمری در تهران منتشر گردید شماره اول این روزنامه در تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الآخر ۱۳۲۵ در ۸ صفحه منتشر شد صور اسرافیل از روزنامه‌های مهمی است که در بدو مشروطیت کمک بزرگی به بیداری و آزادی ایرانیان نموده است از ابتکارات این روزنامه ستون چرند و پرند است که بامضای مستعار خود (میرزا علی اکبر دهخدا) نوشته میشد پس از قتل میرزا جهانگیر خان شیرازی در باغشاه میرزا قاسم خان تبریزی که نجات یافته و بدست دژخیمان باغشاه گرفتار نشده بود نام خانوادگی صور اسرافیل را برای خود انتخاب نمود میرزا تاسم خان مردی فعال و کاردان و سالها در سمت استانداری اصفهان انجام وظیفه نمود.

و چندی نیز وزیر و استاندار و شهردار تهران بود پس از آنکه میرزا علی اکبر خان دهخدا دبیر روزنامه صور اسرافیل باروپا رفت در سوئیس روزنامه‌ای بنام صور اسرافیل نظیر صور اسرافیل تهران منتشر نمود و از این روزنامه جمعا چهار شماره انتشار یافته است. م-

خ

(۲) روزنامه مساوات در سال ۱۳۲۵ قمری بمدیریت سید محمد رضا مساوات فرزند سید محمد حسن برازجانی شیرازی در تهران با چاپ سربی در مطبعه (حقوق) چاپ و منتشر گشت گرچه این روزنامه از حیث شهرت و اهمیت بیای روزنامه صور اسرافیل نمیرسد ولی کمتر از روزنامه مذکور هم نیست سرلوحه این روزنامه عبارت از دو فرشته بالدار است که در دست‌های خود صفحه‌ای را که

در آن کلمه مساوات بخط نستعلیق نوشته شده دیده میشود آخرین شماره این روزنامه که در تهران بچاپ رسیده شماره ۲۵ در تاریخ یکشنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۲۶ قمری که با پیش آمد بمباردمان مجلس روزنامه مساوات تعطیل و مدیران آن آقایان سید محمد رضا شیرازی و سید عبد الرحیم خلیخالی به قفقاز رفتند و پس از مختصر آرائی بایران آمد و روزنامه را در شهر تبریز دایر نمودند و اولین شماره آن در شهر تبریز در ۷ محرم ۱۳۲۷ منتشر گردید.

مرحوم مساوات در دوره دوم مجلس شورایملی و کیل آذربایجان بود و در دوره سوم نیز و کیل تهران و هنگام مرگ نمایندگی مجلس را داشت و در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۰۴ شمسی پس از یکدوره کسالت در شمیران تهران وفات یافت. م-خ تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴

شنايع نسبت میداد و هیچ ملاحظه نمیکرد که انتقاد بر اعمال عادیه و مطالب محرمانه احدی مادام که مضر باصول قانون نباشد جایز نیست چه جای پادشاه که قانون او را مقدس و منزله از هر قسم اعتراضی و مسئولیت قرار داده و مخفی نماند که غرض رفقای من تهذیب اخلاق نوع ملت نبوده بلکه ابدًا متوجه بوطن و اهل وطن نبودند فقط چون بواسطه نگارش این گونه مطالب مشتری روزنامه آنها زیادتیر میشد و بزرگان مملکت هم قهرا از نوک قلمشان میترسیدند ناچار رشوه میدادند و تملق میگفتند، آقایان هم بی ملاحظه مسئولیت هر چه می خواستند یا می توانستند مینوشتند چنانچه روزنامه مساوات که خود را اول مروج مشروطیت جلوه داده بود و مشروطه خواهان ساده لوح زمان بجان خریدارش بودند وقتیکه قانون انطباعات از مجلس شورای ملی و صحنه پادشاه گذشت یکنمره روزنامه خود را سر تا پا وقف و صرف استهزاء آن قانون نمود «\*» مسلم است که مشروطه خواه هرگز بقانون موضوع استهزاء نمیکند و لکن چون دید این قانون از هتاکی و هرزه در آئی آن جلوگیری است این بود که بی اختیار مرتکب آن اقدام جسورانه گردید و یکی از جهات ثلاثه انحطاط مجلس همین مطلب شد چنانکه شرحش خواهد آمد اما من همیشه بر این مسلک نامعقول اعتراض داشتم و جواب مندرجات زشت آنها را مینگاشتم از همین جهت همیشه بر

(\*) سرلوحه این شماره یعنی شماره ۱۹ که مصادف با تصویب قانون مطبوعات است بنظر ارباب جراید این قانون با آزادی قلم منافات دارد برنک قرمز ملون شده و علاوه در این شماره کاریکاتور (عید ظهور قانون مطبوعات) روی آن با خط طلایی نوشته شده بدست دو فرشته قرار گرفته و این دو فرشته نیز بار رنگ قرمز رنگ آمیزی شده اند خلاصه اینکه مدیر مساوات با این عناوین میخواست تأثیر قانون جدید مطبوعات را در عدم آزادی قلم نشان دهد.

ص ۲۰۷ تاریخ جراید و مجلات تألیف محمد صدر هاشمی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵

ضد من بودند و عوام ملت و شورش طلبان مملکت هم چندان از روزنامه من راضی نبودند ولی برعکس عقلای قوم کمال توجه را بمرقومات من داشتند، باری بعد از انحطاط مجلس منم بآتش آنها سوختم چنانکه در مثل است «آتش که فتاد خشک و تر میسوزد»

## واقعه مجلس

صبح سه شنبه ۲۳ ج ۱ سنه ۱۳۲۶ در منزل بودم که خبر آوردند سواره قزاق اطراف مجلس را احاطه نموده و من از شب خبر داشتم که خیال دارند بر مجلس شیخون بزنند اما باین طورها هرگز تصور نمیکردم بعد از اطلاع از خانه بیرون رفتم باین خیال که وکلای کرمان را اطلاع بدهم تا مبادا بطرف مجلس بروند و گرفتار خطری شوند لهذا بخانه ناظم الاسلام «\*» کرمانی رفتم که برادرش شمس الحکماء «\*» یکی از وکلای کرمان، آنجا بود تا او را خبر

(\*)- مؤلف کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»

(\*\*)- چندی قبل مشغول خواندن یادداشت‌های ناظم الاسلام کرمانی بودم، متوجه شدم این مرد ساده‌دل باکمال صراحت در باب انتخابات دوره اول کرمان چنین مینویسد،  
جمعه پنجم ذی القعدة ۱۳۲۴

امروز تلگرافی از کرمان رسید که فرمانفرما ده هزار تومان به بانک داده است و مطالبه نظام‌نامه انتخابات را نموده و مجلس نظر هم تشکیل گردید. اختلافی هم بین علماء کرمان در مسئله انتخابات پدید آمده است در سایر شهرها هم میان طایفه علماء در مسئله انتخابات وکیل خود نزاع و اختلاف پدید آمده است امروز مجیر دیوان پیشکار فرمانفرما عبدالحسین میرزا آمد نزد داعی و گفت. شاهزاده فرمانفرما تلگرافی حضوراً به توسط من بشما مخابره کرده است صورت تلگراف را ارائه داد حاصل آن اینکه مجیر دیوان به ناظم الاسلام بگویند آقا میرزا محمود مجتهد کرمان اصرار دارد مجد الاسلام را وکیل نماید و مناسب اینست که اسبابی فراهم آورم که شما هم وکیل شوید بنده جواب دادم اولاً من نزدیک به بیست سال است از کرمان بیرون آمده‌ام و از امور کرمان اطلاعی ندارم ثانیاً اینکه انتخاب-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶

بدهم و از آنجا بفرستم باقا شیخ یحیی و دیگران هم اطلاع بدهیم همینکه آنجا رسیدم معلوم شد شمس الحکما بیخبر از حادثه بطرف مجلس رفته منم در همان جا ماندم و آدم خودم را فرستادم برود کسب اطلاعی بنماید و قریب نیم ساعت آنجا نشسته بودم و انتظار وصول اخبار را داشتم یکمرتبه صدای شلیک تفنگ بلند شد و نیم ساعت طول کشید بعد خاموش شد در اینموقع شمس برگشت و اطلاعات خود را اینطور شرح داد که من بقاعده معموله همه روزه رفتم دم سبزه میدان که آنجا سوار تراموا شده بمجلس بروم دیدم ازدحام مردم بسیار است ولی تراموا کار نمیکند لهذا پیاده رفتم تا حوالی در ارک در خیابان ناصریه رسیدم آنجا دیدم چند نفر قزاق فرار میکنند مردم هم بحالت اضطراب فرار میکردند یکی از آشنایان را ملاقات نموده سبب پرسیدم اجمالا گفت در مجلس نزاع شده و از این طرف نمیتوان عبور کرد منم برگشتم و از طرف حیاط شاهی بطرف پامنار رفتم حوالی بازار پامنار که رسیدم همین اوضاع ناصریه را مشاهده کردم بعلاوه چند نفر از وکلا را دیدم که بعجله برمیگردند و بمن هم گفتند برگرد که مجال رفتن نیست و احدی را راه نمیدهند پرسیدم تفصیل چه شده گفتند:

### محاصره مجلس

امروز صبح قزاق زیادی آمده اطراف مجلس را احاطه نموده و کسی را اجازه ورود بمجلس نمیدهند در این ضمن آقا سید جمال افجه که یکی از بزرگان علمای طهران است با اتباع خودش بمجلس میرفته از طرف پامنار قزاق

- وکالت باید از روی واقع و صحت باشد نه به اسباب چینی شما به حضرت والا تلگراف کنید از محبت شما ممنون شدم ولی وکالت را قبول نمی‌کنم اگر مردم راضی باشند و شما هم مایل باشید برادرش شمس الحکماء را وکیل کنید که هم برای خدمت به ملت خوب است و هم زبان خارجه میدانند و هم ضمناً دیدنی از من بکنند، ص ۲۰۵ «در تلاش آزادی» تألیف دکتر باستانی پاریزی  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷

ممانعت کرده لهذا برگشته از راه تخت بر بریها رفته که از در خانه ظل السلطان و انجمن آذربایجان عبور کند محاذی انجمن آذربایجان که رسیده قزاقها ممانعت کرده‌اند اتباع آقا با آنها درشتی نموده‌اند از انجمن آذربایجان کمک خواسته بودند آنها هم

بطرف قزاقها شلیک کرده‌اند و جنگ از این جا شروع شده و دیگر نمیدانم بکجا رسیده.

اطلاعات شمس الحکما تا همین جا بود و چون مدتی گذشت و صدای توپ و تفنگ بلند نشد یقین کردیم مطلب ختم شده بناگاه صدای غرش توپ فضای شهر را پر کرد و متوالیا مثل تگرگ باریدن گرفت و این حالت تا سه ساعت بغروب مانده امتداد یافت و جنگ از یکساعت از آفتاب گذشته تا سه ساعت بغروب مانده و چون ماه آخر بهار و ایام جوزا بود بنابراین میتوانم بگویم ده ساعت طول کشید و دو ساعت یا کمتر مدت متارکه را که از آنموضوع کم کنیم هشت ساعت مدت محاربه بطور تخمین خواهد شد.

بعد از انقطاع صدای توپ اخبار میدان جنگ منتشر شد و بعضی از آشنایان هم نزد ما آمدند و ما را خبردار کردند و بر دهشت و وحشت ما افزودند و اگرچه از صبح در کمال اضطراب بودیم ولی حالا- موضوع اضطراب ما تغییر کرده یعنی- تاکنون از وقوع جنگ و خونریزی و اتلاف نفوس وحشت داشتیم حالا دیگر بر جان و مال خودمان میتوسیم بعضی از دوستان نادان هم بعوض آنکه ما را تسلیت دهند بیشتر میتوسانند در این بین مستشار دیوان کرمانی بانجا آمد و این شخص معاون معتضد دیوان رئیس نظمی بوده مقدم او را خیلی غنیمت میشمردیم چه یقین داشتیم اگر خبری باشد او میداند لهذا از او پرسیدیم آیا در باره ما دو نفر چیزی شنیده و خیالی دارند یا خیر؟ جواب داد تا حالا که خبری نبوده حالا میروم تحقیق میکنم و اگر خبری باشد فوراً بشما راپورت میدهم و بهمین خیال برخاست و رفت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸

و ما هم در انتظار خبر او ماندیم مقارن مغرب آدم مستشار آمد و محرمانه در گوش ناظم الاسلام گفت از قراریکه من تحقیق کرده‌ام در خیال گرفتاری شما و مجد الاسلام هم هستند البته پنهان شوید، مخصوصاً مجد الاسلام خیلی در مخاطره است ناظم الاسلام با نهایت وحشت برگشت و این شرح را اظهار کرد و اسباب و اضطراب بنده و شمس هم شد بلکه طاقت نیاورده همین تفصیل را بزنش هم گفت ضعیفه یکطرف بملاحظه حفظ اثاث البیتش که مبادا بیایند و خانه‌اش را غارت کنند مضطرب بلکه دیوانه شد و مکشوف الوجه آمد در اطاقیکه ما بودیم با حالت گریه و زاری اصرار کرد که زودتر برخیزید و فرار کنید و هیچ مهلت نداد که قدری فکر بکنیم و راهی برای فرار بدست بیاوریم از قضا در همین حالت برادرش هم وارد شد و وقایع آنروز را با هزار قسم اغراق مخلوط کرده نقل کرد و حتی آنکه میگفت الآن در همین کوچه جمعی قزاق و ژاندارم در کمین شما هستند.

## تغییر منزل

بعد از استماع این اخبار هولناک حالت ماها بکلی تغیر کرده و بیچاره شدیم شمس الحکما از ما دو نفر زیادتر میتوسید ضعیفه هم گریه و بی‌قراری میکرد بالاخره من قدری عجله کردم و گفتم رفقا از نشستن و گریه کردن و لرزیدن هیچ مفری ظاهر نخواهد شد باید فکری کرد که علی العجالة از خانه بیرون برویم و از قراریکه این شخص میگوید از در حیاط نمیشود خارج شد باید از راه بام بکوچه دیگر فرار کنیم و چون من در این محله کسی را نمیشناسم خوب است عیال شما برود از همسایه‌ها خواهش کند که بما راه بدهند تا فرار کنیم، عیال ناظم رفت بالای بام و با همسایه‌ها مذاکره کرد یک خانواده بسیار نجیب در همسایگی آنها بودند صاحب خانه موسی خان پسر مرحوم حاجی ایلخانی عیالش دختر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹

شاهزاده معز الدوله و زن و شوهر هر دو در نهایت نجابت و اعلی درجه انسانیت بودند و همینکه از حالت ماها مستحضر شدند بدون مضایقه و تردید با کمال منت قبول کردند که هم راه بما بدهند و هم پناه همینکه این خبر را بما رسانیدند دیگر معطل نشده روانه شدیم ولی وقتیکه ببالای بام رسیدیم دیدم تمام زنهای همسایه که در آن فصل شبها بالای بام خانه میخوابیدند در آن حوالی هستند

و همه ماها را دیدند و مطلب و مقصد ما را فهمیدند این بود که چون بخانه موسی خان رسیدیم مصلحت خودمان و صاحب خانه را در توقف آنجا ندیدیم بعلاوه آن خانه بیرونی نداشت و مجبور بودیم که در یک اتاق مسدود آنها بمانیم و با شدت گرما ممکن نبود بعلاوه چون تمام زندهای اطراف آن خانه ما را دیده بودند احتمال دادیم که اگر بطلب ما بیایند، ممکن است بعضی از آن زنها یا بعضی اطفال که ما را دیده‌اند بروز بدهند و هم ما گرفتار شویم و هم صاحب خانه بزحمت، بیافتد، لذا بخیال افتادیم که از آنجا بجای دیگر پناه ببریم.

### منزل جدید

شروع کردیم بفکر و مشورت که بکجا برویم و آیا کسی هست که ما را پناه بدهد یا نه در این ضمن شاهزاده حسنعلی میرزا برادر عیال صاحب خانه وارد شد و از کیفیت مستحضر گردید این شاهزاده جوان با فتوت ابدا با بنده آشنائی نداشت ولی با ناظم الاسلام آشنا بود همینکه ما را بآن حالت دید و اضطراب ما و صاحب خانه را فهمید، هم برای حفظ ماها و هم برای آسایش خیال همشیره و همشیره زادگانش، اینطور مصلحت اندیشید که ما را از آن خانه بیرون ببرد و بخانه مختص خودش که در محله سر آب وزیر واقع است، و میگفت:

«آن خانه متعلق برادر من بوده که حالا چند روز است در خدمت امیر اعظم بفرنگ رفته و فعلا خالی است فقط در طرف اندرونی آنخانه یک زن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰

و شوهر با دو طفل منزل دارند که شوهر روزها مشغول حمالی است و ضعیفه رخت‌شوئی میکند و من از هر جهت اطمینان از آنها دارم که ابدا شما را نخواهند شناخت و بتحقیق هم نخواهند پرداخت همینقدر من میگویم میهمان از ده برابم رسیده است»

باری چون از سیمای شاهزاده آثار فتوت مردانگی ظاهر بود بدون تردید پذیرفتیم ولی گفتم با لباس حرکت ما قدری دشواری دارد و شاید مأمورین ما را دیده بشناسد و بگیرند بهتر این است که تغییر لباس بدهم شاهزاده دو سه دست لباس از صاحب‌خانه گرفت و با کلاه ماهوت ما را بشکل نوکر باب و کسبه ساخت، آنوقت متوکلا علی الله از آنجا با شاهزاده بیرون آمدیم تقریباً سه ساعت از شب رفته بود و در طی معابر همه جا دستجات سرباز و قزاق و ژاندارم دیدیم که مشغول گردش بودند ولی بفضل خداوند و اثر نیت یک شاهزاده ابدا کسی متعرض ماها، نشد تا آنکه از خیابان دروازه قزوین عبور کرده از طرف خیابان امیر جنگ بخایبان جنت و گلشن رفته و از آنجا بکوچه و خیابان مغز السلطان در سمت خیابان بلورسازی داخل شده بخانه معهود وارد شدیم، آن خانه در کوچه‌ای واقع شده که خیلی کم از آنجا عبور میشد یعنی معبر عمومی نیست و در آن موقع از شب هیچ کسی در آنکوچه نبود فقط یک دکان بقالی در جنب همان خانه باز بود و شاهزاده طوری در زد و ما را داخل کرد که شخص بقال هم ما را ندید، بعد ورود بخانه قدری آرام شدیم و شاهزاده بشخصه رفت بازار و برای ما تهیه شام کرد و مختصر شامی صرف کرده خوابیدیم و آن شب را بهزار زحمت بصبح کردیم صبح برخاسته چائی تهیه کرده خوردیم و برادرزن ناظم را برای تحصیل اخبار بیرون فرستادیم و برای ظهر برگشت و خبر کشته شدن حاجی ملک و جهانگیر خان را آورد و ما تمام روز را در یک سرداب بسر بردیم.

### غارت خانه ظهیر الدوله

طرف عصر صدای توپ بلند شد شاهزاده را برای تحصیل خبر روانه کردیم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱

بعد از یکی دو ساعت برگشت و خبر آورد که خانه ظهیر الدوله را بتوپ بسته‌اند و میگویند چندین خانه دیگر را هم بتوپ خواهند



بست معلوم است استماع اینگونه اخبار احداث چه حالت ناگواری در ما میکند ولی ناچار خوداری میکنیم و تا شب صبر کردیم شبانه برادرزن ناظم را فرستادیم از خانه‌های ما خبری بیاورد که آیا کسی بسراغ ماها رفته یا خیر مراجعت کرد و خبر داد که کسی سراغ ماها نرفته است این خبر قدری ما را مطمئن کرد و بخیال چاره افتادیم و چندین نفر از دوستانرا در نظر آوردیم که بفرستیم آنها را بانجا بیاورند ولی برادرزن ناظم خیلی تنبل و تن‌پرور بود و طفره میزد بالاخره راهی نزدیک‌تر فکر کردیم و او را فرستادیم که برود و از خیابان جنت و گلشن در خانه مشیر الملک وزیر و حاجی میرزا شارق منشی او را بیاورد و دو کلمه هم مختصر باو نوشتیم بیچاره بمجرد اطلاع برخاسته و آمد و بعد از قدری فکر آخرین تدبیر بنده این شد که رقعهای بحضرت آقای «نظام السلطنه» و رقعهای هم بهمان مضمون با آقای «سعد الدوله» بنویسم و میرزا شارق برساند حاصل مضمون آنکه:

### نامه به نظام السلطنه

ماها در آن دوره خیانتی نکرده‌ایم که امروز در زحمت باشیم استدعا میکنیم ب خاک پای مبارک عرض کنید و دستخط امان برای ما صادر فرمایند و آن هردو رقع را که من مسوده کرده بودم میرزا شارق نوشت و باو حالی کردم که آقای نظام السلطنه در امیرآباد بالای چشمه تشریف دارند و ترتیب رسانیدن عریضه این است که برود حسن آباد (آمریزا حسن) که از اجزاء خود من بود تمام مراسلات بنده را او با آقای نظام السلطنه میرساند و از او خواهش مینماید که سوار مخصوص از اجزاء خودشان بامیرآباد بفرستد تا پاکت را رسانیده جواب

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲

بیاورد اما رقع سعد الدوله را که او هم در زرکنده متحصن بسفارت هولند بود اینطور دستورالعمل دادم که برود دبیر نظام منشی ایشانرا پیدا کند و دو کلمه هم بخود دبیر نظام نوشتیم که فوراً این رقع را ببرد زرکنده جواب گرفته بیاورد باری شبانه حاجی میرزا شارق رفت بمنزلش و صبح علی الطلوع بطرف حسن آباد رفته آقا میرزا حسن را پیدا کرد و رقع را رسانید او هم فوراً رفته با اعتماد السلطان داد اعتماد هم از خوش فطرتی و دوستی که با بنده داشت و بعلاوه مراتب و داد اربابش را با بنده خوب میدانست فوراً با سوار مخصوص بامیرآباد فرستاد آن رقع دیگر را هم بهمان قسم که دستورالعمل داده بودم در خانه آقای سعد الدوله بدبیر نظام رسانید و دبیر نظام هم جوابی به بنده نوشت و اطمینان داد که تا شب جواب میرسانم و فعلاً روانه زرکنده شد و وعده کرد که اول مغرب بیاید بمنزل میرزا شارق و براهنمائی او نزد ما بیاید قریب بظهر شارق برگشت و جوابها را رسانید و تا یک اندازه آسوده خاطر شدیم آنوقت شارق را بخانه خودم فرستادم رفت و سلامتی مرا بانها اطلاع داد و از سلامتی آنها هم برای بنده بشارت آورد ولی میگفت حضرات مشغول نقل و تحویل بودند که از این خانه بجای دیگر بروند و شرح این قضیه را هم در ضمن خواهم نوشت مجلاً شارق تا عصری نزد ما بود طرف عصر رفت حسن آباد که از میرزا حسن جواب آقای نظام السلطنه را مطالبه کند و بعد بیاید و منتظر دبیر نظام شود نیمساعت از شب گذشته شارق با دبیر نظام آمدند جواب هردو را هم آوردند اما جواب آقای نظام السلطنه و صورت دستخط از قراری است که خلاصه آن ذیلا درج میشود:

### نامه نظام السلطنه به شاه

بعد از عنوان صاحب عریضه جوف جناب مجد الاسلام کرمانی است که امروز در فضل و ادب نظیر ندارد و همیشه صلح طلب بوده و انصافاً از آثار قلم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳

او خدمات شایان بدولت و ملت ایران ظاهر شده و هیچ‌وجه مقتضی نیست بچنین شخص خیرخواهی صدمه وارد شود خواهش

میکنم عین رقعہ ایشانرا بخاک پای معدلت همایونی برسانید و دستخط امنیت برای ایشان و رفیق ایشان ناظم الاسلام صادر فرمایند که باسودگی مشغول دعاگوئی ذات اقدس همایونی باشند و چون جناب مجد الاسلام بر ذمه من حق احسانی بزرگ دارد خواهش دارم امروز قرض مرا ادا فرمائید اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» در حاشیه همان رقعہ اعلیحضرت همایونی دستخط فرموده بودند.

### پاسخ شاه به نظام السلطنه

«جناب نظام السلطنه چند روز است شما را ندیده‌ام احوال شما چطور است در خصوص مجد الاسلام و ناظم الاسلام نوشته بودید این هردو نفر همیشه حق گو و خدمتگزار بوده‌اند ایشان را مطمئن نمائید و امروز عفو عمومی داده‌ام انشاء الله بعد از این همه کس راحت خواهد بود»

اما جواب آقای سعد الدوله بتوسط دبیر نظام شرحی بخود بنده نوشته بودند و اطمینان داده بودند که بهیچوجه شما و ناظم الاسلام خطر ندارید و رقعہ‌ای هم بامیر جنگ نوشته بودند که شما قرار دادید هرکس را من معرفی کنم به بی‌گناهی متعرض آنها نشوید و از طرف جنابان مجد الاسلام و ناظم الاسلام من کمال اطمینان را دارم که همیشه دولتخواه بوده‌اند و اگر در این اواخر بعضی مقالات با حدت در ندای وطن ملاحظه فرموده‌اید من یقین دارم از راه التجا بوده است و بهرحال من شفاعت میکنم و یقین دارم بندگان اقدس اعلی قبول خواهند فرمود و لاسیما در صورتیکه خود شما مساعدت خواهید فرمود. این رقعہ را قرار شده بود فردا صبح دبیر نظام ببرد باغ شاه و دستخط صادر نماید ولی بعد از صدور دستخط بتوسط آقای نظام السلطنه دیگر ما را احتیاجی بآن نبود ولی بعد از مقداری مذاکره و مشاوره مصلحت چنین دیدیم که او هم برود و رقعہ را برساند و حکمی از خود

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴

امیر جنک صادر نماید لهذا دبیر نظام را بمنزلش فرستادیم و قرار شد فردا صبح جمعه بدربار برود.

### آزادی

اما خود بنده دیگر طاقت نیاوردم آنجا بمانم لهذا با رفقا وداع کرده همراه میرزا شارق بمنزل جناب مشیر الممالک رفتیم و آن شب را آنجا مانده فردا صبح بطرف خانه خودم رفتم در حالتیکه نمیدانم اهل بیت من کجا رفته‌اند و چرا باین عجله از خانه ملکی که تازه فروخته بودیم مهاجرت کرده‌اند همینقدر شارق میگفت در حوالی سید نصر الدین خانه اجاره کرده‌اند، باری رفتم بآن محله و تا قریب ظهر گردش و تفحص کردم تا در کوچه «کردبجها» آن خانه را پیدا کردم، وقتیکه وارد خانه شدم حالت زن و بچه را طوری دیدم که ابا نمیتوانم بیان کنم، خداوند نصیب احدی نفرماید، که چنین روزها را به بیند و خلاصه احوال آنها آنکه، بعد از حدوث حادثه ۲۳ شخص تنباکوفروشی که خانه بنده را خریده بود و در بیرونی منزل داشت و قرار بود چندی در همان طرف باشد تا من منزلی برای خودم تهیه کنم آنوقت اندرونی را هم تخلیه نمایم آنروز را بر کسان من خیلی سخت گرفته که فوراً خانه را تخلیه کنید که خیال دارند بیایند اینخانه را بتوپ به بندند و مال شما و ما هردو غارت میشود، عیال من اول اعتنائی باین حرف نکرده ولی صاحب‌خانه تدبیری دیگر نموده و آدمهای معین دربار همسایه ما را بجزئی تعارفی برانگیخته که بیایند اهل خانه ما را بترسانند آنها هم یکی یکی آمده و هرکدام بکلماتی آنها را تهدید کرده‌اند.

### فرار سعید خان

سعید خان آدم منم که صبح ۲۳ او را فرستادیم برود از مجلس خبری بیاورد تا چهارشنبه ۲۴ ابا پیدا نشده و اهل خانه ما خیال



میکرده‌اند که او هم کشته یا گرفتار

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵

شده و از این جهت خیلی متأسف بوده‌اند ظهر چهارشنبه غفلتا پیدا میشود و با کمال شتاب و اضطراب میگوید مبلغی بابت مواجب طلب دارم زود بمن بدهید تا اسباب هایم را برداشته از این خانه بروم و من دیگر نوکری شما را نخواهم کرد این عنوان سعید خان در چنین موقعی بر اضطراب بیچاره‌ها افزوده و یقین کردند صاحب خانه راست میگوید لهذا از ترس جان خود یک نفر زن غریب که ابا کوجه‌های طهرانرا هم نمیشناسد ناچار شده از خانه بیرون رفته با میرزا محمد پسر چهارده ساله من در اطراف محلات شهر گردش کرده‌اند تا ظهر پنجشنبه خانه‌ای در سید نصر الدین پیدا کرده و ماهی دوازده تومان اجاره نموده‌اند و فوراً حمل آورده‌اند که اسبابهای خانه را حمل کنند و چون سعید خان هم آنها را رها کرده و وجهی گرفته و رفته بود.

### اسبابهایم را دزدیدند

نوکر ما منحصر بیک نفر «رضا قلی» بود که همراه بارها میرفته است و در بین راه با حاملها اسبابها را دزدیده‌اند و یا بقول خودشان سربازها برده‌اند بهر حال مبلغی هم از اسبابهای ما را بباد داده‌اند حالا- که روز جمعه است هنوز درست اسباب را باین خانه نیاورده‌اند، بنده که رسیدم و حالت وحشت آنها را دیدم بیشتر متأثر شدم و از نانجیبی مردم متعجب شدم که من خانه‌ای را که خودم دو سال قبل دوهزار و پانصد تومان خریداری کرده‌ام بر حسب خواهش و التماس و اصرار این مشتری نانجیب بدوهزار تومان باو دادم حالا این شخص اینطور بر کسان من سخت گرفته و مبالغی آنها را ترسانیده و چقدر ضرر بما زده واقعا از کم ظرفی این مردم هرچه بنویسم کم است.

همینقدر در فضیلت این ملت کفایت میکند که همان اشخاصیکه تا دیروز بزمین بهارستان سجده میکردند بمجرد آنکه توپ بمجلس بسته

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶

شد همانها رفته و اسبابهای مجلس را غارت کردند حتی آنکه کاشیهای عمارات را هم کردند که شرح آنرا خواهم نوشت، پس هیچ‌جای عجب نیست که نسبت بعیال من هم اینقدر صدمه بزنند باری آنروز را در خانه ماندم و رفته رفته از همسایگان آن خانه مستفسر شدم، معلوم شد مقابل خانه ما خانه آقا سید صادق روضه‌خوان است که از اجزای آقای جناب شیخ فضل اله و با او مهاجر حضرت عبد العظیم بوده و بسیار آدم مستبدی است خیال بنده از همسایگی او خیلی پریشان شد و یقین کردم اگر دوباره انقلابی بشود من و اسبابم شکار مخصوص آقای بزرگوار خواهیم شد لهذا بنخالی افتادم زودتر از آن محله بروم بنابراین گفتم بقیه اسبابها را از آن خانه نیاورد تا منزلی دیگر پیدا کنم و بهمین جهت فردای آنروز درشگه گرفته بزرکنده بملاقات سعد الدوله رفتم یک شب مانده بر گشتم و با سعد الدوله مشورت کردم که چکنم در طهران بمانم یا بطرفی دیگر بروم سعد الدوله اینطور رأی داد که چون بیش آمد امور این مملکت بهیچ‌وجه معلوم نیست لهذا حرکت از طهران موافق وقت نیست: توقف در طهران هم برای شما اسباب مخاطره است برای آنکه امثال شما در دربار دشمن زیاد دارید و حالا متصل در مقام این هستند که بهانه‌ای بدست بیاورند شما هم اختیار زبان خود را ندارید ناچار یکوقتی کلمه‌ای میگوئید که اسباب رنجش خاطر اولیاء دولت میشود فوراً همانرا راپورت میدهند و هزار کلمه هم بر یک کلمه شما میافزایند و شما را بزحمت میاندازند. بنابراین من اینطور مصلحت میدانم که این ایام تابستانرا بیائید شمیران و بیکاری را غنیمت بشمارید و از گرمای طهران و انقلابات زمان راحت شوید و منم بالا هستم روزها باهم بسر میبریم و رفع تنهایی از منم خواهد شد.

## اقامت در شمیران

این رأی سعد الدوله را پسندیدم و پذیرفتم و بشهر برگشته فرستادم اسباب اداره‌ام را بخانه بیاورند که کرایه محل اداره را که ماهی هشت تومان بود از

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷

گردن خودم بردارم صاحب محل رحیم خان خوراک‌پز طمع بتمام اسباب ما کرده بود و راضی نمیشد این اسباب از آنجا بیرون بیایند و قبل از او هم میرزا محمد حسین اصفهانی که در جلد اول این کتاب اسمی از او نوشته شده و تا امروز از طرف بنده مدیر الجمال و محرر محاکمات است و بواسطه آنکه منزلی نداشت کلید اداره را شبها از میرزا حسن می‌گرفته که آنجا بخواهد یک مقدار از فرش که لازم داشته برده خود رحیم خان هم دو مرتبه دیگر در غیاب مادر را باز کرده و هرچه بنظرش خوب آمده برده بقیه را هم میل ندارد بما بدهد، باری بهزار زحمت خودم رفتم و او را متقاعد کردم که مانع از حمل اسباب نشود ولی باز بعد از رفتن من یک اندازه از اسباب متفرقه را جلو گرفته نداد و معلوم است منم امروز زورم باو نمیرسد که بقوت عدالت اموال خود را از او استرداد نمایم، لهذا چشم پوشیدم این هم بالای آنهای دیگر، مجملا اعضای خودم را احضار کردم و بهر کدام حقوق پس‌افتاده آنها را پرداختم و حاجی غلامرضا تاجر اصفهانی را هم دیدم و راضی کردم که یک اطاق در خانه خودش بما بدهد که اسباب زیادی خودم را آنجا امانت بگذارم و دو مرتبه برگشتم بشمیران و منزلی تهیه کرده دو دست خانه متصل بیکدیگر را در چهل تومان اجاره نمودم و دو سه شب هم منزل جناب سعد الدوله ماندم بعد از تهیه منزل بشهر برگشتم و اهل بیت خودم را با درشگه و اسباب و اثاث البیت را با قاطر حمل نموده آمدم بشمیران و اجاره‌خانه سید نصر الدین را هم دو مقابل دادم و الآن در تجریش هستم و امسال چندان کسی از مردم طهران شمیران نیامده و اینجا هم امنیت و آزادی ندارد از یکطرف قزاق و قره‌سوران احاطه کرده‌اند از طرفی خفیه‌نویسهای بی‌غیرت بی‌شرف بطوری عرصه را تنگ کرده‌اند که انسان جرئت ندارد با یک نفر دوست صمیمی خود چند کلمه حرف بزند، بنابراین چاره من فعلا منحصر است باینکه تمام دوره شبانه‌روز را در خانه بمانم و هر قدر کتاب خواندنی داشتم خواندم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸

حتی تاریخ قاجاریه را از ناسخ التواریخ که سرتا پا دروغ و مزخرف است دو مرتبه از اول تا آخر مطالعه کرده‌ام حالا دیگر صرف بیکار شده‌ام و بقدری از بی‌کاری دلتنگ هستم که اگر خودم را بنوشتن این تاریخ مشغول نکنم حتما مریض خواهم شد و احتمال هم میدهم همین جزوه‌ها اسباب زحمت و گرفتاری من بشود ولی متوکلا- علی الله مینویسم هرچه مقدر شده خواهد شد و از خداوند توفیق می‌خواهم که با کمال بی‌طرفی اصول وقایع را با فلسفه تاریخ در اینجا مسوده نمایم.

این کتاب مشتمل است بر سه فصل.

فصل اول- در فلسفه تاریخی و تحقیق از جهات واقعه که اسباب انحطاط مجلس شدند.

فصل دوم- در ذکر ظواهر وقایع و اصول مطالب و حوادث اتفاقیه

فصل سوم- در خاتمه امر و آنچه بعد از حادثه ۲۳ [جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه قمری] واقع شد.

مخفی نماند که این مجلد و جلد دوم تقریبا تاریخ ایام مشروطیت است و ربطی بشرح حال خود من و مسافرتم بکلات و غیره ندارد، از این جهت این دو جلد را مفروز از سفرنامه کرده ولی چون مطالب سفرنامه تقریبا مقدمه، و مطالب این دو جزو نتیجه است لهذا این دو جزو را ضمیمه آن دو جزو قرار دادم.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹

## فصل اول در جهات واقعه انحطاط مجلس

## اشاره

در فلسفه ثابت شده که همیشه آخر تابع اول است، چنانکه نتیجه، متفرع بر مقدمات و آنهم در منطق مسلم است که نتیجه تابع اخری مقدمتین است، پس هر امری که اولش صحیح باشد آخرش هم صحیح خواهد بود، و هکذا عکس او که اگر اولش غلط باشد حتماً آخرش هم غلط خواهد شد، اما صحت در اول هر امر آن است که بترتیب طبیعی باشد چه بحکم عقل و ضرورت طبیعت برای هر کاری ترتیبی صحیح مقرر است چنانکه برای هر خانه‌ای دری.

و ادخلو البيوت من ابوابها ليس البر ان تدخلو البيوت من ظهورها در امثال فارسی است:

خشت اول چون نهد معمار کج می‌رود تا گنبد دوار کج و بحکم تجربه هر عاقلی میدانند که اگر در کاری از ابتدا بترتیب صحیح وارد نشود آن کار بطور حتم ختم بخیر نخواهد شد، خواجه طوسی «\*» رحمت الله علیه در مناجاتش می‌فرماید «همه کس از آخر می‌ترسد ولی من از اول می‌ترسم» راست و درست هم فرموده است چرا که خیر و شر آخر متفرع بر خیر و

(\*) ظاهراً خواجه عبد الله انصاری می‌باشد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰

شر اول است اگر اول صحیح و خیر باشد البته آخر هم صحیح و خیر خواهد بود و الا فلا، چنانکه همه متمدنین بر سوء خاتمه و عاقبت وخیمه مجلس ملی ایران متأسفند.

اما من از ابتدا شروع او متأسف بودم، چرا که میدیدم اساس را غلط وضع کرده‌اند و یقین داشتم بوضع نامطلوب ختم خواهد شد، توضیح آنکه انجام تمام امور عالم بترتیب طبیعی متوقف بر سه مقدمه است که باید یکی بعد از دیگری پیدا شود تا از حصول مقصود امیدواری حاصل گردد، اول خواستن، دوم دانستن سوم توانستن و بعضی در این مقام اقتصاد بر دو مقدمه کرده‌اند، یعنی فقط علم و قدرت را مناط دانسته‌اند و خواستن را هم فرع دانستن میدانند، چرا که تا علم نباشد کسی مطلوبیت مقصود را نداند اراده نمیکند اما فی الجمله اشتباه کرده‌اند خواستن یعنی اراده و اراده غیر از عزم است و عزم محتاج است بعلم تفضیلی، اما اراده محتاج است بعلم اجمالی فقط و منافاتی با یکدیگر ندارند، شخصی که میخواهد خانه بسازد اول باید خانه و مسکن بخواهد، بعبارة اخری فقط خود را محتاج بتحصیل مسکن بداند بعد ترتیب تحصیل و شرایط بنای خانه را کاملاً بداند بعد از آن قدرت بر بنای آن داشته باشد و ممکن است انسان خانه بخواهد و هم بداند ولی نتواند، بهرحال خواه مرجع خواستن هم دانستن باشد و دو مقدمه محسوب شوند و یا چنانچه عقیده ما است مفروز از یکدیگر باشند و سه مقدمه شمرده شود یا در ترتیب آنها بحث نشود چنانکه بسیاری از محققین فلاسفه اینطور گفته‌اند که اول دانستن است بعد خواستن بعد توانستن چه اگر نداند نخواهد، ولی ممکن است بداند و نخواهد ولی حق همان است که ما گفتیم، زیرا که خواستن نفس احتیاج است و دانستن توجه با احتیاج و علم بلوازم رفع آن و توانستن اقدام در تهیه لوازم و شروع بعملیات و هر یک از این قول صحیح

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱

باشد، در موضوع مطلب ما تفاوت نمیکند از این جهت ما هم باختصارش کوشیدیم و انعقاد مجلس ملی ایران خارج از این ترتیب عقلی طبیعی شد.

## خواسته‌های مردم

توضیح آنکه مردم ایران وقتی مشروطه گرفتند که از هزار نفر یک نفر معنی مشروطه را نمیدانست و هرگز خودش را محتاج به

دانستن معنی مشروطه ندیده بود، که در مقام تحصیل آن برآید و بالاخره نه میدانستند نه میخواستند یا بالعکس نه میخواستند نه میدانستند و مسلم است کسی که نه بخواهد و نه بداند نمیتواند.

اما شرح و توضیح مطلب در جلد اول و دوم مفصلاً نگاشته شد و خلاصه‌اش آنکه جمعی برای عزل عین الدوله و جماعتی برای عزل «مسیو نوز» بعضی برای وصول قبوض خزینه که از مشیر السلطنه در دست داشتند، و بعضی دیگر بخیالات دیگر بلوایی کردند عین الدوله هم ندانسته فشاری سخت بآنها داد و جماعتی از علماء مملکت را تبعید نمود هواخواهان آنها و سایر مردم برای انجام مقاصد مکنونه خود بسفارت رفتند، سفارت از توسط در امور جزئی مختلفه آنها امتناع نمود و خارج از وظایف خودش دانست که در امور داخله آنها مسائل جزئی مداخله نماید و صریحاً بمتحصنین گفت: «مداخله در این مطالب خارج از تکالیف من است ولی اگر بتوانید یک مقصد عمومی اتخاذ بکنید شاید من بتوانم اقدام نمایم» متحصنین مبهوت بودند که چه مسلكی پیدا کنند که عمومیت داشته باشد، چند نفری امثال بنده که از سابق در این نقشه کار میکردیم و در حضرت عبد العظیم مقصد خود را بعنوان «تأسیس عدالتخانه» باقیان حالی کردیم در این موقع عنوان مجلس ملی را ب مردم یاد دادند و اینطور حالی کردند که اگر مجلس ملی داشته باشید تمام مقاصد مختلفه در طی آن اصلاح میشود، صرافها یقین کردند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲

که بگرفتن مشروطه وجه قبوضشان از مشیر السلطنه (\*) و وصول میشود هواخواهان آقایان یقین کردند بعد از مشروطه شدن دولت، آقایان محترماً برمیگردند، هواخواهان اتابک مطمئن شدند که بمجرد مشروطیت عین الدوله منفصل و اتابک ماضی خواهد آمد و هکذا دیگران بحصول مقاصد خود مطمئن شدند، لهذا بکلمه واحده داد تمدن در دادند و ندای وامشروطیا بفلک اطلس رسانیدند در حالتی که در همان وقت که همه یک زبان مشروطه میخواستند در دلشان هر کدام یک مطلبی غیر از مطلب رفیقشان اراده میکردند و میخواستند، بلی فقط کسبه بازار طهران با کمال بی طرفی و بی غرضی آزادی و امنیت میخواستند.

### عنوان مشروطیت

از میان سی کرور جمعیت ایران فقط در طهران این عنوان شد و در تمام

(\*) میرزا احمد خان منشی باشی در سال ۱۲۵۹ ق (۱۲۲۲ ش) در آمل مازندران پا بعرضه وجود گذاشت، هنوز طفل بود که به همراه پدرش «مشیر نظام» به تبریز مهاجرت نمود. میرزا احمد خان در اواسط سال ۱۲۹۷ ه قمری بجای میرزا رضا هدیق الدوله نوری بوزارت و پیشکاری مظفر الدین میرزا منصوب گردید.

و در سال ۱۳۰۰ قمری به مشیر السلطنه ملقب گشت و در سال ۱۳۱۴ ه قمری که وزارت خزانه از کارهای سپهبد منتزع گشت مشیر السلطنه بوزارت خزانه منصوب و سالها در این سمت باقی بود میرزا احمد خان چهار بار به نخست وزیری رسید و پس از توپ بستن مجلس شورای ملی و پس از استعفای نظام السلطنه در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ بزمامداری برگزیده شد و دلیاخوف را نیز بسمت حکومت نظامی تهران انتخاب نمود.

پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه مشیر السلطنه بسفارت عثمانی پناهنده گردید، و گویا با پرداخت یکصد هزار تومان تأمین گرفته و آزاد گردید در سال ۱۳۲۹ ه ق باو سوء قصد شد برادرزاده‌اش بقتل رسید و خودش نیز زخمی گردید میرزا احمد خان پس از این حادثه مدتها بحال انزوا بسر می‌برد تا اینکه در ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۷ ق پس از یک کسالت ممتد در گذشت و در قم کنار آرامگاه همسرش بهجه لسلطنه (دختر میرزا عباسخان قوام الدوله) بخاک سپرده شد.

از مشیر السلطنه فرزندی باقی نماند ولی موقوفات او هنوز پای برجاست

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳

جهت تهران فقط ده «\*» هزار نفر سفارت رفتند و از میان آن ده هزار نفر فقط ده نفر بودند که واقعا مشروطه‌خواه بودند و میدانستند چه میخواهند ولی ضعف نفس و مزاج شاه مرحوم و سوق پولیتیک انگلستان و اینکه مدتی بود از نفوذ آنها کاسته و بر نفوذ روسها افزوده شده بود مخصوصا بعد از قرضه متوالیا ایران از روس و تقدم آنها در ایران بر انگلستان، همیشه منتظر بودند که یک موقعی بدست بیاورند و گم شده خود را پیدا کنند و نفوذ خود را از روسها جلو بیاورند و توجه عمومی ملت را در مقابل توجه دولت بروسها بخودشان جلب نمایند و حقیقتا هم همین قسم شد و نفوذی فوق العاده تحصیل کردند و سفارت انگلیس در طهران و قونسولخانه‌های انگلیس در سایر بلدان سجده‌گاه مردم ایران شد «\*\*»

### نفع انگلستان از مشروطیت ایران

بعلاوه اگر مشروطیت ایران رونقی کامل میپذیرفت برای انگلستان بیشتر از خود مردم ایران مفید بود چرا که منتهی مقصود انگلستان حفظ هندوستان است و حفظ هندوستان ممکن نخواهد شد مگر وقتی که مطمئن شوند که که ایرانیها بروسها راه نمیدهند و راه ندادن ایرانیان هم ممکن متصور

(\*) در اول اگست شماره پناهندگان سفارت انگلیس بنا باحصاء روزنامه تایمز به ۱۳ هزار نفر بالغ و چند روز دیگر در همان روزنامه به ۱۶ هزار کس رسیده بود گرچه این آثار مبالغه‌آمیز نبود ولی بااحتمال قوی ۱۲ یا ۱۴ هزار نفر بحقیقت نزدیک‌تر است ص ۱۲۲ تاریخ انقلاب ایران تالیف ادوارد برون (\*\*\*) از کوانت‌دان به سرادوار کمری

شماره ۲۳۴ تلگرافی تهران ۶ سپتامبر ۱۹۰۶ بقرار اطلاع سفارت روسیه سخت بفعالیت افتاده تا شاه را وادار سازد که اساس مشروطیت را که اخیرا بعلت اعطاء شده است برهم بزند گفته میشود علل این رفتار روسها این است که حیثیت و اعتبار انگلستان در ایران با پناهنده شدن مردم در سفارت اعلیحضرت پادشاهی بیش از حد بالا رفته و همچنین بیم آنها دارند که اگر مجلس نمایندگان در اینجا تشکیل شود دشواریهایی در قفقاز پدید خواهد آمد.

ص ۱۰۸ کتاب تاریخ استقرار مشروطیت در ایران - حسن معاصر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴

نخواهد شد مگر بدو طریق، یکی آنکه ایران هم مثل مصر و افغانستان رسماً در تحت تصرف و نظر خودشان باشد، دیگر آنکه اگر از این یکی مایوس شوند خود ایران دارای یک قوه نافذ باشد که مقهور روسها نشود و چون اولی با این نفوذ فوق العاده روسها در ایران خاصه در شمال آن برای انگلیسها محال است و هر قدر زحمت بکشند باطراف خراسان و آذربایجان و سواحل بحر خزر نمیتوانند دست‌اندازی کنند و نفوذ در خلیج فارس و ایالت کرمان و تصرف در نصف بلوچستان فقط راه روسها را از دریای فارس و صحرای سیستان مسدود تواند کرد ولی جلو عبور آنها را از صحرای گرگان و دشت اترک بهیچ وجه نمی‌توانند به بندند و توضیح این مطلب را در جلد اول در ذکر اهمیت کلات مفصلاً نگاهشته‌ایم و تکرار نخواهیم کرد بنابر اینکه انگلیسها از طریق اول بواسطه قوت رقیب مایوس بودند خواستند از طریق دوم هندوستان را از حمله روسها محافظت کنند این بود که بمشروطه شدن دولت ایران بامید آنکه شاید باعث ترقی ایران و استقلال آن شود راضی شدند و اگر درست دقت کنید نکته وقوع معاهده بین روس و انگلیس «\*\*» را از همین جا بخوبی میفهمید یعنی بعد از آنکه

(\*) زیاده از دو سال تمام است که مسئله اتحاد روس و انگلیس در ممالک آسیا موضوع بحث و محل مذاکره دوائر پولتیکی و جراید سیاسی است. یعنی از وقتی که روس در جنگ شرح اقصی آن شکست فاحش را خورد و از طرف شرق الاقصی یکباره ناامید و مأیوس شد و ضمن العقد دانست که این نیرنگ و گرفتاری در منیچوریا و چین برایش فراهم آورده و اکنون دست تنها با بحران مالی نمیتواند مشغول کار شود صلاح و صرفه خود را در اتحاد با انگلستان دید.

روزنامه جبل المتین شماره ۱۱۳ سه‌شنبه غره شعبان ۱۳۲۵ متن معاهده روس و انگلیس ۱۹۰۷ روس و انگلیس که در پترزبورغ پایتخت روسیه بامضاء رسید.

«نظر باینکه دولتین روس و انگلیس متفقا متعهدند که انتگریته Integrite

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵

در ایران مجلس منعقد شد و مشروطه محکم شده نتیجه اول منظور انگلیسها بود حاصل نشد، بلکه بواسطه جهالت و کلای ملت، امور داخله و خارجه آن قرین کمال اختلال گردید و از میان آن همه اختلال اشکالی تازه برای روس و انگلیس تولید و فراهم آمد و رقیبی تازه و حریفی پرزور پیدا کردند.

– (تمامیت) و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض اینکه صمیما مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز میباشند و مایلند که برای سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعی همیشه برقرار بوده باشد، و چون هریک از دولتین مذکورترین بملاحظه ترتیب جغرافیائی و اکونومی (اقتصادی) اهتمام بخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره ایران بسرحد روس از یکطرف و بسرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند. برای احتراز از هرگونه علل و احداث حدود اختلاف نسبت به مصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران؛ بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند.

فصل اول- دولت انگلیس متعهد میشود که در آن طرف خطی که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد و خاخ؛ بنقطه‌ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع مینماید برای خود یا کمک برعایای خود یا معاونت باتباع دولت دیگر در صدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل و بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت انگلیس متعهد است که وجها من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت روس بمقام معاونت بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی آید ابداً ضدیت ننماید. مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزء نواحی است که در آنها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید.

فصل دوم- دولت روس هم متعهد است که از آنطرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازیک و بیرجند و کرمان رفته به بندرعباس منتهی میشود. برای خود یا کمک باتباع خود یا معاونت برعایای دول دیگر در صدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یا تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶

### دست اندازی عثمانیها بسرحدات ایران

یعنی پولتیک دولت آلمان در ایران بجولان افتاد و از دو راه قدم بخاک ایران گذاشت اول آنکه عثمانی بر حدود آذربایجان تاخت و بعضی از بلاد سرحد را بمحاصره انداخت و چون دولت ایران استعدادی نداشت که بمدافعه برخیزد و عثمانیها را بقوه قهریه از خاک ایران بیرون کنند لهذا از در مسالمت داخل شده و هرچه تعدی و تخطی از افسران عثمانی دیدند نسبت آنرا بعشایر متمرد سرحدی دادند و مراوده دوستانه خود را با عثمانی قطع نکردند و بی طرفی او را در آن وقایع



تجارتی از قبیل امتیاز راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل و بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجها من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک به مطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می آید ضدیت ننماید، و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره در فوق نیاید.

فصل سوم- دولت روس متعهد میشود که بدون اینکه قبلا- با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد، بهیچگونه امتیازی که برعیای انگلیسی در نواحی ایران واقعه فیما بین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود، ضدیتی نکند، دولت انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که برعیای روسی در همان نواحی ایران داده میشود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود.

فصل چهارم- مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران باستثنای گمرکات فارس و خلیج فارس. یعنی عایداتی که بضمانت وجه اصل و منافع قروض دولت ایران از بانک استقراضی روس تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده، برای همان منظور کما فی السابق برقرار خواهد بود و نیز مسلم است که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس و هم چنین عایدات عمل صید ماهی سواحل ایران در دریای خزر و هم چنین عایدات پست و تلگراف برای ادای قروض دولت ایران از بانک شاهنشاهی که تا تاریخ امضاء آن قرارداد حالیه داده شده است کما فی السابق برقرار خواهد بود.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷

تسلیم نمودند و اگر هم یکی دو مرتبه رسماً بیرق عثمانی را در میان عشایر دیدند تا توانستند منکر شدند و بعد از آنکه فرمانفرما مکرر تلگراف کرد که محمد فاضل پاشا فریق رسماً بمن نوشته که ساوجبلاغ را تخلیه کنم و اسناد رسمی از او بدست آورد از طرفی بفرمانفرما حکم کردند که ساوجبلاغ را تخلیه کنند و از طرفی دست بدامان سفیر روس و انگلیس شدند «۱» آنها بملاحظه آنکه عاقبت این مشاجره منتهی بمداخله آلمان میشود در آینده گرفتار او میشوند به عثمانی سخت گرفتند تا آنکه او را مجبور کردند که تا یکدرجه دست از تصرف ظاهری بردارد اما نتوانستند مانع از اقدامات باطنیه و تحریکات او نسبت بعشایر سرحدی شوند و بهر حال مداخله عثمانی خبر از مداخله آلمان میداد و اگر ایران میخواست بقوه

فصل پنجم- در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل با پرداخت منافع قروض ایران از بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد، و در صورتی که برای دولت روس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک استقراضی رهن شده و آن محال در نواحی مذکور در فصل دوم این قرارداد واقعند. کنترلی بگذارد و نیز در صورتی که برای دولت انگلیس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرارداد واقعند. کنترلی بگذارد. دولتین انگلیس و روس متعهد هستند که قبلاً دوستانه با یکدیگر مشورت نموده متفقاً قرار اقدام برقراری این کنترل را بدهند و از تمام مداخلاتی که برخلاف اصول و اساس این قرارداد حالیه است احتراز جویند- نیکلسن- ایزولسکی».

(۱) پس از کشته شدن اتابک: سعد الدوله کابینه دولت را تشکیل داد ولی دولت او دوام نیافت و کمی بعد (۱۸ رمضان) کابینه‌ای بریاست وزرایی ناصر الملک تشکیل گردید که کسانی چون میرزا حسن خان مشیر الدوله (وزیر امور خارجه) و صنیع الدوله و مؤتمن الملک پیرنیا و مستوفی الممالک در آن عضویت داشتند و مورد اعتماد و احترام مجلس و آزادیخواهان بودند، اما این دولت نیز بیش از شش یا هفت هفته بر سر کار نماند.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸

عسکریه مانع از تخطیات عثمانی شود ناچار بایستی بمال و رجال از روسها استمداد کنند و برحسب معاهده روسها مجبور بودند همراهی کنند و بعد از آنکه روس با ایران همراهی میکرد آلمان هم حق پیدا میکرد که با عثمانی همراهی کند در آن موقع جنگ روس و آلمان که سالها است سیاسیون دنیا را بانتظار گذاشته حتما شروع میشد و شاید منتهی بجنگ بزرگ دنیا میگردد.

در خلال این احوال سپاه عثمانی وارد خاک آذربایجان شده و قسمتی از نواحی شمال غربی و غرب این ایالت را از سلماس شاهپور کنونی) تا مراغه اشغال نموده بطرف برادوست و ترگور و مرگور پیش می‌آمدند. ترکمانان ساکن نواحی اشغال شده بوسیله روسها براههای کاروانی خراسان دستبرد میزدند و بغارت و چپاول اموال و هتک ناموس و کشتن مردم سر راه خود سرگرم بودند، در فارس و کرمان نیز آشوبهایی برپا شده بود

محتشم السلطنه که از جانب دولت مأمور بود با فرمانده نیروهای عثمانی تماس بگیرد و او را به تخلیه خاک ایران وادارند نتوانست در مدت مقرر مأموریت خود را انجام بدهد و مدت‌ها در راه تهران- رضائیه ماند: چنین بنظر می‌آید که بین محمدعلیشاه و سلطان عبد الحمید سلطان عثمانی محرمانه پیام‌هایی رد و بدل شده بود زیرا دولت و شاه بهیچ اقدام مثبتی برای راندن نیروهای متجاوز عثمانی از خاک ایران متشبث نشدند شاید اصولاً علت تجاوز نیروی عثمانی با آذربایجان مبارزه با آزادیخواهان و مشروطه طلبان بوده زیرا در استانبول پایتخت عثمانی دسته‌ای از آزادیخواهان ترک سازمانی بنام «اتفاق و ترقی» تشکیل داده بودند و این همان گروهی است که مقدمات انقلاب مشروطه و تغییر رژیم عثمانی را فراهم ساخت. هنگام تجاوز نیروی عثمانی به آذربایجان سران کمیته مرکزی اتفاق و ترقی که از خاک عثمانی گریخته و در پاریس بسر میبردند بعنوان هم‌دردی با آزادیخواهان ایران و نیز بنام همسایگی و هم‌جواری پیام‌های محبت‌آمیزی برای دار الشورا و انجمن تبریز فرستادند و حتی در نبرد مجاهدین تبریز و خوی با نیروهای اعزامی محمدعلیشاه بعضی از اعضاء کمیته مزبور دوش بدوش مجاهدین ایران وارد مبارزه شدند.

چون سیاستمداران انگلیس و روسیه دریافتند که تجاوز نیروی عثمانی بایران بتحریک دولت آلمان بوده است در طهران و استانبول بفعالیت سیاسی پرداختند و سر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹

## نفوذ آلمان در ایران

طریقه دوم که آلمانها برای تحصیل نفوذ خود پیش گرفتند تأسیس مدرسه و بانک در ایران بود و کلاهی مجلس برخی از اصول پولتیک بکلی بی‌خبر بودند و بعضی از آنها که پولتیک‌دان بودند بملاحظه ارتباط شخصی که با آلمانها داشتند نفوذ آنها را طالب شدند از این جهت با کمال عجله مقاصد آلمانها را امضاء و تصویب کردند و این کار بیشتر اسباب رنجش روسها و یأس انگلیسها شد این بود که آن هردو را مجبور نمود که میان خودشان در باب ایران قراری بگذارند و از رقابت قدیمی صرف‌نظر کنند و قوای خود را متحد نموده جلو رقیب تازه را محکم به‌بندند لهذا دولت فرانسه پا بمیان گذاشته و آن هر دو را دعوت باتحاد نمود و بالاخره اتحاد ثلاثه منعقد شد روس و انگلیس و فرانسه در مقابل عثمانی و آلمان و اطریش اتحاد کردند و مملکت ایران مال المصالحه این اتحاد واقع شد و میان روس و انگلیس بظاهر تقسیم تجارتي و در حقیقت تقسیم پولتیکی شد و همین است جزای ملتی که نتوانند امور خود را اداره کنند.

شرح معاهده و فصول آنرا و اقداماتی که ایرانیان در جلوگیری از آن کردند در این کتاب مفصل خواهد آمد.



انجام با وارد کردن فشار بر دولت و سلطان عثمانی از تصادم بین نیروهای ایران و عثمانی جلوگیری کردند و وزیر امور خارجه ایران به مجلس شورای ملی گزارش داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه و میانجیگری روس و انگلیس قرار شد که نیروهای عثمانی خاک ایران را ترک کنند و اختلاف مرزی دو دولت بوسیله کمیسیونی مرکب از نمایندگان ایران و عثمانی و روس و انگلیس حل شود. بار دیگر حاجی محتشم السلطنه با هیئتی برای شرکت در کمیسیون سرحدی عازم آذربایجان شد اما نمایندگان عثمانی در کمیسیون شرکت نکردند و این کشاکش سیاسی و مرزی تا سال ۱۳۲۹ هجری قمری ادامه یافت و نیروهای عثمانی نیز در نوار مرزی ایران از حدود سلماس ناساوجبلاغ (شاهین دژ) باقی ماندند»

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰

حاصل آنکه انگلیسها از اول مایل بودند که ایران مشروطه و مستقل شود لهذا کمال مساعدت را کردند اما خود ایرانیها چون از اول نمیدانستند و نمیخواستند، نتوانستند این بار بزرگ را بمنزل برسانند و بهمین دلیل در تمام موارد کج رفته و خشت کج گذاشتند، تا بالاخره بنتیجه کج کاری خودشان رسیدند و سوء عاقبت غلطکاریهای خود را بچشم ناامیدی دیدند. این بود خلاصه جهت واقعه انحطاط مجلس ملی ایران و بر این اصل فروعی مترتب است که ما به مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد راه غلط بودن آنها را نشان داده سپس بذکر ظواهر تاریخی میپردازیم.

## انتخاب وکیل

اولین اقدامی که در تأسیس پارلمان در همه‌جا لازم است انتخاب و کلا است و انتخاب و کلاهی یک ملت البته باید در تحت قواعد صحیحی باشد که مناسبت با طبایع ملت و عادات مملکت داشته باشند و طوری باید انتخاب صورت بگیرد که اسباب اتحاد کلمه تمام نفوس باشد نه آنکه اسباب تفرق میان مردم کنند و سیاسیون اروپا زیاده از یک قرن است در این باب امتحانات نموده و چندین مرتبه اصول و قواعد انتخابات را تغییر و تبدیل داده‌اند تا آنکه امروز بهترین اصول را اتخاذ نموده‌اند ولی نظام‌نامه انتخابات در ایران بوضع غریبی نوشته شد که شباهت به هیچ‌یک از نظام‌نامه‌های دول مشروطه نداشت مثلا امروز در تمام دنیا رسم این است که انتخاب را از روی تعداد نفوس میکنند و هر صد هزار نفر یا شصت هزار نفر یا کمتر یا بیشتر حق انتخاب یک نفر وکیل دارند و حکمت عمده این ترتیب این است که وکلا- تمام از طرف تمام ملت انتخاب می‌شوند و هیچ‌کدام خود را مخصوص بطبقه مخصوصی نمیشناسند یا منسوب بشهر و

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۱

ناحیه‌ای نمیدانند و ضمنا تعداد نفوس مملکت هم معلوم میشود و تمام افراد ملت را هواخواه مجلس قرار میدهند اما در ایران انتخاب را از روی طبقات انتخاب و مقرر کردند و بترتیب اضافی انتخاب کردند یعنی ملت طهران را بچند طبقه منقسم کردند: شاهزادگان قاجاریه- علماء و طلاب- مالکین و زارعین اعیان و اشراف- تجار- یزازان- آهنگران- کتابفروشان- مسکران- اطبا چلوپزان- بنایان- آجرپزان- حمامیها- دلاکها- آشپزها- کوره‌پزها- حمالها- نانواها- بقالها- کبابیها- توتونفروشها- عطارها- حلبی‌سازها و امثال آنها، اما در ولایات فقط شش طبقه قرار دادند: شاهزادگان و قاجاریه- علماء و طلاب- اعیان و اشراف- ملاکین و فلاحین- تجار- اصناف

نتیجه این ترتیب بسیار غلط این شد که شهر کوچکی مثل طهران شصت و دو نفر وکیل پیدا کرد و ایالت وسیعی مثل آذربایجان دوازده نفر و ایالت فارس کرمان و خراسان شش نفر و خود این اختلاف باعث تفرقه کلیه اهالی شد بعلاوه ابد اسمی از ایلیات برده نشده و با آنکه یک مشت ملت ایران چادر نشین و ایلیات هستند بکلی محروم ماندند و یکی از اعضاء رئیسه ملت از ابتدا قطع شد بعلاوه اغلب از دهات بکلی بی‌حق شدند و انتخاب مخصوص بشهرها شد مثلا شش نفر وکیل از کرمان بطهران آمد در حالتی که

هیجده بلوک معتبره کرمان از انتخاب آنها بی‌خبر بودند و آنها را ابدانمیشناختند و این شش نفر را فقط مردم شهر کرمان آن هم رؤسای هر طبقه آن انتخاب نموده بودند.

بلوچستان- رفسنجان- سیرجان- نرماشیر- جیرفت- گرمسیر- بردسیر- ساردو- بزنجان- زرنند و کوهبان و امثال آنها با تمام توابع و اهالی و سکنه مزارع متعلقه بهریک از آنها بی‌حق و بی‌اطلاع ماندند، نه تنها در بلاد بعیده این طور شد بلکه مزارع و قصبات قریبه پیاپی تخت هم مشمول این بی‌اعتنائی شدند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۲

چنانکه اهالی خار و ورامین و شهریار و ساوه و زرنند و غیره ابدان اجازه انتخاب نیافتند و مختصراً انتخاب منحصر شد بمردم شهری، و در میان آنها هم فقط رؤسای صاحب رأی بودند نه تمام افراد، چنانکه هر وکیلی از هر شهری آمد اعتبارنامه‌اش را از دویست نفر الی ۵۰ نفر مهر کرده بودند و روی هم رفته هر وکیلی را صد نفر انتخاب نموده بودند و فرضاً خیلی ترقی کنیم و بقید اغراق و مسامحه فرض کنیم که هر وکیلی را هزار نفر انتخاب نموده باشند تا آنکه اغلیت صد نفری از میان هزار رأی یکی رسیده باشد، باز مجموع انتخاب کنندگان در تمام ایران بیکصد و بیست هزار نفر بالغ میشود، در حالتی که جمعیت ایران از سی کرور الی ۴۰ کرور است و بدیهی است کسانی که در انتخاب کردن شرکت نداشته‌اند مقید بحمایت مجلس نخواهند بود و خود را پای بست اطاعت اوامر و کلا نخواهند دانست چه آن اشخاصی که یا حقیقتاً مقید باین کار بوده‌اند که در مقام انتخاب و رأی دادن برنیامده‌اند و آنکه یکی از جهات مرقومه از این حق محروم شده‌اند شق ثالثی ندارد بنابر اول مسلم است کسی که با داشتن حق، امتناع از انتخاب بنماید مشروطه‌خواه نخواهد بود و بنابر ثانی معلوم است کسی را که از چنین حق عمومی محروم سازند و اعتنائی باو نکنند اگر دشمن مجلس نباشد دوست و هواخواهش حتماً نخواهد شد، مجملات انتخاب طبقاتی علاوه از آنکه بسیاری از افراد ملت را رنجانید مابین خود و کلا هم احداث نفاق نمود و تشکیل پار؟؟های مختلفه را باعث شد، بواسطه آنکه هر وکیلی که از هر شهری می‌آمد همش مصروف این بود که بهم شهریه‌های خودش خدمتی بنماید و همیشه مترصد این بود که در مجلس از شهر خودش مذاکره نماید و بخرج همشهریها و متوکلین خودش بدهد که من دائماً در فکر شما هستم.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۳

### مذاکرات مجلس

هرگز فراموش نمیکنم روزی بود که در مجلس مذاکره از امتیازات بانک آلمان بود و سفارت آلمان خیلی سخت گرفته بود که در ظرف بیست و چهار ساعت تکلیف بانک آلمان را دولت معین کند و دولت هم این مطلب را رجوع بمجلس کرده بود و مجلس را بانهایت عجله و اصرار این موضوع را مطرح و مورد مذاکره قرار داده و جدا مشغول مذاکره و مشاوره بودند، در این میانه وکیل کرمان اجازه نطق خواسته و خیلی هم اصرار کرد تا اجازه تحصیل کرد و بنده خیلی امیدوار بودم که هم شهری من یک مطلب پولتیکی بیان خواهد کرد که اسباب سرافرازی ما کرمانی‌ها باشد، لهذا سر تا پا گوش شدم و حاصل نطق مشار الیه این بود که «امسال در اطراف کرمان بارندگی کاملی نشده لهذا جنس گران است باید فکری برای مردم کرمان کرد» وکیلی دیگر از هم شهریه‌های بنده در روز دیگر که اتابک مرحوم فرمانفرما را بمجلس آورده بود که قرار کار او را بدهند تا باذربایجان برود و مجلس اهمیت فوق العاده داشت و مذاکره از تعدیات عشایر سرحدی بود. وزیر امور خارجه توضیحات میداد و عدم رضایت دولت عثمانی را در تعدیات عشایر نقل و اثبات مینمود، بعضی از وکلا گریه می‌کردند و ظلم عشایر را نسبت باهالی ارومیه بیان مینمودند و فرمانفرما بهیجان آمده میگفت:

«من باین سفر نمیروم که حکومت کنم بلکه میروم جان خودم را نثار ملت کنم و اگر تمام ماها بلکه تمام ملت ایران کشته شوند

ممکن نیست یک وجب از خاک ایران را بدول مجاوره بدهیم.»

## کرمان از دست رفت

یک مرتبه وکیل احمق کرمان از جا برخاسته با کمال جوش و خروش

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۴

بدون اجازه، شروع بنطق، کرد که چرا مجلس این همه در باره آذربایجان اهتمام دارد و وقعی بکارهای کرمان نمیگذارد؟! پرسیدند مگر کرمان چه شده!؟

جواب داد: کرمان از دست رفت تمام مردم از اعضاء مجلس و وزراء و تماشاچیان مات و مبهوت شدند که آیا چه حادثه بر کرمان روی داده که از دست رفته و از ناطق توضیح خواستند جواب داد:

«تاکنون کرمان در اداره حضرت والا فرمانفرما بوده و شاهزاده نصره الدوله بنیابت پدرش حکومت میکرده. اما حالا که فرمانفرما بآذربایجان میروند از حکومت کرمان استعفا داده‌اند لهذا کرمان از دست رفت»

صدای خنده از تمام حاضرین بلند شد بیچاره فرمانفرما بقدری خجالت کشید که حالت حرف زدن برای او باقی نماند.

روزی دیگر که مجلس با حضور وزرا در خصوص امتیازات بانک ملی مباحثه میکرد یکمرتبه سید ابراهیم (\*) از سادات اخوی فریاد کشید «مسلمانان فکری برای گوشت بکنید که چند روز است گران شده» رئیس مجلس با کمال ملایمت باو گفت: حالا موقع این مذاکره نیست در موقع خود آن مطلب را مذاکره خواهیم کرد. سید در نهایت تغییر برآشت و گفت:

«من نمیتوانم بموکلین خودم خیانت کنم و راضی شوم چهار یکی صد دینار بر قیمت گوشت افزوده شود و من ساکت بنشینم البته باید امروز قرار اینکار داده شود»

باز رئیس مجلس جواب داد آقا جان ما حالا مطالب واجب تر داریم.

## بنده ساوه و امتیاز روده

استاد حسن پنجعلی وکیل بناها گفت کدام کار لازم تر و بالاتر از این است

(\*) سید ابراهیم اخوی تهرانی فرزند سید جواد اخوی نماینده صنف (بزاز حریر فروش) از تهران.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۵

که من حاضرم بند ساوه را بهتر از اولش به بندم؟! وکیل همدان گفت: در خصوص امتیاز روده آخر رأی مجلس بر چه قرار گرفته؟! وکیل اصفهان از جا برخاسته آمد وسط مجلس ایستاد و گفت تا ظل السلطان از اصفهان معزول نشود کار مجلس پیشرفت نخواهد کرد!! وکیل شیراز هم شرحی از قوام الملک شکایت کرد و اغلب اوقات حالت مجلس همین قسم بود و هر کس روزنامه مجلس را خوانده باشد تصدیق میکند که هر روزه وضع مذاکرات و کلا از این قرار بوده و بیچاره چند نفر و کلای عالم میسوختند و قدرت نفس کشیدن نداشتند، مکرر اتفاق افتاد که سعد الدوله یک مطالب بزرگ اساسی عنوان میکرد که ابدا بگوش و کلای دیگر نخورده بود از قبیل لزوم انحصار وزراء در عدد معین و مسئولیت وزرا در مجلس و امثال این مطالب، اما در بین آنکه سعد الدوله مسلسل نطق میکرد حاجی محمد تقی شاهرودی که غیر از ثقلب در تجارت درس دیگر نخوانده، یک حرف پوچی میزد و حواس سعد الدوله را متفرق میکرد. نتیجه اینگونه حرکات وحشیانه و کلای جاهل مجلس این شد که چند نفر وکیل دانشمند ناچار از استعفا شده یا آنکه در مجلس بسکوت میگذرانیدند و بر فرض آنکه نطقی میکردند قهرا اقلیت آراء بطرف آنها بوده و هیچ وقت

وجود آنها منشأ اثر صحیح نمیتوانست باشد.

یک عنوان دیگر هم پیش آمد که بکلی اساس مجلس را مختل کرد و اگرچه علی الظاهر بر قدرت مجلسیان افزود ولی در باطن استقلال مجلس را ختم کرد و از آن تاریخ ببعد مجلس تابع خیالات چند نفر مغرض جاهل شد. توضیح آنکه در قانون اساسی باصرار ملت آذربایجان اجازه تشکیل انجمن در ولایات و ایالات (\*) تصریح شد و اصل این مطلب در ظاهر بسیار صحیح و متین

(\*) قانون انجمن ایالتی و ولایتی مشتمل بر ۱۲۲ ماده در تاریخ ۸ خرداد ۱۲۸۶ ش مطابق با ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق بتصویب رسید.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۶

بود ولی متأسفانه و کلای جاهل ندانسته اساس آنرا فاسد کردند و در اینمقام چندین خطب بزرگ کردند که ما به بعضی از آنها اشاره مینمائیم.

## انجمن‌های ایالات و ولایات

### اشاره

اولا در تشکیل انجمن‌های رسمی دچار اشکالات شدند و چون جاهل و مغرور بودند نتوانستند آن اشکالات را بقوه علم و اطلاع از پیش بردارند، لهذا ناچار تسلیم شدند ملاحظه حال ولایات از حیث اهمیت جغرافی و پولتیکی ابدان نکردند، بلکه فقط ملاحظه از کثرت سکنه آن نمودند و بعضی را ولایت خواندند و بعضی را ایالت و در ایالت تشکیل انجمن بزرگی باسم انجمن ایالتی اجازه دادند و در ولایات انجمن کوچکتری باسم انجمن ولایتی و در بسیاری از شهرها که تابع ایالات شمرده شدند فقط انجمن بلدیه اجازه دادند، ایران را منحصر بچهار ایالت کردند و چند ولایت ایالات اربعه، خراسان- آذربایجان- فارس- کرمان- ولایات کرمانشاهان- بروجرد- اصفهان- یزد- عراق- استرآباد- مازندران- کردستان- رشت- قزوین و بوشهر.

معیاری که برای تمیز ایالت از ولایت معین کردند بکلی غیر کافی بلکه قانون غیر از این بود که بر طبق آن عمل کردند چنانکه تعریف ایالت را اینطور نوشته‌اند که ایالت عبارت است از جائی که یک مرکز فرمانفرمانشین داشته باشد و چند محل حاکم‌نشین از این قانون اینطور استفاده میشود که اصفهان هم ایالت است چرا که یک نفر فرمانفرما در مرکز حکمرانی مینماید و چندین شهر حاکم‌نشین دارد از قبیل خوانسار- گلپایگان- محلات- اردستان- قمشه و غیره و رشت هم ایالت محسوب میشود چرا که مرکز گیلان‌ات شهر رشت است که فرمانفرما نشینند و انزلی و طوالش و کما و امثال آنها حکومت‌نشین محسوب می شود و هکذا مازندران، چرا که توابع معتبر از قبیل نور کچور- آمل. ساری-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۷

هزار جریب و امثال آنها دارد توابع رشت را ابدان نمیتوانیم از توابع کرمان کمتر و کوچکتر بشماریم، نهایت خاک کرمان طولانی‌تر است و خاک رشت آبادتر، بم کرمان که بزرگترین بلوک کرمان است هرگز در اهمیت مرکزی مثل انزلی نیست و هکذا رفسنجان کرمان هیچ وقت اهمیت پولتیکی بندر عباس را ندارد بندر لنگه و محمره [خرمشهر] و سایر بنادر را بکلی از حق انجمن ولایتی محروم کردند و بآنها اجازه تشکیل انجمن بلدی دادند چنانچه انزلی و طوالش را هم از نظر مرحمت انداختند و هرچه مردم رشت داد و فریاد زدند که رشت ایالت است نه ولایت بخرج و کلای بی اطلاع نرفت و باین عنوان بسیاری از بلاد ایران بی انجمن ماندند و قهرا از مجلس و وکلا دلتنگ شده رنجیدند و حال آنکه در همان ایام که اینمستله مطرح بحث مجلسیان بود این بنده مکرر بر مکرر

لوايح مفیده نوشته و راه‌حل این معما را بآنها نشان دادم و حاصل مرقومات بنده و مندرجات «ندای وطن» در اینمرحله این بود که ایرانرا بر چند ایالت تقسیم نمائید و در تمام مراکز ایالات انجمن ایالتی منعقد کنند و در شهرهای تابعه آن ایالت اعم از بزرگ و کوچک انجمنی دایر سازند و در تمام ایالات و ولایات انجمن بلدی حتی در قصبات هم انجمن بلدی لازم است، چرا که انجمن بلدی فقط میتواند کوجه‌ها را جاروب بکند، و شبها چراغ در معابر بگذارد، و تا یک درجه در حفظ صحت عمومی سعی نماید نه آنکه بامور مملکتی و مالیه و عدلیه نظارت داشته باشد و ترتیب صحیح از این قرار است:

## ایالات و ولایات

کرمان یک ایالت: بم، بلوچستان، رفسنجان، سیرجان، نرماشیر، بزنجان گرمسیر، بردسیر، و غیره و تمام ولایت محسوب میشود و در مرکز که شهر کرمان است انجمن بزرگ ایالتی تشکیل میشود و در توابع انجمن ولایتی، تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۸

مختصر، خراسان یک ایالت، تربت، طبس، بیرجند، سیستان و تون و جام و سبزوار جوین کلات و دره گز، نیشابور. شاهرود و بسطام و غیره تمام ولایت شمرده میشود.

آذربایجان یک ایالت و خوی و سلماس و ارومیه و میان دو آب و ساوجبلاغ و اردبیل و آستارا و خلخال و غیره تمام ولایت شمرده میشوند، طهران، یک ایالت شمرده شود و قزوین و سمنان و دامغان و خار ورامین و زنجان و شهریار و ووو و ولایات تابعه او محسوب میشود، عراق ایالت باشد و شهر اصفهان مرکز و یزد و نائین و اردکان و اردستان و کاشان و خوانسار و گلپایگان و سلطان آباد و دولت آباد و محلات و خمین و کمره و فریدن و غیره ولایات تابعه او تعیین شود و مرکز و خرم آباد فعلی و سیلاخور از توابع محسوب شوند کرمانشاهان یک ایالت و مرکز شهر کرمانشاهان و همدان و تویسرکان و کردستان تا حدود قصر شیرین از ولایات تابعه او شمرده شوند طبرستان یک ایالت و مرکز شهر رشت و ساری و بارفروش و بندر جز و نور و کجور و آمل و طوالش و استرآباد و غیره و غیره از ولایات تابعه و صاحب آن انجمن ولایتی مقرر می گردد، در فارس یک ایالت ولار و سبعه و جهرم و کازرون و غیرها از ولایات تابعه، بنادر یک ایالت و شهر بوشهر مرکز عباسی و دیلم و جیشیر و سایر بنادر خلیج فارس ولایات تابعه او عربستان یک ایالت و شهر دزفول یا شوشتر مرکز و سایر بلاد متعلقه از قبیل (خرمشهر) محمره و کارون و رامهرمز و غیره از توابع و هکذا در این صورت ایران تقسیم بده ایالت تقسیم میشد و در تمام شهرها و قصبات انجمن ولایتی تقسیم میگردد و عمده نکته لزوم انجمن این است که حکومت و سایر دوایر دولتی نتوانند بمردم تعدی نمایند و مسلم است آنچه تعدی واقع شود در ولایات جزو است، چرا که در مراکز

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۹

مهمه حکام نمیتوانند بمردی تعدی کنند و از هزار محذور حذر دارند مثلا والی یا فرمانفرمای فارس هر قدر بخواهد تعدی نماید نسبت بولایات بعیده آن ایالت می کند که از مرکز دورند و خط تلگراف بلکه پست ندارند و راه چاره نمیشناسند اما مردم شهری تا یکدرجه دانسته‌اند که میتوانند پبای تخت متظلم شوند بنابر این در آن محال زیادتیر محتاج بانجمن هستند که مفتش و ناظر اعمال عمل باشند تا متظلمین محتاج نشوند که مبالغی متحمل خسارت شده بشهر بیابند و بوالی کل عارض شوند، مجملا از این ترتیب بسیار غلط هزار قسم آثار شنیعه ظاهر شد که شرح آنها خارج از وظیفه این تاریخ است، اما اگر کسی جلد دوم را خوانده باشد بخوبی میفهمد ما چه میگوئیم و جهت انحطاط مجلس را از این ترتیب استنباط مینماید، علاوه از این خبط واضحی که مجلسیان در ترتیب انعقاد انجمن‌های رسمیه نمودند و تقریبا نصف بیشتر ایرانرا از این حق محروم کردند در باب افتتاح و تأسیس انجمن‌های غیر رسمیه هم خبطی بزرگ کردند، تمام متمدنین عالم می‌دانند که از جمله آثار تمدن و لوازم مشروطیت و شرایط آزادی تام آزادی

اجتماعات است که عموم مردم حق دارند دور یکدیگر نشسته رأی و عقیده و مسلک خود را اظهار کنند بلکه در هر جلسه یکنفر پلیس که تقریباً ناظر اعمال آنها است حاضر باشد و عمده تعیین مسلک است که هر اجتماعی که مشتمل بر ده نفر زیادتر باشند باید معین کنند که در چه موضوعی بحث خواهند کرد، مثلاً یک انجمنی در خصوص امر تجارت پنبه مشاوره و مذاکره میکنند و ممکن نیست از پنبه تجاوز به پشم بنمایند انجمن دیگر در خصوص کارخانجات قندسازی حرف میزنند و هیچوقت متعرض امر چاهی (چای) نمیشوند انجمن دیگر در خصوص معارف بحث میکند و ابداء کاری بمطبوعات ندارند و هکذا و بنابر همین قاعده هر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۰

انجمنی موسوم با اسم مسلک آن انجمن خواهد بود مثل انجمن معارف انجمن فلاحت انجمن پنبه‌فروشان، انجمن تجارت، اما خوض و مسائل پولتیکی سیاسی ابداء مربوط بانجمنهای غیر رسمیه نیست و وظیفه انجمن‌های رسمیه است که در امور متعلق بمملکت و مسائل سیاسیه نوعیه باندازه‌ای که قانون معین کرده است بحث کنند.

توضیح آنکه بحث در مسائل سیاسیه از وظایف مختصه مجلس ملی است و انجمنهای ایالتی در جمع و خرج خود آن ایالت نظارت دارند.

ولی در ایران بکلی برخلاف این طریقه رفتار شد و برحسب میل مردم و کلا- اجتماعات را مطلقاً آزاد کردند و ابداء مطالبه تعیین مسلک از هیچ انجمنی و اصل این مطلب هم ابتدائاً از خود مجلس سرایت کرده چرا که در میان و کلا پارتیهای مختلفه تشکیل شد بعضی هواخواه خانواده مخبر الدوله شدند که صنیع الدوله رئیس مجلس و چند نفر دیگر برادران او باشند و برخی هواخواه سعد الدوله شدند که بر ضد طایفه مخبر الدوله بودند بعضی طرفدار سلطنت شدند بعضی برضد سلطنت و هکذا نسبت بهیئت وزرای منصوب و معزول هر دسته از و کلا طرفدار دسته‌ای از آنها میشد و چون عده و کلاهی مجلس کافی نبود که هر پارتی بکثرت عده خود بتواند کاری از پیش ببرد، لهذا مجبور شدند که برای مقاصد خود از خارج تحصیل معاون نموده جماعتی را از مردم متفرقه با خود همدست نمایند و البته خواننده تعجب خواهد کرد که چگونه اشخاص خارج از مجلس میتوانند با کلا معاونت نمایند و حق هم دارند و تعجب آنها بموقع است، چه در هیچ پارلمانی غیر از هیئت و کلا کسی حق ندارد مداخله در مذاکرات نموده رأی بدهد، اما بدبختانه تمام مردم طهران در پارلمان ایران مداخله داشتند و بمیل خودشان مطالب و کلا را جرح و تعدیل میکردند و هر چند رسماً حق نداشتند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۱

حرف بزنند اما بعنوان تماشاچی وارد مجلس میشدند و هر دسته مراقب حال و کیل همدست خودشان بودند و همینکه آن و کیل مطلبی عنوان میکرد که مطابق میل آنها بود یکمرتبه فریاد میزدند احسنت احسنت و گاهی هم دست میزدند که همین تحسین آنها اسباب تقویت و کیل میشد و تقریباً استفاده آراء عمومی ملت و استکشاف رضای جماعت از همان حرکات میشد و سایر و کلا هم مجبور میشدند که بر طبق همان مستحسن رأی بدهند تا مبادا منفور حاضرین شوند و این مردم جاهل همچو فرض میکردند که ملت ایران عبارت است از همین جماعت تماشاچی که در اطاق پارلمان حاضر شده‌اند و وظیفه خود را در استرضای خاطر آنها میدانستند و رفته‌رفته هر و کیلی یا هر پارتی از و کلا در خارج مجلس انجمنی از مردم متفرقه تشکیل داده و خودشان عضویت پیدا کردند که باستظهار آنها مطالب خود را در مجلس پیش برند و ای کاش مطالب آنها راجع بمنافع عمومی بود، بلکه با کمال بدبختی باید اقرار کنم که ابداء در خیال منافع عمومی نبودند و تمام هم آنها مصروف تحصیل منافع خصوصی خودشان بود مثلاً فلان و کیل مبلغی از اقبال الدوله گرفته و مدتها علناً از اقبال الدوله «\*» حمایت

(\*) در سال ۱۲۶۴ هجری از میرزا هاشم خان کاشی (امین خلوت) فرزندی قدم بعرصه وجود نهاد که میرزا محمد خوانده شد میرزا





توضیح آنکه بحث در مسائل سیاسی از وظایف مختصه مجلس ملی است و انجمنهای ایالتی در جمع و خرج خود آن ایالت نظارت دارند.

در خود طهران هم تمام طبقات انجمنی دایر کردند حتی فراشها و مطربها انجمن صرافها- انجمن اصناف مرکزی- انجمن کفاشان- انجمن کلاه‌دوزها- انجمن نوکر بابها- انجمن درشگه‌چپها- انجمن طلاب- انجمن شاگردان مدارس- انجمن سطوت نواب- انجمن اهل طرب- انجمن خیاطها- انجمن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۴

کتابفروشان و و و و و و بقدری هرزگی کردند که سلب امنیت از تمام مردم شد و هرکس هر خلافی که دلش میخواست میکرد و بواسطه عضویت در یکی از انجمنها از همه جهت غیر مسئول میماند، مکرر اتفاق افتاد نوکرها مال ارباب را دزدیده و همینکه ارباب بعدلیه متظلم میشد یک رقعه از انجمن فلان، کفاره تمام گناهان مقصر دزد میشد، چه بسا اشخاصی که بزور طلب حسابی مردم را خوردند و بیچاره صاحب طلب از عهده استرداد حق خودش برنیامد، معلوم است طبیعت مردم ایران همیشه مایل به تقلید بوده و لاسیما در اینکار که کرامات بسیار و خارق عادات بی‌شمار از انجمن‌بازی دیدند لهذا هر شارلاتانی در مقام تأسیس انجمنی برآمد حتی موقر السلطنه معروف هم انجمنی دایر کرد از همه غریب‌تر آنکه مدبر الدوله برادر جناب مشیر السلطنه صدر اعظم حالیه هم انجمنی باسم خودش تأسیس کرده و خودش هم مدیر شد (انجمن قدس محمودی) و همین صدر اعظم هم در آن انجمن عضویت داشت و لازم نیست بگوئیم نتیجه این همه انجمن چه بوده چه اگر نتیجه خوبی بر آنها مترتب میشد همه میدیدیم و می شنیدیم و چون ندیدیم و نشنیدیم مکرر ارتکاب شایع و توارد مضار بسیار بمملکت و ملت لهذا باکمال جرئت میگویم انحطاط مجلس شورای ملی ایران یکی از آثار مشئومه این اجتماعات بود و توضیح مطلب که مجال شبهه برای احدی باقی نماند موقوف است بتشریح حال بعضی انجمن‌ها و معرفی مؤمنین آنها و نقل جزئیات حرکات آنها ولی ما از بسط این مقال بر نحو تفصیل معذرت می‌خواهیم و حیف است وقت عزیز خوانندگان را باین خرافات ابطال نمائیم اما بنحو اجمال مضایقه نداریم.

### انجمن‌های تهران

عقلای عالم بخوبی دانسته‌اند که از توارد افکار و توطن و تبادل آرا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۵

حقیقت مکشوف و اصابه واقع میشود چنانکه مثلی معروف است: «برق الحقیقه تلح من تبادل الافکار» و ما هم منکر این حقیقت نیستیم البته عقل دو نفر زودتر از عقل یک نفر بمقصود میرسد و هکذا تا برسد بصد نفر و هزار نفر ولی مشروط باینکه اولاً مجتمعین اهل حل و عقد باشند و ثانیاً آلوده باغراض فاسده شخصیه نباشد مثلاً اگر ده مشک آب پاک را در یک محلی بریزند، بحد کریت میرسد و مظهر تمام ارجاس میشود و اثر و شرش ده مقابل یک مشک آب است ولی اگر هزار مشک آب متعفن کثیف آلوده را در یک نقطه روی هم بریزند ابداً مظهر یک قطره خون هم نخواهد بود و جز آنکه عفونت و کثافت او زیادتر گردد نتیجه دیگری را اجتماع متصور نخواهد شد انجمن‌های طهران هم چون مرکب از مردمان جاهل ساده‌لوح و بعبارت اخری همج رعاع بوده یا چند نفر دزد خائن خودپرست لهذا هر قدر بیشتر جمع شدند خطر آنها بر وطن زیادتر شد طبقه اول بحکم حماقت و جهالت صاحب هیچ رأیی نبودند و همیشه وجود آنها آلت اجرائیات و مروج خیالات طبقه دوم بود طبقه دوم هم غیر از تحصیل مداخل نامشروع خیالی نداشتند بنابراین متصل اتصاء بشهامت باذهان عوام نمود. هر روز بیچاره‌ای را هدف ملامت قرار دادند که شاید مبلغی از او تحصیل کنند و معلوم است تحصیل مال از طبقه ضعفا و فقرا ممکن نیست و آنها ذات نایافته از هستی بخش هستند پس بناچار بزرگان مملکت آویختند ما نمیگوئیم طبقه ممتاز در ایران مشروطه خواه و نوع پرست بوده‌اند بلکه اعتراف داریم که تمام



آنچه بر این ملت بیچاره وارد شده تا باین پایه از فقر و ذلت رسیده‌اند از آثار و خیمه استبداد همین طبقه بوده است اما تمدن عصر جدید حکم میکند که همان قسم که حضرت رسالت در عین اقتدار چشم از انتقام کفار که مصدر آنهمه اذیت و آزار نسبت بشخص

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۶

او شده بودند پوشید و در عوض انتقام بحب قلوب آنها کوشید و بحکم آیه شریفه:

عَفَا اللَّهُ عَمَّا ... قلم عفو و اغماض بر جرائم جرائم سابقه آنها کشید همین قسم هم در بدو طلوع آفتاب مشروطیت بایستی تمام حوادث و وقایع شنیعه ایام استبداد را فراموش نموده عموم طبقات را دعوت باتحاد کنند بعلاوه مقام مشروطیت هم بالاخره بوجود همان اشخاص خواهد شد که در دوره استبداد ظلم و تعدی کرده اند چرا بهره نبرد و البته استفاده از معلومات و مکنت آنها ممکن نخواهد شد مگر آنکه قلوب آنها را باتحاد با ملت مایل نمایند نه آنکه هر قدر قوه داشته باشند در شتم و لعن و ملامت و شماتت اعمال گذشته آنها مصروف نموده قلوب آنها را از تمدن جدید منزجر سازند چنانکه انجمن‌های ما کردند نه اینکه ملت کرده بلکه چند نفر دزد کردند و برای دستمالی قیصریه را آتش زدند و هر روز باسباب چینی متعرض یکی از امرا یا وزرا یا صاحب ثروتان شدند و از آنها پول گرفتند تا کار را بجائی رسانیدند که امراء مملکت در انظار عامه از یهودی پست تر شدند آنها هم تا میتوانستند پول دادند و تحمل کردند یکوقتی رسید که کارشان بجان و کاردشان به استخوان رسید دور هم نشسته و از آنچه بسر آحاد آنها آمده بود حکایت و شکایت کرده بالاخره علاج دردهای بی‌دوا را در این دیدند که آنها هم انجمنی با اسم انجمن امرا تشکیل دادند و تشکیل این انجمن اسباب سوء ظن پادشاه شد و چون تمام قوای دولتی از سوار و سرباز و توپخانه و قورخانه و ذخیره و مخزن در تصرف آنها بود پادشاه از اتحاد آنها بوحشت فوق العاده افتاد و اگرچه در جواب عریضه آنها اظهار بشاشت و مساعدت فرمود ولی در باطن کمال اضطراب را حاصل نمود و اصل مطلب از نظر پادشاه جوان ما مخفی بود و همچو حدس میزد که حقیقتا این طایفه که تمام نوکر محترم دربار او بودند مشروطه شده و با

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۷

ملت همدست خواهند شد و غفلت فرمود از اینکه اصل مسئله را استنباط فرماید یعنی بداند که این طایفه از ترس جان و مال خودشان باین وسیله متوسل شده و در واقع خدعه کرده‌اند که همیشه آسوده باشند و غرض با پادشاه ندارند و اگر هزار قسم هم بر مشروطه شدن یاد کنند ممکن نیست بیکی از آن هزار رفتار کنند چنانکه حسا دیدیم تمام آنها در مجلس حاضر شده بکلام الله مجید و اسماء مقدسه الوهیت قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند که تا آخرین قطره خون خود را در راه مشروطیت و محافظت مجلس ملی بریزند و هرگز از این میدان نگریزند و نگذشت زمانی که همین اشخاص توپ بمجلس بستند.

حالا کاری بحوادث واقعه نداریم و موقع ذکر تفصیل آنها خواهد رسید عجالتا مقصود ما اشاره ببعضی آثار و خیمه انجمن‌هاست که بعد از آنکه کمال نفوذ را نسبت بدرباریان و اعیان پیدا کردند گرفتار یک محذوری شدند و آن محذور این بود که بسا اتفاق میافتاد که یکی از انجمنها مطلبی را پیشنهاد یکی از وزرا میکرد که حتما باید این مطلب در ظرف ۲۴ ساعت انجام پذیرد ولی وزیر مزبور رقعہ از انجمن دیگر ارائه میدادند که بر ضد آن مطلب نوشته بودند و خود را معذور میدانست و حقیقتا اختلاف آراء انجمنها تا مدتی بحال وزرا مفید بود ولی دولت مستعجل شد چرا که شیاطین انسی و رؤسای انجمن‌ها مطلب را فهمیده در مقام علاج برآمدند و بدو طریق استعلاج کردند طریقه اول آنکه انجمنی تأسیس کردند با اسم انجمن مرکزی و اعضاء آن انجمن مرکب از دو دسته بودند دسته اول منتخبین خود انجمن دسته دوم منتخبین و نمایندگان سایر انجمنها که از هر انجمنی دو نفر نماینده در موقع جلسه آن انجمن حاضر میشد و در واقع روح تمام انجمنها در آن انجمن حاضر و سرمشق اعمال انجمنهای دیگر از این انجمن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۸

نوشته میشد و آن انجمن حاکم بر تمام انجمنها شده بود و هر مطلبی را که در آن انجمن مطرح بحث می‌ساختند قهرا در تمام انجمنها مطرح شده و بالاخره همان رأی انجمن مرکزی را پیروی میکردند در این صورت در مسائل عمده اختلافی بین انجمنها پیدا نمیشد.

طریقه دوم اینکه انجمنها مابین خودشان قراری دادند که هر وقت مطلب مهمی عنوان نمایند از تمام انجمنها نماینده بخواهند و با حضور آنها عنوان کنند تا آنکه تمام انجمنها در رأی دادن شریک باشند و با این دو وسیله از اختلافات واقعه بین انجمنها جلوگیری کردند مثلا انجمن برادران دروازه قزوین خیال میکرد که تشکیل کاردناسیونال بدهد و بملاحظه آنکه مبدا سایر انجمنها بر ضد او رأی بدهند چندین رقععه دعوتنامه مینوشت و بتمام انجمنها میفرستاد که برای مذاکره در مطلب مهمی روز فلان نماینده بانجمن برادران بفرستید آن انجمن هم هر کدام دو نفر از اعضاء خود را میفرستادند و همینکه همه جمع میشدند مطلب عنوان میشد و اغلب نمایندگان تبعیت بمیل انجمن دعوت کننده میکردند و باصطلاح نان قرض میدادند آنوقت شرحی مینوشتند و میبردند بتمام انجمنها و بمهر انجمن میرسانیدند و بصیغه اخطار بمجلس و کلا یا هیئت وزرا میفرستادند و در خیال خودشان آن لایحه که بمهر چندین انجمن رسیده بود نتیجه و خلاصه آراء تمام ملت بود و دیگر احدی نتوانسته بر ضد ملت حرفی بزند چنانکه میرزا داور خان نام جوانی قبیح الشکل کریه المنظر دیوانه در مطلبی با احتشام السلطنه رئیس مجلس طرف شد و فوق العاده نسبت باحتشام السلطنه جسارت کرد و احتشام السلطنه که حقیقتا آدم با غیرتی بود طاقت تحمل نیاورده باو اعتراض کرد و شاید دشنام هم داده باشد.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۴۹

### عزل احتشام السلطنه از ریاست مجلس

اما، میرزا داود خان از اعضاء انجمن برادران دروازه قزوین بود و فورا صورت حال را در انجمن بر برادران عنوان کرد اهالی انجمن بحمايت میرزا داود خان کمر بسته بر ضد احتشام السلطنه «\*» برخاستند و فورا رقععه دعوت بتمام انجمنها فرستادند و برای روز معین نماینده خواستند و همینکه تمام نمایندگان و بقول خودشان تمام ملت و بقول بنده، یک مشت جاهل، خائن. نانجیب، بی اطلاع جمع شدند شرحی از مثالب احتشام السلطنه بیان کردند و عدم لیاقت او را برای ریاست مجلس مدلل کرده سپس رئیس انجمن برادران فریاد کشید که از امروز ما احتشام السلطنه را بریاست مجلس نمیدیریم نمایندگان هم فریاد زدند ما هم نمیدیریم، یکمرتبه حاضرین همه فریاد زدند نیست باد احتشام السلطنه و فورا یک رقععه از انجمن برادران باحتشام السلطنه نوشتند که ملت ایران شما را از ریاست مجلس معزول کرده و دیگر نباید متصدی این منصب رفیع باشید و تمام انجمنها هم آن رقععه را مهر کردند که آن رقععه را باحتشام السلطنه برسانند احتشام السلطنه هم عصر همان روز از مجلس رفته و استعفا داده و بخانه خودش برگشته و از ترس آنکه هواخواهانش مجددا بیایند و او را ترغیب بقبول ریاست

(\* ) میرزا محمد خان قاجار دولو در سال ۱۲۹۹ بدوا سمت یوزباشی و سپس سمت ریاست غلامان شاهی را داشت در سال ۱۳۰۶ بحکومت زنجان منصوب گردید و در سال ۱۳۱۲ بجای صدر السلطنه بسر کنسولی عراق منصوب و در سال ۱۳۱۸ ق والی کردستان شد و در سال ۱۳۲۰ ق بوزیر مختاری ایران در آلمان تعیین گردید احتشام السلطنه در دوره اول از طرف ملا-کین از تهران بنماینده گی مجلس شورایملى انتخاب و از ۲۹ رجب ۱۳۲۵ ق تا اوایل ربیع الاول ۱۳۲۶ ق عهده دار ریاست مجلس بود در دوره سوم نیز از تهران بنماینده گی مجلس انتخاب شد در کابینه مستوفی الممالک نیز مدت ۵ ماه وزیر کشور بود و در سن ۷۷ در ۵ بهمن ۱۳۱۴ شمسی در تهران درگذشت.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۰

کنند، چنانکه دو مرتبه دیگر هم همین قسم شد و شرحش را در جلد دوم متعرض شده‌ایم در خانه را بروی خود بسته و بآدمه‌ایش سفارش کرده که از احدی پذیرائی نکند، در این موقع هیئت مأمورین انجمنها وارد شده ملاقات احتشام السلطنه را خواستگار شدند. و مخفی نماند که این منتخبین تمام از انارشیث‌های نمره اول بودند از قبیل میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و امثال او، نوکرهای احتشام السلطنه عذر خواستند که ملاقات آقا ممکن نیست، حضرات سختی کردند و داد و فریاد کشیدند علاء الدوله «\*» و معین الدوله «\* ۱» که در آن وقت در اندرون نزد احتشام السلطنه بودند بیرون آمده و با آن هیئت ملاقات کردند و آنها را در اطاق پذیرائی نموده از مطلب آنها سؤال کردند! جواب حضرات فقط یک کلمه بود که ما از طرف ملت ماموریم یک پاکت بدست احتشام السلطنه بدهیم حضرات گفتند احتشام السلطنه کسالت دارد و ملاقات با او ممکن نیست، پاکت را بما بدهید باو میرسانیم هیئت منتخبه ابداء قبول نکرده بر اصرار و ابرام بلکه شدت و خشونت افزودند، تا بالاخره علاء الدوله جواب داد احتشام السلطنه از ریاست مجلس استعفا داده و او هم مثل یکی از افراد ملت در خانه‌اش نشسته و مجبور نیست با شما ملاقات کند، آن هم در این موقع که چهار ساعت از شب گذشته و شما ده نفر مسلح هستید و بر فرض که بخواهد با شما ملاقات کند عیال و اطفال او مانع خواهند شد و بقانون مشروطیت او هم آزاد است، بلی اگر کسی با او طرف ادعا است باید بمحاکم عدلیه اظهار کند و احضارنامه رسمیه برای او بیاورند

(\*» میرزا احمد خان علاء الدوله برادر احتشام السلطنه که در سال ۱۳۲۳ ق حاکم تهران بود و دو نفر از تجار قند را بچوب بست و باعث تعطیل بازار و اجتماع مسجد شاه گردید.

(\* ۱) حسینعلی خان برادر علاء الدوله

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۱

تا او حاضر شود و بدون این ترتیب ابداء بیرون نخواهد آمد و با این جواب متین قانونی باز حضرات متقاعد نشدند و بر هرزگی خود پایدار ماندند و نزدیک بود علاء الدوله را هم کتک بزنند و در اندرون را شکسته بی‌اجازه وارد شوند، معین الدوله بالتماس و اصرار اینطور قرارداد که حضرات امشب بروند و فردا صبح دو نفر را بفرستند بدون سلاح تا با احتشام السلطنه ملاقات کنند، حضرات ناچار قبول کردند ولی صبح باز همان ده نفر رفتند و هشت نفر آنها مسلح دم در خانه ایستادند و دو نفر وارد شدند و پاکت را بدست احتشام السلطنه دادند احتشام السلطنه جواب داد که من الآن رئیس مجلس نیستم و قبل از این دیروز عصر در مجلس حضورا استعفا داده‌ام، حضرات اصرار کردند که جواب کتبی لازم است بیچاره ناچار شرحی نوشته بدست آنها داد برخاسته رفتند، حالا از تمام منصفین عالم تصدیق می‌خواهم آیا در هیچ مملکت مشروطه یا جمهوری انجمن برادران چنین حقی داشته که بمیل یک نفر نانجیب از اعضاء مجلس؛ رئیس مجلس شورای ملی را که منتخب از طرف ملت است معزول کنند؟! آنهم باین افتضاح!!!

### بالا گرفتن کار انجمن‌ها

باری بعد از این قضیه کار انجمنها بالا گرفت و برای آنکه از انجمن برادران عقب نیافتند هر کدام بخیال اینگونه اقدامات افتادند گاهی وکیل مجلس را معزول کردند! گاهی وزیر را دنبال کردند! و استعفانامه از او گرفتند! گاهی بر ضد معاهده دولتی روس و انگلیس لایحه نوشتند!! گاهی تشکیل قشون ملی را لازم دانسته گاهی تغییر سلطنت را باعث ترقی مملکت خواندند و وکلا هم در تمام موارد مرعوب انجمنها شده بکلی تابع میل آنها شدند و بالاخره مملکت ما برعکس سایر ممالک و کلای پارلمان مطیع مثنی ارادل و اوباش

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۲

مردم شدند و ای کاش این وضع در طهران تنها بود، بلکه تمام شهرها سرایت کرد، در هر شهری چنین انجمنی دایر شد مخصوصا در رشت و آذربایجان و قزوین و اصفهان انجمن مجاهدین و فدائیان دایر شد، و جماعتی بی کار و بی همه چیز خودشان را فدائی ملت قرار داده عموم مردم را تهدید بقتل کرده و هر چه از هر کس میخواستند میگرفتند و هر بیچاره‌ای که در ادای آنچه خواسته بودند کوتاهی میکرد فوراً او را مستبد میخواندند و این کلمه منحوسه مثل صاعقه اثر داشت، چرا که در هر جا نسبت بهر کس هر تهمتی بزنند تحقیق و تفتیش در کار هست حتی نسبت کفر و زندقه بلکه اگر خود انسان متهم بگوید من از این تهمت بری هستم مادامی که دلیلی قوی بر ضد اعتراف او در دست نباشد از او نمی پذیرند، اما نسبت مستبد بهر کس که میدادند آن بیچاره منفور تمام ملت میشد، حتی زن و بچه‌اش هم از او بیزار میشدند، و هر قدر فریاد میزد که من مستبد نیستم بگوش احدی فرو نمیرفت و داغ باطله بر او میزدند، نه اثبات لازم بود، نه تحقیق بمجرد آنکه یکنفر یا یک نفر روزنامه‌نگار یا یکی از اعضاء انجمنها میگفت یا مینوشت فلان شخص مستبد است، عموم مردم آن را کالوخی آلمنزل میدانستند و قلم نسخ و ابطال بر دفتر عمر یک نفر بیچاره میکشیدند.

بلکه از شهرها گذشته تمام دهات هم سرایت کرد، در هر قریه هم که صد خانوار جمعیت داشت دو سه انجمن دایر شده و اغلب هم مقصودی غیر از خوردن مال ارباب را نداشتند، مخصوصا بعد از انتشار روزنامه صور اسرافیل که صریحا رعایا را تشویق میکرد که مال الاجاره بمالکین دهات ندهند، بلکه حاصل تحریرات او این بود که اراضی متعلق است بخود رعایا. که کار میکنند و باید اراضی را از تصرف مالکین شهری انتزاع نموده تسلیم و تقسیم بین رعایا نمایند، معلوم است

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۳

تمام مردم شریک ندادن هستند و لاسیما در دوره هرج و مرج، این بود که یکدفعه از زیر بار اطاعت مالکین خارج شدند و کار بجائی رسید که مباشر نظام السلطنه در موقعی که وزیر داخله و رئیس الوزراء بود از دهات زنجان او باو نوشت رعایای آن دهات بکلی یاغی شدند، حتی آنکه چند سراسب را که برای چرانیدن بآن دهات فرستاده بودم بیرون کردند، مباشر املاک فرمانفرما از مراغه و میان دو آب بهمین مضامین نوشت مباشر امین الدوله را از ده اخراج کردند و هکذا نسبت بسایر اعیان مملکت، و بدیهی است وقتی که نسبت بوزرا اینطور رفتار شود نسبت بمردم متوسط ده درجه بالاتر رفتار میشود باری علاوه از تمام این مفاسد که بر انجمنها مترتب شد یک وضع دیگری هم پیش آمد.

### انجمن مرکزی

توضیح آنکه بسیاری از مردم که طرفدار استبداد بودند چون قوت و قدرت فوق العاده انجمنها را دیدند ناچار خود را داخل آنها کرده بلکه خودشان انجمنی دایر کردند و مردم ساده لوح را با خود همدست کرده مقاصد مکنونه خود را انجام دادند و بسیاری مخصوصا از طرف دربار مأموریت داشتند که در انجمنها باشند و در مواقع مهمه جلوگیری از بعض اقدامات کنند و راپورت اعمال آنها را هم بدربار بدهند و این مطلب دست آویز بسیار خوبی برای پیشرفت خیالات درباریان بود بلکه مخصوصا بدستورالعمل درباریها پاره‌ای اقدامات خلاف قانون از انجمنها صادر شد که مظلومیت شخص سلطنت را بخوبی مدلل میکرد و این مطلب را واضح تر از این نمیتوانم بنویسم، همین قدر میگویم اشخاصی که بیش از همه در انجمنها داد و فریاد داشتند و بر ضد پادشاه حرف میزدند تمام شاه پرست بودند و برای شاه خدمت میکردند و شروع باین کار از وقتی شد که چند نفر از عقلا داخل انجمنها شدند و آنها از اول میدانستند که این اوضاع لامحاله بهم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۴

خواهد خورد این بود که خود را محرمانه بدربار بستند و در ظاهر مشروطه صرف شده و چون دیدند انجمن روزبروز زیاد میشود و عضویت در تمام آنها ممکن نیست، نقشه دیگری کشیدند که قوای تمام انجمن‌ها در دست خودشان باشد و بزودی بانجام نقشه موفق شدند و حاصل آن نقشه این بود که انجمنی تشکیل شود موسوم بانجمن مرکزی و انجمن انجمنها و اعضاء آن انجمن مرکب از دو دسته باشند یکدسته اعضاء عامله و اصلیه خود انجمن، دسته دیگر نمایندگان سایر انجمنها که در هر جلسه حاضر باشند و این انجمن هم بزودی تشکیل شد و از انجمنها هم نماینده آمد، بلکه هر انجمنی که دایر میشد همان روز اول دو نفر نماینده برای انجمن مرکزی انتخاب میکردند و اعتبارنامه نوشته بدست آنها میدادند، این بود که رشته تمام انجمنها بدست انجمن مرکزی افتاد و مؤسس و بانی این خیال ارشد الدوله «\*» بریاست انتخاب شد و آثار آن انجمن را اگر بخواهم بنویسم دو سه مجلد کتاب خواهد شد ولی یک مطلب را باختصار بلکه باشاره مینگارم که آیا ارشد الدوله از اول در نقشه بهم زدن مجلس کار میکرد؟! باین جهت وارد انجمن‌ها شد؟! یا آنکه بعد از آنکه از انجمن مرکزی بیرونش

(\* علی خان معروف به «کاردی» که بعدها به سردار ارشد و ارشد الدوله ملقب گشت از نزدیکان محمد علیشاه قاجار بود. قبل از توپ بستن مجلس داعیه‌ی مشروطه‌خواهی داشت و ریاست انجمن اعیان نیز با او بود ولی پس از تخریب مجلس بعضویت محکمه‌ی باغشاه منصوب گردید و با عمه شاه ازدواج نمود همان زمان انقلاب آذربایجان برای قلع و قمع آزادیخواهان بانجاشافت و هنگام فتح تهران توسط مجاهدین بسفارت روسیه پناهنده شد و پس از خلع محمد علیشاه نیز به روسیه رفت در موقع بازگشت محمد علیشاه و قیام سالار الدوله بایران آمد و با عده‌ای از ترکمانان بسوی تهران حمله برد اما در ورامین از دست یسفرم خان و مجاهدین ملی شکست خورد و همانجا بموجب حکم و دستور تلگرافی مرکز تیرباران گردید.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۵

کردند بخیال بهم زدن مجلس افتاد؟! مردم را در این موضوع عقاید مختلفی است و اغلب از محررین شق اول را اختیار کرده‌اند، ولی نگارنده که از همه‌جا آگاه و از شنبه تا جمعه همراه بوده قسمی دیگر میدانم و خلاصه آنکه ارشد الدوله آن روز که داخل مجمع ملت شد ابتدا غرض نداشت مگر تطهیر امیر بهادر که در آن تاریخ مطرود دولت و منفور ملت بود و مقروض و پریشان شده کشیک‌خانه را بفتح السلطان سپرده بودند و امیر بهادر از دربار اخراج شده خانه‌نشین بود ارشد الدوله از سابق نوکر محرم او بود و تمام ترقیات ممکنه خود را در ظل حمایت او میدانست این بود که برای ترویج او متحمل این همه زحمات شد و چندین قسم نقشه برای بیرون آوردن امیر از کنج انزوا و نکبت انفعال کشید و هیچ کدام مؤثر نشد حتی آنکه حکومت کرمان را برای او در نظر گرفته و کرمانیهای مقیم طهران را بمنزل او برد و آنها را همراه کرد و نشد اما بالاخره در موقع تشکیل انجمن بانجام مقصود خود موفق شد و او را داخل حوزه امرا و منظور ملت کرد، مخصوصا وقتی که امیر بهادر در مجلس با کمال قوت قلب اظهار کرد که: برای رفتن به روسیه و جنک با عثمانی حاضر است تمام نفوس متوجه باو شد و مخصوصا این اتفاق وقتی افتاد که انجمن مرکزی در بهارستان متحصن بودند و مطالبه متمم قانون اساسی را میکردند امیر بهادر برای تجدید وضو بحوضخانه آمد که مجتمع انجمن مرکزی بود و آنجا بترتیب مخصوصی که ارشد الدوله قرار داده بود نطقی کرد و مورد تحسین شد اما رفع کدورت دربار از او آن هم بواسطه حسن تدبیر ارشد الدوله شد اما ما از نگارش آن تفصیل عجالتا معذرت داریم.

مجملا آن روز تمام غرض ارشد الدوله خدمت بامیر بود اما بعدها به بعضی اقدامات دیگر مجبور شد ربطی بخیال اولی او ندارد و چون از اول با غرض وارد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۶

انجمن شد عاقبت هم بفرض ملک المتکلمین خارج شده و هر قدر توانست انتقام کشید تا آنکه مجلس را بدست خودش به توپ

بست که شرح آن خواهد آمد الحاصل در این بین که هر روز انجمنی تازه دایر میشد سانحه دیگر پیش آمد و زاد فی الظبور نفسه آخر.

## ملک المتکلمین

### اشاره

حاجی میرزا نصر الله ملک المتکلمین بهشتی الاصل اصفهانی، که از واعظین معروف اصفهان بوده و بواسطه اتهام بابی گری آقایان اصفهان، او را از اصفهان اخراج کرده و او در سال ۱۳۲۲ بطهران آمد و برشت رفت. در سال ۱۳۲۲ بتوسط نصیر الملک «۱» شیرازی که آن اوقات وزیر سالار الدوله «۲» بود داخل در خدمت

(۱) نصیر الملک پسر حاج میرزا عبد الله خان نوه حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی که از سال ۱۳۱۸ ق بمدت دو سال متولی باشی آستان قدس رضوی بود و پس از آنکه مهدیقلی میرزا سهام الملک جای او را گرفت لاجرم بتهران آمد و پس از چندی بوزارت و پیشکاری ابو الفتح میرزا سالار الدوله تعیین گردید.

(۲) سومین فرزند مظفر الدین شاه قاجار که در سال ۱۲۹۸ ق متولد گردید به ابو الفتح میرزا سالار الدوله ملقب گردید زمانی حکومت کرمانشاه را داشت در سال ۱۳۱۶ ق حاکم زنجان و در سال ۱۳۲۱ بحکومت خوزستان. لرستان و بروجرد منصوب گردید سالار در سال ۱۳۲۵ ق بر علیه برادرش محمد علی میرزا قیام کرد ولی در اثر لیاقت علی اصغر خان اتابک کاری از پیش نبرد. در اواخر رجب ۱۳۲۹ ق که محمد علیشاه برای گرفتن پایتخت از بحر خزر خیال حمله بتهران را داشت سالار نیز در غرب ایران شروع بفعالیت نمود ولی پس از شکست برادر در صفحات غرب بنام خود سکه زد و خود را پادشاه خواند و برای تصرف تهران حرکت نمود.

لیکن در ۱۴۴ کیلومتری تهران شکست خورد و بعراق فرار کرد سپس به سویس رفت و زمانی هم در مصر بود تا آنکه در سال ۱۳۳۸ شمسی در شهر اسکندریه در سن ۸۰ سالگی وفات یافت میگویند در سال ۱۳۲۳ قمری هنگام تجمع علماء در حضرت عبد العظیم از جمله اشخاصی که پول برای مخارج حوزه مزبور بتوسط ملک المتکلمین پرداخت باین خیال که شاید از ولیعهد جلو بیفتند سالار الدوله بود.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۷

مشار الیه را بمناسباتی در طهران گذاشت و رفتند شاه عبد العظیم که هنوز سالار الدوله بمرکز ایالت خودش نرفته بود بتوسط ملک المتکلمین راه مخالفت و دوستی با آقایان متحصنین باز نموده. مبالغی برای مخارج آنها بحضرت عبد العظیم فرستاد و بعد از آنکه بشهر برگشتند و علی الظاهر اصلاح شد، باز انعام یا تقدیم نقدی و شال کشمیری برای هر یک از آنها فرستاد و حامل و واسطه همه وقت ملک المتکلمین بود و غرض سالار الدوله این بود که آقایان را رو بخود کرده باشد تا بعد از مردن پدر بتواند بمقصود اصلی خود برسد، مجملا- در سانحه مسجد جامع یعنی ایامی که عین الدوله خیال داشت جماعتی را گرفته از طهران تبعید کند، همین شخص را هم میخواست بگیرد اما او در شمیران پنهان شد و دو پسرش را گرفتند و چند ساعتی حبس نموده رها کردند و ملک در موقعی که آقایان در مسجد جامع اجتماع نموده بودند با لباس قزاقی در درشکه نشسته آمد بشهر و مستقیما وارد مسجد جامع شد و تا وارد مسجد نشده بود همه کس او را از صاحبمنصبان قزاقخانه فرض میکرد و بعد از ورود فرستاد عبا و عمامه برایش آوردند و در جزو آقایان در مسجد ماند، تا وقتی که حضرات راضی بمسافرت شدند حاجی هم با آنها روانه قم شد و با همان قافله مراجعت



بطهران کرد و تا موقع انعقاد مجلس در طهران بود و خیلی میل داشت بعنوان وکالت داخل در مجلس شود ولی موفق نشد و از سوء اتفاقات آنکه در همان اوائل انعقاد مجلس مزاج شاه مرحوم بکلی از صحت منحرف شده و روز بروز کسالت شاه زیاد میشد و پروفیسور آلمانی را که برای معالجه آورده بودند اظهار یأس میکرد و گفته بود «نهایت میتوانم شاه را تا یکی دو ماه بهمین حالت نگاه بدارم» این بود که مرحوم مشیر الدوله مراتب را باذربایجان بحضور والا حضرت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۸

اقدس ولیعهد را پورت داده استدعا کرد که معجلا تشریف بیاورند و نظام الملک را بحکومت آذربایجان فرستادند ملک که این وضع را مشاهده نمود متذکر خیالات سابقه خود شد و با آقایان تهران بعضی مذاکرات نموده به بعضی وعده نقدی و به بعضی مواعید دیگر داده و اراده کرد خودش بلرستان برود، مرحوم مشیر الدوله تلگرافا کسالت شاه را بسالار الدوله اطلاع و حکم شاه را باو ابلاغ کرد که در این موقع لازم است بطهران آمده بزیارت شاه مشرف شود ولی سالار الدوله اغتشاش لرستان را بهانه کرده با اردوئی که در بروجرد داشت بطرف لرستان حرکت کرد، ملک المتکلمین هم مرحوم مشیر الدوله را ملاقات کرده استدعا کرد که در احضار سالار اصرار نمایند تا او خودش برود و سالار را بطهران بیاورد و باین تدبیر مدتی سالار الدوله را آسوده گذاشت تا در تهیه اسباب یاغی گری کوشش نماید و خودش هم روانه بروجرد شد و از آنجا بلرستان رفته شاهزاده را ملاقات کرد و تا شاهزاده تا بروجرد آمد و نمیدانم چه نقشه باهم کشیدند؟! همین قدر میدانم در مراجعت مبلغی نقد تمام اشرفی همراه خود آورده بمرحوم صدر اعظم و بعضی آقایان تقدیم کرد و محرمانه آقایان را با سالار الدوله همراه نمود و متصل او را جرئت میداد.

### ملک و سالار الدوله

اتفاقا آن ایام مردم از پادشاه حالیه مایوس بودند و اینطور حق یا باطل شهرت داشت که این شاه با مجلس مساعدت ندارد و این شهرت خیلی با خیالات ملک المتکلمین موافقت داشت ولی اعلیحضرت شاه بزودی این شبهات را رفع فرموده و مقارن حرکت از تبریز بعضی مراسلات با آقایان طهران نوشته و عقاید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۵۹

شخصیه خود را در ترویج مشروطیت بصیغه قسم اظهار فرمودند و عین آن مراسلات در جراید طهران منتشر شد و تا یک اندازه جلوه خیالات ملک المتکلمین مسدود گردید ولی ملک المتکلمین کسی نبود که باین چیزها از میدان در رود و از خیال خود منصرف شود، باز هم در همین رشته کار میکرد و نزدیک بود قلوب عامه را از شاه منصرف کند، اما ترتیبی دیگر پیش آمد که نقشه ملک را مجددا باطل ساخت یعنی قانون اساسی را در مجلس نوشتند و تمام کردند و بحضور همایونی فرستادند که صحنه شود و کسالت مزاج مبارک شاه مانع از انجام این امر مهم بود و بعضی مردم حدس میزدند که اجزاء دربار پادشاه را ممانعت میکنند، ملک المتکلمین شهرت میداد که اعلیحضرت شاه حالیه ممانعت میفرمایند، آقایان چاره را منحصر در این دیدند که انجام این امر را از شخص مقدس ولیعهد استدعا کنند، ایشان هم نهایت اهتمام را در انجام و اتمام این امر فرمودند تا آنکه قانون اساسی بامضای شاه مرحوم موشح شد و خود اعلیحضرت معظم پشت امضای شاه مرحوم را مهر فرمودند، در این وقت بکلی رفع شبهه از تمام ظاهرها شد اما ملک دست بردار نبود تا آنکه شاه مرحوم بجوار رحمت الهی شتافت و اعلیحضرت شاهنشاه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خبر طغیان و تمرد شاهزاده سالار الدوله منتشر شد، ملک المتکلمین از اقدامات سریه خود تقریبا مایوس شده شروع با اقدامات علنی نمود و خود را در میان انجمنها انداخته بنای نطق را گذاشت و او اول کسی بود که نطق کردن در مجامع را اختراع کرد چه تا آن زمان در طهران معمول نبود در انجمنها یا مساجد یا مدارس یا صحن بهارستان کسی بر پای ایستاده نطق کند بلی آقا سید جمال از دو سال قبل در مناظر و مساجد مطالب سیاسی عنوان میکرد اما نه باین ترتیب، ترتیب او فقط موعظه بود که منتهی بروضه میشد، اما

ملک المتکلمین این وضع تازه را اختراع کرد و چون صدای بلند رسائی داشت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۰

و شخصا هم خوش منظر بود و حرفهای او هم از روی مأخذ و برهان و ساده بود در انظار مردم جلوه غریبی نمود و بر شهرت ملک افزود و بقدری در این منصب تازه ترقی کرد که هر جا اجتماعی میشد میفرستادند باصرار و التماس او را میبردند که برای آنها نطق کند، مخصوصا در انجمن طلاب و انجمن آذربایجان که جمعه و چهارشنبه مجلس عمومی تشکیل میشد ملک المتکلمین بقدر دو ساعت با نهایت فصاحت و بلاغت نطق میکرد، آقا سید جمال کم کم از اهمیت افتاد و نزدیک شد که بالمره فراموش شود لهذا خود را بملک المتکلمین بست و بالکلیه تابع خیالات او شد.

### ملک المتکلمین و سید جمال واعظ

ملک هم مجبور بود همدست برای خودش انتخاب کند، تا در مطالب تنها نباشد و مغرض بقلم نرود، لهذا رفاقت آقا سید جمال را با کمال میل پذیرفت، بعلاوه چند نفر دیگر را هم پیدا کرد آنها را زیر دست خودش پرورش داد و در واقع آنها سمت تبعیت نسبت بملک پیدا کردند و معروفترین آن ناطقین جزو سه نفر بودند شیخ بهای روضه‌خوان که معروف به بهاء الواعظین شد. سید یعقوب شیرازی و شیخ علی زرندی و این دو نفر اهل فضل و سواد بودند اما بهاء الواعظین عامی صرف بود واسطه خیلی بی شرم و حیا بود و حرفها میزد که انسان از تصور آنها هم خجالت میکشد، چه جای آنکه بزبان جاری کند آن هم در محضر چندین هزار جمعیت، باری ملک المتکلمین به تشکیل یکدسته اتباع کافی موفق شد که معروف شدند بناطقین ملت و خودش رئیس بر آنها بود، بنابراین هروقت هرچه دلش میخواست و سلیقه‌اش اقتضا میکرد همان را باتباع خود یاد میداد که در انجمن نطق میکردند بعد از آن سه نفر آقا سید جمال نطق میکرد مؤخر از آنها خود ملک و طوری رسوخ در اذهان عامه پیدا کرده بود که هرچه میگفت میشنیدند. بدون اینکه از او مطالبه برهان بنمایند ملک المتکلمین خیال کرد جرائد را هم تابع خیالات

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۱

خودش بنماید و در آن تاریخ فقط دو روزنامه طبع میشد یکی مجلس و دیگری ندای وطن اول با بنده که از اصفهان هم باهم آشنا بودیم بلکه خصوصیت فوق العاده داشتیم و دو مرتبه هم بنده او را از کشته شدن نجات داده بودم مطالب خود را بطور اجمال و ابهام در میان گذاشت و بالاخره گفت: اگر شما بمیل من رفتار کنید و هرچه من مصلحت میدانم بنویسید من زیاده از مخارج روزنامه شما بشما عاید میکنم اما بنده بسه ملاحظه نپذیرفتم و معذرت خواستم.

اول آنکه عادت من این است که بسلیقه و عقیده خودم روزنامه بنویسم، نه بسلیقه مردم، چنانکه مکرر هم از طرف دولت و ملت صدمه خورده‌ام ولی نتوانسته‌ام برخلاف وجدان خودم چیزی بنویسم که مردم یا دوستان را راضی کنم، حاصل آنکه تاکنون نتوانسته‌ام برضد آنچه مصلحت وقت را میشناسم چیزی بنویسم.

دوم آنکه ملک المتکلمین در اصفهان تابع و مطیع من بود و بدوستی من افتخار میکرد و حالا- میخواست مرا تابع و مطیع خودش قرار بدهد و قهرا بر من ناگوار بود که قبول کنم.

سیم آنکه بحرفهای او اعتماد نداشتم و ترسیدم اگر قبول کنم بعضی تکالیف شاقه بمن بکنند که موجب خسارت خودم و اداره‌ام باشد و در آن موقع ابداهمراهی نکنند و در این سوء ظن حق داشتم چه یکمرتبه دیگر نظیر همین معامله را از او دیده بودم و مختصرش این است، اوقاتی که جنابان آقای نجفی و آقای حاجی آقا نور الله را برای وقوع حادثه بابی کشی اصفهان بطهران جلب کرده بودند و بنده هم در طهران بودم ملک المتکلمین را هم علاء الدوله از فارس بیرون کرد و آمد باصفهان ولی حضرات روضه‌خوان‌های اصفهان که همه بر او حسد میبردند اجماع کرده بر ضد او شورش نمودند و نتوانستند بهتر از خودشان را ببینند



بلوی کرده مانع از توقف او در اصفهان شدند، آقایان اصفهان هم با آنها

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۲

مساعدت کردند حکومت هم گویا از این مطلب راضی بود که فوراً فرستاد و حاجی را از اصفهان حرکت داد حاجی چند صبحی در مهدی‌آباد ملک خودش در نزدیکی دهق «دهق در عربستان اصفهان واقعتاً توقف نموده و بالاخره آمد بتهران و در تهران هم مصلحت ندید توقف کند و چون دو سال قبل برشت رفته و در آنجا شهرت تامی تحصیل کرده و منافعی عایدش شده بود، لهذا بخیال رفتن رشت افتاد و قبل از محرم وارد رشت شد روضه خوانهای رشتی هم از رفتن او برشت کمال نفرت را داشتند، چرا که منافعی پولتیک آنها بود که حاجی در رشت شخص اول اهل منبر باشد، لهذا آنها هم اجتماع کردند که این شخص را آقایان اصفهان بعنوان ارتداد اخراج کرده‌اند، ما هم نمیگذاریم در رشت بماند و عقاید مردم را فاسد کند و عرصه زندگی را بر او تنگ گرفتند، حاجی ملک مجبور شد بخانه شریعتمدار پناهنده شد ولی شریعتمدار هم در مقابل هیجان عامه نتوانست از او نگاهداری کند و بر فرض که جان او را حفظ میکرد مقصود حاجی ملک را که بمنبر رفتن باشد نمیتوانست انجام بدهد بنابراین تدبیری کردند که شهرت ارتداد حاجی را باطل کنند این بود که شریعتمدار و حاجی هر دو تلگرافی با آقای نجفی و آقای حاجی آقا نور الله مخابره کردند حاصل مضمون تلگراف آنکه:

«در باره حاجی ملک پاره‌ای نسبتها میدهند، هرگاه در حضور مبارک چیزی معلوم شده تلگراف فرمائید تا تکلیف اعیان معلوم باشد»

و حاجی ملک خوب میدانست که این دو بزرگوار با او مساعدت نخواهند کرد ولی بحکم ضرورت و اجبار قبول کرد اما همینقدر توانست که تلگرافهای مزبوره را بتوسط بنده مخابره نماید و خودش هم تلگرافی باین مضمون کرد که:

«من الآن محصور مردم رشت هستم اگر جواب تلگرافات مساعد نرسد حتما کشته خواهم شد دیگر خود دانید و فتوت خود»

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۳

بعد از وصول این تلگراف آیا من چه اقدامی کردم؟! و کدام معجزه بشری اسباب استخلاص او و روسفیدی من شد؟ البته همه میل دارند بدانند اما من نخواهم نوشت، چرا که از اسرار مخصوصه خود من است همینقدر میگویم که شب ۲۹ ذیحجه این تلگراف بمن رسید و شب غره محرم جواب خودم و آقایان بحاجی ملک رسید و آقایان علاوه از این که آن شهرتها را تکلیف کرده بودند شرحی هم توصیه از ملک المتکلمین با آقایان رشت مخابره کردند روز دوم ماه محرم تلگراف تشکر ملک رسید و در آن تلگراف میگوید: «این جان نالایق من از این تاریخ ملک طلق شما است و من آنچه در این سفر بلکه در تمام عمر تحصیل کنم متعلق بشخص شما خواهد بود»

باری بعد از انقضای محرم و صفر بتهران آمد و قریب هزار تومان دو ماهه مداخل کرده بود و خودش و علیخان نوکرش و میرزا سلیمان همشیره‌زاده‌اش یکماه در طهران میهمان بنده بودند و ترتیب کارش را هم درست کردم که باصفهان برود ولی توقف در اصفهان ممکن نشد بعد از دو سه ماه توقف مراجعت بتهران کرد و باز بنده اهمات فوق العاده کرده تا آقایان دار الخلافه در مجالس و مساجد خود از او دعوت کردند و طولی نکشید که بسمت ندیم‌باشی سالار الدوله توسط نصیر الملک بگردستان رفت و با ده هزار تومان مداخل برگشت و نتیجه که از جان او به بنده عاید شد یک عدد قلیان که از رشت برسم ارمغان آورد و دیگر بکلی بنده را فراموش کرد بلی بعضی املاک در دنیا هست که خرجشان زائد بر دخلشان است و مخصوصاً سهم من از دنیا همیشه این قسم املاک مقرر شده است چنانکه بعضی املاک مزروعی هم در کرمان دارم که بکلی بایر شده و همه ساله مبلغی بابت مالیات و سربازی و سایر متوجهات دیوانی بکارگذاران حکومت تسلیم مینمایم این ملک هم نظیر همان املاک شد گناه بخت من است این گناه دریا نیست

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۴

باری مقصود از این همه تطویل بلاطائل این بود که چون مواعید حاجی ملک را امتحان کرده بودم فرمایش ایشان را رد کردم بعد از آنکه حاجی از بنده مأیوس شد بطرف روزنامه مجلس رفت و پانصد تومان داد و یک سهم شرکت کرد ولی چندی نگذشت که از این معامله پشیمان شد چرا که روزنامه مجلس هم با مقاصد او همراهی نکرد بلکه آقا میرزا محمد صادق در اوائل امر خیالش منحصر باین بود که فقط مذاکرات مجلس را بنویسد و اگر مطلب دیگری هم درج میکرد برحسب میل خودش بود نه میل حاجی ملک این بود که حاجی ملک مجبور شد مال الشراکه خود را دریافت داشته فسخ شرکت کند و بخیال ایجاد روزنامه مخصوص افتاد و بزودی بایجاد روزنامه صور اسرافیل موفق شد و بعد از اندک مدتی روزنامه مساوات را دایر کرد و این دو روزنامه فوق آنچه مقصود حاجی ملک بود از قوه بفعل آوردند و باصطلاح عوام دو سه بیت بالاتر زدند و عمده مقصود ملک این بود که اعمال شاه را انتقاد کند تا قلوب عامه را از او برنجاند و خودش هم مواظب بود و هر ادنی حادثه که اتفاق میافتاد نسبت آنرا بشاه میداد روزنامه مساوات دست بالا را گرفت و بر اعمال عاریه شاه هم اعتراض کرد و حال آنکه احدی را حق آن نیست که متعرض امور شخصیه و عادات بیتی دیگری شود چه جای شاه که عقلای عالم و قانون مشروطه او را مقدس و غیر مسئول دانسته‌اند و هیچ روزنامه‌ای حق ندارد کلمه‌ای نسبت پادشاه اعتراض کند صور اسرافیل هم تمام مندرجاتش بر ضدشاه نوشته میشد و از ابتدای جلوس اعلیحضرت شاه همه روزه وسیله‌ای برای اعتراض آقایان بدست آمد چنانکه در همان موقع جلوس ایراد کردند که در جشن تاجگذاری «۱» از وکلا دعوت

(۱) تاجگذاری محمد علیشاه در روز چهارم ذی الحجه صورت گرفت و با آنکه در این مراسم از کلیه شعرا وزراء و نمایندگان سیاسی خارجی و روحانیون و اعیان و اشراف دعوت بعمل آمده بود از نمایندگان ملت خبری نبود صنیع الدوله و سعد الدوله هم تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۵

نفرموده‌اند و توهین بمجلس شده و شاه بزودی این مطلب را جبران فرمودند، یعنی در جشن تعیین ولایت عهد هیئتی از وکلا را دعوت فرمودند، بعد از آن قضیه فراجهداغ پیش آمد و شهرت گرفت که منشاء این فتنه رحیم خان سردار «\*» نصرت

اگر حضور داشتند بعنوان طبقه اعیان شرکت نموده بودند.

انعکاس مراسم تاجگذاری محمد علیشاه در مجلس شورای ملی موجب برآشفستگی و اعتراض نمایندگان گردید میرزا طاهر تنکابنی نماینده تهران از طبقه علما گفت سلطان سلطان ملت است باید از طرف ملت تاج گذارند و مجلس نماینده ملت است میرزا محمد کتابفروش نماینده طبقه اصناف ضمن گله و شکایت از بی‌اعتنائی محمد علیشاه بمجلس گفت «حالا که اول مجلس است، اگر میتواند مطالبه حق خودش را بکند و الا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد»

(\* رحیم خان چلیپانلو فرزند حاج علیخان از سران عشایر شمالی آذربایجان ساکن ارس باران (قراچه‌داغ) بود که در زمان ناصر الدین شاه رئیس دسته آذربایجانی و در زمان مظفرالدین شاه با درجه میرپنجی رئیس دسته چلیپانلو و در زمان محمد علیشاه ملقب بسردار نصرت گردید در سال ۱۳۲۵ ق که رحیم خان در تهران میزیست بیوک خان پسرش در قراچه‌داغ دست به اغتشاشاتی زد و در تهران شهرت یافت که منشاء اصلی این فتنه و فساد خود رحیم خان است و این کشت و کشتارها بدستور او صورت گرفته است تا بالاخره محمد علیشاه برای اسکات مردم راضی شد که او را در عدلیه حبس نمایند پس از اینکه بستگانش از زندانی شدن او آگاهی یافتند دست به قتل و غارت زدند تا اینکه رشید الملک حاکم اردبیل تعدادی از اموال را از آنان پس گرفت. رحیم خان پس از رهائی از زندان به آذربایجان رفت و شرارتهای زیادی مرتکب گردید پس از پیروزی آزادیخواهان رحیم خان به

روسیه پناهنده شد و مجدداً بایران بازگشت تا بالاخره در زمان حکومت حاج مخبر السلطنه در آذربایجان رحیم خان را به تبریز آورد و تحت الحفظ نگهداشتند و سرانجام در هفدهم رمضان سال ۱۳۲۹ ق بحکم انجمن ایالتی تبریز پنهانی در ارک آن شهر بضر بگلوله کشته شد.

«پروفسور ادوارد برون در کتاب تاریخ انقلاب ایران در باره این شخص مینویسد رحیم خان یکی از راهزنان عمده است که شاه هنگامی که ولیعهد بوده است او را برای چندین فقره تعرضات بر مردم زندانی ساخته بود.»

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۶

است و بامر پادشاه این اقدامات را کرده است و باید مشار الیه را بعدلیه جلب نموده زنجیرش کنند. و بلوایی بسیار سخت در طهران پیش آمد و دو سه روز امتداد داشت که شاه میفرمودند «رحیم خان در طهران است و مسئول اعمال پسرش نیست و بر فرض که راست باشد و جماعتی کشته شده باشند چه دخلی برحیم خان دارد، که در طهران متوقف است و باید تحقیق کرد آیا خطی از رحیم خان در دست است یا فقط تهمت است» ولی باصرار وزرا شاه راضی شدند که رحیم خان را بدون محاکمه و استتطاق در عدلیه محبوس سازند حال باید دید که آیا واقعا رحیم خان مقصر بود یا نبود.

### رحیم خان سردار نصرت

در اینکه رحیم خان از بدائت عمرش بدزدی و آدم کشی مشغول بوده حرفی نیست! و در اینکه بسیار آدم بدی است آنهم محل تردید نخواهد بود، اما در خصوص قضیه قراجه‌داغ و آنچه با او و پسرهایش نسبت داده بودند بعدها معلوم شد چندان مأخذ مهمی نداشته است، بدلیل آنکه بعد از آنکه مدتی در حبس ماند از خود آذربایجان انجمن ایالتی از او شفاعت کرد بلکه او را احضار نمودند بعلاوه مدلل شد که آنهمه قتل و غساسات که به پسرهای او نسبت میداده‌اند مطلقاً دروغ بوده فقط مابین پسرهای رحیم خان و بنی اعمام آنها! نزاع شخصی شده و از طرفین چند نفر کشته شده‌اند و پسرهای رحیم خان مبالغی اموال رعایا را غارت کرده. بلکه بعد از گرفتاری پدرشان بهر جا که دستشان رسید غارت کردند و بالاخره گرفتار رشید الملک «۱» حاکم اردبیل شدند و تمام اموال منهبه را از آنها استرداد نمودند، چندی بعد هم مجدداً با همان بنی اعمام نزاع کردند و یکنفر از پسرهای رحیم خان کشته شد، حاصل آنکه فتنه قراجه‌داغ

(۱) نقی خان

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۷

نزاع ایلی داخلی بوده مربوط بمشروطه و استبداد نبوده، بعلاوه قریب هشت ماه رحیم خان در حبس بود، بدون آنکه محاکمه و استتطاق شود و معلوم است این هم خلاف قانون است، اگرچه طرف شمر ذی الجوشن باشد، ای کاش رحیم خان را در محبس کشته بودند و زنده نمی‌ماند که بعد از انحطاط مجلس آنهمه شرارت و هرزگی در تبریز بکند و متعرض مال و جان و ناموس مردم بشود و دولت و ملت از حرکات شنیعه او بزحمت بیافتند و تمام حوادث واقعه در تبریز از پرتو سلوک آن ملعون است باری قضیه رحیم خان را هم شاه مساعدت فرمودند.

### واقعه اصفهان

قضیه اصفهان هم یکی از وسائلی بود که مردم را با شاه طرف می‌کرد و قبل از قضیه رحیم خان واقع شد و خلاصه‌اش آنکه مردم اصفهان در موقعیکه ظل السلطان برای عرض تهنیت جلوس بطهران آمده بود اجماع و بلوا کردند که ما ظل السلطانرا نمی‌خواهیم در

طهران هم جماعتی از مردم اصفهان و غیره مبانی بلوی و تعطیل را گذاشتند و عزل السلطانرا از حکومت اصفهان میخواستند و در این کار هم مجلس بدون وقفه مداخله کرد و برحسب میل مردم عزل ظل السلطانرا تصویب نمود، با آنکه بدوا شاه معین الدوله را که نسبتا آدم درستکاری است مأمور فرمودند که برود باصفهان و بتظلمات مردم رسیدگی نماید اگر واقعا ظلمی از ظل السلطان در باره آنها شده جبران آنرا از مال ظل السلطان بنماید و اگر فقط از راه غرض موجبات بلوی را فراهم کرده‌اند آنها را ساکت کند، اما مردم اصفهان این قرار داد را امضاء نکردند و در طهران و اصفهان تعطیل عمومی کردند تا آنکه خود ظل السلطان استعفا داد و شاه هم فوراً قبول فرمود و این فتنه هم بزودی اصلاح شد.

بعد از آن عنوان «میسونوز» و سایر بلجیکیها در میان آمد آنرا هم شاه فوراً اصلاح فرمود و میسونوز را معزول کرد بعد از آن حکایت آمدن اتابک بطهران

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۸

پیش آمد و حضرات هم در این ماده خیلی هیاهو کردند ولی دوستی آقا سید عبد الله با اتابک اعظم حل این معمی را کرد و مغرضین کاری از پیش نبردند و بلافاصله فتنه سالار الدوله پیش آمد و اردوی او تا نهایند تاخت و حاجی ملک منتظر بود که بدون هیچ مانعی تا طهران خواهد آمد بلکه امیدوار بود که از مجلس باو همراهی شود و آفایانی که با او معاهده داشتند مقدم او را خواهند پذیرفت و او را بسطنت تهنیت خواهند گفت ولی برخلاف انتظار او اتابک مرحوم بزودی جلو او را مسدود کرد و اساس سلطنت موهومی او را بهم زد و طوری اسباب فراهم آورد که در ظرف چند ساعت او را مستأصل کردند، از آن تاریخ بعد اگرچه ملک المتکلمین مایوس شد ولی بعد از آنکه سالار الدوله را سالما بطهران آوردند و در باغ عشرت آباد بعد از تحصن بمنزل اتابک متوقف کردند طوری دیگری نقشه کشید و از دری دیگر داخل شد و خیالش این بود که مجلس را بر ضد شاه وادارد که رأی بر تغییر او بدهند و آنوقت حتما ولیعهد را بسطنت بر میداشتند و حاجی ملک میتوانست اسبابی فراهم کند که سالار الدوله را نایب السلطنه او قرار دهند اگرچه در این نقشه ظل السلطان بلکه نایب السلطنه هم شامل میشدند ولی چون رشته در دست ملک بود امیدواری داشت که برحسب اراده خودش بهر طرف که میخواهد میکشاند و واقعا هم رشته در دست او بود و تمام انجمنها تابع ارادات او بودند و مجلس هم چنانکه گفتیم مطیع اوامر و نواهی انجمنها بود پس میتوانیم بگوئیم در ظرف این دو ساله قوای ملت ایران فقط در دست ملک المتکلمین بود و اگر بعضی عیوب در وجود او نبود یکی از بزرگان دنیا شمرده میشد ولی افسوس که طمع فوق العاده و میل بجمع اموال در مزاج او رسوخی تمام داشت گذشته از آن در عهد خود پایدار نبود بلکه خیلی ابن الوقت و از اهل این دوره بود هرگز نمیتوانست از پول چشم ببوشد و هرگز

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۶۹

حاضر نمیشد در باره دوستان خود استقامت ورزد، بلکه مکرر دیده شد که برای جزئی وجهی از دوستان خود اغماض نمیکرد و اینکه با مساوات و صور اسرافیل و چند نفر ناطق زبردست خود تا مدتی راه رفت جهتش همان بود که املاک سالار الدوله بالتتمام یعنی آنچه در اطراف تهران داشت در تصرف او بود و مصرف عایدات آن املاک همین قسم مصارف بود و در چنین حالی باز گاهی بطرف ظل السلطان میرفت و گاهی از شعاع السلطنه انعامی میگرفت و شاید اگر در نقشه‌اش پیشرفتی حاصل نمیشد سالار الدوله را هم فراموش میکرد و کار را برحسب اقتضای وقت و زیادی رشوه مقرر مینمود، اما با قطع نظر از این دو عیب در سایر اخلاق کمال تفوق بر اهل این عصر داشت و حقیقتا مردی صاحب عزم بود و در فراست و ذکاوت و قوت قلب و جرئت سرآمد اقران خود محسوب میشد و در فصاحت و بلاغت و نطق شخص اول ایران بشمار میآمد و روی هم رفته مردی لایق و کافی بود.

بعد از آنکه بآن وضع غیر معهود کشته شد، طرف ترحم عموم مردم ایران و صاحب مقامی بلند و نامی ارجمند در تاریخ تمدن ایران شد و حقیقتاً همه وقت بخت و اقبال با او هم‌عنان بود و از بدائت عمرش که برحسب آنچه خودش برای بنده نقل میکرد، همیشه خوش‌بخت بوده.

چنانچه در اوائل امر پیاده بدهات میرفته و روضه‌خوانی میکرده تا آنکه یکی از وعاظ نمره اول مملکت شد و بعد از آن دارای مقام گردید و ذکرش تا قیامت در تواریخ عالم پایدار ماند و حال آنکه سه روز قبل از وقعه ۲۳ جمادی الاول، نصف انجمنهای طهران رأی داده بودند که تبعید او و سید جمال و جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و سید محمد رضا مدیر مساوات برای آسایش نوعی لازم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۰

است و اگر این حادثه پیش نیامده بود خود ملت او را باکمال حقارت و مذمت طرد و تبعید میکردند ولی حسن اقبال او اینطور اقتضا کرد که بانهایت مظلومیت کشته شود و آثار تاریخی از او در دنیا بیادگار بماند و در جرائد بزرگ اروپا و لتر ایران نام برده شود.

### شاه و ملک المتکلمین

مجملاً همه روزه حاجی ملک منتظر بود که حادثه پیش بیاید و او شاه را در آن حادثه مقصر بنماید و اذهان مردم را از شاه منصرف کند، وزرا عظام هم باین مقصود حاجی خیلی کمک کردند، چرا که در هر نقطه هر قسم اغتشاشی رخ میداد و آنها از اصلاحش عاجز میشدند، برای آنکه در مجلس اعتراف بعجز و قصور و عدم لیاقت خود نکنند، وقوع آن اغتشاشات نسبت بعدم مساعدت شاه با مجلس میدادند و اگر هم عیناً نتوانستند اظهار کنند در مجلس علنی بکنایه و در مجالس سریه علناً اظهار، بلکه بر صحت مدعی خود اصرار میکردند، گذشته از وزراء عظام واقعا طبیعت هم با حاجی ملک همراه و مساعد بود، یعنی همه روزه یک اتفاق ناگواری در یک سمت ایران واقع میشد و اهل دانش میدانند وقوع این حوادث نتیجه تغییر مسلک چندین هزار ساله دولت بوده نه تحریک شاه، و مسلم است در مملکتی که پنج شش هزار سال حکومت مستبده متعلقه بوده و هر پادشاهی ده درجه بالاتر از ذات الوهیت مطاعیت داشته و هر امیری و هر مجتهد، یا هر وزیری، بلکه هر حاکمی، هر میر پنجی، هر سرتیپی، بلکه هر کدخدای، محله‌ای، هر فراشی، صاحب اختیار جان و مال و تمام هستی تبعه بوده و هیچ وقت مسئول اعمال خود نبوده‌اند و هر چه میخواستند میکردند، لایسئون عما یفعلون حالا صدای آزادی در چنین مملکتی زده شود و حدود تمام افراد حتی شخص پادشاه در تحت قانون معین شود، که بقدر سرسوزنی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۱

نتواند از آن حدود معلومه تجاوز نماید و این مطلب را رسماً تمام مردم جاهل اعلان نمایند، البته مردم جاهل بی‌اطلاع بواسطه عدم بصیرت گرفتار سوء تعبیر و تفسیر شده و از حدود معلومه هم تجاوز نموده حقوق دیگران را ابطال و در ادای مطالبات مشروعه بزرگان و حاکمین اهمال مینمایند و خیال میکنند آزادی یعنی خوردن مال مردم، آزادی یعنی خارج شدن از دوائر شریعت، آزادی یعنی ارتکاب تمام محرمات، آزادی یعنی سلب تمام قدرتهای شرعی و عرفیه و نسخ تمام تکالیف ملکی و ملی و تا باین مردم جاهل حالی کنند که آزادی باین معانی نیست، بلکه آزادی عین قیود است و متابعت حدود البته طولی خواهد کشید و ابتداء زمان لازم دارد، تا بتدریج چشم و گوش مردم باز شود و حقیقت از مجاز ممتاز گردد و کم کم مردم تحصیل کنند و طبقه محصلین روی کار بیایند و آنهم در کمتر از سی سال ممکن نخواهد شد، مگر با یک قوه قهریه که ما از داشتن آن کمال معذرت را داریم، بلکه خیلی هم خجلت داریم که بعد از غروب آفتاب نادری دیگر چنین قوه در ایران وجود نداشته و آخرین شعاعش در پای قلعه شوشه یا

شیشه بخاک هلاک سپرده شد، بهر حال وقوع حوادث علاج‌ناپذیر اطراف و اکناف با عدم لیاقت وزرا در موقع آنها با خیالات حاجی ملک منتهی مساعدت را داشت.

لازم نیست در این موقع تمام آن حوادث را بشمارم و اقدامات جناب حاجی ملک را مفصلاً بنگارم چرا که در جلد دوم باندازه لزوم شرح داده‌ام و تکرار آن نمی‌پردازم بلی همینقدر در این مورد لازم بود که در ضمن جهات واقعی انحطاط مجلس این یک جهت را هم که تقریباً از جهات عمده بود بشمارم و قبل از اینکه بسایر جهات پردازم لازم است یک نکته مهم را تشریح کنم که رفع خیلی از شبهات را ضامن خواهد بود و گمان ندارم کسی دیگر بتوضیح این نکته موفق تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۲

شده باشد، بلکه برای بسیاری از مورخین اروپائی و ایرانی حل این معمی خالی از اشکال نخواهد بود و ما بملاحظه آنکه در این کتاب متعهد شده‌ایم فلسفه تاریخی انحطاط مجلس را بنگاریم این یک نکته را هم که کمال ارتباط را با موضوع بحث ما دارد حل و توضیح خواهیم کرد.

## نظرات اولیه شاه

### اشاره

البته آقایان عظام که زحمت مطالعه این کتاب را متحمل شده‌اند در خاطر دارند که چندین مرتبه پادشاه قسم یاد کرد که با تمام قوای خود بمشروطیت معاونت فرماید و چندین دستخط از او صادر شد که کمال مساعدت او را با اساس مشروطیت مدلل میداشت و یکمرتبه هم پشت قرآن را با خط مبارک و بامضای خود ترسیم فرمود در روزی که بمجلس آمد با حضور تمام وزرا و وکلا و حجج اسلامیه قسم یاد کرد که پادشاه دولت مشروطه باشد و مدت‌ها هم هرچه از مجلس با اظهار کردند، یا فوراً پذیرفت و اطاعت کرد و یا آنکه بعد از یکی دو روز مذاکره و تکرار بالاخره تسلیم شد، حال باید فکر کرد و دانست که آیا مقصود اصلی شاه چه بوده؟! آیا واقعا از اول بر ضد این اساس بوده؟! و هرچه میکرده در واقع خدعه و تدلیس بوده و با آنکه نقشه او اینطور اقتضا داشته، که مظلومیت خود را در انظار دول متحابه مدلل ساخته سپس در بهم زدن مجلس پرداخته باشد؟! و یا آنکه تجدید رأی برای او حاصل شده؟! که بعد از آنکه کمال مساعدت را با مجلس اظهار فرموده از این خیال منصرف شده و بواسطه میل فطری خود باستبداد یا بواسطه استبداد درباریان مستبد شروع بهم زدن مجلس فرموده‌اند؟! تمام این نکات ممتنعه الاجتماع است، یعنی ممکن نیست بتمام این ملاحظات مدخلیت داشته باشد و ما ناچاریم یکی از شقوق را اختیار نموده ما بقی را رد کنیم حالا کدام مورخ میتواند این معما را حل کند و این نکته محمد علیشاه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۳

فلسفی را مطابق واقع تشریح نماید؟!

شک نیست که هیچ پادشاهی باختیار خود مایل نیست اختیارات او را سلب و محدود نمایند، حتی سلاطین فرنگ که در دولت مشروطه نشو و نما یافته‌اند و گوش آنها از تحدید حدود سلطنت پر است، باز بی‌میل نیستند که قدری دامنه اختیارات خود را وسعت بدهند، نهایت آنکه اساس قانون در آن ممالک بقدری محکم است که از میل و اراده پادشاه باستبداد متزلزل نخواهد شد و این مطلب منحصر بسلاطین نیست و لو ادنی رعیت بحکم فطرت و لازمه طبیعت انسانیت همیشه طالب ترقی و مایل باستقلال است: چنانچه بزرگان گفته‌اند: در هر نفسی مضمراست آنچه فرعون باظهار آن پرداخت، که هروقت اسباب کارشان جمع شود مافی الضمیر خود را اظهار خواهند کرد و دلیلش همان است که خداوند انسانرا بالفطره ترقی طلب آفریده و این طبیعت ترقی‌پذیری در



هر فردی از افراد بنی آدم راسخ و چاره ناپذیر است و طی این طریق ممکن نخواهد شد، بیسپط ید و وسعت قدرت و کثرت اختیارات و البته کثرت اختیارات و وسعت قدرت مستلزم تعدی بحقوق دیگران است و اگر پادشاهی یا انسانی دیگر از تعدی بر حقوق و تجاوز بحدود دیگران خودداری کند، یا حقیقتاً صاحب نفس قدسیه است که از ریاضت و مجاهدت باین مقام رسیده است و یا آنکه مانع خارجی در مقابل خود دارد و دستش بریسمان قانون محکم بسته شده، شق ثالث ندارد، بلی گاهی ممکن است انسان اعم از سلطان یا رعیت بواسطه وسعت اطلاعات و غوص در حقایق امور فهمیده باشد، که ترقی انسان که فطری و جبلی او است نه در ازدیاد نفوذ ظاهری و قدرت موهومی است که بتوسط اسباب و وسایل ایجاد و کم و زیاد میشود، بلکه ماورای آن قدرت و نفوذ یک قدرت و نفوذ حقیقی هم هست که از تسلط بر قلوب پیدا میشود، نه تسلط بر ابدان و شئون ظاهریه که بوسیله اسباب پیدا میشود بعد از نفی اسباب

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۴

فورا منفی میشود اما قدرت واقعی و نفوذ در قلوب هیچ وقت نفی نمیشود و اسبابش همان جلب قلوب است بحسن سلوک با طبقات کل علی حسب و البته کسیکه باین معنی پی برده باشد هرگز سعی نمیکند که بواسطه سوق سپاه و کثرت خدم و حشم بر تبعه خود مسلط شود، بلکه سعی میکند که بواسطه اشاعه عدل و داد و رفع ظلم و بیداد مالک همه قلوب تبعه خود شوند حاصل آنکه کاری میکند که ملت او را دوست بدارند و از صمیم قلب پرستش کنند، نه آنکه از او بترسند و از ترس عقوبت او از او اطاعت نمایند، اما چنین پادشاهی جز گاهی در ستون تواریخ جایی دیگر پیدا نشده و میشنومیم که امپراطور حالیه ژاپن میکادو در میان ملت خود همین حالت را دارد، اما ندیده‌ایم ما بین دیدن و شنیدن فرسنگها مسافت است و اگر بخواهیم دقت کنیم و بقول عوام باریک شویم خواهیم دانست که اغلب این اشتهاات مورخین و انتشارات محررین مبنی بر اغراقات متعارفه است چندان حقیقتی ندارد.

### عدالت انوشیروان

چنانکه در تمام تواریخ انوشیروان را پادشاه عادل نوشته‌اند و میگویند زنجیر عدل داشته است که شخصا بعراض تمام متظلمین رسیدگی میکرد است و خانه یک نفر پیرزن را که در وسط کاخ او واقع شده چون راغب بفروش نبوده متصرف نشده و بهمان حالت باقی مانده و مردم ایران و ملت عجم بوجود این پادشاه افتخارها دارند بلکه خبری از حضرت رسالت پناهی معروف است که افتخار فرموده‌اند باینکه در زمان سلطنت پادشاهی عادل متولد شده است

(ولدت فی زمن سلطان العادل) اما در نظر محققین تمام آنچه از عدالت او شهرت دارد افسانه صرف است بلکه انوشیروان در میان سلاطین ساسانی از همه ظالم تر بوده و کدام ظلم از این بالاتر که وزیر او دانشمند مثل بزرگمهر را در

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۵

محبس به بدترین وجهی هلاک کرد، اما زنجیر عدل اگرچه ندانسته‌ایم چه قسم زنجیری بوده؟ آیا در تمام نقاط مملکت امتداد داشته یا فقط در پای تخت او بوده؟! و یا با چه اسبابی عرائض را به پیشگاه میرسانیده‌اند؟ آیا مثل تلفون و و تلگراف بوده؟ یا از قبیل زنگ اخبار یا چیز دیگر؟! ولی اجمالا میدانیم هرچه بوده چیز پوچی بوده است، چرا که پادشاه وظیفه‌اش آن نیست که اوقات شریف عزیز خود را باستماع عرائض متظلمین صرف نماید و معلوم است در یک مملکت که چندین هزار فرسخ طول و عرض دارد و اقلاً پنجاه شصت کرور سکنه یک نفر نمیتواند تمام تظلمات رسیدگی کند و بر فرض که تمام ۲۴ ساعت شبانه روز را صرف احقاق حقوق کند، بهزار یک تظلمات نمیتواند برسد، بنابراین عقلای عالم اساس دیگری ترتیب داده‌اند که هیچ تظلمی باقی نماند، مگر آنکه بتحقیق در آن رسیدگی و احقاق حق شود و آن ترتیب عبارت است از تشکیل محاکم عدلیه که مرکز آن در پایتخت باشد و شعب آن در تمام مملکت کشیده شده حتی آنکه در قصبات کوچک هم هست، یعنی در هر نقطه که پانصد نفر جمعیت

داشته باشد ناچار یک شعبه محکمه عدلیه منقسم بدو قوه قضائیه و اجرائیه در آنجا خواهد بود ولی نه مثل محاکم عدلیه مملکت ما که یککاش از اصل نبود و معلوم است محکمه عدلیه که نه قانون در دست قضاة باشد نه موجب مرسوم باجزاء آن بدهند بهتر از این نخواهد شد و اجزاء ناچارند که بسلیقه خودشان حکم بدهند و مسلم است سلیقه قاضی بی موجب این طور اقتضا دارد که هر یک از متداعین بیشتر تقدیم بدهند حق را بطرف او تصدیق نماید چنانکه سالهاست در مملکت ما بهمین اوضاع شنیعه محاکمه میشود، حالا- کاری بعدلیه زمان خودمان نداریم حاصل مطلب این است که وظیفه پادشاه عادل این است که قوانین محاکمات را مرتب نموده بدست قضات عدلیه بدهد و در هر محکمه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۶

یک قوه اجرائیه مقرر فرماید، که خود قاضی مجری نباشد و موجب تمام اعضاء محکمه را اعم از قوه قضاء یا اجراء مرتباً ماه بماه برساند، که محتاج بگرفتن رشوه و ابطال حقوق نباشند و محرمانه هم مفتش امین بر آنها بگمارد و هر گاه یکی از اعضاء محاکم برخلاف حقانیت حکمی داد، مطابق قانون علیحده که در مجازات آنها نوشته شده او را مجازات کنند آنوقت پادشاه راحت بخوابد و هیچ لازم نیست زنجیر عدالت بکشد، پادشاه انگلیس با آنهمه مستملکات که قریب به ثلث کره در تصرف او است اغلب اوقات در سیر و سیاست و تفرج و مسافرت است و ابدا بعراض متظلمین رسیدگی نمیکند و زنجیر عدل انوشیروانی را در انگلستان نکشیده با وجود این امروز عادلترین تمام سلاطین روی زمین است، چرا که ادارات دولتی او در نهایت نظم و ترتیب در تحت قوانین عادله سپرده باشخاص کافی با علم و اطلاع است و پادشاه بخوبی میداند که اگر بادی رعیتی از شخص خودش هم ظلمی واقع شود بدون هیچ ملاحظه او را بمحکمه احضار نموده در مقابل مدعی مینشانند و بعد از تحقیقات لازمه در باره او همان حکمی را اجرا خواهند کرد که در باره ادنی رعیت او، بنابراین چرا در نهایت آزادی بمیل خودش در جاهای خوش آب و هوا گردش نکنند، پس معلوم شد که کشیدن زنجیر عدل ابدا دلالت بر عدالت پادشاه ندارد و بعلاوه از کجا که اصل مطلب دروغ نباشد؟! مگر نه این است که که انتشار آن از یکنفر مورخ معاصر او شده و ما هرچه تاکنون در تواریخ سیر کرده‌ایم از مورخین معاصر سلاطین غیر از تمجید چیزی دیگر ندیده‌ایم و مورخ معاصر انوشیروان قطعاً از مجیر الدوله فاضل تر و با انصاف تر نبوده، که او هم در شماره اول از روزنامه رسمی ایران که این اوقات طبع کرده است مینویسد هیچ وقت ایران باین انتظام نبوده و نسبت بتلگراف مخصوص که بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی از میدان توپخانه بدربار اتصال دارد و هر کس

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۷

هرچه بخواهد بحضور همایونی تلگرافاً تظلم و اظهار نمایند مجانا از او میپذیرند و جواب را هم صادر نموده باو میدهند.

### زنجیر عدل محمد علیشاه

بعد از انحطاط مجلس، بدستخط همایونی این دستگاه مجانا دایره شده آنرا زنجیر عدل انوشیروانی مینویسند پنجاه سال دیگر یکنفر مورخ میخواهد تاریخ عهد پادشاه ایران محمد علی شاه را بنویسد ناچار همین روزنامه را پیدا کرده مستند خودش قرار داده و خواهد نوشت مطابق سند صحیحی که بدست آورده ام اعلیحضرت محمد علی شاه هم مثل انوشیروان عادل زنجیر عدالت کشیده بوده و شخصاً بتمام تظلمات ملت خودش رسیدگی میفرموده حالا ما اعتراض بر این کار شاه نداریم چرا که احتمال میدهم غرض او واقعا احقاق حق مظلومین باشد، اما افسوس که احکامی که در جواب عراض متظلمین صادر میفرمایند خطاب بصدر اعظم است که جناب اشرف صدر اعظم رسیدگی کنید و حتماً قرار آسایش عارض را بدهید .. حالا هر قدر پادشاه ما مایل بعدالت باشد؟! آیا ممکن است که از این هیئت وزرای غیر مسئول بی قانون امید اجرای عدالت داشته باشیم؟! انوشیروان هم حتماً خودش متصدی احقاق حقوق نمیشده؟! و ناچار بوزرای دربار خود رجوع میفرموده است و شکی نیست اگر عوض خواندن این همه عرائض تشکیل عدلیه



قانونی میدادند بمراتب بهتر از این زنجیر عدالت بدرد ملت میخورد باری مقصود تحقیق در انتشارات مورخین است.

چهار سال قبل که امپراطور عظیم الشان روسیه نیکلای دوم تشکیل مجلس صلح عمومی در لاهه داد و از تمام دول بآن محل حاضر شدند از جمله ارفع الدوله از طرف دولت علیه ایران در کنگره صلح لاهه حاضر شد و بعد از انقضای مجلس منظومه باسم منظومه صلح دائمی طبع و بچندین زبان منتشر کرد و در آنجا مبالغی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۸

تمجید از رأفت و حسن فطرت امپراطوری میکند و میگوید من هرگز آدمی باین درجه صاحب رحم و مروت ندیده و نشنیده بودم و ادله و شواهدی بر این مدعی خود اقامه نموده تا بالاخره میگوید اینکه امپراطور معظم بتشکیل مجلس صلح عمومی لاهه اقدام و موفق شده فقط برای این است که ابدا راضی نمیشوند خونی در دنیا ریخته شود.

همان امپراطور دو سال بعد بجنگ شرق اقصی اقدام فرمود و دو کرور خون ناحق از طرفین در آن صحرا ریخته شد فقط جهانگیری امپراطوری باعث آنهمه قتل نفوس بنی آدم شد، بعلاوه در اغتشاشات داخلی روسیه که مردم فلک زده بهوای آزادی طلبی جنبشی کردند آنقدر از آنها بحکم امپراطور کشتند که نماند خانه در مسکو و پترسبورگ و ادسا و ورشو و سایر بلاد که عزادار نباشند اینکه امپراطور روس.

اما اعلیحضرت میکادو که تمام محررین دنیا او را مؤید من عند اله و مظهر کرم و رحمت پروردگار نوشته‌اند، علاوه از آنکه اقدام بجنگ شرق اقصی کرد و چندین ملیون خسارت مالی بر اهالی ژاپن وارد آورد و قریب یک کرور از ملت ژاپن در آن میدان خون خوار هدف توپ و تفنگ آتش بار شدند و مقصود ظاهری میکادو حفظ استقلال کره بود، بعد از آنکه روسها را از کره خارج کرد رسماً کره را در تحت تصرف خود درآورد و بیچاره امپراطور کره را با تمام خانواده‌اش به بدترین عذابها از تخت سلطنت بتخته کشید، حالا چه میتوان گفت درباره چنین امپراطوری که یکوقت بملت خود نعمت آزادی داده و یکوقت آزادی یک ملت را سلب مینماید و اهل بصیرت میدانند هم آزادی دادن و هم گرفتن هردو بر حسب اقتضای پولتیک عصر بوده، یعنی یکوقتی در مملکت ژاپن مردمان صاحب نفوذ بسیار بودند و امپراطور فقط باسم سلطنت در پشت چندین حجاب مستور بود. لهذا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۷۹

باین عنوان هم از وراء حجاب بلکه از محبس خارج شد و هم نفوذ دیگران را بکلی ابطال نمود و هم سلطنت و دولت ژاپن را بترقیات عمده رسانید و خود را در تمام عالم به بزرگی معروف نموده نام نیک خود را در صفحه تاریخ عالم تا قیام قیامت ثبت نمود و یکوقت پولتیک او اینطور اقتضا داشت که روسها را از خاک کره بیرون کند تا مبادا یکوقتی بطمع جزائر ژاپن بیافتند، چنانکه امپراطور روس هم یک وقت میخواست دول اروپا را اغفال کند که باسم صلح عمومی از تهیه مهمات جنگی تقاعد ورزند تا خودش محرمانه قوای خود را تکمیل کند و بزودی دانست که این حقه بخرج ژاپونیا نرفته و نه تنها از خود آرائی باز نمانده بلکه فوق العاده بتیه و وسائل محاربه پرداخته‌اند این بود که مجبور بجنگ شد و و و و پس این گونه اعمال را نمیتوان حمل بر حسن فطرت کرد، چرا که در پولتیک حسن فطرت مدخلیت ندارد و شاید جهت آنکه انوشیروان قطعه زمین متعلقه به بیوه زن را تصرف نکرده در آن وقت مبنی بر یک نکته پولتیکی بوده مثل اینکه فلان مملکت را میخواست تصرفت کند و ناچار بوده که قلوب اهالی آنرا بخود متوجه ساخته و آنها را برآفت و مرحمت و عدالت شاهانه امیدوار نماید و الا خریدن خانه پیرزن بدادن دوسه مقابل قیمت آن ممکن بود. باری از این قبیل مسائل در فن پولتیک بسیار است که ما مجال نداریم یا نمیدانیم همه آنها را بشماریم و اگر کسی باین مطالب آشنا باشد میداند ما چه میگوئیم گذشته از تمام این مطالب عدالت شخص هرگز فایده بحال نوع ندارد و بر فرض که راستی راستی هم غرض حق شناسی و عدالت پرستی باشد چون قائم بشخص است نه روتق میگیرد و نه دوام میپذیرد، برعکس عدالت اساس و قانونی است که همیشه قائم بالذات خواهد بود و نوع از او استفاده خواهد نمود، چنانکه در ملل متمدنه امروزی

مشاهده میشود و حاصل از این مقدمه طولانی این است که کسی تصور نکند اعلیحضرت شاه در اظهاراتی که از اول در ماده حمایت مجلس میکرده‌اند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۰

از روی حقیقت و عقیده قلبی بوده بلکه تمام برحسب اقتضای پولتیک وقت پیش آمده، بلی من یک عقیده خاصی در این مقدمه دارم که از اظهار آن ناگزیرم و آن این است که اگر ملت ایران همانقدر که شاه با آنها اظهار مساعدت میکرد با شاه مساعدت کرده بودند، هیچ وقت شاه باین خیال نیافتاده بود که مجلس را بتوپ به بندد و حالا از روی انصاف، میگوئیم اگر آنهمه فحش که بشاه دادند و نوشتند به بنده و غیره داده بودند و زورش میرسید فوراً مجلس را بتوپ میبست و آحاد اعضاء آنرا از دم شمشیر میگذرانید باز خیلی باید از این شاه تشکر کرد که بعد از غلبه چندان بر مردم سخت گیری نکرد بلکه تا حدی عفو و اغماض کرد و مسلماً اگر ملت فتح کرده بود با دولت اینطور معامله مینمود و یقیناً ریشه آنها را میکند و بر بزرگ و کوچک آنها ایفا نمیکرد، چنانکه در موقعی که آقایان در باغ شاه محبوس بودند و ناصر السلطنه و حاجب الدوله و امیر جنگ از آنها پذیرائی میکردند، شبی در موقع خواب آقای آقا سید محمد با آقای آقا سید عبد الله محرمانه صحبت میکردند و گمانشان این بود که میزبانهایشان بخواب رفته‌اند ولی آنها عمداً خود را بخواب زده و میشنیده‌اند که آقای آقا سید محمد از آقا سید عبد الله سؤال کرده بود، اگر دیروز امر بعکس میشد و ما بر دولت غلبه میکردیم آیا همین قسم با آنها سلوک میکردیم و برای آنها رختخواب حاضر میکردیم و شام و نهار مرتب میدادیم و لباس میآوردیم و آقای آقا سید عبد الله فرموده بودند، بحق خدا همه را با نهایت ذلت هلاک میکردیم و معلوم است اینها از ما نجیب تر هستند و حقیقتاً از انصاف نگذیریم، در این مدت مردم جاهل و وکلای غافل خیلی در باره شاه و اعضای خلوت او هتاکی کردند و ابداً چیزی فروگذار نکردند، وزرای مسئول را بقدری سرزنش دادند و بزخم زبان قلوب آنها را پاره پاره کردند که هیچ کابینه نشد که دو ماه امتداد پیدا کند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۱

و هر قدر وزرا سختی میکردند و پوست کلفتی بخرج میدادند باز بقدری فحش علنی در مجامع و جرائد بآنها میدادند که ناچار از استعفا میشدند و افسوس که وکلای ملت در اوائل امر میتوانستند جلوگیری کنند و عمداً نکردند، تا یکوقتی که شیرازه انتظام امور مملکت بکلی گسیخته شد و همه وزرا و عقلا از اصلاح آن ماندند و شد آنچه شد.

## قشون ملی

### اشاره

جهت دیگر که از روز شروع، انحطاط مجلس را بصورت جبللی بتمام عالمیان اعلان میداد قصه تشکیل «گارد ناسیونال» یا قشون ملی بود و انصافاً این اقدام ملتی ها بقدری رکیک و مستهجن است که ابداً نمیتوان در سلک تحریر گنجانید، بلکه هیچ نویسنده ماهری از عهده برنمیآید مفسد این امر را کماهو بنگارد، چرا که باندازه‌ای در این باب فصاحت و خبط کردند که تعداد عشری از اعشار آثار وخیمه آن محتاج است، بتحریر چندین مجلد کتاب بزرگ و ما خیلی باختصار به بعضی از آثار آن اشعار میداریم.

اولین عیب این اقدام جاهلانیه این بود که، مردم ایران در امورات تمدن عموماً و مسئله «گارد ناسیونال» خصوصاً تقلید از الفاظ متداوله در اروپا کردند، بدون آنکه معانی اصلی و مفاهیم واقعی آنها را بفهمند مثلاً شنیدند، در فرنگ سیمه و انجمن هست آنها هم خواستند انجمن داشته باشند و ابداً ملتفت نشدند اجتماع جماعتی، در محلی بترتیب خاصی البته باید از برای یک مقصد مهم معینی باشد که قبل از وقت تمام اعضائی که در آن مجمع سمت عضویت دارند بدانند در چه مبحث باید حرف بزنند، این بود که

ما نوشتیم انجمن باید مسلک داشته باشد نه آنکه لاعن قصد، بآنجا گرد آمده یکی از آسمان بگوید دیگری از ریمان چنانکه انجمنهای مملکت ما همان حال را داشتند بلکه از انصاف نگذریم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۲

مجلس شورای ملی ما هم همین قسم بود و آن مقدار کاریکه در مجلس پیشرفت کرد بواسطه زحمات کمسیونها بود و الا مجلس رسمی علنی همیشه بی ترتیب و نظم بود باری کلمه گارد ناسیونال یا قشون ملی را هم در کتابها خواندند و خیال کردند مقصود از این کلمه این است که حتما باید ملت در مقابل دولت دارای قشون و استعداد نظامی باشد تا هر وقت دولت بخواهد بر ملت غلبه کند، ملت بی استعداد نباشد و چنان این خیال فاسد در کله‌های مردم ایران جایگیر و راسخ شد که من بدبخت هر قدر داد کشیدم و فریاد زدم، بخرج احدی نرفت یکماه متوالی مقاله اصلیه ندای وطن را اختصاص بهمین یک مطلب دادم و شرح و توضیح قشون ملی را نوشتم که بچه قسم میگیرند؟! و در چه موقع زیر اسلحه میروند؟! و کی بکار میافتند؟! و در واقع قشون ملی برای این است که اگر یکوقتی قشون دولتی در سرحد یا جای دیگر مشغول جنگ یا مدافعه باشند برای نظام شهرها از قشون ملی یعنی از کسبه و مردم بازاری که مقداری مشق نظامی کرده‌اند بتوانند یک عده برای انتظام شهرها انتخاب نمایند و بهترین اقسام تعلیم آنها هم این است که در جزو پروگرام مدارس یک اندازه تعلیم نظامی را هم ضمیمه نمایند، تا هر کس بمدرسه میرود، از فنون نظامی هم مطلع باشد تا در موقع ضرورت بتواند استعمال اسلحه بنماید، نه آنست که یک دسته مردم بعنوان داوطلب با اسم قشون ملی جمع شوند و خود را برضد قشون دولتی مهیا کنند و حال آنکه قشون دولتی همان قشون ملی است و ابدافرق ندارد و دولت هر قدر قشون داشته باشد برای حفظ ملت است نه برضد دولت و مخارج آنها را هم ملت از مال خودش بعنوان مالیات میپردازد دیگرچه احتیاجی دارد که قشون مخصوص با اسم قشون ملی تهیه نماید که همین عنوان اسباب انزجار خاطر قشون دولتی شد و صاحبمنصبان آنها اینطور بآنها حالی کردند که این قشونی را

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۳

که ملت‌ها گرفته‌اند برضد شما است و برای کشتن شماها، بعلاوه قشون دولتی در ایران نه هرگز لباس درستی داشته‌اند! نه موجب کافی!! اما قشون ملی را میدیدند لباسهای ماهوت اعلی پوشیده‌اند و و و البته حسد میبردند و حق هم داشتند، حرفشان هم حساب بود که چرا ده یک آنچه باین جوانان بی تجربه نازپرورده میدهند بخود ما نمیدهند، که از گرسنگی خوردن فارغ شده و جان خودمان را نثار کنیم. تاریخ انحطاط مجلس متن ۸۳ قشون ملی ..... ص: ۸۱

ری خدای من گواه است که در این باب خیلی زحمت کشیدم و سعی کردم که رفع این شبهات را از ملت بکنم و نگذارم باین عمل سفیهانه شروع کنند، اما چند نفری که از تشکیل این اسباب سراسر التباس مبالغی فایده شخصی میخواستند و جوانانی که انداختن تفنگ و قطار فشنگ مبلغی بر جلوه آنها افزوده بود نگذاشتند کسی بعراض من اعتنا نماید، بلکه ناطقین در مجامع عمومی توییح و سرزنشم میکردند و بعضی از محررین بی‌مدرک و شعور در جرائد خود توهینم کردند و نسبت اشتباه بمن دادند و من راضی بودم که من اشتباه کرده باشم و آنچه از آثار وخیمه این اعمال که صریحا نوشته‌ام واقع نشود، اما متأسفانه کلمه سهو و اشتباه نوشته‌ام و همان قسم که وعده داده بودم افراد قشون دولتی از آن تاریخ از مجلس و مجلسیان بیزار شدند و آنها را دشمن خود فرض میکردند و مهیا بودند که در موقع تلافی و انتقام بکشند، تا شد آنچه شد و آنها هم بآرزوی خودشان رسیدند. اینکه عنوان کلی، اما خصوصیات و جزئیات عنوان گارد ناسیونال بقراری است که ذیلا بآنها اشاره مینمایم:

نظامنامه قشون ملی

اشاره

اولاً- این مطلب باین مهمی از طرف مجلس مسکوت عنه ماند و در مقام برنیامدند که قانون مخصوصی برای آن وضع نمایند و چندین مرتبه در دوره

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۴

ریاست احتشام السلطنه از طرف انجمنها بمجلس اخطار و اصرار شد که نظامنامه برای نظام ملی بنویسند و بعضی از وکلا هم اصراری در انجام این امر داشتند ولی احتشام السلطنه که مردی عاقل بود و از مفاسد این مطلب بخوبی اطلاع و استحضار داشت اعتنائی باین حرفها نکرده اجازه نداد که این مسئله در مجلس طرح شود و در موقع عزل احتشام السلطنه همین مطلب را هم از گناهان کبیره احتشام السلطنه شمردند و معلوم است در امری که قانون مخصوص نداشته باشد هر یک از رؤسای انجمنها سلیقه شخصی خودشان را صحیح و واجب العمل میدانند چنین کاری هر قدر خوب باشد بواسطه اختلاف آراء حتما خراب خواهد شد ثانیاً اختیار این کار بدست انجمنها افتاد نه مجلس، بعبارة اخری مجلس در این باب حکمی نداد و قراری نگذارد همینقدر ممانعت هم نکرد و انجمنها هم هر کدام برای اظهار اهمیت خود و اثبات مزیت خود بر سایرین یک عده از جوانان بی کار خود را اسلحه پوشانیدند و روزهای معین بمشق پاوا داشتند این بود که عده آنها بهیچوجه معلوم نشد، چرا که در یک نقطه هرگز اجتماع نداشتند که معلوم شود چند نفر هستند و تا چه اندازه معلومات دارند، همین مجهولیت دولت و مجلس را بشبهه انداخت. گاهی شهرت داشت صد هزار نفر هستند، گاهی کمتر میگفتند، بلی چیزی که پیدا بود و همه کس میتوانست ملاحظه نماید، این بود که هرگاه کسی وارد انجمنی میشد چهار پنج نفر قراول دم در و صحن انجمن میدید که مسلح ایستاده‌اند، یک نفر فرمانده همراه آنها است که فوراً تا یک نفر وارد میشود نظر بر است، سلام فنگ، فرمان میدهد، از بعد از واقعه میدان توپخانه در مجلس و اطراف مجلس هم یکعده جوانان مسلح حاضر میشدند ولی حاضرین در مجلس اغلب مردمان محترم و بزرگان محتشم بودند، از قبیل ظهیر السلطان پسر ظهیر الدوله، عین السلطنه پسر بانوی عظمی آجودان‌باشی پسر وزیر نظام مصطفی خان پسر قوام الدوله و گاهی هم پسرهای ظل السلطان میرفتند، مجملاً در تمام صد نفر بلکه متجاوز، وکلای مجلس کسی نبود از این جوانان مسلح بپرسد شما

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۵

برای چه اینجا ایستاده کشیک میکشید اگر برای حفظ مجلس از دولت است که ایستادن اینجا لازم نیست عوض آنکه خودتان را برای مدافعه از قشون دولتی حاضر میکنید خوب است زحمت بکشید قشون دولتی را با خودتان همراه کنید، که آنها از دولت اطاعت نکنند و بمجلس حمله نیورند و الا اگر توپ بمجلس به‌بندند از وجود شما چه فایده، حاصل میشود؟! بلی اگر عده شما اقلاً بچند هزار نفر میرسید و تعلیم نظامی حسابی هم داشتید و دولت هم اسلحه بشما میداد ممکن بود بتوانید عوض قشون دولتی شهر را محافظت کنید و قشون دولتی بطرف سرحدات بروند، اما افسوس که نه دولت طالب حفظ سرحدات و نظم شهر بود و نه مجلس در این خیالات صرف وقت میکرد و ثانیاً این قشون همه از اهل ثروت و مکنت نبودند که از خودشان تفنگ و فشنگ داشته باشند بلکه دو ثلث یا نه عشر آنها جوانان کوچه‌گرد یعنی محتاج بتفنگ و فشنگ بودند معلوم است تهیه اسلحه آنها هم بر عهده همان انجمنی است که در آنجا داوطلبانه خود را برای این کار معرفی کرده‌اند رؤسای انجمن‌ها هم که خودشان نداشتند یا نمیدادند.

### تهیه اسلحه

بنابراین چاره منحصر شد باینکه هر انجمنی در هر محله بود از صاحب ثروتان آن محله مبلغی بگیرد برای تهیه اسلحه یا عین تفنگ و فشنگ از آنها بگیرند و بقشون ملی بدهد این بود که بجان مردم افتادند و کمترین تهدیدات آنها بصاحبان ثروتان محله این بود که تو را میکشیم و از این ملت خارج میدانیم چه بسا اشخاص که در محله واقع شده بودند که در آن محله دو سه انجمن بود و

بایستی بتمام آنها تفنگ و فشنگ بدهند یا قیمت ادا نمایند علاوه از انجمنها حاجی ملک که خود را مؤسس تمام انجمنها و رئیس مشروطه خواهان میدانست از تمام تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۶

صاحب ثروتان شهر مطالبه تفنگ و فشنگ میکرد و چون در واقعه میدان توپخانه سیصد قبضه تفنگ از مال سالار الدوله گرفته و بقشون ملی داده بود و بعد از ختم واقعه آن تفنگها را پس گرفته در نزد خودش ضبط کرده بود اغلب همان تفنگها را عوض آنچه پول از مردم میگرفت بخرج میداد آنهم در صورتی که رفقاییش از پول گرفتن او مستحضر میشدند و الا ابداء بروز نمیداد و پولها را تنها میخورد و مردم هم مخصوصا باو خیلی پول میدادند که مبادا آنها را مستبد معرفی نماید و داغ باطله بآنها بزند. این بود که قلوب بزرگان مملکت بکلی از مجلس و مشروطه منزجر شد و خیال میکردند این اعمال آثار مشروطیت است غافل از اینکه کلمه مشروطه از اولین کلمات مقدسه عالم است نهایت از جهالت ایرانیان در ایران بد تعبیر کردند، باری بسیاری از مردمان محترم مجبور بفرار شدند و از طهران مهاجرت کردند، چرا که اگر بمیل حاجی ملک و رؤسای انجمنها رفتار نمیکردند مفتضح و رسوا میشدند و اگر میخواستند اطاعت نمایند از عهده برنمی آمدند و یا آنکه از شدت خست راضی نمیشدند آنهمه پول بدهند، بلی.

### تبعید سعد الدوله

**فقط یک نفر سعد الدوله در مقابل طمعهای آنها استبداد بخرج داد و مقاومت کرد و علی الظاهر دیناری نداد و هر چه بر او لطمه زدند اعتنا نکرد، تا آنکه ناچار شد از مجلس خارج گردید و از وکالت استعفا داد و منزوی شد، تا آنکه بمقام وزارت خارجه رسید باز حضرات مطالبه تقدیم یا رشوه از او کردند ولی سعد الدوله با نهایت سختی جواب داد و دیناری بهیچ رسم باحدی نداد تا آنکه اجزاء وزارت امور خارجه را بر او شورانیدند و بالاخره بعد از چند روز او را معزول نمودند باز هم سعد الدوله در خانه نشست و در بروی دوست و دشمن بست، اما حضرات از او نگذشتند و متصل در مقام توهین و تشییع او بودند و در**

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۷

مجامع و انجمنها از او مذمت کردند و تهمت‌ها باو بستند تا آنکه یکروز عینا نفی او را خواستند و انجمنها بامر حاجی ملک در مدرسه سپهسالار جمع شده و بلاواسطه بشاه تلگراف کردند که حتما باید سعد الدوله و امیر بهادر را از تهران تبعید نمایند و بیست و چهار ساعت مهلت معین کردند ولی از سوء قضا در سر بیست و چهار ساعت که ملت منتظر بودند که شاه استدعای آنها را به پذیرد واقعه میدان توپخانه پیش آمد و قهرا کابینه تغییر کرد یعنی ناصر الملک وزیر مالیه و رئیس الوزرا مغضوب پادشاه شد و او را حبس کردند و از سفارت انگلیس استخلاص او را خواستند و بالاخره از ایران مهاجرت بفرنگستان کرد که تاکنون هم بایران نیامده و با کمال آسودگی در هواهای آزاد ممالک متمدنه که واقعا بهشت دنیا است تنفس مینماید و بعد از تغییر آن کابینه، نظام السلطنه که تازه از ایالت فارس مراجعت کرده بود بجای ناصر الملک وزیر مالیه و رئیس الوزرا شد و بشرحی که در جلد دوم ثبت شده واسطه در اصلاح دولت با ملت شد و از جمله شرایطی که بر ذمه گرفت تبعید سعد الدوله بود و فوراً باو نوشت که در چنین موقعی مناسب است که جنابعالی سفری بفرنگستان نمائید و هر مملکتی را که انتخاب میفرمائید مأموریت مخصوص یعنی سفارت بشما مرحمت شود اما سعد الدوله جواب نوشت که:

«من خاشاک نیستم که هر روز با جاروب از این طرف بآن طرف رانده شوم و ابد از تهران نخواهم رفت»

و فوراً سوار شده بسفارت هلند پناهنده شد و چندین ماه در همانجا متحصن بود تا بعد از انحطاط مجلس و گرفتن امنیت از دولت ایران که همیشه جان و مال او در پناه دولت هلند باشد از سفارت هلند خارج شد و تمام مردم حتی خود بنده نگارنده یقین داشتند که سعد الدوله دیناری بحاجی ملک نداد است اما بزودی معلوم شد که با آن همه سختی عاقبت مجبور شده که بقول ایرانیها خر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۸

کریم را نعل کند یعنی حاجی ملک از مال سعد الدوله که خیلی عزیز و محترمش می‌شمرد بالاخره مبلغی زد و برد.

### سعد الدوله شکار حاج ملک

توضیح آنکه بعد از خروج سعد الدوله از تحصن در سفارت هلند و آمدن او به تجریش در باغ ساعدیه و بودن بنده در تجریش که اغلب با او ملاقات می‌کردم یک شب در سر میز شام مذاکره از حالات حاجی ملک در میان آمد و هریک از حاضرین شرحی نقل کردند که از فلان آدم چه قدر گرفت و از فلان وزیر چگونه مداخل کرد بنده خواستم تمجیدی از سعد الدوله کرده باشم لهذا گفتم:

«حقیقتا جا دارد که بر استقامت جنابعالی آفرین بگوئیم که با آنهمه سختی و عروض آنهمه صدمه و بدبختی عاقبت خودداری کردید و چیزی باو ندادید»

سعد الدوله چون چندان معتاد بدورغ گفتن نیست و حاضرین هم تمام از اجزای شخصی او بودند بی ملاحظه آهی کشید و گفت افسوس که ظن شما بخطا رفت و منم عاقبت شکار حاجی ملک شدم بنده اول خیال کردم مضمون می‌گوید شوخی میکند چرا که هرگز تصور نمی‌کردم سعد الدوله بکسی پول بدهد و مدتها با او حشر داشتم و حالات او را کماهو حقه می‌دانستم که جان دادن در نزد او آسان تر از پول دادن و کدام دلیلی از این بالاتر که خود من مکرر در سفارت هلند و غیره با او ملاقات کردم و از راه خیرخواهی باو گفتم مصلحت شما در این است که وجهی به بعضی محررین جراید و ناطقین بدهید که اینقدر از شما دنبال نکنند و جوابی غیر از کلمه محال است از او نشنیدم لهذا با نهایت میل در انتظار تفضیل بودم جواب داد:

مبلغی از طرف انجمن شاه‌آباد از میرزا محمود خان باسم تفنگ خواسته و با نهایت سختی مقداری از آن مبلغ را که بدوا خواسته بودند از او گرفتند و آن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۸۹

بیچاره هم بامید اینکه بدادن این مبلغ انجمن را بحمایت من بر میانگیزاند بدون اینکه از من استجازه نماید از جمشید قرض کرده و پرداخته (میرزا محمود خان برادرزاده و داماد سعد الدوله است و غیر از او و خانواده‌اش سعد الدوله وارث دیگر ندارد) و ایضا چند نفر از طرف «ملک» در سفارت نزد من مراده کردند و وعده دادند که ملک از شما حمایت خواهد کرد و حالا فهمیده است که در باره شما اشتباه کرده، لهذا بانهایت معذرت حاضر شده است که رفع خجلت خود را نموده برائت ذمه شما را از آنهمه تهمت‌های شیعه بر تمام مردم مدلل سازد کسان و بستگان سعد الدوله هم که از آن اوضاع ناگوار نهایت دل‌تنگی را داشتند بلکه از بس از مردم فحش شنیده بودند خسته شده بودند، بنابراین اطراف سعد الدوله هم با آنکه شخصا برای اینکار حاضر نبود بالاخره از اصرار بستگانش مجبور شده دو بیست تومان نقد توسط «دبیر نظام» منشی خود برای او فرستاد که برای قشون ملی لباس بدوزد و البته در صورتیکه سعد الدوله دو بیست تومان داده باشد، دیگران هزار تومان دو هزار تومان پانصد تومان کمتر و بیشتر داده‌اند و مسلم است احدی بر حسب میل و رغبت خود پول نخواهد داد و هر قدر داده‌اند بر حسب اجبار بوده و ناچار قلوب آنها از مجلس و مجلسیان متنفر و خاطرشان از کلمه مشروطه منزجر شده و انحطاط این اساس را با نهایت اشتیاق انتظار داشتند اینهم یکی از آثار مشئومه گارد ناسیونال یا تشکیل قشون ملی.

رابعا بعد از ترتیب قشون ملی، مجلسیان فوق العاده بر دولتیان سخت گرفتند و مسلک میان‌روی را بکلی ترک گفتند، چرا که پشت آنها بقشون ملی گرم شد و با خود خیال می‌کردند اگر دربار سلطنت بخواهد بر آنها حمله کند با قشون ملی حملات آنها را بخوبی دفع خواهند نمود و چیزی که بیشتر این اشتباه را قوت میداد دعاوی فاسد انجمنها بود، که هر انجمنی برای آنکه تحصیل اعتبار



تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۰

و افتخاری بنماید، عده تفنگداران خود را دو مقابل آنچه بودند بمجلس و مردم معرفی میکرد و بعلاوه بملاحظه تحصیل تفنگ و فشنگ و لباس برای سربازهای ملی عدد آنها را مخصوصا زیاد عنوان میکردند، که اقلا پنجاه هزار نفر جوان مسلح در موقع حاجت حاضر دارند، این بود که با پادشاه با نهایت خشونت رفتار میکردند و هر ادنی مطلبی را که شاه از مجلس خواش میکرد، رد میکردند و در مقابل مطالب بسیار بزرگ از شاه توقع مینمودند، بلکه بطور تحکم از او میخواستند، و بوزرا عظام ابداعتنا نمیکردند و در محکمه علنا بآنها بد میگفتند و تاحدی این شبه در اذهان آنها رسوخ داشت که همه حاضر بودند رسما با دولت یعنی با دستگاه سلطنت اعلان جنگ بدهند و هرگز تصور نمیکردند دربار سلطنت بتواند در مقام تقابل با آنها خودنمائی کند، چنانکه در همان روز ۲۳ جمادی الاول در موقعی که قزاقها اطراف مجلس را احاطه کردند، رئیس مجلس ممتاز الدوله، آقا میرزا محمد صادق پسر آقای آقا سید محمد را بگوشه‌ای کشانیده و در چنین موقعی که جان تمام آنها در خطر بود اولین سئوالی که از او کرده، این بود که آیا از استعدادات موجوده ما چه خبر دارید؟! میرزا محمد صادق که جوانی عاقل بود، باو جواب داد که، ابداعتدادی نداریم مگر همین عده که الآن در انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و بالای سر در مجلس هستند، رئیس بطور استهزا باو جواب داد که قدر معین و آنچه میتوانم بشما قول بدهم اقلا پنج هزار نفر جوان مسلح از اعضاء انجمنها تا یک ساعت دیگر در این نقطه حاضر خواهند شد بعلاوه از عموم ملت که هر کس هر قسم اسلحه داشته باشد برداشته و خود را میرساند و این بیچاره رئیس هم تقصیری نداشته، فقط بواسطه خوش باوری خود دعاوی باطله انجمنها را باور کرده بود، چنانکه در تمام ولایات همین قسم پیش آمد و در هر شهری یکدسته

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۱

باسم مجاهدین یا فدائیه یا قشون ملی زیر اسلحه رفته اینطوری ادعا میکردند که تا قطره آخر خون خود را در مقام حفظ مجلس و ابقاء مشروطیت نثار و ایثار خواهیم کرد ولی در وقت امتحان از هزار نفر آنها یک نفر حاضر نشد که باین وعده وفا نماید، چنانکه از هشتاد هزار نفر فدائی اصفهان و بیست هزار نفر فدائی و مجاهدین رشت و پانزده هزار مجاهدین قزوین و پنجاه هزار نفر داوطلب شیراز و و و و و ده نفر حاضر نشد بلکه همان اشخاص بیشتر در انحطاط این اساس سعی کردند، چنانکه همان مجاهدین طهران عوض آنکه از مجلس و مشروطیت حمایت نمایند بمجرد آنکه صدای توپ بلند شد ریختند و مجلس را غارت کردند حتی آنکه آجرهای اطراف عمارت را هر قدر ممکن بود کردند و بردند و هر قدر کاشی بدر و دیوار عمارات بهارستان نصب بود بغارت ملت رفت و هکذا سایر اثاثیه حتی آنکه چوبهای طاقها بلکه شاخه‌های درختهای آنجا را کردند و و بیغما بردند این بود نتیجه گارد ناسیونال و ثمره قشون ملی و زیاده از این در این مبحث حرف نمیزنیم، چرا که مایه رسوائی خودمان است و لازم هم نیست بیشتر از این تفصیل بدهیم، چرا که تمام مورخین و محررین آسیا، شرح این وقایع را کماهو حقه ثبت کرده‌اند و ما هم در تاریخ خودمان بقدر مقدور ثبت و ضبط کرده‌ایم و در حقیقت غرض ما در این موقع تاریخ‌نگاری نیست، که ظواهر حوادث و وقایع را شرح بدهیم بلکه مقصود ذکر فلسفه تاریخی و تحریر حقایق جهات انحطاط مجلس و مشروطه است و در این بند فقط اشاره باصول مطالب کافی است.

**امور مالیه ایران**

**اشاره**

جهت دیگر که از اول شروع، انحطاط مجلس را خبر میداد و اگر ابداء جهتی دیگر برای بهم خوردن مجلس پیدا نمیشد همان یک

جهت مجلس را بهم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۲

میزد، بلکه هزار مجلس را منهدم میکرد و حکایت فجیعه اصلاحات مالیه بود که از آثار اقدامات غیر مناسبه کمسیون مالیه شد و توضیح این مطلب محتاج است بشرح و بسط در امور مالیه ایران و جزئیات خرابیهای چندین ساله آن و بترتیب اعمال آن کمسیون که مأمور تساوی و قبول جمع و خرج این مملکت شدند و اغراضی که بخرج دادند، و در حقیقت تیشه بریشه مجلس زدند، اما چون تمام این مطالب را در جاهای دیگر از این کتاب مفصلاً درج و ثبت شده است لهذا در اینموقع بتکرار آنها نمیپردازم بلکه خلاصه اعمال کمسیون را بر وجه کلیت مینگارم و جهت خبط و خطای آنها را که موجب انزجار خاطر اغلب اهالی مملکت از تمام طبقات شده است، توضیح مینمایم و من باب المقدمه چند سطری در ترتیب جمع و خرج مالیه ایران بطور اختصار لازم است، تا کسانی که درست اطلاع ندارند مسبوق شوند. وضع مالیه ایران قبل از تشکیل مجلس شورایی فوق العاده پریشان بود «۱» و ابتدای پریشانی آنرا علی التحقیق نمیدانم

(۱) سازمان مالی قاجاریه لا اقل تا اواسط دوره ناصر الدین شاه خیلی ساده و محدود است بخوبی دیده میشود که با سقوط دولت صفوی و از بین رفتن و پراکنده شدن طبقه مجرب کارکنان دولتی آن دوره و بی ثباتی و طولانی وضعی ایران تا استقرار سلسله قاجاریه و جنگهای فراوان داخلی و خارجی که فرصتی برای تشکیل مجدد سازمانهای وسیع و محکم اداری را ندارد سنتهای دیرینه اداری و مالی ایران در زمان قاجاریه تا حدی فراموش شده است فقط از اواسط دوره ناصر الدین شاه تشکیلات ایران نظم و نسقی گرفت و ترتیب مضبوطی برای مخارج ولایات و صدور فرامین (هزینه) پدید آمد در آمد مهم این دوره، مالیات ارضی. پیشکشهای عادی که در ابتدای دوره قاجاریه بگفته سرجان ملکم تا دو سوم بودجه درآمد میرسید پیش کشهای اتفاقی، حقوق گمرگی، مالیات اصناف، مالیات سرانه خالصجات، معادن و ضرابخانه است صورت درآمد و مخارج هر ایالت و ولایت در دفتری بنام «کتابچه دستورالعمل» ثبت میشد این کتابه بمثابه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۳

ولی قطعاً در دوره سلطنت مرحوم محمد شاه بواسطه تصرفات وزیر نالایق او رفته رفته به خرابی آن افزوده شد، چرا که شاه و وزیر هر دو درویش مسلک بودند و ارادتی بسلسله عرفا اظهار مینمودند و هر درویشی یا مرشدی بدر خانه آنها میرفت، مبلغی از اصل مالیات با اسم وظیفه درباره او مقرر میکردند، در حالتی که در مقابل آن مبلغ بر اصل مالیات اضافه نمیکردند ولی بالنسبه باز چندان کسر محل نداشتند، بلکه مرحوم محمد شاه شخصاً مردی باغیرت و جنگجو بود و در دوره سلطنت خود چندین مرتبه قشون کشی کرد و خود شخصاً بمحاصره هرات رفت و هرگز محتاج بقرض نشد. تا زمان سلطنت شاه مرحوم ناصر الدین شاه رسید در اوائل جلوس ناصر الدین شاه با آنکه فتنه سالار از یکطرف و فتنه بابیه از طرفی

بودجه ایالت و ولایت بود گاهی برای چند ایالت و ولایت یک کتابچه تنظیم میشد چنانچه دستورالعمل چند فصل داشت.

۱- فصل عواید ۲- فصل مخارج ۳- فصل فاضل ۴- تخت باقی ۵- فصل فرد تفاوت.

حکام ایالت و ولایت درآمدها را وصول کرده و مخارج را میپرداختند و باقیمانده درآمدها را بخزانه میفرستادند یا اگر مخارج ایالتی پیش از عواید بود از خزانه کسری درآمد ارسال میشد، جمع عواید و مخارج کتابچههای دستورالعمل ایالات و ولایات و درآمدها و مخارج مرکز بودجه کل مملکت را تشکیل میداد از عواید و مخارج دوره قاجاریه کمتر صورت حسابی در دست است



در زمان آغا محمد خان و فتحعلیشاه بین درآمدها و مخارج توازن برقرار بوده و حتی اغلب درآمدها بیش از مخارج بوده است در ایام محمد شاه هزینه‌ها بیش از درآمدها شد تا جائی که در ابتدای صدارت امیر کبیر بودجه یک میلیون تومان کسر داشت و با اصلاحاتی که امیر کبیر در امر مالیات‌ها و حذف مخارج و مستمری های زاید کرد تعادل بودجه برقرار شد در زمان ناصرالدین شاه درآمد بر مخارج فزونی یافت در زمان مظفرالدین شاه رشته امور مالی بکلی از هم گسیخت و عده‌ای از درباریان بتفریط عواید پرداختند.

ص ۱۱۳۴-۳۵ جلد دوم ایرانشهر نشریه شماره ۲۲ کمیون ملی یونسکو در ایران

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۴

و فتنه اصفهان، و رفع اختلافات داخله شاهزادگان و سایر حوادث که در آن دوره اتفاق افتاد و مخارج آمدن شاه از تبریز بطهران، که تمام آنها محتاج بمخارج فوق العاده بود، مرحوم امیر کبیر میرزا تقی خان اتابک اعظم که یکی از اشخاص فائق الطبیعه فوق العاده عالم بود، بحسن کفایت و تدبیر تمام آن مفاسد را اصلاح کرد و در آن واحد لشگر بچندین نقطه فرستاد، در حالتی که دیناری هم قرض نکرد، اول کاری که میرزا تقی خان امیر کرد اصلاح مالیه مملکت بود، زیرا که ملاحظه نمود خرج بر دخل فزونی دارد لازم دید که قبل از همه اصلاح جمع و خرج را بنماید و موفق باین عمل شد، یک کرور جمع را بر خرج فزونی داد، در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تا چند سال از بعد از اصلاح امیر سالی یک کرور وارد خزانه اندورن میشد، بعد از عدم توجه شاه و وزرا خائن رفته رفته خرج بر دخل فزونی گرفت و ذخیره خزانه اندورن بیغما رفت تا در وقت انفصال ژری [تنباکو] دولت محتاج بقرض گردید و شد آنچه شد ولی بعد از زوال آفتاب اقبال ایرانیان و غروب کوب درخشان اتابکی وضع منقلب شد و مخارج دایره سلطنتی که اتابک مرحوم آنرا محدود کرده بود نامحدود شد و معلوم است پادشاه جوان بی مانع هر روز مایل بترتیب عیش تازه و محتاج بخرچی بی اندازه میشد. وزراء هم بملاحظه حفظ مقام خود ابداء در مقام ممانعت شاه برنمیآمدند و بالعکس هر چه او اراده میفرمود، بطور اکمل حاضر و مهیا میکردند و خودشان هم البته محضاً لله موش نمیگرفتند و برای خودشان و بستگانشان دست و پائی می کردند و حقوقی میگرفتند، مخصوصاً در دوره صدارت و شخص اولی مرحوم مستوفی الممالک تمام مالیه ایران بازای موجب و مقرری طبقات مختلفه مقرر شد و مستوفی الممالک رسم نداشت احدی را محروم کند و هر کس هر چه حقوق دولتی میخواست، بدون ملاحظه محل میداد و فرمان صادر میکرد، دوره ریاست

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۵

و صدارت مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم چندین درجه بر این اسراف افزوده شد، چرا که مستوفی الممالک فقط بسادات و اهل علم و اهل فقر میداد اما اتابک مقتول بهر مطرب و رمال و دعانویس بلکه نجار و بقال و علاف و معمار موجب و مرسوم دولتی میداد؛ مخارج شاه هم روز بروز بواسطه کثرت میل او بزنها زیاد میشد، تا آنکه یکوقتی کار بجائی رسید که زیاده از دویست نفر زن عقودی و صیغه در اندرون او جمع شدند و مسلم است دویست نفر زن زیادتر از دو فوج سرباز مخارج دارند، چرا که هر کدام اقلاً ده بیست نفر اجزای شخصی داشته‌اند و از دویست الی بیست نفر اقوام و طایفه و تمام آنها مرسوم و حقوق و مهتری دولتی گذرانیدند و بتوسط خانها فرمان صادر کردند مستوفیان عظام هم وقت را غنیمت شمردند و هر چه بهر اسم که خواستند فرمان صادر کردند و احدی از بستگان و کسان بلکه خدمتکاران خود را محروم نکردند، حتی آنکه باسامی مختلفه حقوق دیوانی بردند مثلاً میرزا حسن مستوفی بچندین اسم و عنوان موجب و مستمری در دفتر برده میرزا حسن - حسن خان - حسن آقا ملا حسن - شیخ حسن و و و .... و بعلاوه از تمام این تقلبات بعموم مردم اعلان دادند که هر کس موجب و مستمری بخواهد مستوفیها حاضرند برای آنها محلی پیدا کنند مردم ایران هم بنان مفت خوردن عادت کرده‌اند و هیچ وقت حاضر نیستند که بقوه بازوی خود و کسب و کار و زحمت تحصیل معاش بنمایند، بنابراین مردم هر شهری دور مستوفی آن شهر را گرفته و هی پول دادند و حقوق گذرانیدند مثلاً

فلان آدم دوپست تومان نقد بمستوفی میداد فرمان صد تومان مستمری میگرفت و خود آن مستوفی ضامن بود که محلی برای آن دوپست تومان پیدا کند و ترتیب پیدا کردن محل هم این بود که اگر نایب مستوفی پیدا میکردند، بدون اینکه بدولت راپورت بدهد که لااقل ثلث آن را ضبط کنند، باندک تغییری در اسم و رسم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۶

مشتری تازه را بجای صاحب حقوق اولی که اینک مرده است ثبت میکرد و هرگاه چنین محلی پیدا نمیکرد در دفتر خود جزو خرج مینوشت و اگر که محلی پیدا میشد فوراً حکمی صادر میکرد که مستمری فلان آدم را از کرمان باصفهان یا از شیراز بخراسان تبدیل نمایند و برای آنکه خوانندگان زیاد متعجب نشوند مجبوریم وضع دفاتر مالیه ایران را هم بنویسیم تا بدانند چگونه ممکن است مستوفی هر شهری در آن دفاتر تغییراتی بمیل و اراده خودش بدهد.

### دفاتر مالیه ایران

دفاتر مالیه ایران عبارت است از چندین ورقه کوچک که هریک ورقه باندازه هشت یک ورق کاغذ متعارفی است که آنها را پهلوی هم میگذازند، بدون اینکه شیرازه داشته باشد یا بهم دیگر اتصال و ارتباط داشته باشد، بلکه نمره و عدد هم ندارند که اقلاً مرتب شود و هریک از آن کاغذها را منفرداً فرد میگویند و مجموع آنها را کتابچه جمع و خرج یا دفتر محاسبه فلان ولایت میخوانند و رسم این است که مستوفی هر شهری جمع و خرج آن شهر را شعبه شعبه در یکی از آن دفاتر مینویسند. اما نسبت بجمع ابدا در پای تخت جزو جمع صحیحی ندارند.

مثلاً در کتابچه جمع کرمان همینقدر نوشته شده است مجموع مالیات کرمان سیصد و شصت هزار تومان و جزو آنرا بطور ابهام و اجمال معین میکند، که رفسنجان دوازده هزار تومان، سیرجان بیست هزار تومان، بم و نرماشیر چهل هزار تومان، بلوچستان بیست و پنج هزار تومان، زرنده بیست هزار تومان، زرنجان سی هزار تومان، گرمسیر ده هزار تومان، و هکذا تا برسد سیصد هزار تومان، بعد از آن مینویسد تفاوت عمل شصت هزار تومان و ابدا نمیدانند هر بلوکی مشتمل بر چند قصبه و هر قصبه شامل چند مزرعه و هر مزرعه بچه اسم خوانده میشود و اصل مالیاتش چند است و تفاوت عملش چه قدر. بلی جزو جمع

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۷

هر شهری در خود آن شهر نزد مستوفیها و سررشته‌دارهای محلی هست که مطابق آن با عمل جزو معامله مینمایند و ابدا مطالبه با جمع مرکز ندارد بلکه هیچ ربطی و مناسبتی با دفتر پایتخت ندارد و حکام هر محل هرگز حاضر نبوده و نیستند که جزو جمع صحیح بدفتر کل بدهند، چرا که ضررش بخودشان وارد میشود، این است که وزیر مالیه و مستوفی مرکزی ابدا خبر از عایدات ولایات ندارند و لاین شعور یک سر جمع بر آن شهر میندند و یک مبلغ هم با اسم تفاوت عمل، که عبارت است از آنچه حکام کم کم زیاد کرده‌اند و هر ساله هر کس حاکم شده مبلغی زیاده‌تر از مأخذ سال قبل بر عهده گرفته و با اسم تفاوت عمل خوانده میشود، وزیر مالیه آن مبلغ را ضمیمه اصل سر جمع نموده و از حاکم سند میگیرد و آن حاکم هم در مقابل آن جمع خرجی میتراشد و سند خرج خود را بدفتر میسپارد و مفاسد حساب میگیرد و ترتیب دفتر خرج هم تقریباً مثل دفتر جمع است، بلی فرقی که دارد این است که دفتر و کتابچه خرج، بخود معین شده، اما چه تعیینی که هزار مرتبه از عدم تعیین بدتر است و نمیتوان باور کرد که از هزار قلم یک قلم آن صحیح و مطابق واقع باشد، مثلاً مینویسند موجب و مستمری شاهزاده‌گان عظام که حواله کرمان است سر جمع چهل هزار تومان آنوقت در ذیل آن ریز میدهد و بخود تشخیص مینماید باین قسم: ورثه شاهزاده عبد الصمد میرزا هزار تومان - ورثه شاهزاده فلان السلطنه دو هزار تومان و هکذا در صورتی که معلوم نیست ابدا چنین ورثه در خارج وجود دارد یا ندارد؟! بلی همینقدر معلوم میشود که یکوقتی چنین شاهزاده‌ای بوده و دو هزار تومان از محل کرمان حقوق میبرده کم مرده و از میان رفته و مستوفیها

بملاحظه آنکه محل از دست خودشان خارج نشود اسم شاهزاده را تغییر داده یک لفظ ورثه علاوه کرده اند و آن محل را برای خودشان یا کسان و بستگان خود ضبط نموده و یا آنکه تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۸  
بهر سبزی فروشی و امثال آن فروخته‌اند.

طایفه علما و سادات چند هزار تومان و در ذیل آن هم بهمین قسم یک مشت اسامی موهومه ثبت مینمایند، چه بسا اشخاصی که در دفاتر مالیه ولایات باسامی مختلفه اداری حقوق هستند، مثلا آقا میرزا مصطفی آشتیانی «۱» پسر مرحوم میرزای آشتیانی در چند محل با اسم آقای میرزا مصطفی - مجتهد آشتیانی مستمری داشته و از چند محل با اسم آقا شیخ مصطفی - حاجی میرزا مصطفی - مصطفی خان بترتیب و هکذا حتی در توپخانه موجب یک نفر سرهنگ را میبرده و بالاخره در اواخر دوره ناصر الدین شاه کار مالیه ایران بجائی رسید که هیچ شهری اضافه محل و باصطلاح مستوفیها، باقی تحت محلی نداشت و شاه مرحوم برای پوشانیدن کسر جمع مجبور شد که بوسیله فوق العاده متوسل شود و چند وسیله موقتی اختیار نمود که علی الظاهر بار خودش را بار کرد، اما در باطن بر خرابی مالیه ایران افزود، اول آنکه مساعده حواله داد یعنی قرارداد یک قسط از مالیات را حکام ولایات قبل از تجدید سال از مردم مطالبه نمایند و در واقع سال نو را وصله سال کهنه کرد و چون از این راه هم چندان تفاوتی حاصل نشد وسیله دیگر انتخاب نمود و تا چندی هم بآن وسیله گذرانید

(۱) پسر دوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی میباشد که بنام افتخار العلماء نیز معروف بود. میرزا مصطفی سواد درستی نداشت ولی چون پسر مجتهد طراز اول تهران بلکه ایران بود و با علی اصغر خان اتابک اعظم نیز خیلی مربوط و از پادوها و کار چاق کن‌های او بود. در سال ۱۳۱۱ ق افتخار العلماء مرتکب قتل شد و درشگه‌چی اعتماد لشگر را بقتل رسانید و رسوائی عجیبی بار آمد و حتی عده‌ای به شاه شکایت کردند.

افتخار العلماء در سال ۱۳۲۶ بمشروطه‌طلبان پیوست و بالاخره در سال ۱۳۲۷ عده‌ای مسلح به خانه او ریختند و بضر نه گلوله او را کشتند. م-خ  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۹۹

## فروش القاب و مناصب

### اشاره

یعنی مناصب و القاب را در معرض فروش و حراج درآوردند و هر کس هر منصبی استدعا کرد به یک مبلغ معینی باو دادند مثلا درجات نظامی از قبیل سرهنگی سرتیپی، یاوری، سلطانی، امیر پنجه، امیر تومانی، سپه‌داری. سالاری، امیر تویانی، باندازه فروخته شد که عده صاحبان مناصب دو سه مقابل افراد نظامی شد و در اوایل امر عده‌ای برای انجام این معامله با کمال عجله حاضر شدند و متصل پول دادند و صاحب منصب خارج از فوج یعنی سرهنگ و سرتیپ و امیر پنجه و امیر تومان افتخاری ابوابجمعی شدند، تا وقتی که عده آنها بقدری زیاد شد که دیگر کسی پیرامون این معامله نرفت، بلکه از بس هر بی‌سر و پائی صاحب منصب شد، دیگر شأن و شرفی برای این مناصب باقی نماند حتی زرگر و معمار و کلاه‌دوز و نجار هم بی‌نصیب از منصب نماندند بعد از اینکه این متاع بکلی فاسد شد و از رونق افتاد شروع بفروش القاب افتخاری کردند و باختلاف لغات قیمتی برای صحنه فرامین بعنوان تقدیمی معین گردید و از هر ماده چندین لفظ مشتق شد که صاحب قاموس و «منتهی الارب» هم از تعداد آنها عاجز شدند، مثلا ماده نصرت،

از حیث اشتقاق لفظی و مضاف الیه قریب پانصد لقب شد، که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره مینمائیم:

نصره الدوله - نصره السلطنه - نصره الملک - نصره السلطان - نصره خاقان - نصره .... بهمین قسم ناصر الدوله - ناصر السلطنه - ناصر الملک - ناصر الممالک - ناصر خاقان - ناصر نظام - ناصر لشکر - ناصر حضور - ناصر دفتر - ناصر الوزراء صیغه فعیل او را هم مهمل نگذاشتند و بر همین قیاس نصیر الدوله - نصیر السلطنه - نصیر الملک - نصیر السلطان - نصیر نظام - نصیر دفتر - نصیر خلوت - نصیر حضور نصیر الممالک - نصیر لشکر - نصیر خاقان و و و تمام فرامین دولتی صادر شد،

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۰

بعد که از ثلاثی مجرد او فارغ شدند او را بیاب افتعال بردند و از او هم چندین قسم لغت مشتق شد. منتصر الدوله الی آخر انتصار الدوله الی آخر و همچنین لغت امانت از امین الدوله گرفته الی امین دواب لقب صادر شد بعد هم مؤتمن الدوله مؤتمن الملک. مؤتمن السلطنه الی مؤتمن دربار باضافات مختلفه استعمال شد، لغت اعانت هم تقریباً مثل امانت معین الدوله الی آخر ولی تفاوتی که دارد در مزید فیه است نه در ثلاثی مجرد و نمیدانم بچه ملاحظه این لغت از باب افتعال قهر کرده و باب استفعال پناه برده که مستعین الدوله و مستعان السلطنه و امثال آنها استعمال شد و بعد از آنکه تمام کتاب قاموس را کشتند و پدر مشتقات را در آوردند، شروع بجوامد نمودند و رفته رفته قید ترکیب لفظی را هم زدند و عربی را با فارسی و فارسی را با عربی ترکیب نمودند، مثل هژبر السلطنه و بهادر الدوله بهادر جنگ. بهادر لشکر. اسد الملک. ضرغام الدوله. سیف الدوله.

کوکب السلطنه، اختر الدوله، نجم الدوله، نجم حضور، کوکب الدوله، شمس الملک، شمس السلطنه، شمس الممالک، قمر الدوله، قمر السلطنه، و امثال آنها و چون دیدند از فلکیات هم بارشان بار نشد و طرفی بر نبستند، شروع بشریح بدن انسان نمودند و هر عضوی را بچندین مضاف الیه استعمال نمودند - عین الدوله - عین الملک - عین السلطنه الی آخر عضد الدوله - عضد السلطنه الی آخر ساعد الدوله ساعد السلطنه - ساعد الملک الی آخر - لسان الدوله - لسان السلطنه - لسان الملک الی آخر اینکه ما از القاب نوشتیم تقریباً یکی از هزار و کمی از بسیار مواد مشتقه و جامده بود که من باب نمونه نوشتیم و الا اگر میخواستیم تمام مصادر و اعلام و مشتقات را با اقسام اضافات آنها بنگارم اقلاً صد هزار کلمه میشد که تمام آنها فعلاً از القاب متداوله و امتیازات معقوله در این مملکت است، مثل ماده عصمت که ثلاثی مجرد و باب افتعال آن که اعتصام باشد و حساب که بدو باب از ثلاثی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۱

مزید فیه مسافرت نموده که یکی مفاعله است و دیگری افتعال محاسب و احتساب و جلال که بیاب افعال رفته و هم بیاب تفعیل و هکذا در جوامد از قبیل سراج و مفتاح و مصباح و مشکوئه و نور و ذکاء و ریحان و هوا و صفا و شمشیر و شیر نیزه و تیر و و و و و که حقیقتاً تعداد آنها محتاج است بچندین مجلد کتاب بسیار ضخیم و خارج از استطاعت ما است ولی از این رهگذر دولت علیه را چندان گشایشی حاصل نشد چرا که راه تقلب در آن باز و دست متقلبین دراز شد، اولاً بسیاری از این القاب را مجاناً استدعا کردند و بشفاعت خانها و وزراء بمختصر تعارفی گذرانیدند. ثانیاً رندان بنا کردند بفرمان ساختن و چون فرمان لقب محتاج به ثبت و ضبط نبود هر کس هم میتواند صحه همایونی را بعد از دو سه روز مشق کردن بسازد و بعلاوه بعد از صحه فرمان، لقب فقط محتاج است بمهر صدر اعظم و اتابک مقتول روزی هزار فرمان لقب هم اگر بحضورش میبردند، مهر میکردند بدون اینکه خودش بخواند بلکه عادت او این بود که مهرش را میانداخت نزد منشی‌های حضورش که اینگونه کاغذها را بضمیمه جواب عرائض مراسلات ولایات که بسلیقه خودشان نوشته بودند مهر کنند و منشی‌ها هم میدانستند. اتابک در باب مهر کردن فرمان لقب نه اعتنائی دارد و نه هرگز اعتنائی که چیزی مطالبه کند، این بود که هرچه فرمان لقب بآنها میدادند بدون تردید مهر میکردند و مختصر تقدیمی که صاحب آن لقب، یا واسطه در صدور فرمان میداد قناعت میکردند و آنها هم فرامین را بعد از آنکه بمهر اتابک میرسید میگرفتند که ببرند بصحه همایونی برسانند و صحه همایونی هم بدون تقدیم ممکن نبود، لهذا شروع کردند بساختن صحه و کسانیکه فرامین

معموله ایران را دیده‌اند میدانند ما چه میگوئیم و چگونه ممکن است صحه را بسازند، چرا که غیر از یک خط کج و معوج کشیدن خرجی دیگر ندارد نه ثبت مخصوصی برای صحه پادشاهی  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۲

هست نه علامت خاصی و بعد از صحه دیگر غیر از مهر پادشاهی معطلی ندارد و مهر پادشاه هم در نزد شخص مخصوص است که  
رسمی معین دارد، که در الفاب بمختصر مبلغی امر قطع میشود.  
اما در باب حقوق و مواجب و یا خالصجات فروش از قرار تومانی یک قران و پانزده شاهی رسوم مهر کردن فرامین را مهردار میکرد  
و در سال مبلغی بابت اجاره اجاره مهر سلطنتی بدولت میپردازد.

### جعل القاب

مجملاً ثالثاً آنکه چون القاب رواجی گرفت و زیاد شد و طالبین القاب دیدند حدودی مخصوص در این کار نیست لهذا خواستند  
که بدون تحمل مخارج فرمان سیاسی صاحب لقب شوند لهذا وسائلی مخصوص اختراع نمودند که آنها را بمقصود میرسانید، مثلاً  
از کرمان فلان آخوند نکره عریضه‌ای بصدر اعظم مینوشت و در آخر کاغذ امضا میکرد سلطان العلماء دیگری مه‌ری هم در دو  
قران تمام میکرد و سر پاکت را با آن مهر که بمیل خودش کنده بود مهر مینمود و پاکت را به پستخانه میداد، بعد از سه چهار هفته  
جوابی از صدر اعظم میرسید که عنوانش را نوشته بود: جناب سلطان العلمای کرمان ملاحظه نمائید، همین پاکت سلطان العلماء بودن  
آن آخوند را مدلل میساخت، وسیله دیگر آنکه اشخاصی که در طهران آشنائی داشتند خواهش میکردند که سفارشی از صدر اعظم  
خطاب بحاکم درباره صادر نماید و آن شخص هم از یکی از منشیان صدارت، خواهش میکرد که سفارش نامه باین مضمون در باره  
مجد العلماء یا امین الاسلام یا معین الشریعه یزد یا کرمان یا شیراز و و بحاکم آنها صادر کن او هم در نهایت سادگی مینوشت که:  
«جناب مستطاب اجل اکرم فلان الملک یا سرکار اشرف ارفع والا شاهزاده فلان الدوله، جناب مستطاب آقای امین الشریعه از  
بستگان مخصوص اینجانب و رعایت احوال او را همه وقت لازم میدانم، لهذا از حضرت والا با جناب  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۳

اجل خواهش دارم که در مقاصد مشروعه کمال بذل جهت را مراعات فرمایند مزید امتنان اینجانب است»  
این پاکت را واسطه نزد شخص لقب‌خواه میفرستاد و او هم عوض آنکه مستقیماً بحضور حکومت ببرد در نزد خودش نگاه داشته و  
بتمام آشنایان خود نشان میداد و آن لقب را بر خود مسلم مینداشته و شاید زیاده از پنجاه لقب بهمین وسیله خود بنده برای دوستانم  
صادر کرده باشم که یادگار آنها در کرمان امین الشریعه معین الشریعه؛ امین الاسلام. نظام الشریعه، قوام الاسلام، مؤید الاسلام،  
شریعتمدار و غیره موجود و حاضر هستند.

### افتضاح القاب

وسیله چهارم آنکه کار لقب باین افتضاحات منجر شد و احدی در مقام تحقیق و تفتیش برنیامد که مصدر و مأخذ القاب را تحقیق  
نماید و مردم دانستند که امر لقب در دولت مثل امر مستحبات در شریعت است که مورد مسامحه و عدم اعتنا و مسئولیت واقع شده،  
لهذا بدون آنکه بیکی از این وسائل متوسل شوند متوسل بدکان حکاکگی گشتند و هر لقبی را که خودشان برای خود انتخاب  
مینمودند به چهار پنج قران میخریدند، یعنی دستورالعمل میدادند که مه‌ری باین عنوان برای آنها حکاکگی نماید و بعد از آنکه مهر  
حاضر میشد او را در مراسلات و قبوض و بروات خود بکار میبردند و همان استعمال مهر کفایت میکرد و بهمین جهات کار لقب در  
ایران بجائی رسید که تقریباً یک عشر از مردم ایران رجلاً، نساءً، صغیراً و کبیراً صاحب القاب شدند و بسیاری از القاب مکرر شد

سوی چند لقب بزرگ که از قدیم بوده از قبیل ظل السلطان، نایب السلطنه، امین الدوله، فرمانفرما نظام السلطنه، نظام الملک و امثال آنها ما بقی در هر شهری بعینه مثل پای تخت بتکرار رواج گرفت و نه تنها القاب دولتی در شهرها مکرر شد بلکه القابی که تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۴

مضاف الیه آنها اسلام و شریعت و علما و واعظین و تجار و اطبا و حکما و امثال آنها بودند مثل امین العلماء، امین الشریعه، امین الاسلام، امین التجار، معاون الشریعه، معاون التجار، معاون الواعظین، معاون الاطباء تمام اینها در هر شهری یکدسته پیدا شد که ربطی بشهرهای دیگر نداشت بلی فقط در پایتخت ملاحظه از تعدد و تکرار نشد عبارت اخری در هر شهری معاون التجار و امین الشریعه و امین الاسلام و ناظم الاطبا و جلال الواعظین و معتمد العلماء و معین السادات و ناظم الایاله و معاون الوزراء، منتصر الممالک، شجاع نظام، دبیر لشکر، مجل - السلطان و اسعد الممالک. قوام حضور ملک التجار ملک الشعرا تاج الشعرا و هزارها امثال آنها فقط یک نفر بیشتر در هر شهری نیست، اما در طهران در هر محله اقلا ده نفر دارای یک لقب هستند، چنانکه خود بنده در شهر طهران هفت نفر بدیع السلطان میشناسم و شش نفر مصدق الممالک و چهار نفر رفیع السلطان و پنج نفر سالار امجد و پنج نفر امین التجار و سه نفر بدیع الملک چهار نفر علاء الممالک دو نفر جلال السلطان چهار نفر جلال الممالک هشت نفر منتصر الممالک سه نفر منتصر الدوله و دوازده نفر ادیب الحکما هفت نفر ادیب السلطنه شش نفر معتمد الحکما نه نفر معاون الشریعه پانزده نفر امین الشریعه بیست نفر سلطان العلماء چهار نفر سلطان الواعظین و شش نفر بحر العلوم سه نفر صدر المعالی هشت نفر صدر الاشراف، و هکذا تمام ذوی القاب را بنده کاملا میشناسم و در دفتر مشترکین ندای وطن اسامی آنها برای تمیز القاب مفصلا ثبت است و چه بسا تلگرافات مراسلات ولایات را اشتباها بغیر صاحب اصلی او میدهند، چنانکه مکرر پاکتهای بنده را بمجد الاسلام محرر امام جمعه، یا مجد الاسلام ارومیه یا مجد الاسلام قزوینی، داده‌اند و یا مال آنها را نزد بنده آورده‌اند و معلوم است چه مفاسد ناگوار مترتب بر این تعدد و تکرار میشود و احدی در مقام رفع این آثار

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۵

ناهنجار برنیامده و روز بروز هم زیادتر میشود و حال آنکه علا-جش خیلی آسان است و خیلی مواد مشتقه هست که هنوز دست‌نخورده و ممکن است از آن خیلی القابی تازه ترتیب بدهند و واقعا جای حیرت است که آقایان از آن ضیغ بکلی [ضیق] فراموش کرده‌اند مثلا- ناصر الدوله اسم مفعول آنرا هم بی کار نگذاشته‌اند و منصور الدوله، منصور السلطنه منصور نظام منصور الملک و و و مکرر داریم اما فاتح الدوله اسم مفعول ابدان ندارد و مفتوح السلطنه و مفتوح السلطان هیچ نداریم برعکس منشور السلطنه منشور الملک منشور السلطان داریم اما اسم فاعلش را بکلی فراموش نموده‌اند و ناشر الدوله و ناشر السلطنه ناشر الملک ابدان استعمال نکرده‌اند قوام الملک قوام الدوله قوام السلطنه قوام حضور قوام الممالک قوام العلماء قوام الاطبا قوام الواعظین قوام الاسلام و غیره من الاقیام داریم قویم الدوله قویم السلطنه قویم الممالک هم داریم اما اسم فاعلش را متروک گذاشته‌اند و قائم الدوله قائم السلطنه و امثال او هنوز استعمال نشده چنانکه اغلب لغات افعال تفضیلی باضافات مختلفه استعمال کرده‌اند مثل اکرم الدوله افخم الدوله افخم الملک اعظم السلطنه اعظم السلطان ارفع الملک اسعد السلطان امجد الدوله امجد نظام امجد العلماء امجد الشریعه اشرف السلطنه اشجع الملک اشرف الملک افضل السلطان افضل الملک احسن السلطان احسن الملک احسن الدوله و غیره و غیره اما از بعضی دیگر هنوز افضل تفضیل استعمال نموده‌اند مثل افتح الدوله افهم السلطان انصر الدوله اقوم السلطنه سردار اقوم سالار اقدم احمل السلطان اکمل الدوله احمد السلطنه اکبر الممالک و و و و و حال آنکه در معنی تفاوتی با سایر لغات ندارند بعلاوه در القاب ملاحظه معنی ترکیب ابدان نمیشود، و الا اشرف السلطان و اعظم السلطنه و مشار السلطنه بکسی لقب نمیدادند، چرا که نمیتوان باور کرد کسی اشرف از سلطان و اعظم از سلطنت و ارفع از دولت باشد و بسیاری از القاب بکلی معنی ندارد، مثل

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۶



مشیر الدوله و مشار الدوله که مقصود صاحب لقب این است که طرف مشورت دولت باشد و حال آنکه مشیر و مشار از باب افعال است که مصدرش اشاره و اشاره کننده دولت یا اشاره شونده ابدا معنی ندارد باز مشاور الدوله بآن معنی زیادتر مناسب است و مستشار الدوله و مستشار الملک برحسب معنی لغوی مطلقا مناسبتی با اراده صاحب القاب ندارد، چرا که معنی ظاهری لغوی آنها این است طلب اشاره کننده دولت و مستشیر طلب اشاره شونده و نمیداند کدام اشاره را از دولت مطالبه کرده‌اند، در حالتی که خودشان قابل هیچ قسم اشاره حسیه نیستند و همان معنی را که منشور الدوله دارد، مشیر الدوله هم میتواند داشته باشد. بلکه پراکنده کننده دولت مناسبتش زیادتر است تا پراکنده شده دولت و هکذا مطاع الدوله در مقام تجلیل بهتر است از مطیع الدوله و اطاعت کننده از دوست آنقدرها امتیاز ندارد چرا که هر فردی از ملت باید مطیع دولت باشد اما مطاع دوست البته خیلی اهمیت دارد و نگارنده یکوقتی که فراغتی و دماغی داشتم در جمع آوری لغات مشتقه و کلمات جامده که قابل اخذ القاب باشد قریب هشتاد هزار کلمه پیدا کرده و ثبت نمودم و خیال داشتم اعلانی منتشر کنم که هر کس لقبی تازه و دست نخورده می خواهد بیاید تا من باو بنمایانم و از هر لقبی یک تومان حق الزحمه بمن بدهد، اما چون مردم ایران را خیلی متقلب میشناختم ترسیدم که بیایند و القاب را بعنوان امتحان و اختیار ملاحظه کنند و بمن بگویند هیچ کدام را نپسندیدم و فورا از حفظ کرده بروند از حکاک باشی فرمان آنرا به پنج قران صادر کنند چنانکه یکی از دوستان من لقبی تازه خواست و شرط کرد که اگر پسندش شود ده تومان به بنده بدهد و من کلمه مجاهد را باو نشان دادم و علی الظاهر اظهار کراهت از این کلمه نمود ولی بعد از یک هفته رقعہ از او دیدم که مهرش مجاهد السلطنه بود بعد از دو ماه قریب دوپست لقب از این کلمه انتزاع و منتشر گردید مجملا خیلی معذرت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۷

میخواهم که این مبحث را که خیلی مضحک بود طول دادم ولی اگر ملاحظه اختصار کتاب را نداشتم اقلا پنجاه هزار بیت در این مقام می نگاشتم تا خوانندگان پایه حماقت و درجه جهالت ایرانیان را بخوبی بشناسند، که این ملت جاهل تا چه درجه؟؟؟ و مقید بعالم الفاظ هستند و دل خودشان را بچه مزخرفاتی خوش کرده‌اند و شاید یکوقتی موفق شوم که قاموسی در فهرست القاب متداوله در این مملکت ترتیب بدهم تا یادگار حماقت مردم این زمان و مایه عبرت آیندگان گردد و عجالتا باختصار بگویم و برمیگردم باصل مقصود که عمده باعث و ایجاد عالم القاب ابتدا تا تحصیل منافع برای دولت بود که شاید کسر بودجه را جبران کند، چنانکه شنیدم شاه مرحوم خزینہ‌ای در اندرون تشکیل داده و هر قدر تقدیمی برای اعضای فرامین مناصب و القاب جرح میشد در آن خزینہ میگذاشتند و اسم آن خزینہ را «خزینة الحمقا» گذاشتند ولی بزودی معلوم شد که از این ممر چندان دخلی عاید دولت نمیشود و جهتش را هم اشاره کردیم.

بلی باید انصاف داد با آنکه در دوره ناصر الدین شاه بازار حراج القاب افتتاح شد اما مثل دوره مرحوم مظفر الدین شاه رواج نگرفت چرا که ناصر الدین شاه هر قدر در دادن القاب مختلفه لفظیه مسامحه میگرد اما در حفظ درجات نظامی کمال ملاحظه را داشت اما در دوره مرحوم مظفر الدین شاه درجات نظامی هم ضمیمه سایر القاب افتخاری شد مثلا ناصر الدین شاه در پنجاه سال سلطنت لقب یا مقام سرداری را به پنج شش نفر زیادتر نداد. اما در دوره مظفر الدین شاه عدد سردار به چند هزار رسید و در این اواخر بقدری زیاد شد که دیگر کسی میل ندارد سردار خوانده شود و سردارهای محترم استدعای تغییر منصب و لقب نمودند و بعضی از آنها امیر نویان شدند و آنها که آن اندازه مکتب نداشتند که از عهده

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۸

این معامله برآیند ناچار در مقام فرار از لفظ سردار لفظ امیر را پناه خود قرار دادند امیر اعظم امیر افخم امیر مکرّم امیر معظم امیر اسعد امیر امجد امیر اشرف امیر مجلل امیر اکمل امیر اقوم و امثال آنها و عما قریب آنقدر امیر پیدا شود که قاموس و و نهاییه ابن اثیر هم از عهده مضاف الیه آنها برنیاید، چنانکه نسبت بسالار و سردار و وزیر و مشیر همین قسم شده است و زهی سعادت ما که در

عصری واقع شده‌ایم که عده امرکننده و فرمانده بمراتب زیادت‌تر از امرشونده و فرمانبر است.

## فروش خالصجات

### اشاره

الحاصل بعد از آنکه ناصر الدین شاه مرحوم دانست که از این راه هم که کسر بودجه اصلاح نمیشود متوسل بوسیله دیگر شد و اعلان فروش خالصجات را دادند، خالصجات دولتی در ایران عبارت است از املاکی که دولت تدریجا بعنوان مختلفه از حکام و غیر هم ضبط کرده است، مثلا صدی اصفهانی یا پسرش امین الدوله یکوقتی مغضوب دولت شدند، حسب الامر دارائی آنها که عبارت از همان املاک باشد ضبط دولت شده و فلان حاکم مبلغی از مالیات فلان شهر را خورده و از عهده ادای آن برنیامده دولت هم املاک او را ضبط نموده و بسیاری از خالصجات املاک موقوفه سلاطین صفویه است که تدریجا آباد کرده و بر یکی از مشاهده مشرفه مساجد و مدارس وقف نموده بودند، که در زمان نادر شاه بتصرف کارگذاران دولت درآمد و باسم خالصجات دولتی ثبت دفاتر دولتی شده و هکذا اشخاصی را که نادر شاه افشار با آقا محمد خان قاجار مطرود در کارگاه خود نموده بودند قهرا املاک آنها را ضبط میفرمودند، چنانکه اغلب خالصجات کرمان ملک مرحوم خاندانقلی بیگ جد اعلی این بنده بوده که چون نادر شاه سوء ظنی از او حاصل کرد او را هواخواه خانواده صفویه پنداشت حکم بقتل او داد و تمام املاک او را

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۰۹

که زیاده از سیصد پارچه ملک مزروعی در حوالی زرنند و رفسنجان و حومه قریه شهر بوده و اغلب آنها از مستحذات خود آنمرحوم بوده است در تصرف گماشتگان نادر شاه افشار درآمد و یک اندازه از آنها هم مخصوصا املاکی که در حوالی تهران است از مستحذات مرحوم حاجی میرزا آقاسی بوده که از پول دولت آماده نموده چنانکه شاعر معاصر او در هجوش میگوید و بنظر بنده این هجو عین مدح است و ای کاش سایر وزرا هم مال دولت را مثل او صرف میکردند و نه این است که نگارنده را ارادتی بحاجی باشد و بخوادم مدافعه‌ای از او کرده باشم بلکه مثالب او را چهار مقابل مناقب او میدانم ولی این دو کار او را که شاعر بر او عیب شمرده و اعتراض کرده لایق تمجید میشناسم نه قابل تقبیح و حالا رباعی شاعر را مینگارم تا هرکس هرچه میخواهد از او استنباط کند.

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد خرج قنات و توپ هر بیش و کمی

نه گشته دوست را از آن آب نمی نه خایه خصم را از آن توپ غمی از تحقیق در معنی شعر و حسن و قبح این دو عمل که باو نسبت داده‌اند صرف نظر میکنیم و بوجه خوانندگان و امیگذاریم، همینقدر میگوئیم هیچ وقت دولت ایران در این مقام نبوده که از منال دیوانی قناتی حفر کند، یا مزرعه احداث نماید. یا ملکی و قریه و قصبه خریداری فرماید، مگر مرحوم حاجی میرزا آقاسی که چندی باین خیال بود و نه این است که سایر وزراء عظام ایجاد قنات نمیکرده‌اند و مزارع متعدده آباد نموده باشند بلکه فرق آنها با حاجی این است که حاجی برای دولت آباد میکرد اما آنها برای خودشان چنانکه مرحوم مستوفی الممالک زیاده از صد قناعت حفر کرد و مزارع عالیه در اطراف طهران ایجاد نمود اما برای خودش و ربطی بدولت ندارد و اینکه ما میگوئیم دولت ایران در این خیال نبوده غرضمان بعد از انقراض صفویه است، چرا که

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۰

سلاطین صفویه نهایت اهتمام را باین کار داشته‌اند و اغلب خالصجات و دهات و باغات در حوالی اصفهان از مستحذات صفویه است و گویا در جلد اول از این کتاب شرحی در باب عمارات و ابنیه صفوی در اصفهان نگاشته شده باشد و دیگر مجال تکرار



ندارم سلاطین قاجاریه هم مخصوصاً مرحوم ناصر الدین شاه خیلی اصرار در ایجاد ابنیه دولتی داشت ولی اغلب همان باغ و محل تفرج بیلاقی و قشلاقی سلطنتی بوده نه مزرعه که فایده‌اش عام باشد و در دوره سلطنت ناصر الدین شاه باغ‌های بسیار بزرگ و ابنیه عالیه در طهران و اطراف آن ساخته شد باغ شاه، باغ عشرت‌آباد، باغ و عمارات نیوران که بصاحب قرانیه معروف است عمارات عالیه و باغ بزرگ دوشان تپه عمارات و باغهای جاجرود و غیرها در خارج از شهرها و عمارات عالیه در داخله ارک سلطنتی و میدان بزرگ مشق و میدان توپخانه و خیابان‌های عالیه و توسعه شهر بوضع مدرن جدید و تعمیر بسیاری از مشاهد مشرفه تمام از آثار آن مرحوم است مجملاً مقصود وضع خالصجات ایران است که مأخذ آنها از ابتدا اغلب همین بوده که نگاشتیم.

اما نتیجه و عایدی آنها بدولت از این قرار بود که نسبت بهر شهری خالصجات را تخمیناً جمعی بسته و مثل مالیات دیوانی بر حاکم آن شهر جمع می‌بسته‌اند حاکم هم خالصه هر بلوکی را بر جمع آن بلوک جمع بسته و علاوه از جمع دیوانی که دولت از او سند گرفته مبلغی برای خودش با اسم تفاوت عمل بر آنها اضافه نموده و یکی از طرق تقلبات یا راه مداخل حکام همین مسئله خالصجات بوده که همه ساله بازی در آورده و نسبت به بعضی با همه ادعای قروض آفت مینموده‌اند و سندی بمهر بعضی از کدخدایان محل ترتیب داده باولیاء دولت میفرستاد که فلان مزرعه امسال محصول درستی نداشته و قنات او را رود خراب کرده و ایالت جلیله مجبور شده که مبالغی کلی مصرف تعمیر قنات آنجا بنماید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۱

و و و و بالاخره از جمع اصلی آنها مبالغی کسر میکردند و با اسم مخارج فوق العاده با دولت حساب میکردند و حالت کلیه خالصجات واقعه در اطراف طهران که با آنکه در تحت مراقبت دولت بوده و همیشه ممکن بود که دولت شخصی امین مأمور حفظ آنها بنماید ولی عاده معمول این است که خالصجات طهران را بیک نفر از امنای درباری اجاره میداده‌اند و اسم آن شخص را وزیر خالصجات میگذاشتند و آن شخص هم مثل سایر حکام و مأمورین در آخر سال بازی در می‌آورد و مبالغی از جمع آنها را با اسم آفت و کسر عمل یا ارزان شدن قیمت گندم و جو و یا نیامدن باران در عقرب و قوس و امثال این از دولت تخفیف تحصیل میکرد، و مختصراً خالصجات دولتی چندان نتیجه برای دولت نداشت نه اینکه واقعا بفهمند آیا فلان خالصه در فلان سنه چقدر عایدی داشته و آیا حقیقتاً گرفتار آفت خاص یا عام شده یا وزیر خالصجات دروغ میگوید بلی منتهی قید آنها این بود که بدوا هر کس میخواست وزیر یا مستأجر خالصجات مرکزی یا جای دیگر بشود بدوا مبلغی تقدیم بدهد، تا فرمان آنرا صادر کرده باو بدهند و در آخر سال هم که مدعی کسر عمل و غبن فاحش و بروز آفت عام یا خاص میشده، باز مبلغی محرمانه از او بگیرند. و ده دوازده مقابل آنچه از او با اسم تقدیم گرفته‌اند باو تخفیف میداده‌اند، پس خالصجات دولتی همیشه اسباب زحمت و خسارت دولت بوده نه مزید ثروت بعد از تمهید این مقدمه میگوئیم ما از این خیال دولت که در باب فروش خالصجات بود کمال تمجید را داریم، چرا که هم فایده مالی علی‌النقد برای دولت داشت و هم از شر حساب‌سازی مستأجرین آسوده میشد هم قهراً املاک خالصجات آباد میشد، چرا که بعد از تجزیه هر ملکی بدست یکنفر میافتاد و او قهراً برای تحصیل انتفاع شخص خود آن ملک را آباد نگاه میداشت پس هم بر ثروت مملکت افزوده میشد و هم اشخاص از افراد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۲

ملت صاحب ثروت میشدند و هم بر ثروت عمومی افزوده میشد یعنی عایدی مملکت مضاف میشد و بهمین ملاحظاتی دولت عثمانی و دولت روس خالصجات دولتی را فروختند و در واقع دولت ایران هم از آنها سرمشق گرفت ولی افسوس که در این باب هم مثل سایر کارها بتقلید فوری قناعت کردند و از فهم علت و جهت محروم ماندند، لهذا کاریکه برای دیگران اسباب جلب منافع عمومی شد برای دولت ایران تولید ضرر فاحش و اشکالات بیشمار گردید.

توضیح آنکه در هر جا که موفق بفروش یا تقسیم خالصجات شدند و بر حسب اقتضای پولتیک وقت و مملکت‌داری و حفظ منافع آن خالصجات را میان رعایا و زارعین تقسیم نمودند بعبارة آخری اراضی خالصه را بمردمان زراعت پیشه واگذار کردند و بهریک نفر آدم یا یک خانواده باندازه که از عهده زراعت و آبادی آن برمیآمد زمین داده‌اند و قیمتی بر آن معین نموده و ادای آن قیمت را در ظرف چند سال مقرر داشته‌اند که آن رعیت بتواند بتدریج از منافع خود آن زمین بکارگذاران دولت علیه داده و هرگاه آن رعیت اسباب زراعت نداشته بانک دولتی مبالغی هم مساعده بفرع بسیار کم باو داده و آنرا هم ضمیمه اصل قیمت نموده که سال بسال در وجه دولت پردازد و در این صورت هم اراضی کاملاً آباد شده و منافع کلی از آنها عاید شده و هم رعایای دولت صاحب ثروت کلی شده‌اند و هم عایدات مملکتی زیادتر شده و بر ثروت عمومی دولت افزوده گشته، مثلاً- اگر عایدات مملکتی منافع زراعتی دولت در سال گذشته دویست کرور بوده بعد از تقسیم املاک و اراضی میان افراد رعایا از حسن توجه آنها حتما سیصد کرور رسیده، چرا که بدیهی است رعیت در وقتی توجه هم بکشت و زرع مینماید که آن کشت و زرع را ملک طلق خودش بداند تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۳

نه اینکه برای دیگری جان بکند و وقتی آن زمین را ملک خودش میداند که دولت رسماً آن قدری از زمین را که در تحت زراعت او است باو واگذار نماید، و آن رعیت یقین کند که هر قدر در آن زمین خدمت کند نتیجه‌اش بشخص خودش و اهل و عیال او عاید میشود نه بارباب ظالم بی‌رحم که مثل اربابان ایرانی، گمان کرده‌اند بلکه یقین دارند که خداوند وجود تمام دهاتی‌ها را برای استراحت آنها آفریده. بعلاوه از وجود خود زراعت کنندگان زن و بچه و تمام بستگان آنها حتما باید وقف خدمت آقایان اربابان باشد، اگر احياناً زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا اسبی تندرو و و داشته باشند، بمجرد آنکه ارباب دید و میل بآن کرد حتما بر صاحب بیچاره‌اش حرام و بر آقای ارباب حلال، بلکه واجب میشود و هر کس در خاک ایران مالک یک قطعه زراعت باشد بدون چون و چرا مالک جان و مال و ناموس تمام آن اشخاص است که در آن زراعت میکنند و این حکم در تمام ایران مجری و ثابت است ابتدا تخلف از او روا نیست، بلی در بعضی از نقاط ایران شدت و ضعف دارد.

### خرید و فروش رعایا

چنانکه در تمام خاک کرمان اطاعت بلکه عبودیت رعایا نسبت باربایان زیادتر از سایر جاها است و در بلوچستان و کرمان رسماً رعایا و عمله که متعلق بحفر قنات که «مقنی» نامیده میشوند و سایر اجزائیکه مدخلیتی در امر زراعت دارند خودشان و زن و بچه و بستگان و اموالشان روی ملک خرید و فروش میشوند یعنی مثل گوسفند آنها را میشمارند و در موقع معامله ملک ضمیمه قیمت اصل ملک قرار میدهند و در سایر جاهای ایران با آنکه علی الظاهر این قسم نیست و رعایا را بقیمت میفروشنند ولی در باطن حکم آنها حکم غلام و نوکر است نسبت بمالک تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۴

که همه قسم تصرفی در جان و مال و اهل و عیال آنها بخوبی میکند و از احدی واهمه ندارند، بقدری این مطلب در ممالک ایران متداول است که احدی را مجال اعتراض بر اعمال و تصرفات آنها نسبت به هستی رعایا نبوده و نخواهند بود حق آنکه ارباب ولو هر قدر فعله باشد میتواند رعیت خود را بچوب ببندد یا گوش او را ببرد و یا خانه‌اش را ضبط نماید و یا عیال و اطفال او را بفروشد یا استخدام نماید و بالاخره هر اربابی بالذات خداوند کار رعیت است و شاید بهمین مناسبت هم اسم مالک را رعایا ارباب گذاشته‌اند، که جمع رب است و رب در لغت بمعنی پرورنده و یا پروردگار است و ارباب یعنی پروردگاراها و نکته اینکه بیک نفر صیغه جمع خطاب کرده‌اند ناچار از برای رعایت احترام بوده، چنانکه بیک نفر در مورد احترام همیشه بصیغه جمع خطاب مینمایند و انتم در

عربی و شما در فارسی اطلاق میشود و البته هر مزدوری نسبت بمزددهنده، و رعیتی نسبت بصاحب ملک و هر بنده نسبت بمولی خود باید همیشه رعایت ادب را منظور داشته باشد، اما عقیده بنده این است که اطلاق صیغه جمع بر مفرد در این مورد نه تنها بملاحظه احترام است بلکه چون هر صاحب ملکی در باره زارع و رعیت خودش سمت الوهیت دارد و علاوه از سمت الوهیت توقعات او از رعیت بیچاره بقدر پنج شش مقابل توقعات خداوند است از بندگان لهذا در مقام اطلاق خداوند را رب خوانده‌اند و مالک چند جریب زمین را ارباب و حقیقتا هرگز تکالیف دینیه که خداوند بر بندگان خود تحمیل فرموده است بقدر ثلث توقعات مالکین بی‌انصاف نیست که از رعایا و زارعین خود انتظار دارند و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ارباب نسبت بر رعیت یافت نمیشود مگر قدرت مأمورین دیوان که چندین برابر قدرت ارباب است.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۵

### وضع رعایا در ایران

هرچند بسط در این مقال تقریباً خارج از وظیفه این کتاب است ولی چون باین مقام رسیده‌ایم برای اثبات مطالب مهمه خود ناچاریم که یک مثال تاریخی ایراد نمائیم تا هر کسی این روزنامه را میخواند که آنچه درباره مظلومیت رعایا نگاشته‌ام بداند مبنی بر اغراق نبوده است و این طایفه بقدری در ایران خار و ذلیل هستند که تمام طبقات حتی کسبه بآنها اذیت و استهزا مینمایند و حال آنکه حیات عمرانی تمام طبقات بدست رعایا و تمام مأكولات و مشروبات و تمام مواد منسوجه حاصل دست‌رنج این بیچارگان است و بایستی تمام طبقات نهایت رعایت و محبت را در باره آنها داشته باشند و همیشه آنها را تشویق کنند که دلشان گرم شده بهتر و بیشتر بکار کشت و زرع پردازند باری حالا آن حکایتی را که من باب مثال و نمونه مینگاریم و سند روایت که در نزد بنده کمال اعتبار را دارد درج می‌نمایم.

وزیر اکرم میرزا صالح «۱» خان پسر حاجی کلانتر تبریزی که شهرت نجابت

(۱) حاج میرزا علینقی باغ‌بیشه‌ای کلانتر تبریزی سه پسر داشت بنام‌های میرزا ابراهیم خان مشرف‌الدوله که در دوره اول مجلس شورای ملی بنماینده‌گی انتخاب گردید و دیگری میرزا اسحق خان معزز‌الدوله و سومی میرزا صالح خان که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به معتمد دیوان ملقب گشت و در زمان مظفرالدین شاه و ولایتعهدی محمدعلیشاه بوزیر اکرم و مدتی بیگلربیگی تبریز بود در سال ۱۳۲۴ ق حاکم گیلان بود و سپس حاکم تهران گشت ولی قبل از توپ مجلس شورای ملی محمدعلیشاه او را از حکومت معزول و بجای او ابو الفتح میرزا مؤید‌الدوله فرزند حسام‌السلطنه را بحکومت تهران منصوب نمود، وزیر اکرم از این تاریخ از کار دولتی دست کشید و بمشروطه‌خواهان پیوست و در هنگام توپ بستن مجلس شورای ملی بهمراه افراد آذربایجانی در مقابل سربازان دولتی جنگید تا اینکه پس از غلبه قوای دولتی خانه او نیز بغارت رفت دو دوره مشروطیت پس از فوت حاج غلامرضا خان شاهسون آصف‌الدوله ملقب به آصف‌الدوله شد و مدت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۶

خانواده‌اش در تمام ایران منتشر است و فعلاً بجرم مشروطه‌خواهی و تهمت اینکه دو روز ۲۳ جمادی در واقعه توپ بستن بمجلس از خانه‌اش تفنگ انداخته‌اند و دو نفر قزاق کشته‌اند بعد از آنکه خانه‌اش را بکلی غارت کردند و سر در خانه که ملک بانوی عظمی بود بتوپ بستند، مغضوب دربار شده و ناچار بخانه سپهسالار پناهنده گشته و در آنجا متحصن است برای خود بنده نقل میکرد که: «در تاریخی که مشارالیه حکومت قزوین داشت در حدود سه هزار و سیصد و بیست و دو، بسته‌امانتی از کارگزاران پست در راه قزوین مفقود شده و آن بسته متعلق بوده است بیکی از تبعه خارجه و از طهران بر حکومت سخت گرفته و مطالبه امانت مفقوده را

نموده‌اند وزیر اکرم هم بقدر مقدور تفحص کرده و نیافته و ناچار در اینموقع که مال مفقوده از تبعه خارجه بوده حتما حاکم محل باید از عهده غرامت برآید و او هم غرامت را پرداخته و از خیال پیدا شدن آن مال منصرف بوده، یک وقتی باو راپورت داده‌اند که در فلان قریه چنین بسته‌ای پیدا شده وزیر اکرم امیر اصلانخان رئیس قزاقهای مقیم و ساخلو قزوین را مأمور مینماید که برود در آن محل و آن بسته را پیدا کرده بیاورد. مأمور مزبور هم سوار شده می‌رود، شب بواسطه شدت سردی هوا ناچار میشود که در یکی از دهات بین راه بماند و صبح بطرف مقصد برود و حسب الرسم و المعمول مأمور دیوانی در هر نقطه که بخواهد بماند اهل ده مجبورند که از او پذیرائی کنند و آذوقه برای خودش و علوفه برای مال سواریش حاضر نمایند و اطاق و بالاپوش مناسب برای

زمانی نیز حاکم شهرهای قزوین، گیلان، زنجان، طهران بود در موقع حملات میرزا کوچک خان جنگلی دو سه بار آصف الدوله برای رفع آنان جنگ کرد ولی شکست خورد و نتیجه‌ای نگرفت م-خ  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۷

او حاضر کنند، بنابراین مأمور مزبور بخانه کدخدای آن ده نازل شده خود کدخدا حاضر نبوده کسان کدخدا فورا چراغ حاضر کرده مال او را بطویله و خودش را باطاقی گرم راهنمایی کرده‌اند و گویا اطاق آن خانه منحصر بیک اطاق بوده، که عیال صاحب‌خانه هم در همان اطاق زیر کرسی خوابیده بوده و چون برای تشریفات مأمور برنخواست بر او معلوم شده که این زن ناخوش و از صدای طفل کوچکی که در پهلوی او بوده واضح شده که این زن تازه زائیده و فعلا در بستر بیماری است. باری سرکار مأمور در گوشه‌ای از آن اطاق در پهلوی بخاری نشسته و جای و شام صرف نموده مهیای خواب شده و در کنار همان کرسی خوابگاهی برایش ترتیب داده بیرون رفتند، بعد از آنکه در خوابگاه استقرار یافته و خیال داشته که چشم بهم بگذارد ملتفت میشود که زن مریضه با نهایت ضعف و انکسار برخاسته و آهسته آهسته خود را بخوابگاه مأمور میکشاند و در جلو او خود را بزمین انداخته می‌خوابد در حالتیکه پشت خود را بطرف مأمور مینماید، شخص مأمور از این حرکت متعجب میشود و این اعمال را حمل بر جنون ضعیفه مینماید و خیال میکند آنها را که در بیرون، در اطاق دیگری هستند صدا کند و فورا برمیخیزد که بطرف در برود. ضعیفه دست میکند دامان او را گرفته و زار و زار گریه و التماس مینماید بطوریکه دل چون سنگ مأمور دیوان بر حال او میسوزد و متأثر میشود و همچو حدس میزند که این دردی. مطلبی؛ تظلمی دارد که باو پناه آورده؛ لهذا قدری ضعیفه را تسلیت میدهد و اظهار مهربانی میکند و از او میپرسد چرا گریه میکنی؟

مگر چه شده؟ ضعیفه تا مدتی از شدت ترس می‌لرزیده و متصل اشک

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۸

میباریده و زبانش را یارای تکلم نبوده و بالاخره بعد از آنکه مأمور فوق العاده با او اظهار مهربانی مینماید؛ جرئت حرف زدن پیدا کرده و اولین کلمه‌اش این بوده که سرکار مأمور و الله با الله تا الله ناخوشم و چند روز است زائیده‌ام و از آنطرف ممکن نمیشود امشب برای رضای خدا از تقصیر من بگذرید و مرا تصدق سر عیال و اطفال خودتان آزاد فرمائید؛ مأمور از این کلمات چیزی نمیفهمد و مجددا بر جنون او یقین میکند و اراده میکند که برخاسته اهل خانه را صدا کند: ضعیفه بگمانش که میخواهد برخیزد و قداره یا تازیانه و یا چوب خود را برداشته و او را تنبیه کند؛ مجددا بدامان او آویخته و مثل ابر بهاری اشک میریزد؛ مجملا تا مدتی همی مأمور از او میپرسد و او بکلمات بریده بریده جواب میدهد و مأمور اظهار عدم ادراک و اطلاع مینماید یقوتی ضعیفه استنباط میکند که مأمور ابد در خیال اذیت او نیست و واقعا مطالب او را نمیفهمد، آنوقت قدری جرئت پیدا کرده مطلب را علنا باو گفته و از گریه مأمور در موقع استماع بکلی مطمئن شده که این مأمور غیر از سایرین است و بآن درجه وحشی‌گری نرسیده».

وزیر اکرم این حکایت خیلی مختصر را تقریبا در ظرف دو ساعت برای نگارنده نقل کرد؛ چرا که در هر جمله‌ای که ادا می‌کرد

گریه راه گلویش را میگرفت و نمیتوانست تکلم کند، تا آنکه قدری گریه میکرد و جمله دیگر میگفت و بنده هم بقدر دو ساعت این چند سطر را نوشتم؛ ولی از خوانندگان استدعا دارم توضیح از من نخواهند؛ که بوجدان انسانیت قسم است نمی‌توانم و نخواهم نوشت و از اینکه مطلب را کاملا تحریر کنم استعفا دارم؛ هر کس هر چه تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۱۹

فهمید غنیمت بداند که دیگر توضیح نخواهم داد.

از نقل این حکایت حالت رعایای ایران در تحت اقتدار مأمورین دیوان اولاً و تسلط اربابان ثانیاً بخوبی معلوم میشود و من بچشم خودم بسیاری از قضایا دیده‌ام که خیلی باین قضیه نزدیک است ولی مجال و حال تحریر آنها را ندارم و این همه بدبختی که نصیب ملت ایران شده است فقط از همین راه می‌دانم که نسبت بزیردستان عموماً و طبقه فلاحان خصوصاً از هیچگونه ظلم و تعدی خودداری ندارند و فی الواقع طبیعت مردم ایران را مرحوم قائم مقام خوب بیان و تشریح فرموده است:

ظالم و بدخواه هر چه عاجز و مسکین عاجز و مسکین هر چه ظالم و بدخواه البته ملتی که اخلاقش این و عاداتش چنین باشد هرگز روی نیک‌بختی نخواهند دید.

(قضای آسمان است و دیگرگون نخواهد شد) این است که بحکم مکافات همیشه در این مملکت حکمرانانی پیدا می‌شوند که لا علم لهم و لارحم یفعلون ما یریدون و یحکمون ما یشاءون تا کی اواده ازلی بر نجات آنها تعلق پذیرد و بترتیب طبیعی اول وسیله برای تهذیب اخلاق و تربیت عمومی برانگیزند سپس بنشر عدالت و اجرای مساوات حقیقیه یعنی آزادی و آسایش را بآنها بفهماند و الا- تا ما مردم ایران باین اخلاق زشت و عادات وحشیه که یادگار پنج‌هزار سال قبل از این است و امروز در مرکز افریقا هم تغییر کرده است باقی باشیم چه مشروطه چه استبداد برای ما غیر از نکبت و ذلت قسمتی دیگر تقدیر نشده و نخواهد و چنانکه صریح قرآن است هر آنچه معصیت است منسوب بخودمان است فیما کسبت ایدینا و اللّٰه لا یغیّر ما بقوم حتّٰی یغیّروا ما بأنفسهم تعالی اللّٰه عما یقول الظالمون اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا و عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعد ذلک.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۰

### نحوه فروش خالصجات

باری کلام در فروش خالصجات بود اصل عمل بعقیده ما بسیار مستحسن ولی فروش بصاحبان قدرت و ثروت بسیار مستحجن بود و چون شاه مرحوم دید که از داشتن خالصجات چندان منتفع نمی‌شود فکر کرد که آنها را بفروشد و همان عایدی که در دفتر باسم هر ملکی نوشته‌اند بعنوان مالیات بر آن ملک تحمیل کند و علی الحساب هم مبلغی باسم تقدیم صدور فرمان از خریدار بگیرند، تا هم مبلغی، نقدا عاید پادشاه شود و هم املاک را خریداران قهراً آباد می‌نمایند و هم مالیات آنها همه ساله بدون هیچ کسر و نقصان بخزینة عاید می‌شود، این بود اصل ملاحظه شاه که باین کار اقدام فرمود و علی الظاهر فکر کرده بود ولی در واقع امر در چند جا خبط و خطا یا سهو و اشتباه کردند.

اول در تعیین مشتری که چنانکه اشاره کردیم بایستی املاک خالصه را فقط برعایا و زارعین هر کدام برحسب استعدادشان بفروشند و لازم نیست یکقطعه ملک شش دانگی را بیک نفر بفروشند، بلکه ترتیب این بود که هردهی را بهمان اشخاصی که آن ده را زراعت مینمایند واگذار فرمایند تا هم رعایا صاحب ثروت شوند و هم همیشه نرخ غله ارزان بماند، چرا که رعیت بواسطه نداشتن سرمایه مجبور است حاصل خود را بهر قیمت که می‌خرند بفروشد تا از عهده ادای مال دیوانی برآید، اما مردمان صاحب شوکت و ثروت بواسطه داشتن سرمایه محتاج بفروش اجناس عایدی از ملک نیستند و قهراً میل دارند گران بفروشند، این است که اجناس خود را احتکار می‌نمایند تا گران بفروشند و بهمین دلیل از تاریخ فروش خالصه تا هذه السنه در تمام ایران قیمت غله گران شد و





انعقاد مجلس و ترتیب مشروطیت ناچار و کلاسی ملت اجازه میدهند که قرض دیگر اضافه شود یا از راهی دیگر حوائج فعلیه و تدریجیه دولت را روا خواهند کرد و هرچند در این مبحث خیلی خوانندگان را معطل کردیم ولی ناچاریم که چند کلمه هم از استقراض بنویسیم تا تاریخ ما ناقص نماند.

### تمول ناصر الدین شاه

ناصر الدین شاه مرحوم با این همه مخارج شخصی، علنا محتاج بقرض رسمی از خارجه نشد، بلکه عادت آن مرحوم این بود که همیشه خود را متمول بخرج داخله و خارجه بدهد. چنانکه عقیده تمام وزرا، بلکه تمام افراد ملت ایران و بسیاری از اتباع خارجه این بود که ناصر الدین شاه همه ساله یک کرور جمع بر خرج دارد، که آن یک کرور را در خزینه میگذارد و این عقیده بقدری راسخ بود که بسیاری از محررین اروپا بر او اعتراض میکردند که چرا این همه پول نقد را در یکجا حبس کرده و حال آنکه ممکن است آنها را بکار بیاندازند و اقلاده یک یعنی صد دوازده از اینها فایده بردارند و مملکت را هم با این همه پول آباد کنند، یعنی خط آهن احداث کنند بانک دولتی تشکیل بدهند و با شراکت تجار متمول داخله، کارخانجات لازمه از اروپا بایران جلب نمایند در معادن طلا- و نقره و مس و آهن و سرب و فیروزه و ذغال سنگ کار بکنند و بالاخره تمام آنچه باتباع خارجه امتیاز داده‌اند، خود دولت با شرکت با صاحب ثروتان میتواند انجام بدهد و هم دولت فایده کلی بر میدارد و هم ملت او صاحب ثروت میشوند و فقرا و مردم بیکار بکار میافتند و مملکت هم آباد و غنی میشود و کم کم رفع احتیاجات ملت ایران از ملل اروپا خواهد شد و بیچاره‌ها حق داشتند چرا که با پنجاه کرور پول نقد که دولت بدهد اقل دو بیست کرور هم ملت بعد از تحصیل امنیت بر او اضافه میکنند و با دو بیست و پنجاه کرور ممکن است ایران

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۴

را رشک فرانسه و انگلیس و طهران و اصفهان را آبادتر از لندن و پاریس بنمایند ایرانیها هم تقریبا در این ماده ساکت نبودند و روزنامه اختر مکرر مینوشت که «پادشاه ایران ظلم میکند که پولها را مثل خاکستر در حبس و انبار بی اثر و ثمر میگذارد» اما بعد از فوت او معلوم شد که تمام آن شهرتها دروغ بوده و خزینه پادشاه مثل جیب و دست بنده و کله بسیاری از هم‌وطنان خشک و خالی بوده است، چنانکه عما قریب توضیح خواهد شد.

### انحصار تنباکو و تشکیلات کمپانی رژی

#### اشاره

باری ناصر الدین شاه بهر قسم بود اداره دولت را پنچر نمود و آنچه مخارج فوق العاده که در خانه خود داشت که تقریبا، یکی دو فوج زن همیشه در اندرون خود نگاه میداشت و مسافرتها متوالیه او بفرنگستان و غیره و دادن آنهمه حقوق و مستمری و وظیفه و مقرری و تمام طبقات که در عهد صدارت اتابک مقتول اتفاق افتاد باز هرگز اظهار افلاس نکرد و از اتباع خارجه یا دول خارجه دیناری قرض نگرفت، تا آنکه قضیه رژی پیش آمد و امتیاز «۱» انحصار

(۱) امتیازنامه انحصار دخانیات صورت فرمان امتیاز تنباکو و توتون و تحویل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج کل تن و تنباکونی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصارنامه به (ماژور تالبوت) و بشرکاء خودشان مشروط بشروط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم:



فصل ۱- صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی بخزانه عامره اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از اینکه از این کار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته میشود.

فصل ۲- فقط محض تنن از تنباکو و تننی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود صاحبان این امتیاز ثبت از زارعی که میخواهد عمل زراعت این امتیاز را بکند

ناصر الدین شاه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۵

دخانیات را برحسب استدعای دولت انگلیس معروف به رژی دادند و خود شاه مبلغی نقد گرفت و صدر اعظم و نایب السلطنه و سایر وزرا هر کدام مبلغی نقدا گرفتند، کمپانی مزبور هم اداره بسیار مفصلی و عالی در مرکز و ادارات مفصله در تمام بلاد ایران تشکیل داد و بقدر یک وزارتخانه بلکه باندازه دولت ایران اجزاء و اتباع و مستخدمین اجیر کرد و برای هر یک از آنها مطابق شغلشان لباس اختراع نمود، مثلاً- لباس منشی غیر از لباس دفتردار بود و تمام این لباسها از قماشهای بسیار اعلی از قبیل ماهوت انگلیسی و فاستونی خیلی ممتاز و رئیس هر مرکزی را هم یکی از بزرگان محترم و مردمان محترم انتخاب نموده بودند. چنانکه رئیس اداره مرکزی کرمان معین التجار معروف کرمان با ماهی سیصد تومان

نگاه خواهند داشت و دولت علیه بحکام مختلفه حکم اکیدی خواهند فرمود که زارعین تنباکو و تنن را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه نامچه از برای فروش و معامله و غیره تنن و تنباکو و سیگار و انفیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه نامه جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت.

اصناف تنن و تنباکوفروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخله خود برقرار خواهند بود مشروطه بداشتن اجازه نامه که دارنده امتیاز خواهد داد.

فصل ۳- بعد از وضع جمیع مخارج متعلق باین عمل و تقسیم صدی پنج سرمایه خودشان بین صاحبان این امتیاز یک ربع منافع باقیمانده سال بسال تسلیم خزانه عامره اعلی خواهند نمود دولت ایران حق واریسی بدفاتر هرساله آنها خواهد داشت.

فصل ۴- جمیع اسباب کارخانه و ملزومات اینکار که صاحبان این امتیاز داخل ممالک محروسه می آورند از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود.

فصل ۵- حمل و نقل تنن و تنباکو در ممالک محروسه بلااجازه صاحبان این امتیاز ممنوعست مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند.

فصل ۶- صاحبان این امتیاز باید جمیع تنن و تنباکوئی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود ابتیاع و در عوض آن نقد کارسازی نمایند تا آن درجه که قال استعمال

-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۶

موجب مقرر شده بود، بعلاوه یکنفر مدیر با ماهی دو بیست تومان موجب و هیجده نفر مدیر برای بلوک کرمان و هر کدام را ماهی صد تومان موجب میدادند و برای مرکز کرمان ده نفر منشی و دفتردار و محاسب و برای تمام بلوک کرمان در هر یک بلوک یکنفر منشی و یکنفر دفتردار از قرار ماهی پنجاه تومان موجب و برای مرکز بیست نفر فراش و برای بلوک در هر نقطه سه نفر کارگذار قریب هشتاد نفر و برای هر کدام ده تومان موجب و قس علی هذا بعلاوه کرایه انبارهای تجارته و مراکز اداره و غیرها بعلاوه از تمام این مخارج مبالغی در ماه بدلالها میدادند که برای آنها تنباکو خریداری نمایند و مبالغی کلی هم. بصاحبان املاک و رعایا

بعنوان مساعده دادند، تنباکو برای آنها زراعت نمایند و مبالغی خیلی

باشد باید تمام تنباکو و غیرها که فعلا موجودست ابتیاع نماینده قیمت که باید بعمل آورند. یا مالک داده شود دوستانه بین عمل آورند یا مالک و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد ولی در صورت عدم رضایت طرفین بحکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد.

فصل ۷- دولت علیه متقبل میشود که بهیچوجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارضات و رسوم گمرک حالیه دوباره تن و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیازنامه نمایند همچین دارنده امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی که بالفعل از تنباکو عاید دولت علیه ایران میشود کماکان عاید گردد.

فصل ۸- هرکس یا کسانی که بخواهند از این فصل گزیری اختیار نمایند مورد سیاست و مجازات دولت خواهند شد و هرکس یا کسانی که در پیش آنها حقیقتا تنباکو و تن و غیره بجهت فروش این معامله نیز پیدا بشود نیز بجریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد، دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمام تر خود را در باره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تعهد مینمایند که بهیچوجه از حقوق خود موافق این امتیازنامه تجاوز نمایند.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۷

عمده هم حسب الضروره بتمام تنباکوفروشها دادند و هر جا هرکس هر قدر تنباکو داشت کمپانی رژی مجبور شد که آن تنباکو را بهر قیمت که صاحبش میگوید خریداری کند، تا براساس انحصارش لطمه وارد نشود یعنی فروش تنباکو در داخله و حمل آن بخارجه منحصر به رژی باشد، اشخاصی که تنباکو داشتند اعم از رعایا و ملاکین یا تجار و تنباکوفروشها که برای تجارت تنباکو خریداری کرده بودند چون مشتری را مستعد معامله و مجبور از مبیعه دیدند هر قدر که دلشان خواست نرخ تنباکوی خود را معین کردند، کمپانی هم بدون هیچ عذر و تردید فوراً وجه نقد داد و خریداری کرد که مبادا غیر از خودش دیگری تنباکو داشته باشد و بفروشد، گذشته از تمام این مصارف کمپانی مجبور شد که تمام تنباکوفروشها را بمیل و اراده خودش اجیر بنماید و تا بتواند نظمی صحیح در

فصل ۹- صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات و یا تعهدات و غیره خود را بهرکس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل از وقت باولیای دولت اطلاع خواهند داد.

فصل ۱۰- عمل آورنده یا مالک تن و تنباکو هر وقت تن و تنباکوی خود را حاصل نمود خود بنزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان بچه تعداد است تا اینکه صاحبان این امتیاز بتوانند تعهدات مقرر فوق را در فصل ششم بموقع اجراء گذارند و آن را بزودی ابتیاع نمایند.

فصل ۱۱- صاحبان این امتیاز حق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر باندازه لزوم اجرای این امتیازنامه بجهت انبار مورد لزوم آن.

فصل ۱۲- زارعین برطبق تفصیل مشروطات که از جانب صاحبان این امتیاز بهمراهی دولت مقرر میشود و محق میباشند که باندازه (فی) برای حاصل خود پیشکی بآنها داده شود.

فصل ۱۳- اگر از تاریخ امضاء این امتیازنامه تا انقضای مدت یکسال کمپانی اجزای آن تشکیل نشود این امتیازنامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد شد مگر-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۸

فروش توتون و تنباکو بدهد، بنابراین هر توتون‌فروش و تنباکوفروشی اولاً- هر قدر توتون و تنباکو داشتند، بقیمت گزاف بکمپانی فروختند و ثانیاً از طرف کمپانی اجیر شدند که برای کمپانی تنباکو و توتون بفروشدند و موجب معین بگیرند و جمع و خرج و نفع و ضرر هر چه و هر قدر، راجع بخود کمپانی باشد و کمپانی هم تنباکو و توتون را مثل چای، در گیروانکه مخصوص مقرر داشت و بهر یک از اقسام آن قیمتی معین کرد.

مثلاً- یک گیروانکه تنباکوی حکان پنج هزار و بنایی سه قران و ضداق چهار قران و تنباکوی شهری مثل تنباکوی اطراف، یزد، کاشان، اصفهان مثل مجد آباد. حسین آباد، کلانتری، کروکند، سده، برزان، آفاران و تنباکوی چهار فرسخ صیفی و غیره نسبت بهر شهری دو قران و مختصراً اقسام تنباکو و توتون را بر حسب مرغوبیت و مطلوبیت معین نموده و بهر کدام قیمتی مخصوص قرار داده بودند و راه اشتباه و تقلب را بکلی بسته بودند که ممکن نبود تنباکوی «کروکند» را بعوض حکان بفروشدند و تنباکوی کاشان را عوض ضداق مصرف نمایند و معلوم است تمام این مطالب

اینکه جنگ یا امثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود.

فصل ۱۴- در صورت وقوع اختلاف مابین دولت علیه ایران و صاحبان امتیاز آن اختلاف رجوع بحکمیت مرضی الطرفین خواهد شد و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع بحکمیت قطعی حکمی بتعیین یکی از نمایندگان دولت اتا زونی یا آلمان یا اطیش مقیم تهران خواهد شد.

فصل ۱۵- این امتیازنامه بدو نسخه مابین دولت علیه ایران (ماژور تالوت) بامضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شد. و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد شد.

تاریخ مطابق (۲۸) رجب ۱۳۰۸

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۲۹

محتاج است ببذل اموال خطیره و صرف نفوذ کثیره و میتوان گفت این کمپانی در ظرف چهار پنج ماه زیاده از پنج شش کرور تومان پول در ایران صرف و خرج کردند و واقعا در آن ایام بازار ایرانرا رواجی بی اندازه و معاملات آنرا روحی خ تازه پیدا شد ولی افسوس که دولت مستعجل بود و عمر این کمپانی کوتاه شد و بوضع خیلی غریب حیرت انگیزی و ابتدا اهالی تبریز «۱» بنای مخالفت گذاشتند بعد در طهران «۲»

(۱) تلگرافی است که از مظفر الدین میرزا ولیعهد در هنگامه بلوای رژی از تبریز به ناصر الدین شاه مخبره نموده است مرکز سلطنت آباد نمره ۳۱- از تبریز- تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم. دستخط مبارک خطاب بامیر نظام که مبنی بر تغییر خاطر مبارک از جسارت اهالی تبریز بر اجتماع بی شعورانه آنها و مشتمل بر ایراد و اعتراض خاطر مبارک بر امیر نظام و قاطبه علماء و غیره بود زیارت شد و در حقیقت آیه غضبی بود که بر این غلام بدبخت بی گناه نازل شد. مرگ خود را از خدا میخواهد و بر بدبختی خود گریه میکنم که این غلام و اجزای حکومت آذربایجان خواب و آرام را بر خود حرام کرده بهزار جان کندن و هزار نوع اهتمام نگذاشتیم که آن فتنه بزرگ که در مغز مردم جا گرفته بود بظهور برسد و امیدوار بود که مقبول خاکپای مبارک بشود و حال که این طور دستخط غضب آمیز بندگان اقدس شرف صدور یافته این چاکر خود را بدبخت ترین مردم روی زمین میدانند و در حالتی که متحیر مانده و نمیدانم چه غرض نمایم همین قدر جسارت مینمایم که از یک طرف «امیر نظام» دست و دلش سرد و در معافی خودش اصرار دارد و از طرف دیگر امین حضور را که بودنش در این موقع ضرورت کلی دارد احضار فرموده‌اید و این دو فقره باعث وهن کلی است و این بنده زیاده بر این جسارت نمیتواند کرد غلام جان نثار مظفر الدین بتاریخ ۷

صفر سنه ۱۳۰۹

(۲) امروز که روز شنبه بود صبح بسیار زود مخبر الدوله را برداشته رفتیم منزل نایب السلطنه: آقا اندرون بود فرستادیم آمدند بیرون، اولاً در اطاق خلوت که غیر از تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۰

دنباله پاورقی

خانه‌زاد و مخبر الدوله و خود آقا کسی نبود قریب یکساعت و نیم بنا کردم بخود آقا نصیحت و دلالت کردن و او را از وخامت مآل و سوء عاقبت اینکار آگاه کردن، تا اینکه خودش هم ملزم شد و نایب محمود را احضار کرده فرستاد فراشهایی که در قهوه خانه‌ها و بازارها بجهت منع از کشیدن قلیان گذاشته بودند و بردارند و گفت، حقیقت این است اینکار را برای این کردم که ترسیدم مفسده‌ئی برپا شود و حقیقتاً عیوبات اینکار را باین درجه نمیدانستم و غیره و غیره، خلاصه بعد وزرا آمدند شرحی هم برای آنها خطبه خوانده نصایح نمودم، با وجود همه این تفصیلات بنمک مبارک بمحض ورود علما آقا و هم سایر وزرا سکوت محض شدند و این خانه‌زاد متکلم وحده شد: خلاصه تا یکساعت بغروب مانده آنچه از پیر و استاد داشت زد و ابدا ثمری نبخشید و منتهای حرف آنها این شد که از ماها هیچ کاری ساخته نیست شما بروید «جناب میرزا» را در سامره راضی کنیم، گفتند وضع طوری است که حالا ما برویم بمردم بگوئید قلیان بکشید اول ماها را تکه‌تکه خواهند کرد، بعد این غلام سخت ایستاده گفتم این استفتاء که بمیان مردم انداخته و نسبت آن را بجناب میرزا میدهید اصلش کو و کجا است؟ اصلش را بدهید تا ما بدانیم گفتند بشما دخیلی ندارد، دیدند بدگیری افتاده‌اند سواد تلگرافی که جناب میرزا چهار ماه قبل در شهرستانک بحضور مبارک کرده وزیر تمام امتیازات زده و آن عبارات خنک نامربوط را نوشته بود و بتوسط آقای نایب السلطنه بعرض خاکپای مبارک رسید، بیرون آورده بنا کردند بلند بلند بخواندن و عربده کردن که با این حکم جناب میرزا تمام امتیازات حرام است، حالا شماها آمده اصلاح قرارنامه تنباکو را از ما میخواهید که شرعی بکنید؛ همه این امتیازات بانگ و غیره باطل است و فوراً «میرزا حسن آشتیانی رو کرد با آقای «نایب السلطنه» که، آقا، این تلگراف بتوسط شما یا خیر؟ آقا جواب داد بلی الآن در جعبه من حاضر است، رو کرد بخانه‌زاد که بسیار خوب استفتاء دروغ است، این تلگراف هم دروغ است؟ خانه‌زاد گفتم راست و دروغش را نمیدانم اما این قدر میدانم که ربطی باین مجلس ندارد؛ تلگرافی که کسی به کسی بکند یا کاغذی بنویسد حکم و حجت نیست وانگهی این تلگراف را میرزا بحضور تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۱

دنباله پاورقی

همایون نوشته است، بشما نوشته است که بردارید بخوانید و صورت آنرا از دیروز تا بحال سواد کرده دست بدست در این شهر بگردانید، آنها هم چیزها گفتند، غلام هم جوابهای لازم را داده و حقیقتاً از جان خود گذشته گفتم هرچه میشود بشود، بعد دیدم حالا- مجلس برهم میخورد هیچ کاری هم نشده است و آقایان با این حالت از ترس و واهمه بیرون آمده از این مجلس بیرون رفته هزار مزخرفات خواهند گفت و بشهرستانها خواهند داد که رفتیم و وزرا را مالانندیم پشت دین را راست کردیم. چنین و چنان کردیم، و خیلی بد خواهد شد. بعد گفتم آقایان حالا- که آخر مجلس است لازم است این نکته را بشماها بگویم، هفت کرور موهوم که سهل است اگر هفتاد کرور پول نقد هم بیاورید حاضر کنید محال است این امتیاز را بهم بزنند و ابدا بهم نخواهد خورد و امضای یک پادشاه قادر مستقل تا قیامت بقوت خودش باقی است، شما هم که نمی‌توانید بزور پس بگیریید نگاه میدارند هر وقت مصلحتشان اقتضا کرد اجرا میدارند، خسارت گذشته را میگیرند و آن وقت معلوم خواهد شد که شماها بدین و دولت اسلام خدمت

کرده‌اید یا خیانت کرده‌اید؟ قبله عالم محض کمال دین‌داری و مرحمت شماها را فرمودند حاضر شده بنشینید اصلاحی در این ماده فسادی که در مملکت اسلام پیدا شده است بکنید، حالا شماها نمیکنید و تمام را لجاجت می‌کنید واضح است که لعنت و بدنامی و ننگ اینکار برای شماها خواهد ماند نه برای دولت، اگر چاره‌ئی بنظر تان میرسد بکنید و الا این عربده‌ها و حرفها فایده ندارد، شماها هم دولت را باین شدت که عاجز تصور کرده‌اید، پادشاه اسلام رئیس مسلمانان است هر حکمی بکند لازم الاجری است، شماها را برای کمک اینجا نیاورده‌اند بلکه برای مشورت و مصلحت آورده‌اند که اگر چیزی بعقلتان میرسد بگوئید، خلاصه کم کم آقایان را باین حرفها قدری آرام کرده از های و هوی انداخته بعد گفتم عیب و ضرر شرعی این قرارنامه را منحصر بیک کلمه نموده و متفق الرأی شده آن را بگوئید شاید بتوانیم چاره‌ئی بکنیم. گفتند آن یک کلمه عمل «انحصار» است که مبنای قرارنامه بر آن است تمام فصول قرارنامه راجع بکلمه «انحصار» است آنکه برداشته شد دیگر فصول و شروطی باقی نمی‌ماند که اصلاح شود.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۲

#### دنباله پاورقی

این غلام بعد از آنکه مکرر از آنها قول گرفتم که تمام حرف در این یک کلمه است و همه اقرار کردند، آنوقت گفتم، که اگر قول میدهد و شرط میکنید و مرا وکیل مطلق میکنید که این کلمه را بردارم یعنی انحصار در داخله موقوف شود ولی انحصار خارجه حق کمپانی باشد و کمپانی هم مثل سایر تجار حق خرید و فروش داشته باشد یعنی هر کس دلش میخواهد باو بفروشد نمیخواهد نفروشد، بهر کس دلش میخواهد بفروشد هر کس میخواهد از او بخرد، نمیخواهد از دیگران بخرد، و در عوض این ضرری که از برداشتن انحصار داخله میکشند دولت از روی حساب و قاعده بهر یکمن یا یک کیسه تنباکو مبلغی وارد آورده جمع میکنند در گمرکخانه و باو میدهد، هم دولت ضرر نکند هم کمپانی ضرر نکند و لفظ «موقوف شد» و «بهم خورد» هم در میان نباشد که دولت انگلیس مجبور بایستادگی و حمایت باشد هم شما نروید خانه‌تان را بفروشید و برای موقوف کردن امتیاز پول بیاورید، هم لفظ جبر و فلان و فلان از میان برداشته شود، شأن و احترام امضای «شاهنشاه» هم در جای خود محفوظ و محترم بماند اگر قول میدهد من باقبال شاهنشاه میروم عقب اینکار و بیاری خدا و تقویت اعلیحضرت همایون اگر توانستم بهمین طور قرار کار را میدهم، که یکمرتبه همه‌شان گفتند چطور؟

چطور؟ دو مرتبه مطلب را توضیح و خرفهم نمود تا اینکه یکی یکی بنای رضایت را گذاشته بعد از قدری غمزه و عشوہ گفتند بسیار خوب، گفتم کافی نیست باید قول بدهید قول دادند، گفتم قول شما کافی نیست باید از طرف تمام علمای ولایات قول بدهید، قول دادند و قرار دادند که رضا کردن تمام علما بعهدہ آنها، و در حقیقت بعد از آنکه انشاء الله انشاء الله باقبال قبله عالم اینکار اینطور ختم شود مطلبی نمی‌ماند که کسی حرفی داشته باشد و هیچکس در خواب نمیدید که کار اینطور بشود، خلاصه بعد از اتمام حجت و قول گرفتن از حضرات آنها را روانه نموده و آنوقت تاجرها را که قبل از وقت حاضر کرده بیرون اطاق بودند داخل نموده شرح مبسوطی برای آنها خطبه خواندم که شرحش را باید حضورا عرض کنم، بآنها مدلل کردم که تمام ضرر و خسارت این فساد بآنها خواهد خورد، بعد از آنکه اقرار کردند تفصیل را برای آنها نقل کرده گفتم اگر این طور تمام شود راضی هستید؟ همه‌شان راضی و اظهار شکر گذاری

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۳

کردند، مخصوصا اخراج انحصار تنباکو را مکرر شرط کردم آنها هم مکررا قبول کردند، بعد آنها را هم روانه ساخته فوراً سوار شده بخانه آدمم وزیر مختار انگلیس هم فوراً رسید از نیمساعت بغروب مانده تا سه ساعت از شب گذشته مسلسل حرف زده هزار

مقدمه بیان کرده و صد هزار دلیل آورده تا باو لزوم عمل را فهماندم گفتم، شما بدانید دیگر از برای ما وسیله در اجرای این عمل نمانده است غیر از جنگ با داخله و رعیت خودمان، که آن هم بصد هزار دلیل امکان ندارد، و باز گفتم بدانید که اگر این کار اینطور نگذرد جان و آبروی من در معرض خطر است دیگر قدرت ایستادگی ندارم و میترسم مجبور بشوم که استعفا کنم و اگر استعفای مرا قبول نکنند خودم خودم را تلف کنم؛ و به «لرد سالیسبوری» تلگراف کنید که اگر نمیتوانید کمپانی را باین قرار راضی و مجبور کنید پس از من چشم ببوشید، دیگر قبله عالم میدانید که در مدت سه ساعت و نیم چقدر باید حرف زده باشم و چقدر مباحثه و مجادله کرده باشم که کار باینجا برسد و این حرفها که عرض شد گفته شود، بالاخره همراهی کرده قول داد که عبارت آخری این غلام را هم در تلگراف «لرد سالیسبوری» بنویسید، با این تفصیل امیدوارم که انشاء الله بخواست خداوند و باقبال شاهنشاه عمل تمام شود و وجود مسعود همایون بدون یکدینار ضرر مالی و آبرویی از این مخمصه خلاص شود و از منت های بیجای سرکار «ظل السلطان» و آقای «نایب السلطنه» و این و آن خلاص و از تهدیدات و آنتریکها و اسباب چینی های روسها هم آسوده شوند و عوض خنده هائی که آنها خیال داشتند بما بکنند ما بآنها بخندیم، ولی نمیدانم بعد از تمام شدن عمل هم فداکاری و جان نثاری و عشق و ارادت قلبی این غلام بر وجود مبارک ثابت خواهد شد یا باز محل تأمل بوده هر روز با اسباب چینی آقای نایب السلطنه و سایرین باید وجود مبارک نسبت به این غلام و اجزایم متغیر بوده علی الاتصال در حالت تزلزل و خفت نوکری و زندگانی نمائیم و آیا بعد از انجام این کار متوقع این است که ترحم و تصدق فرموده این غلام را که از همه قوا افتاده است مرخص فرمایند خود را بگوشه ئی نشاننده بدعاگرئی وجود مبارک این چند روز عمر را ختم نماید و از شر مردم آسوده باشد یا خیر؟ زیاده حد و قدرت جسارت ندارد- الامر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۴

بلوای عامی احداث شد بعد در اصفهان «۱» آغاز شورشی گذاشتند بعد از آن در تمام نقاط ایران ساز مخالفت زدند و در کلیه خاک ایران، بجای بیات ترک و اصفهان نغمه پرشور مخالف خوانده شد و حقیقتا این مطلب از غرائب امور اتفاقیه دنیا است که هنوز اسرار آن بر هیچ مورخی مکشوف نشده و میتوانم

گزارشی است که «امین السلطان» در پاسخ دستور شاه (سند شماره هفت) نوشته و کوشش های خود را برای موقوف ماندن انحصار داخلی شرح داده نکات بسیار مهمی را حاوی است.

(۱) تلگرافی است از «ظل السلطان»، تحریکات علما را در اصفهان بر ضد قرارداد رژی بشاه گزارش داده است از اصفهان- قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم- اگرچه مفصلا همراه چاپارپست راپورت روز پنجشنبه و جمعه «آقای نجفی» و برادرش «شیخ محمد علی» و «ملا باقر فشارکی» را عرض کرده ام و لیکن بواسطه اعلاناتیکه در کوچه ها چسبانیده اند و هر جا که فرنگی را می بینند داد و فریاد می کنند، لاعلاج دیدم بتوسط تلگراف عرض کنم، در این دو روزه در میدان مصلی که در تخت فولاد است اجماعی کرده اند که در منبر رفته بر ضد دولت در باب تنباکو و بانک و غیره مطالب بگویند، آن جمعیت چون خارج و نزدیک جلفا بود، غلام بسیار متوحش شد که اسباب اغتشاش کلی نشود، «رکن الملک» و «کریمخان میرپنجه» را با سوار فرستاد و آن جمعیت را پراکنده کرد و مشایخ را مانع از رفتن آنجا شد، ولی این غلام نمیدانست در منبر و مسجد خانه شان چه میگویند و در مجلس درس چه مذاکره می نمایند؟ در این سه جا کشیدن قلیان را حرام و کشت و زرع تنباکو را حرام اندر حرام و حامی فرنگی را «کافر و واجب القتل» و نوکر و بستگان آنها را «نجس العین» اعلان کرده اند زیاده بر آنچه تصور بشود اظهار فضولی و جرأت کرده اند و کلمات ناشایسته بزبان آورده اند، بخصوص «شیخ محمد علی» و برادر «آقای نجفی»، و این غلام هم در همه جا بیش از قوه خود جلوگیری از آنها کرده همه اعلانات را کند و چند نفر هم از اشخاصی را که دنبال فرنگی ها فریاد کرده بودند بچنگ



آورده تنبیه کرد، با حالت ناخوش که در بستر افتاده‌ام بیش از قوه خودم و استعدادیکه دولت بمن داده است و حدی که مشخص کرده است جنیبده‌ام،

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۵

بگویم معما لاینحل است که هنوز هم احدی موفق بر حل آن نشده امتیازات بدول خارج

توضیح آنکه عادت مردم ایران. همیشه اطاعت صرف از دولت بوده و هرچه دولت اراده میفرموده، تمام ملت ایران کورکورانه بدون اینکه خود را مکلف بفهم جهت و مقصد و کشف نتیجه نفع یا ضرر بدانند، چشم بسته میپذیرفته‌اند و تا امروز دیده نشده است، که ایرانی در مقام اقدامات دولت حرکتی مخالف کند یا کلمه کاشف از عدم اطاعت و تمکین بگوید چنانکه در عهد سلطنت قاجاریه مکرر کارهای بزرگ اتفاق افتاد و نصف مملکت ایران بتصرف روس داده شد و هرات از تصرف ایران خارج گردید، بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس بضمیمه نصف بلوچستان بعنوان حق جوار تقدیم انگلیس گردید و چه بسیار امتیازات خانه برانداز، بدولتین مجاورتین داده شد، هزار مرتبه ضرر آنها زیادت‌تر از امتیاز انحصار دخانیات بوده، از قبیل امتیاز طبع پول کاغذی معروف باسکناس که به بانک انگلیس داده شده و فی الواقع از همان تاریخ ثروت ایران بیاد

نفس کسی بخلاف قانون بیرون نیامده است، ارزانی و فراوانی هم در کمال خوبی است و لکن این مشایخ سفیه که بنمک مبارک و بجیقہ مبارک که عقل ذیعقول از حرکات آنها مات می ماند که بچه پشتگرمی و بچه اطمینان این حرکات از آنها ناشی میشود و خود را مثل شب‌پره بشعله سخط و غضب دولت میزنند، باین جزئی حرکات غلام آرام نمی گیرند، گمان غلام این است که اگر آنها از طرف شخص همایونی نصیحت یا مؤاخذه سخت و بازخواست نبینند آرام نمی گیرند و رفته رفته اسباب زحمت بزرگی فراهم می‌آورند اگرچه این غلام ناخوش است، افتاده و گرفتار پادرد و همه‌جور مرض است اما برای نثار جان در راه ولینعمت و انجام فرمایشات همایونی بهره‌چرا حکم بفرمایند اطاعت می کنم و انجام میدهم و جان خود غلام در آن راه تصدق شود اسباب افتخار بازمندگان است- غلام بیمقدار «مسعود قاجار» مهر تلگرافخانه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۰۹

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۶

رفته و هرچه طلا- در این مملکت از تاراج اعراب باقی مانده بود، یا از ممالک دیگر، مثل هندوستان به‌مراه نادر شاه و قشون ایران آمده بود، با کمال میل و رغبت تقدیم ملت نجیب نوع پرست بریطانیای عظمی گردیده. بعلاوه ثروت هر ایرانی بواسطه تنزل نرخ نقره و نبودن سکه طلا برای مبادله با مسکوکات ملل مجاوره نصف شد و همه‌ساله هم مبالغی از این راه خسارت بر افراد ملت وارد می‌آمد، تا عاقبت حال این بانک با این مردم فلک‌زده بدبخت فقیر چه شد و لا سیما در این اواخر که نمیدانم در قمار شب یا خمار صبح یا اشاره چشم فتان مخمور دلبری ترسایا زیارت جمال دل آرام مسکوک طلا بانک انگلیس از قید داشتن سرمایه معین در مقابل آنهمه کاغذپاره‌ها که هر مثقالی از آنها بقیمت هزار مثقال طلا- بایرانیان بیچاره فروخته است بکلی آزاد شده، باری حالا کاری ببانک انگلیس موسوم «بشاهنشاهی» یا بانک روس موسوم «باستقراضی» نداریم و ضرر رواج پول کاغذی را آن هم بدون سرمایه بلکه بدون مفتش و سانسور ندیده میانگاریم، مقصود امتیازات خارجه است در داخله که آنهم یکی از آنها است چنانکه اجازه و امتیاز حفر اراضی و استخراج آثار عتیقه ملت فرانسه برای مملکت خودش کمتر از رواج پول کاغذی نیست و آنچه میسو دمرکان و مستر دلافاوار از اراضی شوش و شوستر برده‌اند، حتما از تمام طلاهای ایران گران‌تر و مرغوب‌تر بوده است، گذشته از آن دادن امتیاز ساختن راهها، بدو رقیب بدون مدت و شرط، البته غریب‌تر از آن یکی است و بخشیدن تمام خاک ترکمان‌نشین و آن صحراهای وسیعه مثل اترک و اتک و خاک مرو و سرخس و دشت گرگان و دهستان و دشت گرگان و دهستان و گنبد قاموس تا پشت دروازه خراسان بضمیمه یک ملیون تبعه کارکن شجاع بدولت بهیمه روس حتما از امتیاز دخانیات ضررش بیشتر و خطرش



هزار هزار برابر بوده و در هیچ‌یک از این امتیازات یا عبارۀ

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۷

آخری مملکت بخشی احدی از ایرانیان نفس نکشید، بلکه اگر هم برحسب حکایت یکی از اتباع خارجه برای یکی از ایرانیان یکی از هزار مفاسد این امتیازات را می‌شمرده، کلمه‌ای غیر از این نمی‌شنید بابا جان ما را کجا می‌برید صلاح مملکت خویش خسروان دانند ماها رعیتیم و تکلیف ماها اطاعت پادشاه و عبودیت خدا است چه فرمان یزدان چه فرمان شاه مجملا چنین ملتی یکمرتبه در مقابل استبداد ناصر الدین شاه، با آنهمه قدرت و شوکت که علی الظاهر در آن تاریخ مالک بود آنطور جنبشی بکند، که پادشاه را مجبور نماید که فرمان امتیاز را با آنکه طرف دولت بزرگ دنیا و اولین سلطنت اروپا بوده فسخ و ابطال فرماید، البته در چنین مطلب مهمی اسراری مکنونه هست و عجب‌تر آنکه همان قسم که قبل از بلوای دخانیات هرگز ملت مداخله بامور دولت نکرده بوده، بعد از قضیه دخانیات هم با آنکه دانشمندان اروپا حدس‌ها می‌زدند که دائما ملت بعد از این مراقب اعمال دولت خواهند بود و در هر موردی بلوی خواهند کرد و آن جنبش را فاتحه بیداری ایرانیان قصور کرده بودند و انتظار انقلاب داشتند ولی ابا در هیچ امری، اقدامی از طرف ملت بر ضد دولت مشاهده نشد، حتی در مورد استقراض از خارجه که در واقع فروش مملکت بود بجهل کرور تومان و همه ایرانیان هم این نکته را ملتفت بودند که این قرض بالاخره بگردن افراد ملت خواهد بود و در واقع هریک نفر ایرانی را دولت بی‌یک تومان فروخته یا لااقل رهن گذاشته ولی مطلقا کسی در مقام اعتراض برنیامد و حال آنکه ضرر استقراض بمراتب بیشتر از امتیاز انحصار دخانیات است، هیچ شاهدهی حاضرتر از قصه انحطاط مشروطیت ندارم که بعد از آنکه تمام مردم جان و مال در راه مشروطه میدادند همینکه صدای توپ بلند شد، همه مستبد شدند و صریحا مینوشتند مشروطه نمی‌خواهیم، مگر ملت آذربایجان که گویا خون

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۸

آنها غیر از خون سایر ایرانیان است و شرح این قضیه عما قریب نگاشته خواهد شد و در اینجا همین اشاره کافی است. پس باید تفحص کرد و جهت این جنبش غیر معمول را پیدا کرد و قبل از آنکه در مقام تفحص برآئیم، یک مقدمه مهمه مینگارم یعنی در اصل آن امتیاز مختصر نظر میاندازم که آیا واقعا اسباب اضمحلال ایران شد، یا آنکه این کلمه را برای هیجان خاطر عامه اختراع کرده بودند

## امتیاز تنباکو

### اشاره

بحکم عقل و شهادت تجربه امتیاز دادن باتباع خارجه مطلقا مضر و خارج از حدود اقتصاد و منافی بولتیک مملکت‌داری است؛ خواه در امور جزئی؛ خواه در امور کلیه، خواه باتباع دول معظمه قویه خواه باتباع دول ضعیفه، حتی آنکه از مرحوم معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا نقل میکنند که مکرر میگفته است «امتیاز جاروب کش خانه هم باتباع خارجه و دادن در حکم خراب کردن خانه است» و تمام عقلای عالم هم این نکته را تصدیق دارند و مطلب بحدی واضح و مسلم است که محتاج بنقل ادله و ذکر شواهد نیست، حتی آنکه شرح کمپانی هند شرقی را هم لازم نمیدانم ضمیمه نمایم، که چگونه بواسطه تحصیل پاره امتیازات جزئی، یک مملکت بزرگ را صاحب شدند، که هنوز هم در تصرف آنها است، و هکذا در مصر و مراکش و غیرها که اساس تصرفات سیاسی که بمراتب آسان‌تر از تصرفات مملکت‌گیری است، در عصر تمدن جدید بر تحصیل امتیازات و ازدیاد نفوذ است نه بر لشگرکشی و تحمل مخارج فوق العاده و فداکاری، چه از تحصیل امتیازات هم مقصود سیاسی حاصل میشود هم منافع مادی و مداخل مشروع

تحصیل خواهد شد ولی معلوم است تمام امتیازات بیک تیره و بیک منهج نیست بعضی سریع‌الثرتر از بعضی دیگر هستند، مثلاً از بعضی امتیازات ممکن است اتباع داخله هم فایده موقتی صوری ببرند مثل امتیاز کشیدن خط آهن. یا تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۳۹

استخراج معادن، البته تا مدتی مزدوران داخله بکار می‌افتند و برای سایرین هم اسباب آسایش فراهم می‌شود، اما بعضی از امتیازات از همان روز اول شروع مضر بحال مملکت و محل آسایش افراد ملت است مثل امتیاز طبع اوراق بعوض مسکوک طلا و نقره و امثال او، اما امتیاز انحصار دخانیات از قبیل شق اول است، نه ثانی، چرا که کمپانی صاحب امتیاز بملاحظه توسعه تجارت خود، در حمل تنباکو توتون بممالک خارجه عموماً و مملکت عثمانی خصوصاً ناچار بود که زراعت تنباکو و توتون را در ایران زیاد کند و مسلم است ازدیاد و رواج یک شعبه از زراعت باعث ازدیاد ثروت عمومی ملت و انتفاع ملک و رعیت می‌شود، بعلاوه چنانکه نگاشتیم جماعتی از مردم بیکار قهراً مشغول کار می‌شدند و تحصیل معاش مینمودند بلی فقط دو ضرر یا خبط بر آن کمپانی متصور می‌شد، یکی خیلی عامیانه که جز در میان مردمان بی‌علم و اطلاع جانی دیگر مذاکره نشده است و آن این است که دولت انگلیس بواسطه آن کمپانی می‌خواهد ایران را مثل هندوستان تصرف نماید ما نمی‌گوئیم، دولت انگلیس بکلی از این تهمت مبری است ولی می‌گوئیم اگر دولت انگلیس مانعی مثل روس نداشت و پولتیک او اقتضای تصاحب ایران را میکرد هزار وسیله نزدیکتر و بهتر از آن امتیاز حاضر و موجود داشت و گذشته از وسائل سیاسی هروقت اراده میکرد که ایران را ضمیمه مستملکات خود قرار بدهد با چهار فوج سرباز هندی و بلوچ که از طرف بلوچستان بفرستد و سه چهار فوج از ملت افغان که از طرف سیستان داخل ایران نماید و سه چهار فروند جهاز جنگی او که از دریای فارس در بوشهر و عباسی و محمره [خرمشهر] از روی آب آتش‌افشانی کنند، در فاصله بیست و چهار روز تمام ایران غیر از بنادر خزر و سرحد آذربایجان را بحیطه تصرف خود درمی‌آورد و در آن دو نقطه هم نه اینکه از طرف دولت ایران حرکتی امکان داشته باشد، بلکه چون رقیب

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۰

او در آن حدود صاحب قدرت است و میتواند قوه بحری خود را از طرفی و قوای برای خود را از طرفی دیگر باستقبال بفرستد، لهذا شاید اسباب زحمت و اشکال برای انگلستان فراهم گردد و الا دولت علیه ایران به تیر اول کشته خواهد شد و اینکه دولت ایران را هنوز در ظاهر مستقل می‌خوانند و یکی از دول آسیا می‌شمارند نه از حیث قوای دولتی خود ایران است، بلکه پولتیک دول اروپا و وضع و محاذات مملکت ایران در آسیا طوری واقع شده که به همین حالت ضعف و انکسار امروزی باز ممکن است سالها بلکه قرن‌ها اسما مستقل بماند و اینکه بعضی از سیاسی دانهای ایران می‌گویند ترس و احتیاط دولت انگلیس و روس در باب تصرف ایران فقط از ایلات ایران است از جمله مطالب بسیار مضحکه است و گویا هنوز خبر از حالت ایلات ایران ندارند که اولاً تمام رؤسای ایلات ایران رسماً دست تبعیت بیکی از این دو دولت داده‌اند از قبیل بختیاری قشقایی شاهسون و غیره ثانیاً استعداد ایلات فقط این است که در طرق و شوارع ایران بدزدی مشغول شوند و جلو پنجاه نفر قاطرچی بی‌اسلحه، یا شتردار، یا زوار و عابرین سیل. از کسبه بازار را به‌بندند، نه اینکه در جلو یک فوج بلکه یک‌دسته سرباز مشق کرده نظامی با اسلحه جدید الاختراع و توپهای معروفه را بگیرند، بعلاوه امسال تمام قوای داخله ایلات ایران بمعرض امتحان آمد، یعنی بعد از آنکه دولت اساس مشروطیت را منهدم فرمود ناچار شد که برای ازدیاد قوای خود از ایلات بزرگ ایران کمک بطلبد و استمداد نماید و همه قسم همراهی با آنها کرده و در واقع متوسل بآنها شدند، با این حالت پانصد الی هفتصد نفر از بختیاری، و صد نفر از سنجاب و پنجاه نفر از کوران و دویست نفر از شاهسون و صد نفر از کلهر توانستند، در پای تخت حاضر نمایند، آنهم اغلب بدون اسلحه،

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۱

آنهم سوارچریک، نه سواره نظام تربیت شده جنگ آزموده و نه آنکه جمعیت ایلات اینقدر کم باشد بلکه با ایلات ایران مدتها است

مشغول زراعت شده‌اند و آنها که زراعت ندارند، ناچار از شبانی و گوسفندچرانی هستند و آنها که گوسفند و شتر هم ندارند کسب آنها منحصر است براه‌زنی و معلوم است، این گونه اشخاص هرگز نمیتوانند جلو جهازات جنگی انگلیس یا قزاق سواره روس یا سواره نظام ژاپن را بگیرند و بر فرض هم که بتوانند بچه دلخوشی بگیرند و بکدام جهت در راه این دولت پوسیده از هم در رفته جان‌بازی نمایند راستی گویا هنوز بر بسیاری از اتباع داخله و خارجه این مطلب مشتبه مانده باشد که خیال میکنند ملت ایران راضی باین دولت و این سلطنت هستند لهذا خوب است ما جرئت کنیم و این پرده غفلت را یکمتر به پاره کنیم و مقراض ما عبارت است از یک جمله و منطبقین یک قضیه فرضیه.

خیر الکلام قل و دل و هی هذه.

پس دولت انگلیس مقید نبود که از راه امتیاز انحصار دخانیات ایران را تصرف نماید و ثابت شد که این یک مطلب که در آن تاریخ مشهور شد حرف عامیانه بوده و قابل اعتماد و اعتبار نیست.

مطلب دیگر که ممکن بود از این امتیاز خسارتی بملت ایران وارد شود این بود که شاید قیمت تنباکو توتون در ایران گران شود. این مطلب را نمی‌توانیم انکار نمائیم و البته کمپانی بر قیمت معموله قبل از انحصار میافزوده ولی باید منافع آن را با مضار آن مقایسه و موازنه نمائیم تا معلوم شود کدام یک از دو کفه میزان سنگین‌تر است.

فرض میکنیم قیمت تنباکو توتون دو مقابل یا سه مقابل آنچه بود بشود آیا این جزئی خسارت شخص مقابلی نمیکند، با آن همه منافع عمومی نوعی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۲

که از ترویج زراعت تنباکو توتون در ایران بمالکین املاک عاید شود، مگر آنکه ما هم مثل سایر افراد ملت ایران بگوئیم بفلان آدم نفع میرسد چه دخلی بمن دارد من چرا روزی یک شاهی ضرر کنم که فلان آدم از زراعت تنباکو هزار تومان فایده برد. عقیده تمام ملت ایران همین است، چرا که هنوز حقیقت نوع‌پرستی و روح حیات اجتماعی بر آنها معمول است و غیر از خودپرستی چیز دیگر در عالم نفهمیده و ندانسته‌اند و تمام بزبان حال و قال میگویند (انا و لا غیر)

مجملاً قطع نظر از ازدیاد ثروت عمومی هر عاقلی میدانند که استعمال تنباکو و توتون جزء ضروریات معاش انسانی نیست و هر آدمی میتواند خود را از این مخارج بیهوده که غیر از سل و ضیق النفس و ضعف قلب و ضربان قلب و ورم ریه و خرابی دندان و سیاهی صورت و کوتاهی عمر نتیجه دیگر ندارد آسوده نماید و فرضاً گران باشد و نتواند مطلقاً ترک کند اقلاً میتواند از سم نکوتین کمتر میل نماید مثلاً حضرت سپه‌سالار اعظم که سالی شش هزار تومان مخارج کشیدن قلیان دارند و روزی دویست قلیان میل میفرمایند ممکن است بعد از گران شدن تنباکو دویست قلیان را بیک صد قلیان تنزل بدهند و بدون اینکه متحمل ضرر مالی بشوند مبلغی هم بر صحت مزاج خود بیافزایند، تا برسد بآن کسیکه روزی ده سیگار میکشد و صد دینار بر او تمام میشود وقتی که قیمت توتون مضاعف شد بدون اینکه متحمل ضرر مالی بشود میتواند بجای ده سیگار پنج سیگار استعمال نماید، آن هم از راهی دیگر اصلاح میشود و آن این است که امروزه در تمام ایران چند قسم تنباکو معروف و متداول است «حکان» در اصفهان «ضداق» در طهران زیراب و ساچون در کرمان حاجی آبادی و کلانتری در یزد طبسی در خراسان کاشی در قم و هکذا و اغلب در همان نقاط از تنباکوهای مزروعی داخلی بعوض آنها میفروشد مثلاً در اصفهان تنباکوی کرو کند را بجای

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۳

حکان کیسه میکنند و همان خطوط را که در شیراز روی پوست و کیسه تنباکوی حکان مینویسند تقلید نموده و عیناً همان کیسه‌های تقلبی را بجای تنباکوی حکان بمردم اصفهان میفروشد و در ازای یکمن چهار قران یکمن بیست و چهار قران پول میگیرند واقعا از هوش مردم اصفهان خیلی غریب است. که همه شنیده و میدانند که حکان یک مزرعه بیش نیست و نهایت دو هزار

کیسه تنباکو از آنجا عاید میشود و حال آنکه اقلاً پنجاه هزار کیسه در اصفهان با اسم حکان معامله میشود که اغلب یا تنباکوی دور شهری اصفهان است و یا تنباکوهای مختلفه فارس که باین اسم باصفهان میفرستند و در کاشان و سایر جاها هم همین قسم تقلبات معمول است ولی کمپانی ملتزم بود که هر تنباکویی را در مرکز گیروانکه بسازد و با اسم خودش بفروشد پس اگر بنده بجای یکمن دو تومان چهار تومان با تنباکوی حکان میدادم اقلاً مطمئن بودم که واقعا تنباکوی حکان خریده و کشیده‌ام

پس معلوم شد، که این هر دو ایرادی که بر وجود امتیاز رژی در نزد مردم ایران معروف شده بود واهی و بی‌مأخذ است، چنانکه همان امتیاز در عثمانی باقی مانده و نه مملکت عثمانی بتصرف انگلیس آمده و نه آنقدرها تفاوتی در قیمت تنباکو حاصل شده است، بعد از تهیه این مقدمه شروع میکنم بآنچه در معنی اسباب این شورش و هیجان شد، چه ظاهر این مطلب را همه دیدند که ابتدا در آذربایجان مرحوم حاجی میرزا جواد آقای مجتهد، بعد از آنکه نتوانست امتیاز کمپانی را بهم بزند حکم بحرمت استعمال تنباکو و توتون نمود در طهران هم مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی همین حکم را فرمود و سایر علمای آن عصر هم تبعیت کردند، سوای امام جمعه مرحوم و آقای آقا سید عبد اله که گویا تقدیماتی از کمپانی گرفتند و بحمايت او و دولت برخاستند، در اصفهان هم آقایان دو دسته شدند آقایان مسجد شاهی یعنی آقای نجفی و مرحوم ثقة الاسلام و اتباع آنها حکم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۴

بحرمت کردند و آقایان چهار سوقی‌ها، مرحوم آخوند فشارکی و مرحوم آ میرزا محمد هاشم حکم بحلیت فرمودند و بهمین واسطه میان دو طایفه نزاع سختی در گرفت و یکدیگر را تکفیر کردند و بواسطه اختلاف کلمه کاری پیشرفت نکرد و یکدفعه صورت حکمی از مرحوم حاجی میرزا حسن شیرازی که در آن ایام مرجع تقلید تمام ایرانیان بوده و او را آیه الله میخوانند منتشر شد و اصل صورت این است که ذیلا درج میشود.

(الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است)

بعد از انتشار این حکم اعم از اینکه واقعیت داشت یا جعلی بود یکدفعه تمام مردم در تمام ولایات بلوی کردند و قلبانها را بزمین میزدند و میشکستند و احدی جرئت نمیکرد قلبان یا سیگار و یا چیق استعمال نماید، بعلاوه از اینکه دو ثلث مردم ایران واقعا قلبان و سیگار کشیدن را ترک کردند، حتی آقایان مخالف هم بعد از انتشار این حکم مجبور بتمکین و اطاعت شدند و احدی را قدرت اظهار مخالفت باقی نماند، حتی زنهای محترمه شاه در اندرون در حضور او قلبانهای خود را زمین زده و شکستند، در مجلس دربار و منزل وزرا هم ابداء ممکن نبود قلبان یا سیگار حاضر نمایند نه وزیر جرئت میکرد قلبان بخواهد و نه پیشخدمت و قهوه‌چی تمکین از آوردن میکردند، این بود که شاه مرحوم مجبور شد فرمان فسخ امتیاز رژی را امضاء فرمودند و صورت آن را بتمام ولایات تلگرافا اعلام نماید.

اما جهات واقعیه آنقدر جهات مختلفه گفته شده و میشود که مورخ نمیتواند بیکی از آنها اعتماد نماید و چون نگارنده در آن تاریخ در کرمان مشغول تحصیل بوده چندان مربوط باین عوالم نبودم که در مقام تحقیق برآیم لهذا از آنچه گفته شده و شنیده‌ام بعضی را که با السنه معقول‌تر و بیشتر قابل اعتماد است مینگارم.

امین السلطنه بازو در بازوی قنسول روس

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۵

عقیده بسیاری از درباریها این بود که خود شاه مرحوم بعد از آنکه اجازه فرمود و کمپانی هم مشغول کار شد بواسطه تجملات زیادی که آن کمپانی بر خود بسته بود، رفته‌رفته یا از حسد یا از ترس اینکه مبدا نفوذ دولت در انظار مردم کم شود پشیمان شد و خودش تحریک کرد آقایان را که بر ضد این امر قیام نمایند ولی این مطلب چندان با براهین عقلیه و شواهد حسیه سازش ندارد، چه بعد از آنکه امتیاز رژی بهم خورد تا مدت‌ها شاه مرحوم بر ضد آن آقایان کار میکرد و مدتها اوراقی با اسم روزنامه غیبی در نکوهش

آنها منتشر میشد که معلوم بود از دستگاه سلطنت خارج؛ میشود بعلاوه فسخ فرمان رژی برای شاه پنج شش کرور تومان تمام شد و مثل ناصر الدین شاه پادشاه ممسکی هرگز حاضر نمیشود پنج شش کرور تومان ضرر را متحمل گردد.

بعضی دیگر میگویند رقابت نایب السلطنه با صدر اعظم موجب این انقلابات شد، چرا که واسطه در اتمام امور آقای صدر اعظم بوده نایب السلطنه بر ضد او این اسباب چینی‌ها را کرده این حرف هم بنظر دقت درست نیست، چرا که اولاً- خود نایب السلطنه مبالغی تقدیمات از کمپانی گرفته بود و ثانیاً نایب السلطنه را بخوبی میشناسم و عدم لیاقت او را در اینگونه موارد کاملاً امتحان کرده‌ام بلی نایب السلطنه اگر در امری مخالف شود منتهی وسیله او رمل‌ورزی و سحر است و بقوت دعا و جادو کار میکند نه باین وسائل باز جهت سیم بیشتر در ذهن رسوخ مینماید و آن این است که گفته‌اند ظل السلطان از عداوتی که با صدر اعظم و نایب- السلطنه داشت و تازه شاه بتحریک آنها ادارات او را پس گرفته بود و این کار را هم بدون مشورت و استحضار او کرده بودند، لهذا او اسباب چینی کرد و اگر این کمپانی از ملتی دیگر بود ما فوراً این حرف را باور میکردیم چرا که ظل- السلطان در دسیسه کاری و اسباب چینی کردن یدی طولی داشت ولی در ماده ملت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۶

انگلیس او را فدائی محض شناخته، لهذا در قبول آن تأمل دارم ولی این نکته را هم انکار نمیتوانم کرد که ظل السلطان میتوانست جلو آقایان اصفهان را به بندد و مانع از اقدامات آنها برضد کمپانی بشود و ابداً اقدامی نکرد بدیهی است که بعضی اقدامات غیر مفیده نمود که بر هیجان مردم افزود از قبیل چوب زدن بحاجی محمد حسن تاجر که تنباکوهای خود را آتش زد و سوخت و به کمپانی نفروخت برخی دیگر ظواهر امر را صحت دانسته و چون مدیر فتنه و مؤسس بلوی حاجی ملک التجار طهران بود فقط او را منشاء شناخته و میگویند چون رواج امر کمپانی در ایران مضر بحالت تجارت تجار ایرانی بود لهذا ملک التجار بدستگیری سایر تجار پایتخت و سایر بلاد در اضمحلال او سعی نمودند این قول هم بسیار ضعیف است چرا که ملک التجار طهران نه بخودی خود چنین جسارتی داشته و نه کسی بود که صد دینار از جیب خودش مخارج نماید. و حال آنکه در امر ابطال کمپانی دخانیات مبالغ کلی مخارج شد و بعد از آنکه جهت اخیره را نگاهشتم معلوم خواهد شد که حاجی ملک چرا از زیادتر از دیگران سنگ به سینه میزده و از کجا اطمینان داشته که علناً با شاه مرحوم مخالفت کرده؟!

### کمپانی رژی فدای رقابت روس و انگلیس شد

عقیده عامه سیاسیون این است که ابطال امر کمپانی مزبور فقط بواسطه رقابت روسها بوده با انگلیسها و چون این امتیاز را شاه مرحوم در لندن، در سفر اخیر اجازه فرموده و روسها مطلع نشدند، که قبل از شروع جلوگیری کنند یکوقت ملتفت شدند که تیر از شصت و کار از دست رفته و کمپانی بسرعت هرچه تمام‌تر در ایران پیشرفت میکند و علاوه از نفوذ تجارتنی نفوذ پولتیکی هم تحصیل نموده و انتظار کافه مردم بآن متوجه است و در هر شهری حتی در مرکز ادارات

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۷

آنها، محترم و مصون از تعرض حکومت داخلی است و شاید یک ثلث از مردم ایران یکوقتی باسم معاونین و حامیان تجارت داخل در حوزه تبعیت و مشمول حمایت انگلیس شوند و رفته‌رفته اسم روسها را هم مردم فراموش نمایند و زحمات چندین ساله آنها بهدر رود، این بود که جدا بر ضد آن کمپانی اقدام کردند و مبالغ کلیه که باختلاف از یک کرور تومان الی سی صد هزار تومان گفته‌اند در سر این کار خرج کرده‌اند و ملک التجار که از قدیم خود را بآنها بسته بود برای انجام مقاصد آنها اقدام باین امر نمود و در واقع پشتش بحمایت روسها گرم بود و اول کسیکه در طهران از حکم شرع اطاعت کرد و استعمال تنباکو و توتون را موقوف نمود سفارت روس بود که بمجرد انتشار حکم حرمت آنچه قلیان در قهوه‌خانه سفارت بود تمام را شکستند و بتمام اجزاء سفارت

حتی قراولهای دم در سفارش کردند که سیگار و چقی نکشند و یکی دو نفر که گاهی سیگار کشیده بودند از سفارت چوب مفصلی خوردند و اخراج شدند و همان قوه بود که جلو عیظ و غضب شاه را بست و مانع شد از اینکه در جلو اقدامات مردم اظهار شدت و سختی نماید و مسلما اگر آنها مانع نشده بودند هرگز شاه مرحوم با آن استبداد ذاتی و عادی. بمیل مردم تمکین نمیکرد گرچه ده هزار نفر هم در میانه کشته شوند و بهمین دلیل بعد از آن در هیچ امری ملت برخلاف دولت حرکت نکرد چرا که محرک نداشتند و از اینجا معلوم میشود که مشروطه‌خواهی ایرانیان هم بموجب اشاره و تعلیمات دولت انگلیس بوده و چون انگلیسها بملاحظه معاهده ساکت شدند، نه تنها گلوله توپ مجلس را بهم شکست بلکه از آنهمه مشروطه‌خواه صدائی بلند نشد و اگر صدائی دادند و نفسی کشیدند بر ضد مشروطیت بود و چنانکه نگاشته شده همان اشخاصی که در مجامع و مناظر قتل شاه را میخواستند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۸

و بمشروطیت قناعت نداشتند و میگفتند حتما باید آنچه در فرانسه واقع شده در در ایران هم واقع شود بعد از واقعه ۲۳ همانها نوشته تمام میکردند که ما مشروطه نمیخواهیم و مشروطه برای ملت ایران سم قاتل است.

باری از اینکه در این جمله معترضه قدری بسط دادم معذرت میخواهم و متوسل بقول روضه‌خوانها میشویم که (الكلام یجر الکلام) حالا برمیگردیم باصل مقصود و رشته از دست رفته را بدست آورده و میگوئیم:

نخستین قرض که بگردن دولت ایران ماند همانا قرضه رژی است که بعد از آنکه فرمان پادشاهی بر فسخ امتیاز او صادر شد مقرر گردید تمام خسارات او از جمله عجایب عالم است و ای کاش بدست ما میآمد تا عینا در این کتاب درج کنیم اول تقدیمات شاه و وزرا و شاهزادگان نوشته بودند و معلوم میشد که آنکه از همه کمتر فایده برده خود شاه بوده است، بعد از آن تقدیمات بسایر رجال دربار و مواجب اجزاء تا آن تاریخ و لباسهای آنها و اجاره محلها و ادارات و انبارها برای ضبط تنباکو کرایه و مخارج مدیر و رئیس و دفتردار و سایر اعضائیکه از لندن آورده بودند، یا از مرکز باطراف فرستاده بودند، و قیمت آنچه تنباکوی موجودی در تمام ایران بوده و خریدارند و قیمت کاغذ و پاکت که بآدرس کمپانی طبع شده و آنچه در تمام شهرهای ایران بحکام و محترمین رشوه داده‌اند و و تمام آنها را از روزیکه داده بودند تا تاریخی که پول آنها را پس بدهند، با فرع حساب کرده و از دولت مطالبه کردند، دولت ایران یعنی ناصر الدین شاه مرحوم بدون اینکه در مقام تحقیق برآید که آیا تمام آنها صحیح است یا نیست تمام را ناچار برعهده گرفت.

### اولین قرضه از بانک شاهی

چون چنین پولی نداشتند ناچار از بانک شاهنشاهی قرض کردند و بکمپانی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۴۹

مزبور تسلیم نمودند، این بود اولین قرض دولت که در دوره ناصر الدین شاه از خارجه استقراض شد، بعد از آن هم گاهی ناصر الدین شاه قرض میکرد اما هرگز از صد هزار تومان متجاوز نمیشد و خیلی زود میپرداخت و ارثی که از او برای ولیعهدش یا مملکتش باقی ماند از هر جهت همان قرضه بانگ بود، با هفتصد هزار تومان قروض متفرقه، از تجار داخله و خارجه و مبلغی هم حقوق ارباب حقوق مخصوصا اهل نظام باقی مانده بود که مطالبه میکردند و بنابر عادتی که آن مرحوم داشت نصف مالیات را هم که تازه شروع شده بود گرفته و بمصرف رسانیده بود، مرحوم مظفر الدین شاه در هیجدهم ذی قعدة ۱۳۱۳ در تبریز بتخت سلطنت نشست و در اواخر همان ماه در حالتی که سوای مبالغ کثیر قرض چیزی دیگر نداشت با پولتیکتی که صدر اعظم برایش تهیه کرده بود روانه طهران شد «۱» و هزارها نوکرهای قدیمی خود را با هزار وعده و نوید همراه آورد و



(۱) مظفر الدین شاه در تبریز نشسته و در آمدن پایتخت امروز و فردا میکند و صدر اعظم امین السلطان مشغول حل و عقد امور است و گزارش تمام کارها را تماما با تحسین از طرف شاه پذیرفته میشود روز بروز بعرض میرساند. عامه خیلی انتظار ورود مظفر الدین شاه را دارند و همه تصور میکنند این مرد چهل ساله که بیست سال است در حاشیه مشق سلطنت کرده است همینکه وارد شود و بر تخت بنشیند ایران را بهشت برین خواهد کرد. خیلی ها هم بودند که فکر میکردند ناصر الدین شاه پادشاه پرخرجی بود و هشتاد زن و حرمخانه مفصل او مجال بمصارف عام المنفعه نمیداد در این اواخر بواسطه بالا رفتن سال به کارها رسیدگی کم میکرد و خیلی وزرا بخصوص صدر اعظم را باختیار خود واگذاشته بود البته شاه نو از همه این معایب مبرا است و خیلی هم جوان نیست که نی تجربه گی او مایه زحمت ملت بشود ولی خواص که باخلاق مظفر الدین شاه آشنا بودند باین بیانات پوزخندی زده صریحا نمیگفتند در هر حال شاه از تبریز حرکت نمیکرد این توانی و تراضی برای چه بود آن روزها کسی نمیدانست ولی بعدها که باخلاق خرافات پسند-

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۰

هریک از آنها هم جماعتی از کسان و بستگان خود را آوردند و همه آنها را از تجار تبریز سه ماهه و شش ماهه مخارج راه خود را قرض گرفتند و یقین داشتند بورود طهران پول مثل باران بهاری بر سر آنها خواهد بارید و هریک در نزد خود خیالها میکردند و عماراتی میساختند و املاکی تهیه مینمودند و کمترین مقامی که برای خود انتخاب مینمودند سپهسالاری و صدارت بود، و فی الحقیقه هم چند نفر هم دستخط صدارت قبل از وقت گرفته بودند مثل حکیم الملک و عین الدوله و ناظم الدوله و غیره و غیره. مجملا قافله گرسنگان در اواخر شهر ذیحجه ۱۳۱۳ وارد طهران شدند و لدی الورود بطرف خزینه عامره شتاب کردند که جیب و بغل خود را پرکنند ولی بدبختانه در خزینه عامره ابداء دیناری مسکوک نبود و در خزینه اندرون هم کمتر از سیصد هزار تومان مسکوک طلا بود و از تقسیم آن هم بار آنها بار نمیشد، پس ناچار شده بطرف اطاق موزه دویدند.

دنباله پاورقی

این شاه برخوردارند معلوم شد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بمناسبت نحوست عدد سیزده نمیخواهد در سال ۱۳۱۳ که ۱۳ دو آتشف است بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد و این همه تانی برای آنست که ماه محرم ۱۳۱۴ نزدیک میشود و عذری برای تأخیر تاجگذاری پیش بیاید بهمین نظر زودتر از ۲۴ ذی حجه ۱۳۱۳ وارد پایتخت نشد و در ربیع الاول تاجگذاری کرد.

امین السلطان میدانست که باید دل اطرافیان شاه را بدست آورد بنابراین از کارداران ترکها و هرکس که از فارسها که طرف علاقه شاه واقع میشد مضایقه نمیکرد ولی ترکها که میخواستند زودتر همه کاره و دارای همه چیز شوند با کمال بیحوصلگی بامید موقع مناسبتر روز می شمردند.

ص ۹ و ۱۰ «شرح زندگانی من تألیف عبد اله مستوفی»

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۱

### رسیدگی بدفاتر مالیه و پول خانه

شرح اوضاع آن عصر از غارت موزه، از وظیفه این تاریخ خارج است و ما همین قدر بمناسبت مقام مقدمات استقراض را مینگاریم و کاری بکار حوادث جزئی آن ایام نداریم، لهذا از اطاق موزه بیرون میرویم و بدفتر مالیه وارد میشویم که برحسب حکم شاه مرحوم مقرر شد، در دفتر جمع و خرج ایران رسیدگی شود و مخارج زیادی هرچه هست قلم بگیرند. که شاید محلی برای اشخاص تازه



وارد پیدا کنند و مدتی در دفتر مالیه دقت و تفحص نمودند و فی الحقیقه محللهای عمده هم پیدا کردند مثلا، قریب یک کرور موجب خانمهای اندرون شاه مرحوم را یا از اصل زدند یا جزئی باقی گذاشتند، موجب شاهزادگان بزرگ مثل ظل السلطان و نایب السلطنه و غیره را نصف و ثلث کردند و بالاخره قریب دو کرور محل پیدا کردند، که تمام آنها را نوکرهای شاه فرمان صادر کردند، و بردند و بعد از چندماه باز محل خالی پیدا شد و شاه مرحوم بر میرزا علی اصغر خان امین السلطان سخت گرفت که حتما یا مبالغی کلی استقراض نماید و یا آنکه از حقوق مردم متفرقه کسر نموده محل موجب به نوکرهای شاه بدهد و مبلغی هم نقدا حاضر نماید، تا پول خانه!! به بعضی از آنها که هنوز خانه ملکی ندارند داده شود، صدراعظم انجام این هردو فقره را در قوه و استطاعت خود ندید و بدفع الوقت گذرانید، درباریها هم کمتر او را مانع از خوشبختی خود میدانستند، در عزل او یک دل و یک جهت شدند، از آن طرف فرمانفرما هم که یکی از اشخاص لایق ایران، بلکه از اعجوبه‌های زمان است و بواسطه سارلانانی ذاتی و لیاقت فطری خود بمقامات عالیه رسیده و خواهد رسید و در موقع قتل ناصر الدین شاه فرمانفرمای ایالت کرمان بود و بلافاصله بطهران آمد و بواسطه رسوخیکه در مزاج شاه مرحوم و نفوذی که در دربار آن مرحوم داشت، که

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۲

اغلب از آنها ظاهرا و تمام آنها معنا و ماده در تبریز نوکر او محسوب میشدند، امیدوار بود که بمجرد ورود بمقام سپهسالاری میرسد و صدراعظم با او نساخت و او را مجبور از قبول حکومت خیلی ساده طهران ساخت، فرمانفرما تا مدتی با خود صدراعظم مذاکره میکرد بلکه با نهایت عجز و التماس منصب وزارت جنگ را از او درخواست مینمود و بقای او را در مسند صدارت باین شرط ضمانت میفرمود ولی صدراعظم یا از شدت غرور، یا از روی جهالت و عدم بصیرت استدعای او را نپذیرفت و صریحا رد کرد و بالاخره فرمانفرما مأیوس شد و بدون اینکه منافقانه برضد او قیام کند التیماتوم داد، که دیگر طاقت تحمل ندارد و اگر این مرتبه هم صدر اعظم استدعای او را رد کند، حتما در مقام عداوت و خصومت با او برمیآید و در عزل او اقدام میکند و شب آخر از خانه صدر اعظم بیرون رفت در حالیکه صریحا باجزای صدر اعظم گفت که «من از فردا صبح در نهایت شدت در عزل صدر اعظم سعی خواهم کرد» و همین قسم هم شد و طولی نکشید که بواسطه اسباب چینی‌های فرمانفرما و شدت طمع درباریان صدر اعظم با آن همه خدماتی که بشاه کرده بود، معزول شد و بلافاصله روانه قم گردید و مدتی مدید که قریب بدوسال باشد در گوشه قم منزوی شد و اگرچه فرمانفرما برای عزل او وسائل بسیار برانگیخته بود از جمله احداث فتنه داخلی در طهران مابین مرحومین امام جمعه و میرزای آشتیانی در سر موقوفات خان مروی واداشته و امتداد آن فتنه تا حدی که خاطر شاه بکلی افسرده شده بود و واداشتن شاه بر اینکه در شب میلاد خود، سیصد عدد اشرفی برای تشریفات عید مولود خود از امین المملک برادر اتابک وزیر خزینه و صاحب اختیار مالیه بخواهد. که فردا در موقع سلام آن اشرفیها را بدست مبارک بعمله و اجزاء خلوت مرحمت فرماید و جواب دادن امین المملک که چنین وجهی موجود نیست و بلافاصله آمدن فرمانفرما

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۳

و عوض سیصد اشرفی سه هزار اشرفی تقدیم کردن و امثال اینها که باعث ازجار خاطر شاه ساده لوح، پاک فطرت، از صدر اعظم میشد ولی اصل مطلب همان بود که اشاره کردیم، یعنی درباریان تازه وارد میخواستند مثل نوکرهای سی چهار پنجاه ساله ناصر الدین شاه صاحب پارک و عمارت عالی و املاک و مستغلات بسیار و موجب بی شمار شوند و صبر هم نمیکردند بلکه آنچه را که نوکرهای شاه مرحوم در ظرف سی چهار سال تحصیل کرده بودند، شاه هم کمال میل بلکه منتهی آرزو را داشت که، مقاصد تمام آنها را انجام فرماید و وضع مالیه ایران هم چنین اقتضائی نداشت، بلکه بقدر اشتیهای نامحدود یک نفر حکیم المملک «۱» که ظاهرا طبیب مخصوص شاه و باطنا فرمانده مطاع پادشاه، یا معشوق متبوع او بود، نمیشد چه جای دیگران بنابراین امر، آنها محدود بود میان دو مطلب، یا آنکه تمام حقوق ارباب حقوق را قطع کنند و محل حقوق مقطوعه را بنوکرهای شاه بدهند و یا آنکه مبلغی از خارجه

قرض کنند و فوراً

(۱) میرزا محمود خان پسر میرزا علینقی حکیم‌باشی اصفهانی الاصل که مدت‌ها ساکن بروجرد بود مدتی نزد دکتر تولوزان مشغول بکار شد و علم طب آموخت در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در جزء طبای و لیعهد (مظفر الدین میرزا) درآمد و در سال ۱۳۰۴ ملقب به مشیر الحکماء شد.

مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات خود می‌نویسد: «مظفر الدین شاه به پیشکاری عین الدوله وارد شد پس از ورود کار به امین السلطان قرار گرفت حکیم الملک. سید بحرینی بصیر السلطنه. امیر بهادر در مزاج شاه نفوذ دارند حکیم الملک را حافظ مزاج خود میداند امیر بهادر را حافظ جان خود، سید بحرینی را مستجاب الدعوه. بصیر السلطنه طرف صحبت ...» حکیم الملک مورد نظر انگلیسها بود و حتی قرار بود که بمقام صدراعظمی نایل آید که روسها پیش‌دستی کرده و امین السلطان را بدین مقام منصوب نمودند.

حکیم الملک در سال ۱۳۲۱ ق به حکومت گیلان منصوب و دو ماه بعد بطور ناگهانی درگذشت.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۴

تسلیم نوکرهای شاه شود، در باب مطلب اول صدر اعظم اظهار عجز میکرد که ممکن نیست حقوق و مواجب طبقه نظام را قطع کنند و سایر طبقات هم یا اهل علم هستند، یا سادات و اهل فقر، که گذران آنها منحصر است بهمین مستمری و وظیفه که از دولت میگیرند و اگر بخواهد دست بترکیب حقوق آنها بزند مفسد بسیار بزرگ احداث خواهد شد، بعلاوه ناله و نفرین آنها بنیاد سلطنت را برمیکنند.

اما استقراض هم باعث اغتشاش و بهم خوردن مملکت و ننگ ذاتی خواهد شد.

### حکومت فرمانفرما

مجملاً- صدراعظم معزول شد و فرمانفرما در ظاهر سپه‌سالار و در باطن همه کاره شد و چشم شاه و دربار باو روشن بود، که فکر یک مبلغ هنگفتی خواهد کرد، اما فرمانفرما ابداً حاضر نشد که گرفتار لکه تاریخی و ننگ ابدی استقراض از خارجه شود و تمام را بدفع الوقت گذرانید.

فرمانفرما خیال سلطنت داشت و مکرر میگفت هرکاری که از آن مشکل تر نباشد راهی دارد هرگاه شخص از راهش داخل شد بمقصود میرسد و تصور کرده بود که براه کار وارد شده زیرا که قلب شاه را بخود جلب نموده و تمام اعضای دربار را با خود متحد ساخته و در اندرون شاه هم رسوخ کامل حاصل نموده، توضیح آنکه خواهرش حضرت علیا خانم محترم اندرون بود و بوجود شاه تسلط و نفوذ مخصوص داشت و حکیم الملک که مشوق شاه بود گمان کرده بود که بواسطه دادن دوازده هزار تومان یکدفعه باو فوق طمع او را گرفته و او را عید عید نموده و مخبر الدوله را که وزیر تلگرافخانه بود وزیر داخله نموده و باین جهت نهایت ممنون کرده و با خود متحد ساخته و هکذا سایر درباریان را علی‌قدر مراتبهم هریک را بیک وسیله با خود دوست و متحد ساخته است غافل از اینکه در تمام این مراتب اشتباه نموده است اولاً خواهرش از او رضایت باطنی ندارد چنانچه در عزل او

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۵

همراهی نمود ثانیاً حکیم الملک بماه‌های دوازده هزار تومان قانع نیست تا چه رسد بیک دوازده هزار تومان ثالثاً مخبر الدوله از اسم وزیر داخله که ابداً اسم ندارد ملول است نه ممنون و همچنین سایر درباریان با آن طمع وافر احسان‌های او را قابل اعتناء نمیدانند بلکه ملالت دارند که چرا همه روزه صورت تکرار حاصل نمیکند این اشتباه فرمانفرما را واداشت باینکه یک روز تمام دربار را

جمع نمود و با کمال اطمینانی که داشت نطقی کرد که:

«حضرات وقتی که نظر باصلاحات مملکتی میکنم می‌بینم هیچ مانعی ندارد چیزی سبب اخلال نمیشود مگر تصرفات شخص شاه، من اعتقاد اینست که اختیارات را از شخص شاه بگیریم و خودمان بصلاح و صوابدید یکدیگر کار بکنیم تا مملکت صورت اصلاح پذیرد. حکیم الملک که مدتی بود مترصد این بود که بهانه و مستمسکی برای عزل او بدست بیاورد دید خوب عنوانی پیدا شد:

اولا جواب داد که:

«ابدا تصرفات ذات ملوکانه سبب اختلال نظم مملکت نمیشود و چنین شاهی هرگز باین عقل و کیاست و علم و درایت نداشته‌ایم و جهت ندارد که اختیارات را از او سلب کنیم مگر خدای نخواستہ دیوانه است!!»

و مجلس را هم برهم زد مخبر الدوله را بخلوت طلبید و گفت دیدی این ولد الزنا چه گفت و چه خیال دارد؟ مخبر الدوله تصدین نمود حکیم الملک گفت حالا آنچه مقتضی دولتخواهی است بجای بیاورید مخبر الدوله هم که وجودش مستعد بود رفت خدمت شاه برسد خلوت بود گفت بشاه عرض کنید عرض لازمی دارم و چون مزاجم ناخوش است و امید ندارم بتوانم یک مجلس دیگر شرفیاب شوم و می‌ترسم عمرم وفا نکند و این عرض مهم ناگفته ماند استدعا دارم پنج دقیقه وقت بدهید شرفیاب شده عرض خود را نموده مرخص شوم.

وقتی که پیغام او بشاه رسید او را بار داده خلوت نمود، مخبر الدوله عرض کرد:

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۶

«اولا بواسطه ضعف پیری و علت مزاج نه امید بزندگی و حیات خود دارم نه قوه نوکری و کار کردن و از خدمت استعفا دادم و برای اصلاح مزاج ناچارم در خانه بنشینم ثانیاً از این نمک بحرام فرمانفرما غفلت نفرمائید که خیالات بد در سر دارد و امروز در مجلس وزراء او را مطلبی تراوید که خیالاتش واضح شد دیگر حال ایستادن ندارم و مرخص میشوم باقی مطالب را از سایرین تحقیق بفرمائید»

گفت و رفت. خیال شاه مغشوش شد از حکیم الملک تحقیق نمود بدتر از آنچه مخبر الدوله عرض کرده بود گفت و سایرین را بشهادت طلبید همه متفق القول تصدیق نمودند این بود که شاه در خیال عزل و انتقال فرمانفرما افتاد او را خواست و فرمود:

الآن بروید تلگراف کنید امیر نظام بیاید و او را صدر اعظم بکنیم فرمانفرما دانست که مطلب از چه قرار است فوراً بحکم شاه ناچار رفت تلگرافخانه و بامیر نظام تلگراف کرد و حسب الامر او را بطهران احضار نمود امیر نظام هم پیرمرد و علیل جواب داد که:

«اگر مرا برای خدمت میخواهند بواسطه پیری و علت مزاج کار نمیتوانم کرد و هرگاه منصوباً و مغزولاً باید بیایم حاضرم»

فرمانفرما جواب را توقیف نمود و در ثانی دربارها را جمع نمود و بآنها گفت:

«شما خیال کردید پدر مرا بسوزانید پدر خودتان را سوزانید این همان امیر نظام است که در تبریز اعتنای سگ بهیچکدام شما در موقع بیکاری نمیکرد معلوم است حالا که صدر اعظم بشود چه خواهد کرد شما ممنون باشید از اینکه عذر آورده و دیگر احضار او را تعقیب ننمایند.

## صدارت امین الدوله

### اشاره

صدارت را در باره امین الدوله که وجودی است سالم و با همه بطور حسن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۷

سلوک رفتار خواهد نمود رأی بدهید:

درباریها پذیرفتند پس از آن تلگراف امیر نظام را از نظر شاه گذرانید، شاه گفت چه باید کرد؟! همه متفق القول گفتند، امروز شایسته این مقام امین الدوله است و امین الدوله هم در این وقت پیشکار محمد علی میرزای ولیعهد در تبریز بود و از این مقام بسیار ملالت داشت و از اخلاق ولیعهد در عذاب بود تا حسب الامر او را احضار نمودند فوزی عظیم دانسته فوراً بجایاری حرکت نمود و در تهران اول وزیر اعظم شد و در روزی که وزیر اعظم گردید بفرمانفرما نیز یک قمه مرصع دادند و او را خاطر جمع نمودند و پس از چند روز فرمانفرما معزول شد و امین الدوله صدر اعظم شد خواستند فرمانفرما را با احترام از تهران روانه نمایند که دیگر فساد نکند با اینکه حکومت کرمان با او بود و نایب الحکومه در کرمان داشت گفتند حکومت هر جا را که بخواهی میدهیم که بروی، او حکومت فارس را خواست و آنوقت حکومت فارس با ناظم الدوله بود. حکومت فارس را به فرمانفرما دادند از رفتن طفره داشت و رفت در شاهزاده عبد العظیم بعنوان نقل مکان ماند و مشغول فساد شد آخر ناچار امین الدوله رفت و او را از شاهزاده عبد العظیم حرکت داده و با خودش تا کاریزک برد.

فرمانفرما از امین الدوله گله کرد که من باعث صدارت شما شدم و شما باعث عزل من امین الدوله جواب داد، که من باعث عزل شما نشدم لیکن در موقعی که شاه خواست شما را عزل کند چون از مقدمات خبر داشتم دیدم فایده ندارد سکوت نمودم.

خلاصه فرمانفرما رفت و چندی در قم اقامت نموده مشغول کار شد از جمله تدابیر این بود که تمام مالش را بشاه در نزد آقا شیخ حسن که از علماء قم بود مصالحه نمود و مصالحه‌نامه را برای شاه فرستاد و شاه قبول ننموده مصالحه‌نامه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۸

را پس فرستاد و تأکید در حرکت او نمود و شیخ حسن فسخ مصالحه‌نامه را نوشت فرمانفرما در شیراز بود که ثانیاً میرزا علی اصغر خان از قم احضار شده صدراعظم شد فرمانفرما ترسید و ناچار بطور فرار مرخصی گرفت و از راه بوشهر بعثت‌رفته در آنجا اقامت ورزید.

### حکومت امین الدوله

ناچار مرحوم امین الدوله را اولاً وزیر داخله بعد وزیر اعظم بعد صدراعظم کردند و همه قسم همراهی با او نمودند که شاید تن باستقراض منحوس در دهد امین الدوله هم علی الظاهر شروع بمقدمات استقراض نمود و با دولت انگلیس و فرانسه مشغول مذاکرات شد ولی طوری مطلب را عنوان نمود که اسباب یأس درباریان شد.

توضیح آنکه عنوان مرحوم امین الدوله این بود که مبلغ سی کرور از دولت انگلیس یا فرانسه استقراض نماید و گمرک ایران را در مقابل آن قرض محل تأدیه معین کند، که عایدات گمرک مرتباً در ازای اصل و فرع آن طلب بطور استهلاک ضبط شود و با آن سی کرور بترتیب ذیل عمل شود.

ده کرور آنرا بقروض متفرقه دولت که از عهد ناصر الدین شاه بابت طلب رژی و غیره باقی مانده و قروض متفرقه مظفر الدین شاه که از بانکها یا تجار کرده است عاید دارند.

ده کرور دیگر آنرا تشکیل کمپانی برای احداث خط آهن در تمام نقاط ایران منظور دارند و عموم متمولین مملکت را دعوت بشرکت نمایند و البته بعد از آنکه دولت ده کرور سرمایه در آن شرکت داشته مردم دیگر هم مطمئن شده لاقلاً چهل کرور هم با دولت شرکت خواهند کرد و با پنجاه کرور در ظرف ده سال تمام خطوط و معابر ایران را میتوان آهن کشید.

و ده کرور دیگر را دولت برای استخراج معادن و بستن سدهای لازم از «نوز» آفریننده جنجالهای بزرگ

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۵۹

قبیل سد اهواز و بند کارون و آوردن کارخانجات معین نماید تجار داخله هم باطمینان سرمایه دولت حاضر میشوند که چهل پنجاه کرور بر آن اضافه نمایند و در ظرف ده سال از منافع و عایدات همان اقدامات مفیده هم فرع و اصل وجوه استقراضی پرداخته میشود و هم عایدات دولت از بابت سهم شرکت و حقوقی که رسماً از منافع آنها میگردد، چندین مقابل مالیات امروزی میشود و هر چند مرحوم مظفر الدین شاه بدوا معتقد باین حرفها نبود ولی مرحوم امین الدوله بزودی صحت دعاوی خود را بر او مدلل داشت و هم برای اطمینان خاطر شاه، که بداند ممکن است از داخله ایران مبالغ خطیره منافع دولتی حاصل نمود و هم برای اطمینان دولتی که میخواهد از او قرض کند دست بداره گمرک زد و او را قانونی و منظم و باصطلاح رفورمه کرد و برای انجام این مقصد مسیو نوز را با چند نفر دیگر از مملکت بلژیک مستخدم و از وضع و اسلوب گمرک استحضار کامل داشتند اجیر نموده و بسمت مستشاری در اداره گمرک گذاشت.

### استخدام مسیو نوز و رفورم گمرکات

مخفی نماند که تا آن تاریخ اداره گمرک ایران مثل سایر کارهای دولتی بطور مقاطعه و اجاره اداره میشد، مثلاً تمام گمرکات ایران را بیک نفر وزیر در سیصد هزار تومان اجاره میدادند او هم بهر شهری یا بندری قیمتی از آن مبلغ را جمع و بیک نفر اجاره میداد آن مستأجر هم بمرکز اجاره خود میرفت و از هر قسم مال التجاره بدون تعیین هرچه از او پیش میرفت میگرفت و گمرک گرفتن منحصر بسرحدات نبود در هر شهری میگرفتند، مثلاً یک صندوق قند که از بوشهر وارد میشد و بعزم طهران حمل شده بود، یکمرتبه در بوشهر گمرک از آن میگرفتند یکمرتبه هم در شیراز بعد در اصفهان بعد در کاشان تا وارد طهران میشد در خود طهران رئیس مرکزی مطالبه میکرد و هکذا صندوق قندی که از بحر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۰

خزر وارد انزلی میکند اول در انزلی معاینه شده و گمرکی میپرداخت بعد در رشت بعد در قزوین بعد در طهران اگر حمل طهران میشد و اگر بایستی باصفهان برود در قم و کاشان و اصفهان هم حقوق گمرکی بر او تعلق میگرفت و علاوه از حقوق گمرکی مال التجاره صادره و وارده در داخله ایران هم اگر جنسی اعم از مال التجاره و غیره از شهری بشهری دیگر مثلاً از کرمان بیزد یا از یزد باصفهان حمل میشد حقوق گمرکی بر او تعلق میگرفت و حتماً میگرفتند و گذشته از حقوق گمرکی در هر شهری و هر معبری مخصوصاً در ورود بهر دروازه از هر جنسی ولو مأکولات و ارزاق و فواکه حتی خربزه و هندوانه و هیزم که از دهات قریبه بآن شهر حمل میکردند دروازه بان باسم حکومت و گمرک بعنوان راهداری و دروازه بانی لا علی الیقین مبلغی میگرفت، مثلاً از چوب و هیزم باری ده شاهی از ذغال باری سی شاهی، از گندم و جو و آرد باری یکقران، از کاه باری یک عباسی، از خربزه و هندوانه باری ده شاهی، از انار و انگور و سیب باری یک قران و هکذا که معلوم نیست واضح این تعرفه که بوده، که در هر شهری باختلاف گرفته میشد و مسلم است تمام این وجوه متفرقه ضمیمه قیمت اجناس میشد و ضررش بعموم ملت میرسد، در حالتی که صدیک آنها هم بجیب دولت عاید نمیشد، مجملاً مسیو نوز تعرفه‌ای متناسب الجهات برای صادرات و واردات مملکتی معین کرد، که مطابق آن تعرفه فقط در سرحدات از اجناس وارده و مال التجاره صادره مبلغی متفاوت المیزان گرفته شود و تمام گمرک یا راهداری یا دروازه بانی داخله را موقوف کرد، مثلاً آنچه مال التجاره در داخله ایران از شهری بشهری یا از قریه و قصبه بشهری یا دهی حمل میشد، مطلقاً از معاینه اجزاء گمرک و حقوق گمرکی معاف باشد، ولی مال التجاره که از ایران بخارجه میرود در سرحدات، موقع خروج از خاک ایران مبلغی معین گمرک بدهد و هکذا هر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۱

قسم مال التجاره که از ممالک خارجه داخل خاک ایران میشود در سرحد در موقع دخول باولین نقطه از خاک ایران مبلغی معین گمرک پردازد، بعد از آن بهر نقطه از نقاط ایران حمل شود بدون هیچ مانعی و تحمیلی حمل و نقل تواند شد، مثلا صندوق قند روسی را در انزلی گمرک میگرفتند و مرخص میکردند آن صندوق از ده شهر عبور میکرد تا بکرمان میرسید، در هیچ یک از آن شهرها دیناری بهیچ اسم و رسم از آن صندوق مطالبه نمیشد و هکذا صندوق چای که از بندر عباس خط جواز از گمرک داشت تا آخرین نقطه از خاک آذربایجان با کمال آزادی عبور میکرد و کسی متعرض او نمیشد، اما اساس حقوق گمرکی که در آن تعرفه معین شده است مبنی بر یک قاعده مسلمه‌ایست که در تمام ممالک متمدنه اساس وضع گمرک بر آن اصول گذاشته شده و آن اساس مبتنی بر دو ملاحظه است ملاحظه اول هر جنسی که عام البلوی و محل احتیاج تمام افراد ملت است حقوق گمرکی آن را کم قرار میدهند تا بر فقرای مملکت چندان لطمه وارد نشود و هر چیزی که طرف احتیاج عامه افراد ملت نیست و جزو ضروریات معاشیه مملکت شمرده نمیشود و در واقع جزو فصول عیشی است و فقط اهل ثروت بآن چیز محتاج هستند گمرک آن را زیاد میکنند مثلا نسبت مال التجاره که از ممالک روسیه بایران وارد میشود قند روسی که محل کافه مردم ایران است از اینجهت گمرک این مال التجاره بسیار مختصر است اما ودکای روسی طرف احتیاج ملت ایران نیست لهذا گمرک آن را زیادتیر میکردند و هکذا نسبت بمنسوجات آنچه پارچه‌های ریسمانی خشن وارد شود که خریدار آنها مردمان فقیر مملکت هستند گمرکش بسیار کم و مناسب است ولی نسبت پارچه‌های لطیف ابریشمین گمرک زیاد منظور میدارند.

ملاحظه دوم نسبت بورود و خروج هر جنسی، اگر محل باسایش عمومی است

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۲

گمرک آن را زیاد مقرر میدارند تا کمتر حمل شود مثلا حمل گندم و برنج و گوسفند از داخله بخارجه ممکن است اسباب گرانی این اجناس در داخله شود لهذا بر آنها گمرکی گزاف تحمیل مینمایند که حمل آنها بخارجه صرفه نداشته باشد اما خشک‌بار از قبیل پسته و بادام و مویز و زردآلو خشک و امثال آنها که چندان طرف احتیاج اهل مملکت نیست و مصلحت هم در فروش آنها بخارجه است گمرکی بسیار کم مقرر میدارند و حاصل این هر دو ملاحظه یک مطلب است که مشتمل بر دو شعبه میشود و آن مطلب ملاحظه باسایش عمومی افراد ملت و ثروت نوعی مملکت است مثلا رواج کنیاک در ایران غیر از خسارت فوق العاده بر بزرگان مملکت نتیجه دیگر ندارد چرا که در خود ممالک داخله همه قسم مشروب اعلی یافت میشود بنابراین لازم است که بر صندوق کنیاک صدی هفتاد و پنج گمرک بگذارند که در واقع مانع از دخول یا شیوع آن مال التجاره بایران بشود و منافاتی هم با اصول معاهدات تجارته بین‌المللی نداشته باشد.

انصافا تعرفه گمرک میسو نوز هم مبنی بر همین اصول بود، باضافه ملاحظه از تجارت روس که از حق نمیتوان گذشت خیلی کمک بتجارت روسها کرده و بسبب بمال التجاره وارده و صادره که طرف با روس بود اسباب تسهیل فراهم آورد اما در مورد مال التجاره وارده و صادره که طرف آن انگلیسها بودند سخت‌گیری کرد و حالا بچه ملاحظه این کار را کرد آیا مبالغ کلیه از روسها رشوه گرفته بود، یا آنکه میل دولت ایران را بروسها میدانست یا فهمیده بود که وجوه استقراضی را عاقبت روسها خواهند داد و یا مطلبی دیگر در کار بود، مربوط باین کتاب نیست و بالاخره میزان تعرفه گمرکات از صد پنج الی صد بیست و پنج بلکه در بعضی اجناس نادر الحمل الی صد سی مقرر گردید و سیصد هزار تومان اجاره گمرک خرج در رفته یعنی بعد از وضع تمام مخارج

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۳

لازمه و پرداختن شهریه تمام اعضا و اجزاء تقریبا شش کرور رسید، بعلاوه چون اداره گمرک رفورمه و قانونی شد، قابلیت آنرا پیدا کرد که یکی از دول اروپا باعتبار آن اداره مبلغی بایران قرض بدهد و مرحوم امین الدوله بشاه حالی کرد که در صورتیکه ممکن است سیصد هزار تومان مال الاجاره گمرک بشش کرور تومان برسد، البته بیست کرور مالیات ایران هم در صورت انتظام و



رفورمه شدن ممکن است بدویست کرور بالغ گردد، شاه هم بحرفهای امین الدوله اعتماد تمام پیدا کرده بود و در مورد او تفویض محض شده بود بعلاوه مظفر الدین شاه مرحوم طبعاً مایل باصلاحات عصریه بود و دلش میخواست مملکت ایران هم مثل سایر ممالک عالم متمدن و منتظم شود نهایت آنکه از شدت ضعف نفس از نوکرهای شخصی خود میترسید و جرئت نمی کرد بی پرده بگوید آنچه را که در ضمیر خود مکنون دارد و راضی نمیشد یک نفر از آنها را برنجانند، اگرچه دنیا و مافیها بر باد برود باری در ابتدای انتشار این تعرفه حکام ولایات که میدیدند، مبلغی کلی که باسم راه‌داری و رسوم تریاک و پنبه و ذغال و غیره میگرفتند، لذا بواسطه تعرفه جدید از دستشان میروید بتجار حالی کردند که این تعرفه ضرر فاحشی بر تجارت شماها خواهد داشت و آن بیچاره‌های احمق هم نفهمیده قدری داد و فریاد کردند ولی بزودی فهمیدند که رواج این تعرفه مخصوصاً بر تجار نافع است و اسباب آسایش آنها از گمرک چیان شهرها خواهد شد بلی فقط مبلغی معین در سرحد می دهند و آن را هم چون معلوم و مشخص است میتوانند ضمیمه قیمت مال التجاره نمایند، نه اینکه در هر شهری آنها یک تومان بدهند و ده تومان حساب کنند.

### اصلاحات امین الدوله

خلاصه مرحوم امین الدوله مصمم شد که جمع و خرج ایران را تعدیل نماید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۴

و شاید تعدیل صحیح هم میکرد اما هرچه امین الدوله بیشتر بخیال اصلاحات میافتاد درباریها بیشتر از او میرنجیدند و مسلم است خیال آنها آزادی مال دولت بوده لا غیر و هرگز مایل باسایش ملت و قدرت دولت نبوده‌اند، چه اگر اساس امور دولت صحیح و قانونی میشد چگونه یک نفر حکیم‌باشی عامی ناشی در چهار سال مالک چهل کرور ثروت میشد یا یک نفر پیش خدمت. پارک هفتصد و پنجاه هزار تومانی میساخت، یا صاحب جمع و بعبارة آخری رئیس قاطرچیها، مالک بیست کرور پول نقد در بانک انگلیس میشد و امیر آخور از تفاوت قیمت گاه و جو صاحب دوازده کرور ملک میگردد و از قدیم گفته‌اند دزد با محتسب میانه ندارد. پس درباریها تمام بر ضد امین الدوله اقدام کردند و هر کدام هم که بطرف او رفتند بزودی برگشتند.

مثلاً فلان ترک چند روزی با او راه میرفت و سپس دستخطی از شاه صادر میکرد که فلان مبلغ با آن شخص موجب مرحمت شود یا فلان حکومت یا فلان منصب با او واگذار گردد امین الدوله آن دستخط را میبوسید و زیارت میکرد ولی جواب میگفت حالا دولت محل اینگونه مخارج را ندارد و ما در کار اصلاح مالیه و تسویه بودجه هستیم، بعد از آنکه ترتیبات لازمه داده شد فکری هم برای شما خواهیم کرد آن شخص هم البته منتظر چنین جوابی نبوده و قهراً میرنجید و بدشمنان امین الدوله پیوسته و دشمنان امین الدوله عبارتند از تمام اجزای دربار، چرا که هیچکدام از او راضی نبودند و تمام آقایان علمای طهران و سایر بلاد ایران، چرا که جلو تصرفات آنها را مطلقاً مسدود کرده بود و نمیگذاشت کما فی السابق در کلیه امور مملکت مداخله نمایند و گذشته از اینکه ابداً توسط آنها را در امور دولتی نمیپذیرفت، پاره‌ای توهینات هم نسبت بآنها وارد آورد حالت حکام بلاد هم معلوم است که همیشه تابع مرکز و پیرو شخص اول هستند و چون بنای صدر اعظم را بر بی‌اعتنائی بعلمای آنها هم نسبت بعلمای بلاد میزا حسن رشیدی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۵

کمال توهین را وارد آوردند، چنانکه خود بنده در آن تاریخ در اصفهان بودم و وضع آخوندها از زمان صفویه باین طرف همیشه اینطور بوده که علمای محترم شهر در تمام امور آزادانه و قلدرانه مداخله نمایند، حاکم هم هر کس باشد مجبور از اطاعت است، تجار هم قوه اجرائیه علما هستند و در هر امر سختی حکومت با آن همه فراش و قزاق و سرباز از عهده برنیاید، بحکم یک نفر مجتهد ده نفر طلبه با نهایت سهولت آن امر را فیصل میدهند و گویا در جلد اول نوشته‌ایم که آقایان اصفهان از اموال و متروکات



ثالث میگیرند و امام جمعه از تمام اموات محلات حق هشت یک گرفتن دارد حتی از بلوکات هم میگیرد و سایر آقایان هر کدام در قلمرو ریاست خود این حق را دارند ولی در زمان صدارت امین الدوله حکومت اصفهان یا برحسب میل باطنی امین الدوله و یا واقعا مطابق تعلیمات جلو آقایان را بکلی بست و برای تنبیه آنها چند نفر از طلاب متشخص را نفی بلد نمود از جمله در باره خود بنده که در آن تاریخ «خواجه تاشان» و رئیس طلاب مدرسه صدر بودم حکم اخراج از اصفهان صادر شد ولی بنده شیخ العراقین مرحوم را بشفاعت برانگیختم و بشرط سپردن تعهد که ابتدا بکاری مداخله ننمایم و فقط بتحصیل پردازم از جمله اخراجها خارج شدم، حاصل آنکه تمام اهل علم ایران دشمن امین الدوله بودند، گذشته از این جهت که ذکر کردم جهتی دیگر هم برای عداوت آقایان علما با امین الدوله پیدا شد که کافه علما و طلاب بر ضد او برخاستند و آن این است که:

### مدارس جدید و مدرسه رشديه

امین الدوله که مردی دانشمند بود میدانست که ترقی مملکت بدون توسعه معارف امری محال است، پس اولین اقدام او در توسعه معارف بود و شروع کرد بتأسیس مکاتب و مدارس باسلوب جدید و خودش تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۶

مدرسه‌ای با اسم مدرسه رشديه دایر نمود و حاجی میرزا حسن معروف برشديه را که در تبریز ملاقات نموده بود و میدانست که مشار الیه اصول تعلیمات ابتدائی را در قفقاز آموخته از تبریز احضار نمود و مخارج او و کسانش را از کیسه فتوت خود ادا فرمود و بعد از آنکه حاجی بطهران آمد عمارت بسیار عالی برای محل مدرسه تشکیل داد و اساس مدرسه را بسلیقه حاجی مرتب و اثاثیه و لوازم آن را کاملآ فراهم فرمود و شاگردها را علاوه از آنکه مجاناً پذیرفتند، کتاب و لوازم درس و تحریر بلکه نهار از مدرسه میدادند، طبیعت مردم ایران را هم مکرر معرفی کرده‌ایم که در کلیه امور ساز آنها بر تقلید بزرگان است در این باب هم فوراً تقلید کردند و شروع کردند بافتتاح مکاتب و ترویج اصول تعلیمات بطرز جدید و مرحوم امین الدوله بملاحظه حفظ و بقای این اساس، موفق شد بر تشکیل انجمنی با اسم انجمن معارف و چند نفر از وزرای دانشمند را بضمیمه بعضی از معارف پرستان مثل حاجی میرزا یحیی دولت آبادی اصفهانی و امثال او را در آن انجمن عضویت داد روزنامه هم بهمین اسم (انجمن معارف) بمدیریت مفتاح الملک طبع و نشر گردید و از کافه مسلمانان روی زمین استمداد و استعانت نمودند وطن پرستان ایرانی و سایر معارف پرستان دنیا در هر نقطه شروع کردند بدادن وجوه اعانه و بحکم امین الدوله مأمورین ایران در هر نقطه متصدی فراهم آوردن اعانه شدند و در ظرف یکسال قریب پنجاه هزار تومان از مصر و اسلامبول و هندوستان و قفقاز و سایر بلاد خارجه و تمام بلاد داخله وجوه بانجمن معارف رسید و از همان وجوه مدرسه شرف و افتتاحیه و علیه مجاناً دایر شد و برحسب استدعای امین الدوله شاه مرحوم هم سالی شش هزار تومان برعهده گرفت که ماه بماه برای محل مدارس مرحمت و این کار بسرعتی محیر العقول در طهران پیشرفت کرد، تا امین الدوله مصدر کار بود قریب سی باب مدرسه دایر شد و خود امین الدوله

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۷

علی التحقیق زیاده از سی هزار تومان مخارج مدرسه رشديه را بشخصه ادا فرمود ولی بعد از انفصال او علی الرسم صدراعظم که از قم آمد اعتنائی بعالم معارف نکرد بلکه در باطن اینکار را هم مثل سایر آثار مرحوم امین الدوله منهدم نمود، نهایت آنکه چون میل عامه و شاه را ببقای آنها دید علی الظاهر دست به ترکیب مدارس نزد ولی بهیچ وجه همراهی هم نمیکرد، اعضای انجمن معارف هم رندانه مبالغی از وجوه اعانه را بردند و خوردند، مجملاً شرح انجمن معارف و تفصیل انعقاد و وصول وجوه اعانه و خوردن آقایان اعضاء دو ثلث از آنها را محتاج است بتدوین یک مجلد کتاب ضخیم و چون مربوط بتاریخ ما نیست میگذاریم و میگذریم، همینقدر غرض و نتیجه را توضیح مینمایم که این اقدام امین الدوله مزید بر خصومت کافه اهل علم ایران شد چرا که اینطور شهرت

کرد که امین الدوله می‌خواهد اصول تعلیمات قدیمه را بکلی ابطال نماید و تمام موقوفاتی که صرف مدارس قدیمه و تحصیل فقه و اصول می‌شود بمصرف تحصیل زبان انگلیسی و فرانسه برساند و مؤید این خیال باطل آنها امتحانات شش ماهه و یکساله مدرسه رشدی و شرف و افتتاحیه شد که همه حاضر شدند و دیدند طفلی هفت ساله که یکسال در این مدارس تحصیل کرده بمراتب از اطفال هفتاد و هشتاد ساله که در مدارس قدیمه اسما تحصیل کرده‌اند و مبالغی شهریه از مال موقوفه خورده‌اند زیادتر چیز میداند مثلا طلاب هفتاد ساله ابداء از هندسه و حساب اطلاعی ندارند اما این اطفال خردسال در ظرف یکسال در نهایت خوبی اعمال اصلیه حساب و مقالات هندسه را امتحان دادند و مقداری عربی و فرانسه هم در کمال خوبی خوانده و یاد گرفته‌اند، زبان فارسی را با املاء و انشاء صحیح می‌خوانند و مینویسند، اصول عقاید را بضمیمه مسائل فرعیه راجع بعبادات واجبه را از حفظ می‌خوانند، معلوم است طلاب هفتاد هشتاد ساله که غیر از چند سطر محفوظات ناقصه از اصل برائت و استصحاب و تعادل و تراجیح و امثال آنها که

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۸

ابدا مربوط بعالم معاش نیست چیزی دیگر نمیدانند و حساب مخارج یومیه خود را نمیتوانند ضبط کنند، بلکه هنوز اعداد و ارقام را بطور معمول در مملکت یاد نگرفته‌اند، هرگز نمیتوانند این بچه‌ها را با این همه اطلاعات مفیده لازمه برای معاش ملاحظه کنند پس بناچار بر امین الدوله نفرین و لعن می‌کردند و او را دشمن دین و مبدع در اسلام دانسته و مروج کفر خواندند.

مخفی نماند که ما منکر لزوم علوم شرعیه و عقلیه نیستیم، بلکه آنها را علی الکفایه واجب میدانیم ولی می‌گوئیم در هر شهری پنجاه نفر محصل فقه و اصول کفایت میکنند که ضبط مقام فقاها و اصلاح مرافعات کنند و مرجع تقلید عامه بشوند و سایر مردم میتوانند از آنها تقلید کنند، چنانکه در هر دوره طلوع نیز رسالت و اعصار آتیه عالم اسلام هم همین قسم بوده در شهری چند نفر بوده‌اند که از منبع علوم الهیه حیاتی حلال و حرام را اخذ کرده بسایرین تعلیم میداده‌اند و نه مباحث الفاظ درس خوانده‌اند و نه از برائت استصحاب و تخیر و احتیاط چیزی شنیده بودند و تمام آنها هم مسلمان و صحیح العقیده و طیب العمل بوده‌اند و در این دوره هم که بقول اصولیین باب علم مسدود است و فهم اخبار بدون وسائل علمیه ممکن نیست، باز لازم نیست تمام افراد ملت مشغول تحصیل آن علوم شوند و امور معاشیه خود را معوق بگذارند، بلکه بعقیده بنده علمی را که شریعت طاهره اصرار در تعلیم و تعلم آن فرموده همان علوم معاشیه است و برای اثبات این مدعی اولیه حیه وسیعه و عقلیه و عقاید و تقلید از اهم ولی از وظیفه تاریخ‌نگاری ما خارج است و کدام دلیل از این بالاتر که معاد همیشه فرع معاش است:

من لا معاش له لا معادله کسی که نان ندارد چگونه میتواند فرق مابین شک سدی و شک طاری بگذارد، بعلاوه اگر تمام مردم اولاد خود را بتحصیل علوم شرعیه مجبور نمایند علوم معاشیه بکلی مختل میماند، پس که برای آنها نجاری

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۶۹

و حجاری و بنائی و خیاطی و خراطی خواهد کرد، باز اگر مردمان با ثروت اولاد خود را بتحصیل علوم شرعیه و امیداشتند که محتاج بنان مفت خوردن نباشند و بعد از آنکه بدرجه اجتهاد رسیدند محضاً لله یا افتخارا تدریس میکرد یا چندان عیبی نداشت و مستلزم آنهمه مفاصد مادی و معنوی نمیشد، اما چون رسم مملکت ما این است که اولاد فقرا و رعایا و اغلب دهاتی‌ها از ترس ضابط ده یا کدخدای یکی یا دو نفر از پسرهای خود را بمدرسه میفرستند که تحصیل فقاها کنند و معاش آنها را هم اغلب حواله بر موقوفه مدرسه مینمایند، یا بخواندن نماز وحشت و فروختن صوم و صلوات استیجاری اگر آن شخص مقدس و متدین باشد و الا بدادن شهادت ناحق و ارتکاب اعمال رذیله از قبیل وکالت و شرخری

## موقوفات ایران

نه این است که در ایران موقوفه کم باشد و کفاف معاش علوم دینیه را ندهد، بلکه بقدر ثلث تمام مزروعات ایران علی التخمین و

نصف آنها علی التحقیق وقف بر مدارس خصوصا و کلیه وجوه بریه عموما از ازمه قدیمه باقی مانده، اما رسم نیست منافع موقوفات را بمصارف مقرر و واقف برسانند و هرگاه تولیت معین داشته باشد خود متولی میخورد آنهم اگر صاحب قدرت است دو ثلث را میخورد و یک ثلث را باقیان محل حق السکوت میدهد و اگر متولی صاحب قدرت نباشد دو ثلث را متولی حتما حق السکوت آقاییان را میدهد و یک ثلث را میخورد و اگر متولی بتعیین واقف نداشته باشد، یا برحسب تعیین واقف تولیت آن با مجتهد محلی باشد. تمام را خود آن میخورد و یکی از شئون مجتهدی تصرف در اوقاف و اموال ایتم است که از شیر مادر حلال تر میدانند، این است که بعضی از طلاب مجبور میشوند از ممر غیر مشروع تحصیل معاش بنمایند و خیلی کم اتفاق میافتد موقوفه مدرسه بمصارف مقرر برسد، مثلا در تمام ایران فقط مدرسه مروی در طهران و

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۰

مدرسه «سپه سالار» مرحوم هنوز دایر است و شهریه حسابی بقدر ماهی پنج شش تومان بهریک نفر طلبه که در آنجا سکونت دارد میرسانند آن هم بواسطه همین شهریه اشخاص بوسائلی و وسائط بسیار خود را داخل در آن مدرسه کرده و تا آخر عمر خود در آنجا میمانند و هیچکس نیست از آن طلاب هشتاد ساله برسد که شما که زیاد از سی چهل سال در این مدرسه مانده اید و شهریه گرفته اید آیا چه تحصیلی کرده اید و برای چه وقت خیال دارید فارغ التحصیل شوید و از مدرسه خارج گردید تا یکدسته دیگر بجای شما بیایند و واقعا مسئله جزئی و عیب بزرگ این مملکت، همین یک نکته است و تا این نکته اصلاح نشود امکان ندارد مملکت ایران داخل در ممالک متمدنه شود، یعنی تا وضع آقاییان ایران این قسم است که خود را مالک اموال مردم میدانند و تا طلبه هستند بآن قسم که اشاره شد تحصیل معاش مینمایند و همین که مجتهد یا قاضی یا پیش نماز شدند بجان مردم بیچاره میافندند و هرچه مال وقف و یتیم و صغیر و ثلث سهم امام هست مال ملاحی متدین است و هرچه رشوه بابت حکم ناحق و سازش باحکام جور و حقوق دیوانی و ضبط اموال ضعفا مختص ملاحی بی دین است و اصل مطلب این است که چون برای قضات مثل سایر ممالک حقوق معینه نیست که ماه بماه از دولت یا موقوفات یا بیت المال بآنها بدهند، لهذا هم عدد آنها خیلی زیاد است و هم اشتیاق آنها عمیق و نامحدود یک نفر ملا- از نجف یا اصفهان بمرکز و شهر خودش برگردد در حالتی که پیراهن و زیرجامه اش منحصر بفرد است و بعد از چندسال دارای مبالغی ثروت میشود که باختلاف زرنگی خودشان بدون استحقاق شرعی و عرفی از ممرهای نامشروع تحصیل مینمایند، مثلا- تمام مردم ایران مکتب مرحوم ملا- علی را که یک نفر برزگزراده بوده شنیده اند ثروت حاجی آقا محسن عراقی از کرورها تجاوز کرد و آقای نجفی و برادرها و پسرهای

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۱

او بعد از فوت پدرشان مرحوم حاجی شیخ محمد باقر سوای چهارده هزار تومان قرض و یک مزرعه شاه آباد که از طرف دولت بتول ابدی خانواده شیخ بود، چیزی دیگر بارث نبردند و از آن روز تاکنون که قریب بیست و پنج سال است این خانواده الآن دارای پنجاه کرور ثروت هستند و تمام آنها هم خود را از هر اهل عصر و سلیمان الزمان میدانند و مریدها آقاییان خود را نایب امام و آیت الله فی العالمین و حجه الله فی الانام میخوانند و خیلی کم اتفاق میافتد ملائی مرجع امور شهری باشد و ثروت فوق العاده تحصیل نکنند، ثروت مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی و مخارج آقای آقا سید عبد اله که باندازه یک وزارتخانه مخارج یومیه خودش و اولادش و اجزایش بود و سفره نامحدود شیخ فضل الله که لقمه الصباح و عصرانه و شب چره شخص خود شیخ اقلاد در ماهی شصت تومان است چه جای مخارج شام و نهارش که از وزارتخانه رنگین تر و بهتر است، البته تمام اینها ممر صحیح ندارد و بعنوان تقدیم بلاعوض کسی باو نمیدهد، بلکه بطور حتم کسانی که محتاج باو هستند و پول باو میدهند هرگز از روی رضای قلب نمیدهند و تا ناچار نشوند اسکناس بی صدا را زیر جانماز آقا نمیگذارند. (مخفی نماند که میان طبقه روحانین هم مثل سایر طبقات مردمان متدین واقعی که واقعا قابل نیابت امام علیه السلام هستند بسیار است ولی همه اینطور نیستند)

## مسافرت آقایان به حضرت عبد العظیم

مختصر از مفصل آنکه تا در مملکتی نان مفت خوردن رواج باشد بلکه جزو شئونات شمرده شود محال است آن مملکت آباد و ملت آن متمدن و آزاد شوند و همین نکته منظور نظر مرحوم امین الدوله بود که دست آخوند ها را از امور مالیه قطع نمود و مدارس جدید ایجاد فرمود، آخوندها هم مطلب را فهمیدند و در نهایت سختی برضد او قیام و اقدام نمودند و جناب حاج شیخ

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۲

فضل اله در آن دوره با مرحوم میرزای آشتیانی که در اواخر عمرش شخص اول طهران و مرجع تمام ایران بود و دیگران علنا با امین الدوله مخالفت کردند و تا مدتی بشاه از او شکایت نوشتند و عزل او را استدعا کردند و چون دیدند شاه اعتنائی بعراض آنها نمیفرمایند، اجازه مسافرت بعتبات خواستند شاه مرحوم هم حسب التصویب امین الدوله نه تنها اجازه داد بلکه اصرار در حرکت و التماس دعاها فرمود که شاه را از دعای خیر فراموش نمایند.

آقایان که باین صراحت اجازه حرکت یافتند خواستند شهر را بشورانند تا مردم جلوگیری کنند و مانع از حرکت آنها بشوند لهذا فرستادند رؤسای محلات و کدخدایان و ریش سفیدان اصناف را خواستند و با آنها مواضعه نمودند که در وقت حرکت آقایان یکمرتبه مردم تمام بازارها را به بندند و داد و فریاد بکشند که ما آقایان خودمان را میخواهیم و هرگز نمیگذاریم آنها از طهران خارج شوند، آقایان هم بگویند شرط بتوقف ما در طهران عزل امین الدوله است آن وقت شاه مجبور میشود که او را عزل فرماید و این نقشه علی الظاهر بسیار خوب و مؤثر بود ولی دو چیز باعث عدم پیشرفت این نقشه شد، یکی حسن تدبیر امین الدوله دیگری بیزاری عامه مردم از این آقایان و بتنگ آمدن اغلب از ظلم و تعدی آنها از راه دیانت. این بود که وقتی که کجاوه‌های آقایان را بستند و خالی دور شهر گردانیدند که ببرند در حضرت عبد العظیم و آقایان از آنجا در آنها نشسته بعتبات بروند یک نفر نگفت چرا میروند؟! و با آنکه امین الدوله میدانست که مردم طهران از رفتن آنها خوشحال میشوند نه دلتنگ ولی احتیاطا بر رؤسای اصناف اعلان داد که اگر یک دکان بسته شود حتما آن دکان بتاراج سرباز و سوار خواهد رفت، مردم هم این حکم را بهانه قرار داده از جای خود حرکت نکردند، آقایان هم که وضع را این طور دیدند رفتند بحضرت عبد العظیم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۳

و عوض آنکه بطرف عتبات بروند چند روزی ماندند تا آنکه بر حسب اتفاق آقا زاده مرحوم میرزای شیرازی از مشهد مقدس مراجعت میکرد، آقایان فوراً یکی دو فرسخ باستقبال او رفتند و اینطور بخرج دادند که مقصود آنها از خروج از شهر فقط استقبال و پذیرائی از آقازاده بوده خیال دیگری نداشتند و مسلم است هرگز راضی نیستند که طهران را گذاشته بنجف بروند و از این همه عیش و عشرت و آجیلی که در طهران میخورند صرف نظر نموده عوض سینه مرغ بوقلمون نان فچیل و آب فرات میل کنند.

باری آقازاده را بشهر آوردند و منتظر بودند که او از آنها حمایت خواهد کرد و حضوراً از شاه عزل امین الدوله را خواهد خواست ولی برخلاف انتظار آنها جناب آقا سید محمد مجتهد که از هواخواهان امین الدوله بود آقازاده را بمنزل امین الدوله برد آقازاده هم خوب میدانست مقاصد او را شیخ فضل الله و حاج میرزا حسن هرگز نمیتواند بر آورند و اگر نسیم خیری بوزد فقط از طرف شاه و صدراعظم است لهذا فوراً مثل آهنی که بطرف آهن ربا مجذوب می شود بطرف آنها رفت و بعد از دوسه مجلس ملاقات و دیدوبازدید و اطلاع بر ضمائر امین الدوله نه تنها خیالات او را تمجید کرد بلکه مخالفین او را صریحا تکذیب نمود و با آنها مذاکره از اصلاح و تسلیم فرمود آنها هم چون چاره دیگر نداشتند علی الظاهر پذیرفتند که وسیله برای توقف در طهران داشته باشند و در معنی اسباب چینی بر عزل او بکنند اما امین الدوله با آنکه مسلک و خیال آنها را بخوبی میدانست از آنجا که بصحت اعمال خویش مطمئن بود اعتنائی نفرمود و مختصر ملاقاتی با یکدیگر کردند و نتیجه عداوت و خصومت آقایان وقتی ظاهر شد که عمله خلوت و

اجزای دربار هم بواسطه محدود شدن قدرت و مداخل خودشان سخت از امین الدوله رنجیدند و بطرف آقایان رفتند و با آنها همدست شدند و بیچاره

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۴

شاه ساده لوح را سخت ترسانیدند که بواسطه اصرار تو در بقای امین الدوله مردم حاضر شده‌اند شخص تو را بکشند و آنقدر در خلوت از این تهدیدات بشاه کردند واقعا وحشت کرد و ترسید تا روزیکه اراده کرد برود «بکن» و چند شبانه روز در کن بماند، تمام عمله خلوت که از پیش باهم مواضعه داشتند گریه کنان بحضور شاه آمدند و اصرار در ممانعت شاه از حرکت نمودند، شاه جهت از آنها سؤال کردند، حضرات با نهایت حزن و گریه و زاری جواب دادند که جماعتی بر قتل شاه متفق شده‌اند و اگر حرکت کنی حتما کشته خواهید شد شاه باور نکرد و قرار شد بفرستد و تحقیق کند لهذا فرستاد نزد میرزای آشتیانی و بعضی دیگر از آقایان شهر که اگر من بخواهم از شهر تا کن بروم خطری برایم تصور میشود یا خیر؟! آنها هم که این نقشه این کار را با درباری‌ها با هم کشیده بودند؛ جواب دادند ابدا مصلحت نیست که شاه حرکت فرماید و مخاطرات بی شمار او را بنظر است.

عزل امین الدوله اینجا دیگر شاه طاقت نیاورد و برای عزل امین الدوله حاضر شد ولی باز خودداری میکرد، اما درباریها همه روزه اصرار میکردند و خود را جان نثار شاه معرفی مینمودند و ضمنا سفیر مخصوص بطرف قم فرستادند و با صدراعظم معزول منزوی مذاکرات در میان آوردند و سفیر آنها هم شخص مجرب کارآزموده بود که آنچه میل درباریها بود از طرف اتابک مقتول انجام داد و معاهده گرفت و هرچند سفارت او از اسرار مکنونه دربار است ولی نگارنده از شخص خودش که نهایت وثوق را باو دارم شنیده‌ام و ضرر ندارد اسم او را بنویسم سفیر درباریها بقم شیخ مهدی قمی ملقب بشیخ الممالک است که از اشخاص تربیت شده مملکت ما است و مدتها در خدمت مرحوم ناصر الدوله در کرمان بود و

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۵

در عصر مشروطیت مجله باسم مجله الاستبداد مینوشت و علی الظاهر خود را مستبد جلوه میداد ولی ریشه مستبدین را آتش میزد و در آن تاریخ جزو اجزای ناظم الدوله و سعید السلطنه بود و در وقت مأموریت او بقم حاجی ناصر السلطنه پانصد تومان هم تقدیم باو برای اتابک فرستاد و وعده عزل امین الدوله و احضار او را چهل و پنج روز دیگر بعد از آن تاریخ مقرر داشتند او هم رفت بقم و بنا بسابقه که با اتابک داشت او را ملاقات نمود و ادای رسالت کرد و وعده و میعاد مزبور را هم داد صدراعظم در باطن خیلی خوشحال شده ولی در ظاهر خودداری کرد بلکه اظهار عدم اعتماد باین میعاد و قرارداد کرده از شیخ الممالک ضامن و سند و وثیقه مطالبه میکند شیخ میگوید بقدری باین قرارداد اطمینان و اعتماد دارم که خودم را بعنوان وثیقه بحضرت اشرف میسپارم و بهمین ملاحظه در قم ماند و همه روزه بخدمت صدارت میرفت، تا بعد از یکماه کم کم آثار بی میلی شاه بامین الدوله ظاهر شد و بعضی مراسلات بلکه معاهدات هم از طهران باو رسید و بر امیدواری او افزود و عجب تر آنکه قبل از وصول میعاد یعنی یک روز قبل از طلوع آفتاب روز پانزدهم محرم که موقع و میعاد درباریها با صدراعظم بود امین الدوله معزول شد و ترتیب عزلش هم بسیار نانجیبانه واقع شد چرا که شاه مرحوم با آن همه خوش‌باوری و ساده‌لوحی که داشت و علی الظاهر غرائض درباریها را باور کرده بود که واقعا برای امین الدوله جان خود را بخطر انداخته است و حتما مردم او را بجرم اینکه امین الدوله را بر آنها مسلط کرده است خواهند کشت ولی باز در متن واقع فهمیده بود که وجود امین الدوله در مسند صدارت اسباب احیای مملکت است و هریک روزیکه بیشتر در آن مسند بماند خدمتی بعالم تمدن مملکت از او صادر خواهد شد، این بود که با وعده صریحی که به درباریها داده بود باز همه روزه عذری میتراشید و عزل او را بتأخیر میانداخت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۶

تا آنکه یکروز حاجب الدوله امیر بهادر و بعضی دیگر بحضور شاه آمده اصرار زیادی مخلوط بگریه و عرض فدویت در صدور

دستخط عزل امین الدوله کردند شاه فرمود:

«بسیار خوب ما او را عزل میکنیم ولی باید فکر کرد چه کسی را بعد از او مصدر کار قرار بدهیم»

در اینجا آراء درباریها مختلف شد، بعضی اصرار کردند که صدراعظم سابق را از قم بخواهند و این مرتبه مقید شده که هر قدر شاه پول بخواهد قرض کند اگرچه هزار کرور باشد، از این مژده فی الواقع شاه مسرور شد و چشمش برق زد ولی بعد از دو سه دقیقه فکر متذکر شد که هیجده ماه قبل بر حسب اصرار همین اشخاص بدون هیچ گناهی صدراعظم را که باعث استحکام اساس سلطنت او شده بود عزل کرده و حالا دیگر خجالت میکشید در چشم او نگاه بکند، اگرچه ده هزار کرور هم قرض کند و عوض یک سفر ده سفر شاه را بفرنگستان ببرد، راستی فراموش کردم بنویسم گناه امین الدوله در نزد درباریها منحصر بعدم استقرار نبود بلکه گناه بزرگ دیگری هم داشت و آن گناه بزرگ که خود شاه را هم دلتنگ کرده بود، این است که از ابتدای جلوس میل مبارک شاه این بود که بفرنگستان مسافرت فرماید و در ممالک آزاد خوشیها بگذراند و واقعا شاه مرحوم آزادی طلب بود و هیچ وقت حاضر نمیشد نیم ساعت وقت عیش خود را صرف تسخیر هرات یا کلیه افغانستان فرماید و سخت ترین اوقات او موافق بود که صدراعظم یا سایر وزرا یا بعضی سفرا برای سهام دولتی شرفیاب میشدند و شاه مجبور میشد که هیبت رسمی بر خود به بندد و خنده و و موقوف فرماید عمده خلوت هم مجبور می شدند یا متفرق شوند و یا مثل نوکرهای معقول حسابی دست بسینه بایستند و این گونه مجالس آنقدر برای شاه مرحوم مهمانی به افتخار مظفر الدینشاه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۷

ناگوار بود که یکسال از عمر خود را می داد که از شش نیم ساعت مجلس رسمی آسوده باشد و همیشه آدم مخصوصی در باغ و خلوت که محل جلوس شاه بود قراولی میکرد، تا امین الدوله در دوره صدارتش و یا صدراعظم میرزا علی اصغر خان در دو دوره صدارتش بفرم شرف یابی بطرف گلستان روانه میشوند فوراً قراول مخصوص سفیر بلندی میزد و آنکه در ابتدای پله عمارت کشیک میکشید بحاضرین حضور خبر می داد آنوقت تمام درباریها فرار میکردند و در اطاقها پنهان میشدند خود شاه هم سروصورت و لباس خود را در مقابل آنها اصلاح میکرد و روی صندلی جلوس میفرمود و اگر چنانچه احیانا مطالب معروضه وزیر بسیار بود و طول میکشید و تقریباً زیادتر از نیم ساعت میشد، فوراً یکی از عمده خلوت از دور ساعت خود را نشان می داد آنوقت یا حکم باوردن نهار میفرمودند اگر موقع نهار بود و الا غفلت ناله کشیده خود را مریض و مبتلای بدل درد جلوه میدادند، صدراعظم یا سفیر یا هر کس که مزاحم عیش شاه بوده با نهایت افسردگی مرخصی میگرفته و میرفته و بمجرد رفتن او یعنی هنوز از یک عمارت پائین نرفته که برده میافتاد و تیاترها بازیهای هرزگی شروع شد و کمتر کار آنها این بود که یکدیگر را در حوض بیندازند یا تخم مرغ ... استعمال کنند یا ... بازیهای که اختراعات آن عهد بوده اجرا سازند

### پذیرائی پادشاه اطریش از مظفر الدین شاه

یکی از سفرا نقل میکرد که در موقع مسافرت اعلیحضرت شاهنشاهی اروپا ایامیکه در وین پای تخت اطریش و مجارستان شرف نزول ارزانی فرموده بودند پادشاه و امپراطور عظیم الشان اطریش و مجارستان فرانسوارژوزف که در واقع پدر تمام سلاطین دنیا است و امروز که ما مشغول تحریر این کتاب هستیم شصت سال تمام است که بر اریکه سلطنت و جهان بانی تکیه فرموده و سن شریفش هم باید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۸

حالا دیگر در حدود نود باشد، باری این پادشاه که با تمام سلاطین اروپا یا اغلب آنها قرابت سببی یا نسبی دارد مقدم شاه ایران را علاوه از آنکه رسماً پذیرفته و مجالس رسمی و ضیافتهای دولتی از حد معمول منعقد فرموده، برای آنکه بر این مهمان عزیز خیلی



خوش بگذرد حکم فرمود که خانواده سلطنت اطریش میان خودشان یک مهمانی دوره ترتیب بدهند و البته مهمانی در منزل شاهزادگان بدون تقیه مشتمل بر هر قسم اسباب عیش و عشرت خواهد بود و اگرچه این قرارداد برای خانواده سلطنت و اشخاصیکه حتما بایستی یک شبانه روز شاه ایران را با تمام وزرا و ملتزمین رکاب و رجال عمده دربار اطریش و ارباب مناصب و اهل طرب و و سایر طبقات دعوت کنند و انواع و اقسام اطعمه و اشربه و تیاترها و سازها و آوازاها فراهم آورند خیلی گران تمام میشد و شاید هر مجلس صد هزار تومان پول ایران مصارف لازمه داشتند، شاهزادگان بزرگ و بزرگان خانواده سلطنت بدون هیچ ملاحظه و توقع هیچ قسم عوض بر عهده گرفتند و معلوم است وظیفه پادشاه ایران این است که فوق العاده از این میهمانی از میزبانان اظهار تشکر و امتنان فرماید، تا در مقابل آنهمه خسارت مالی که متحمل شده‌اند رضایت خاطر میهمان عزیز محترم را داشته باشند ولی برعکس معمول چون شاه مرحوم جز با عمده خلوت خودش نمیتوانست با دیگران جوشش نماید، بزودی از این میهمانی خسته شد و گویا در مجلس سیم و یا چهارم در وسط مجلس یک مرتبه به پشت افتاد و ناله کرد میزبان و حاضرین با نهایت وحشت و اضطراب اطراف او را گرفتند و طبای مخصوص خانواده سلطنت را اخبار و احضار نمودند ولی عمده خلوت که حاضر بودند فوراً شاه را بدوش گرفته از مجلس بدر بردند و بحاضرین اطلاع دادند که خطری برای وجود مبارک شاه نیست و این مرض حالت حمله‌ایست که، هر وقت شاه در میان جمعیت بنشیند و زیاد طولانی با

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۷۹

آنها حشر نماید گرفتار این حمله میشود و معالجه‌اش را هم خودشان بخوبی می دانند و لازم نیست طیب بیاورند و از آن مجلس بیرون رفتند در حالتیکه خاطرهای شاد حاضرین را فوق العاده پریشان و محزون کردند و همینکه بمنزل برگشتند شاه بحال آمده فوراً ناصر خاقان را که الآن مختار السلطنه است با دیگران صدا زدند و فرمودند تخته بیاورند و مشغول بازی شدند و تا مدتی تمجید از این تدبیر میفرمودند که از شر این مجلس رسمی مفصل آسوده شده‌اند و بملاحظه عدم اقتضای مزاج شاه آن مجلس موقوف شد.

### عزل امین الدوله

باری مقصود این است که شاه مرحوم کمال میل را داشت که با عمده و اجزای شخصی خودش مأنوش باشد حتی شبها هم باندرون تشریف نمیبردند و با زنها هم چندان سازشی نداشتند، بنابراین استرضای خاطر آنها را بر همه چیز مقدم می داشتند، این بود که برحسب اصرار آنها دستخط عزل امین الدوله را مرقوم فرمودند و حاجب الدوله مصطفی خان قاجار که حالا امیر معظم هست آن دستخط را گرفت که بامین الدوله برساند، شاه فرمودند چون حالا امین الدوله در دربار است، مناسب نیست دستخط را باو ارائه بدهند بلکه صبر کنند تا وقتیکه بخانه‌اش برگردد و در این باب خیلی التماس فرمودند و حاجب الدوله عهد کرد که در دربار دستخط را باو نشان ندهد، بنابراین در موقعیکه نهار امین الدوله را چیده بودند یکی از ارادل دربار آمد نزد امین الدوله و با کمال بی‌شرمی باو گفت چرا بمنزل نمیروید امین الدوله بقرینه صدای او و طرز بی‌احترامی که از صحبت او معلوم میشد مطلب را درک کرد و با نهایت ملایمت و ادب که طبیعی او بود جواب داد نهار حاضر است بفرمائید میخوریم و میرویم آن بی‌حیا جواب داد، نهار امروز حق فقر است شما بروید خانه نهار بخورید امین الدوله دیگر معارضه نکرد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۰

فوراً برخاسته نهار نخورده بطرف منزل خود برگشت، هنوز وارد اطاق خودش نشده بود که حاجب الدوله با دستخط وارد شد و مهر صدارت را از او گرفت و رفت، معین الملک پسر امین الدوله در اطاق دیگر بود و ابتدا مطلع نشد و نهار خورد طرف عصر که میخواست بمنزل بیاید مطلب را که در تمام شهر منتشر شده بود شنید، بعد از عزل امین الدوله درباریها دو فرقه شدند، فرقه اصرار در



احضار اتابک داشتند و از طرف او مطمئن بودند که بلافاصله قرض خواهد کرد، فرقه دیگر میگفتند بهتر این است کارها را میان خودمان تقسیم کنیم و ابتدا شخص اول قرار ندهیم، نظام السلطنه مرحوم از این فرقه بود و اعتقاد بآمدن اتابک نداشت و

## صادر اتابک

### اشاره

بهر تقدیر دربارها از شاه عهد گرفته بودند که بدون استحضار و استصواب آنها احدی را بوزارت داخله معین نفرماید ولی بعد از دو سه روز شخص شاه بصرافت طبع بخیال امین الملک برادر کوچک اتابک افتاد و یک روز بی مقدمه باحضار او فرستاد امین الملک از این احضار بی موقع بوحشت افتاد و چنان ترسید که بعضی از اطبا فوت او را نسبت بهمان ترس فوق العاده داده‌اند، باری امین الملک شرفیاب شد و عوض آنچه انتظار داشت کمال مرحمت و عنایت دید و حضورا دستخط وزارت داخله را باو مرحمت فرمودند و اگرچه دربارها رنجیدند که شاه بدون اجازه و مشورت با آنها وزیر داخله معین فرموده است ولی عمده دربارها که حامی اتابک بودند راضی و خوشنود شدند ولی این مطلب را مقدمه احضار اتابک دانستند و فوراً باتابک در قم راپورت دادند اما اتابک با آنکه کمال محبت را نسبت باین برادر داشت از این خبر بکلی مأیوس شد و یقین کرد که امین الملک را صدراعظم خواهند کرد و دیگر باو کاری نخواهند داد (الملک عقیم) و فوراً عریضه بتوسط امین الملک عرض کرد و اجازه رفتن بآب گرم محلات را خواست جواب شاه را امین الملک تلگرافا خبر داد و از این ابلاغ قدری امیدوار شد چرا که جواب این بود.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۱

«حالا- مناسب نیست حرکت کنند، ما خودمان هم بهمین خیال هستیم و همینکه حرکت کردیم او را اجازه میدهیم که ملتزم رکاب باشد»

باری چندی بهمین حالت بین خوف و رجا ماند اما امین الملک شب و روز برای آوردن او زحمت میکشید و مخالفین را متقاعد و همراه مینمود، حتی آنکه نظام السلطنه وزیر مالیه را هم ساکت کرده و بتوسط معین التجار بوشهری که با نظام السلطنه ارتباط مخصوص قدیمی داشت و بصدراعظم هم اظهار محبت مینمود میان این دو نفر التیام داده شد و معین التجار بقم رفت و از طرف نظام السلطنه با با صدراعظم معاهداتی نمود و نظام السلطنه هم داخل در فرقه معاهدین اتابک شد ولی باید اقرار کنیم که اتابک مقتول ابتدا پای بست معاهدات خود نشد و با هیچ یک از دربارها مطابق قرار داد راه نرفت.

## استقراض از روسیه

بلی معاهده عمومی را بزودی انجام داد و مقصود اصلی دربارها هم همان بود بعبارة آخری بمجرد آنکه بطهران آمد و بر مسند صدارت تکیه کرد دنباله مذاکرات امین الدوله مرحوم را با دولت انگلیس امتداد داد و چون دید استقراضی که امین الدوله نقشه کشیده بود غیر از استقراضی است که دولت و دربار طالب هستند یعنی اختلاف در مصارف استقراض است که امین الدوله خیالاتی دیگر در باب آنها داشت اما دربارها پول نقد میخواهند برادروار تقسیم نمایند نه در خیال بستن سد اهواز هستند نه در قید احداث خط آهن این بود که رشته مذاکرات را با انگلیس و فرانسه قطع کرد و محرمانه بتوسط برادر روحانی و شریک و هم خیال خود ارفع الدوله که آنوقت وزیر مختار ایران در روسیه بود با دولت روس مذاکره نمود ارفع الدوله هم با نهایت طراری اولیاء دولت روس را بقبول واداشت و هر قسم شرطی که روسها کردند پذیرفت و حقیقتاً شروط این

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۲

استقراض بقدری سخت و سنگین است که اگر دولت ایران مجانا هم چهل کرور میخواست فقط در اذای قبول آن شروط فوراً روسها میدادند و در خصوص دلالتی ارفع الدوله و تقدیم خود اتابک از طرف دولت روس اقوال مختلفی گفته شده ولی قدر یقین این است که یک میلیون منات که یک کرور تومان باشد بضمیمه لقب پرنسی تسلیم ارفع الدوله شد، اما نسبت بخود صدراعظم درست معلوم نشد و هرچه باو دادند محرمانه داده شد بلی روزی هزار تومان از اداره گمرک از میسو نوز که استقرار او از شروط استقراض بود که نوعاً یکنفر اروپائی در وزارت مرکزی گمرک باشد و در هر سرحد هم یکنفر اروپائی ریاست داشته باشد، در وزارت گمرک بقانون ادارات منظمه اروپا رفرمه باشد و محل اصل و فرع وجوه استقراضیه همان اداره گمرک باشد و اتابک همین میسو نوز را که امین الدوله مرحوم او را از بلجیک اجیر نموده بود بریاست بلکه وزارت پذیرفت و محرمانه روزی هزار تومان بنابر آنچه در تمام ایران شهرت داشت از میسو نوز میگرفت، حالا ما در مقام شرح شروط استقراض (۱) نیستیم و مداخله‌های میسو نوز را هم درست نمیدانم و در جلد دوم پاره توضیحات در باره او از اقدامات یگانه

(۱) شرایط استقراض مابین امضاء کنندگان ذیل جناب آقای میرزا رضا خان ارفع الدوله آجودان مخصوص و مأمور فوق العاده و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه ایران از یکطرف و بانک استقراضی از طرف دیگر مواد ذیل منعقد گردیده است:

فصل اول- بر طبق فرمان اعلیحضرت پادشاه ایران مورخه ۴ جمادی الاول ۱۳۱۷ مطابق ۳۰ اوت ۱۸۹۹ مسیحی دولت امپراطوری ایران بانتشار یک استقراض مملکتی که جمع حساب آن اسما معادل ۲۲ میلیون و نیم میشود اقدام خواهد نمود.

این استقراض با تنزیل ۵٪ از اصل اسمی آن بوده و باسم استقراض ۱۹۰۰ موسوم خواهد بود این مبلغ در مدت ۷۵ سال تأدیه خواهد شد.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۳

وزیر غیرتمند سعد الدوله در مجلس مذاکره شد و ما هم نگاشته‌ایم، در اینجا همین قدر میگوئیم عاقبت درباریها بمراد دل خودشان رسیدند و چهل کرور تومان میان آنها تقسیم شد بلی از این چهل کرور فقط قروض اولیه که بابت خسارات رژی بانک انگلیس و وجوه متفرقه که تجار داخله و خارجه طلب داشتند و قریب هشت کرور میشد ادا کردند، قریب یک کرور از آن را هم بابت حقوق معوقه ارباب حقوق دادند و سه کرور را هم برای مخارج مسافرت شاه مرحوم بفرنگستان ذخیره کردند و ما بقی علناً در میان چند نفر درباری باسامی مختلفی تسلیم شد و حکیم الملک با اسم بنائی چون وزیر ابنیه بود زیاده‌تر از دیگران برد سید بحرینی هم چهارده هزار تومان بابت قیمت خانه گرفت مجملاً با آنکه قبل از گرفتن پول بملاحظه اسکات مردم اعلانی در روزنامه رسمی دولتی منتشر کردند و تمام آنچه مرحوم امین الدوله نسبت بوجوه استقراضی خیال کرده بود عیناً در آن اعلان درج کردند و وعده دادند و علی الظاهر هم مهندسی از اروپا برای بستن سد اهواز اجیر کردند و مدتی هم مذاکره این مطلب در دوایر دولتی دنباله پاورقی

فصل دوم- بانک استقراضی ایران بموجب امضای این قرارداد متعهد میشود که یک جمع حساب اسمی معادل ۲۲ میلیون و نیم منات را قبول نماید.

فصل سیم- برای کلیه جمع حساب استقراض ۱۹۰۰ دولت ایران از قرار تنزیل ۵٪ طلا دولت علیه ایران یک تعهدنامه عمومی بروسی و ایرانی که دارای امضای قانونی ایرانی‌ها باشد تهیه خواهد نمود تعهدنامه مذکوره بداره بانک استقراضی ایران در سن پترزبورغ تسلیم میشود که آن را تا موقع استهلاك کامل این استقراض نزد بانک مملکتی روسیه امانت خواهد گذارد.

فصل چهارم- تمام عایدات کل گمرکات دولت علیه ایران باستثناء گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس ایران در ضمانت خواهند بود.

عایدات گمرکات عبارت هستند از عایدات موجوده و همچنین از عایدات گمرکاتی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۴

بود اما بهیچ‌یک از آن مواعید وفا نکردند و بعد از تحویل گرفتن پول فوراً بتدارک سفر فرنگ پرداختند و بزودی اسباب مسافرت مهیا شده روانه شدند.

### مسافرت شاه فرنگ

در این سفر که سفر اول شاه مرحوم بفرنگ بود جمعیت زیادی از عماله خلوت با اسم وزارت و غیرها همراه بردند و مخارج این سفر شاه فوق العاده زیاد شد و چون موقع افتتاح اکوزیسیون فرانسه در پاریس ۱۹۱۰ میلادی بود و دولت ایران هم علی‌الرسم عمارتی در آن بازار باز نموده و اغلب سلاطین روی زمین با تجملات بسیار بتمشای آن بازار آمده بودند و اجناس مرغوب و صنایع مطلوب از تمام ممالک عالم بآن بازار آورده بودند شاه ایران هم جیب‌هایش پر از منات طلای روس بود و متصل خرید میفرمود و یا بایرانیانی که از هند و مصر و سایر بلاد داخله و خارجه برای تماشای بازار و زیارت شاه آمده بودند بذل میفرمود دنباله پاورقی

که برای مدت یکسال مالیه اجاره داده شد و عایدات گمرکاتی که توسط دولت اداره میشود. واضح است که این استقراض بالنسبه بتمام سایر دیون در خصوص عایدات جزئی یا کلی از گمرکات فوق‌الذکر دولت امپراطوری ایران «که میتوانند مفید بعضی قرارداد های سابق و حالیه یا آتیه بوده باشند» سمت اولویت مطلقه را خواهد داشت.

فصل پنجم - کلیه عایدات گمرکات فوق‌الذکر (فصل چهارم) دولت امپراطوری ایران در تهران بیانک استقراضی ایران پرداخته خواهد شد و از این عایدات قسط ششماهه در مدتی که قبلاً تعیین شده و ۷۵ سال خواهد بود موضوع میگردد و آن عبارت است از ۲۳ ر ۲۵۶۳ درصد از اصل اسمی بعلاوه یک چهارم درصد بابت حق کمسیون قسط مذکور که هر قسطی ۵۷۸۱۴۴ منات میشود و موقع پرداخت این از اول ژویه ۱۹۰۰ خواهد بود.

فصل ششم - چنانچه عایدات مذکوره که بیانک استقراضی ایران پرداخته میشود جمع حساب آن در سال از مبلغ یک میلیون و صد و پنجاه و شش هزار و دوست و هشتاد -

### مظفر الدین‌شاه در سفر فرنگ

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۵

خانم‌های پارسی و سایر خانم‌های اروپا که برای خودنمائی و حسن‌فروشی ببازار عمومی آمده بودند، از بذل شاه ایران بی‌بهره نماندند، اتابک هم مثل ریگ پول طلا خرج میکرد سایرین هم بقدریکه میتوانند با خانمها معاشقه و مغازه کردند و پول دادند و حقیقتاً اسم حاتم را از صفحه تاریخ محو نمودند و مسافرت این پادشاه بفرانسه تقریباً مثل مسافرت دوک دبو کینکهام برو در عهد لوی سیزدهم که بملاحظه عشق او بملکه آن اتریش علاوه از پول جواهر بر مردم دربار فرانسه نثار میکرد. باری جزئیات و حوادث آن سفر را جراید خارجه کاملاً و جراید فارسی که آن عصر آزاد بود و یادگار عصر صدارت مرحوم امین‌الدوله مانده بود مفصلاً نگاشته‌اند و از حوصله این کتاب خارج است (مرحوم امین‌الدوله همان قدر که در باب افتتاح مکتب سعی کرد در نشر جراید هم سعی فرمود و روزنامه تربیت را یومیه از کیسه فتوت خود اداره فرمود و سایر جرائد را هم آزاد کرد و اجازه ورود بایران داد جبل‌المتین ثریا و پرورش و حکمت در کلکته و مصر بطبع دنباله پاورقی

و هشت منات تجاوز نماید بقیه آن با اختیار خزانه دولت امپراطوری ایران گذارده خواهد شد و چنانچه وجوهی را که دولت امپراطوری ایران بپردازد معادل تعداد مبلغ مذکور نباشد و موعد قسطی هم بگذرد بموجب همین قرارداد دولت امپراطوری ایران با بانک استقراضی موافقت نموده بانک مذکور حق تفتیش واقعی در موضوع اخذ عایدات گمرکات مذکوره (فصل چهارم) برای تحقیق جمع حساب عایدات خواهد داد این تفتیش و تحقیق در صورتی که اقساط شش ماهه توسط عایدات مذکوره کاملاً پرداخته شده باشد بموقع اجرا گذارده نخواهد شد.

فصل هشتم- در صورتی که با وجود تفتیش فوق در فصل ششم مذاکرات بانک تاخیر جدیدی در پرداخت اقساط ششماهه حاصل شود بانک استقراضی ایران حق خواهد داشت که بحساب دولت امپراطوری ایران بتأسیس اداره مستقیمی برای تمام گمرکات دولت علیه ایران باستثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج ایران که در تحت اداره خزانه دولت امپراطوری ایران باقی خواهند ماند اقدام نماید.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۶

میرسید و بایران میآمد و تا مدتی هم مرتباً میرسید بعد از مراجعت از فرنگک اتابک ورود آنها را قدغن فرمود و تا روزی که او در مسند صدارت بود هیچ روزنامه بایران وارد نمیشد)

آنچه مربوط بکتاب ما است این است که مصارف وجوه استقراضی را بطور اجمال بنگاریم لهذا میگوئیم سفر اول اروپا قهرا تولید سفر ثانی کرد، یعنی دولت انگلیس یا بواسطه کدورتی که در امر استقراض از دولت ایران حاصل کرده بودند و یا بواسطه آنکه در فوت ملکه و ویکتوریا عزادار بودند شاه ایران را پذیرفتند و شاه ایران مجبور شد. بدون آنکه بانگلستان برود بایران برگردد و بعد از مراجعت بایران طولی نکشید که ثانیاً هوای مسافرت فرنگک بسر شاه افتاد و بقدری مشتاق مسافرت فرنگک شد که شبها گریه میکرد و درباریها را واسطه قرار میداد که نزد اتابک شفاعت کنند تا او را راضی کنند که شاه را بفرنگستان ببرد دنباله پاورقی

تأسیس این اداره بشروط بشروط ذیل خواهد بود.

الف- انتخاب اعضاء با بانک استقراضی ایران خواهد بود ولی مخصوصاً اداره مذکور بایستی از اعضائی که اتباع دولت علیه ایران بوده باشند تشکیل باشد به استثنای ۲۵ نفر از رؤسا که برای انتخاب آنها بانک مذکور اختیارات تامه خواهد داشت.

ب- بانک مذکور مقید است که تعرفه‌های قانونی را مجری داشته و حقوق گمرکی موجوده را دریافت دارد بدون رضایت امپراطوری ایران بحقوق مذکور اضافه ننماید.

ث- دولت امپراطوری ایران حق تفتیش این اداره را برای خود محفوظ میدارد.

د- مخارج اخذ عایدات وارده و همچنین دو قسط شش ماهه از عایدات مذکوره موضوع گردیده بقیه چنانچه چیزی باقی بماند با اختیار دولت امپراطوری ایران گذارده خواهد شد.

مظفرالدین شاه و نیکلای دوم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۷

### مسافرت دوم بارویا

اتابک هم میدانست که اگر در این کار مسامحه کند رقم عزل خود را امضا نموده، لهذا فوراً مهیای مسافرت شد و پولهای استقراضی هم تمام شده بود ولی حساب جاری (کنت کوران) با بانک استقراض داشتند، لهذا چند کرور دیگر گرفته و بار سفر

فرنگستان را بستند و عمده مقصود از این مسافرت رفتن بانگلستان بود که رسمیت داشت اما در سایر ممالک اروپا من غیر رسم وارد شدند و توقع پذیرائی از دول مجاور نکردند، ملتزمین رکاب همایونی در این سفر کمتر از سفر اول بودند و چون پول زیادی همراه نداشتند اعلان دادند که هر کس از عمده خلوت میل باین مسافرت دارد باید از کیسه خودش خرج کند و انتشار این اعلان فقط برای این بود که جمعیت کم شود و الا معلوم است کسانی را که شاه و دنباله پاورقی

فصل هشتم- در صورتیکه عایدات گمرک حاصله از اداره بانک (فصل ۷) برای پرداخت کامل یک قسط ششماه غیر مکفی بوده باشد دولت امپراطوری ایران تهیه یک ضمانت نامه منظمی خواهد نمود. تعیین نوع این ضمانت نامه منظمی بموافقت مخصوصی بین دولت امپراطور ایران و بانک استقراضی ایران خواهد بود.

فصل نهم- حاصل خالص استقراض ۱۹۰۰ دولت ایران از قرار تنزیل ۵٪ طلا- بطریق ذیل باختیار دولت علیه ایران گذارده خواهد شد.

الف- مبلغی معادل ۱۵۵۵۳۹۰ منات و ۵۳ کپک یا ۱۵۶۳۰۰۰ قران بعلاوه منافع معینه و همچنین براتهایی که وجه آن قبلا دریافت شده توسط بانک استقراضی ایران برای پرداخت حاضر خواهد بود.

ب- بانک استقراضی ایران قبلا- اعلانات مقرر را نموده تمام استقراض یا قرضی که دولت امپراطوری ایران از بازار انگلیس و یا توسط بانک شاهنشاهی ایران نموده است بخصوص قرض ۱۸۹۲ انگلیس از قرار تنزیل ۶٪ اصلا و فرعا خواهد پرداخت مبلغ لازم برای پرداخت های مذکوره بحساب لیره استرلینک از قرار نرخ معوضه لندن به بورس

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۸

اتابک اجازه همراهی داده بودند تمام مصارف آنها را بر عهده داشتند، باری این سفر هم پایان رسید و مسافرین بطهران برگشتند و چند ماهی هم بآرامی گذشت و در استقلال اتابک رخنه پیدا نشد و هر کس را که طرف سوء ظن او بود از دربار اخراج حتی نمود حکیم الملک را که شاه مرحوم او را میپرستید و تصور نمیکرد که ساعتی بی او بتواند زندگانی نماید، بهزار وسیله و تدبیر بحکومت رشت فرستاد و طولی نکشید که از عمارت حکومت رشت تا طبقه هشتم جهنم رفت، اما فوت او با آن وضع غریب که غفلتا در نیم ساعت فاصله با یک نفر دیگر از خواص او اتفاق افتاد شاه را پریشان کرد و حقیقتا افسرده نمود و در میان مردم هم شهرت گرفت که اتابک او را کشته و کم کم شاه از ماندن در ایران خسته شد و بخیال مسافرت فرنگستان افتاد و چون در این مدت همه قسم مساعدت با اتابک کرده بود و هر کس را که او اشاره کرد نفی بلد نمود یا چوب زد و بسیاری از وزرا و امرا را بر حسب اشاره و میل اتابک بخاک مذلت نشانید و مثل قوام الدوله وزیر دنباله پاورقی

سن پترزبورغ از حاصل خالص استقراض ۱۹۰۰ دولت ایران از قرار تنزیل ۵٪ طلا کسر نقصان خواهد گردید.

ث- بقیه مبلغ خالص استقراض مذکور بطریق ذیل باختیار دولت امپراطوری ایران گذارده خواهد شد.

۱- در سن پترزبورغ بوسیله تمسکات اعتباری یا شمش های نقره که بحساب دولت امپراطوری ایران و بمنافع دولت مذکوره با اهتمامات بانک که حق السعی خرید خود را منظور خواهد داشت خریداری شده است.

۲- در تهران نیز بوسیله تمسکات اعتباری یا شمش های نقره مخارج ارسال شمش های نقره بدولت امپراطوری ایران تعلق خواهد یافت.

۳- در انتقال (تحویل) به لندن و پاریس و برلن و یا شهرهای دیگر روسیه غیر از سن پترزبورغ بانک استقراضی ایران حق السعی خود را برداشته بنرخ روز تسلیم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۸۹

را بآن فضاحت حبس نمود و مبالغی از او گرفته بعراقش فرستاد و موقر السلطنه داماد شاه را بچوب بسته و جماعتی دیگر را نفی و تبعید کرد و بخیال خودش راه را صاف نموده بود، اما جلو میل شاه را نمی‌توانست مسدود نماید و همینکه شاه اظهار میل بفرنگ مینمود اتابک مبهوت ماند که این مرتبه دیگر بکدام تدبیر پول تحصیل نماید، چه میدانست دولت روس هم حاضر نمیشود بعد از هفتاد کرور پول بی‌محل وجهی دیگر قرض بدهد و چون در جزو شروط استقراض اول قید شده بود که دولت ایران تا این قرض را نپردازد حق ندارد از هیچ دولتی قرض کند پس محل قرض منحصر است بروس و روسها هم در آن اوقات گرفتار محاربه با ژاپن بودند و ممکن نبود بتوانند وجهی بایران قرض بدهند و بر فرض که حاضر میشدند محلی مثل گمرک و چون چنین محلی نداشتند ناچار بودند که یا مالیه ایران را رهن استقراض جدید بگذارند و یا اردبیل و آستارا و غیره را برحسب میل و تعیین روسها بآنها واگذار نمایند و تمام این ترتیبات دنباله پاورقی

خواهد بود. ادای بقیه مبلغ استقراضی بچهار دفعه که هر یک با دیگری یکماه فاصله داشته باشد تحویل و پرداخته خواهد شد که قسط اول آن بمبلغ ۱۸۷۵۰۰۰ منات و بلافاصله بعد از امضای این قرارداد پرداخته شده و سه قسط سایر بمنافع مساوی خواهند بود. فصل دهم- برای بقیه حساب مذکوره در فصل نهم که بایستی پرداخته بانک استقراضی ایران یک حساب جاری مخصوص از قرار تنزیل ۴٪ در سال برای دولت امپراطوری ایران باز خواهد نمود.

فصل یازدهم- بانک استقراضی ایران متعهد میشود باینکه از بانک شاهنشاهی ایران در پرداخت اصل رسمی که جمع و حساب اصلی آن معادل ۱۴۰۰۰۰ میشود در همان تاریخ که دولت امپراطوری ایران برای بانک مزبوره تعیین کرده است سبقت جوید تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۰

موجب خسارت کلی و بدنامی بسیار میشد، پس بناکرد بمسامحه و دفع الوقت کردن و وعده داد که از داخله ایران از توبه جمع و خرج وجهی فراهم کند که کفاف مسافرت شاه را بفرنگستان بدهد شاه مرحوم همه روزه اصرار در مسافرت میکرد گاهی حکم بتعجیل میفرمود گاهی گریه و التماس مینمود گاهی عمده خلوت را بشفاعت بر میانگیخت درباریها هم که دیگر از اتابک مأیوس شده بودند بلکه رفته‌رفته از تسلط تام و اقتدار تمام او وحشت داشتند و میدانستند دیگر آبی از او گرم نمیشود و حاضر نخواهد شد قرض دیگر بکنند و جیب و بغل آنها را پر کند لهذا از او منحرف شده برضد او کار میکردند عین الدوله هم در تبریز در موقع ولیعهدی شاه دستخط صدارت گرفته بود و هر قدر اتابک سعی کرده که او را از طهران خارج کند موفق نشد چرا که عین الدوله در ظاهر کمال تملق را باو میگفت و در باطن برضد او قیام مینمود. مجملا بعد از آنکه مدتی شاه از اتابک خواهش کرد که اسباب سفر فرنگستان را فراهم نماید و او مسامحه کرد عین الدوله محرمانه دنباله پاورقی

(فصل نهم) و همچنین متعهد پرداخت تمام سایر استقراضات و قروضی که توسط بانک شاهنشاهی ایران دولت امپراطوری ایران نموده است خواهد بود.

بانک استقراضی ایران مبالغ معینه که برای ادای استقراض و قروض فوق‌الذکر تخصیص داده شده الی تاریخی که توسط امپراطوری ایران برای پرداخت آنها معین خواهد شد نزد خود آنها ادا میشود (متعلق است به استقراض ۱۸۹۲ انگلیس) بهمان طرز و تدریجی که مأخوذ میشود باختیار دولت علیه ایران گذارده خواهد شد.

فصل دوازدهم- بانک استقراضی ایران برای اینکه شاید بتملك و جوهری که به دولت امپراطوری ایران مساعده داده شد و موفق شود بموجب همین قرارداد حق انتشار یک قرضه ایران را با اصول ذیل برای خود برقرار میدارد،



الف- استقراض دولت علیه ایران بضمانت دولت امپراطوری روسیه خواهد بود.

ب- جمع حساب اسمی استقراض ضمانتی و نرخ منافع آن توسط بانک استقراضی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۱

شاه عرض کرد اگر شش ماه وزارت داخله و صادرات را بمن منصب کنند هم جمع و خرج ایران را تصویب میکنم و هم شما را بفرنگستان میبرم شاه مجدداً تا مدتی با اتابک مذاکره کرد و بالاخره از او مأیوس شد لهذا در مقام عزل او برآمد، اتفاقاً آن ایام حادثه دیگر پیش آمد که شاه را مجبور بر عزل اتابک نمود و آن بلوای بابی کشی در اصفهان و بسیاری از بلاد ایران است و در واقع یکی از حوادث عظیمه و وقایع ضمیمه دوره سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه همین قصه است و توضیح آن در این مختصر نمیگنجد ولی حسب الضروره بمناسبت مقام ناچاریم بطور اجمال و اختصار خلاصه آن واقعه‌ها بضمیمه فلسفه تاریخی و جهات واقعه آن قصه پرغصه را بنگاریم.

تاریخ ظهور بابیه را در ایران از ابتدای طلوع میرزا علی محمد باب در شیراز در سنه هزار و دویست و شصت هجری و مسافرت او باصفهان و گرفتاری و جنس او تا هنگامی که در تبریز کشته شد و حوادث واقعه بعد از او و جنگهای متوالیه دنباله پاورقی

ایران تعیین خواهند شد بطوری که مبالغ خالص استقراض از بقیه که ادا نشده است تجاوز نماید و استقراض ضمانتی مذکوره بایستی در مدتی که قبلاً معین شده است کاملاً برای استهلاك پرداخته شود.

ب- اسنادی که نوشته خواهند شد بمنات بوده و به پول خارجی مساوی با جوهی که در استقراضات دولت امپراطوری روسیه قبول شده است معین خواهد شد.

د- تمام اسناد استقراض مذکوره بطور همیشگی از تحمیل کلیه مالیاتهای ایران که حالیه برقرار هستند و یا اینکه بعدها برقرار خواهند شد معاف میباشند و همچنین از کلیه مأخوذاتی که از طرف دولت امپراطوری ایران باشد معاف خواهد بود تمام سایر امور راجع بانتشار و اسناد و اداره استقراض و غیره بمیل بانک استقراضی ایران مرتب خواهند شد.

ف- بانک استقراضی ایران تمام مخارجی که از انتشار و اداره استقراض دولت علیه ایران بضمانت دولت روسیه حاصل میشود بعهد خواهد گرفت و انتشار احتمالی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۲

رؤسای مذهب او مثل ملا حسن بشروئیه و حاجی ملا محمد علی زنجانی و آقا سید سد یحیی کشفی در زنجان و داراب و غیره تا اضمحلال آنها و قیام میرزا حسنعلی بها و میرزا یحیی ازل و تبعید آنها بممالک عثمانی و استقرار آنها در جزیره مکه و قبرس و برانگیختن مریدان خود را بر قتل ناصرالدین شاه و تیر انداختن بطرف او و حکم شاه بقتل عام این طایفه و سایر سوانح این طایفه اغلب مورخین نوشته اند و علاوه از تاریخ عامه مثل ناسخ التواریخ و غیره کتابهای مخصوصه هم از دنباله پاورقی

این استقراض هیچ مطابقی با تعهداتی که دولت امپراطوری ایران بموجب این قرارداد در خصوص استقراض ۱۹۰۰ که دولت ایران نموده است نخواهد کرد.

فصل سیزدهم- دولت امپراطوری ایران حق تأدیه استقراض ۱۹۰۰ قبل از اتمام مدت استهلاك آن از ابتدای تاریخ غره ژانویه ۱۹۱۰ در صورتی که شش ماه قبل بانک استقراضی ایران را مستحضر نماید خواهد داشت.

در این موقع بانک استقراضی ایران میتواند بقیه مبلغ احتمالی استقراضی دولت علیه ایران بضمانت دولت امپراطوری روسیه را رد نموده و یا اینکه بعهد خود در جریان باقی گذارد و بشرط اینکه بعهد امپراطوری ایران مخارجی تعلق نیاید.



فصل چهاردهم - مادامی که استقراض ۱۹۰۰ پرداخت نشده است دولت امپراطوری ایران بهیچ استقراض خارجی بدون اینکه قبلاً موافقتی با دولت امپراطوری روسیه حاصل نماید مبادرت نخواهد نمود.

فصل پانزدهم - کلیه اختلافات حاصله که در موقع اجرای این قرارداد پیش می‌آید و بواسطه توافقی که بین دولتین امپراطوری روسیه و ایران حاصل خواهد شد حل و می‌گردد.

فصل شانزدهم - این قرارداد در دو نسخه نوشته شده است که یکی از آنها برای دولت امپراطوری ایران و دیگری برای بانک استقراضی ایران تهیه شده است و این نسخه‌های قرارداد از هرگونه حقوق و تمبر روسیه و ایران معاف خواهد بود.

غره ژانویه ۱۹۰۰ مطابق ۲۸ شعبان ۱۳۱۷ ه ق

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۳

مصنفین ایرانی و اروپائی در این ماده تألیف و طبع و نشر شده و آنچه طرف احتیاج ما است در این مقام فقط حادثه اخیر است که بدوا در اصفهان اتفاق افتاد و به یزد و قزوین و سایر بلاد سرایت نمود و نتیجه‌اش انفصال اتابک و نصب عین الدوله شد لهذا از نقطه مقصود شروع میکنم.

از روزیکه مرحوم مظفر الدین شاه بتخت سلطنت ایران جلوس نمود نظر بفطرت ساده او اغلب مذاهب متفرقه در ایران آزاد و اگرچه عنوان آزادی مذاهب رسماً از طرف دولت اعلان نشد ولی چون شخص پادشاه مایل بخونریزی نبود قهراً هرطایفه از تبعه ایران در نهایت امنیت و اطمینان باظهار عقاید میپرداختند و ملاحای بلاد هم برحسب رسم سابق خود چند مرتبه در مقام کشتن بابی و شیخی برآمدند ولی کمند سخت دیدند لهذا ناچار از کف نفس شدند

توضیح آنکه اغلب از آقایان علمای بلاد ایران، برای کسب شهرت و تکمیل ریاست و اظهار قدرت در اجرای حدود شرعیه. از قبیل حد شارب و زانی و قتل نفس بایها و سایر فرق که آنها را کافر میدانند، اصراری فوق‌العاده دارند و این مطلب را از لوازم و آثار اجتهاد و حیات خاصه نایب امام می‌شمارند و هریک از مجتهدین که با اجرای حدود موفق شود در مرکز خودش حتماً شخص اول و مطاع کل و مرجع عامه خواهد بود و مردم هم عموماً چنین ملائی را پرستش خواهند کرد، مثلاً مرحوم حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی که در اواخر عهد سلطنت فتحعلی شاه در اصفهان مرجع عامه اهالی ایران بود، فقط جهت اشتهاش در ایران و افتخارش بر دیگران این بوده که در قتل نفوس که شرعاً محکوم بقتل بوده‌اند فوق‌العاده اهتمام میفرموده، چنانکه هنوز قبرستانی که در نزدیکی خانه او واقع است و محل دفن اجساد مقتولین ایشان است، در اصفهان موجود و موسوم به قبله دعا است و از قرار ثبت صحیحی که در خانواده او باقی است قریب هشتاد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۴

نفر بدست مبارک آقا از قید زندگانی رسته‌اند و ریاست و مطاعیت او بجائی رسید که خانه‌اش ملجاء و پناه امثال شاهزاده سیف الدوله و عبد الله خان امین الدوله شد و از پولهاییکه امین الدوله در محضر مبارک آقا سپرده بود مسجدی بسیار عالی در محله بیدآباد اصفهان بنا فرمودند که هنوز هم معروف است بمسجد سید و معروف است که وقتی که امین الدوله مطالبه پولهای خود را کرد جواب شنید که صرف بنای مسجد شده است عرض کرد من این جوه را ذخیره ایام نکبت و بدبختی و خانه‌نشینی خود کرده بودم و امروز محتاج شده‌ام در جواب او فرمودند ایام بدبختی تو بعد از مرگ است و من آن پولها را ذخیره آخرت تو کرده‌ام و قصه خرقة مرواریددووزی گرانهای سیف الدوله که در محضر مبارک امانت سپرده بود و امثال آن حکایات که در اصفهان مشهور است مربوط بکتاب ما نیست.

مرحوم حاجی محمد ابراهیم مجتهد کلباسی که معاصر مرحوم سید و از فحول علمای شیعه بود با آن همه مقامات علم و زهد بهمین ملاحظه زیر دست سید واقع شده بود چرا که حاجی فتوایش بر این بود که در غیبت امام علیه السلام اجرای حدود حرام است و قائل

بولایت عامه و نیابت مطلقه مجتهدین از امام نبود و جمهوری از فقهاء عظام بهمین عقیده بوده‌اند و فقط برای مجتهدین اقدام در تقریرات را جایز شمرده‌اند ولی فرزند مرحوم حاجی آقا محمد مهدی که داماد مرحوم سید بوده است برحسب مصلحت وقت از مسلک پدر اعراض نموده مسلک پدرزن را را پذیرفته و در اجرای حدود اصراری داشت.

یکوقتی شخصی را که شرب خمر کرده بود نزد او آوردند و او حکم باجری حد شرب فرمود و هشتاد تازیانه بر شخص شارب زدند بعد آقا محمد ربیع نوکر محرم خود را فرستاد که برود در میان محلات شهر و آنچه مردم نسبت باین کار آقا در میان خودشان مذاکره میکنند استماع نموده خبر بیاورد و مقصود آقا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۵

این بود که اگر مردم از این عمل او تمجید میکنند او را پیروی کند و هر روز حد بزند و اگر بد میگویند صرف نظر فرماید. تا مردم از او راضی باشند فرستاده آقا برگشت و راست یا دروغ گفت عموم مردم مداحی و تمجید مینمایند، بلکه خدای را شکر و ستایش میکنند که حضرت حجت الاسلام بجای مرحوم حجت الاسلام (یعنی مرحوم حاجی سید محمد باقر که در اصفهان حجت الاسلام علی الاطلاق او است) نشسته‌اند و حد خدا را جاری فرموده‌اند، آقای بزرگوار از شنیدن این کلام بوجد آمده در حضور تمام حاضرین فرمودند انشاء الله تعالی آدم هم خواهم کشت، یعنی حد قتل هم جاری خواهم کرد، تا بهمان مقام حجت الاسلامی برسم و از غرایب اتفاقات آنکه مرحوم حاجی سید اسد الله پسر بزرگ همان حاجی سید محمد باقر با آنکه سالها در اصفهان بجای پدر ریاست داشت و مرجع عامه مسلمین بود ابدًا حد نزد بلکه یک سیلی هم بروی کسی نزد حتی آنکه روزی از مسجد بخانه میرفت جماعتی را دید که یک نفر را گرفته کشان کشان بحضور او می‌آورند، همینکه بحضور او رسیدند عرض کردند این شخص شرب خمر نموده است و مستحق حد شرعی شده. آقای معظم با نهایت تغیر بمردم فرمودند او را رها کنید مردم اطاعت کردند همینکه آن شخص رها شد با نهایت ملایمت از او سؤال کردند آیا تو خدای نکرده بدون عذر شرعی شراب خورده، آن شخص که از ترس تازیانه و اثر مشمت و لگدهائی که از مؤمنین خورده کاملاً بهوش آمده بود مطلب را درک نموده بود جواب داد، من هرگز شراب نخورده‌ام. آقای بزرگوار فرمودند الحمد لله رب العالمین معلوم است شخص مسلمان چنین کاری نخواهد کرد، بسیار خوب مرخص برو بمنزلت مقدسین دویند بحضور آقا و عرض کردند بحق خدا قسم دروغ میگوید و شراب خورده فرمودند اولاً پیغمبر فرموده است (کذب سمعک و بصرک و صدق اخاک المؤمن و ان .... الی آخر) حاصل

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۶

معنی این خبر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است چشم و گوش خودت را تکذیب کن و برادر مسلمان خود را تصدیق کن یعنی اگر بچشم خود دیدی و بگوش شنیدی ولی آن شخص مسلمان منکر شد و گفت من چنین حرفی نزده‌ام و چنین کاری نکرده‌ام تکلیف تو این است که او را تصدیق کنی و چشم و گوش خود را تکذیب نمائی و با آنکه بالاتر از حس چیزی نیست و بزرگترین حواس انسان هم چشم و گوش است که می‌بیند و می‌شنود باز نباید بآنها اعتماد کرد بلکه باید آنچه مسلمان میگوید باور نمود، اگرچه برخلاف حس هم باشد، مثلاً- اگر بچشم خودت دیدی که مسلمانی شراب میخورد و بگوش خودت شنیدی که مسلمانی کفر میگوید ولی در موقع استنطاق و تحقیق همینکه از او پرسیدی منکر شد و گفت من شراب نخورده‌ام و کفر نگفته‌ام تکلیف تو این است که حرف او را تصدیق کنی و اعتنائی بدو حواس خود نکنی، یعنی چشم و گوش خود نمائی و خیال کنی که احتمال دارد چشم من خطا در دیدن و گوش من اشتباه در شنیدن بکند اما هرگز ممکن نیست مسلمان دروغ بگوید، اینکه نسبت بغیر آن، در ذیل همین خبر میفرماید اگر پنجاه نفر در نزد تو شهادت دادند و قسم هم خوردند که فلانی فلان کار را کرده است و او منکر شد و گفت نکرده‌ام، تو باید تمام آن پنجاه قسم را رد کنی و اعتنا بآنها نمائی و حرف خود مدعی علیه را تصدیق کنی و مخفی نماند که این قاعده نسبت بحدود الله است نه در باره حق الناس و الا در مورد حقوق شهادت دو نفر عادل کفایت

میکند که برخلاف آنچه مدعی علیه میگوید حکم و رفتار شود و از این خبر پایه ملاحظه خدا و رسول درباره اعمال شخصی مردم بخوبی معلوم میشود، که تا آخرین درجه اهتمام داشته‌اند که اعمال شخصیه محفوظ و مخفی بماند و احدی نتواند بر احدی اعتراض کند، که چرا فلان عمل غیر مشروع بجا آوردی مگر آنکه آن اعمال مضر بحقوق دیگری باشد

تاریخ انعطاف مجلس، متن، ص: ۱۹۷

مثلا اگر بنده ده تومان از کسی قرض کنم و منکر شوم بمرجود آنکه دو نفر عادل شهادت دادند ثابت میشود و حاکم شرع میتواند بلکه ناچار است که آن ده تومان را از من گرفته بصاحب طلب بپردازد و اگر هم من شخصه در نزد او اقرار کنم باز حکم باشتغال ذمه خواهد بود و هکذا اگر بچشم خودش دیده باشد که زید ده تومان بمن داده است و میتواند هم شهادت دو نفر و هم با حس بصر دیده و شنیده حکم باشتغال ذمه من نسبت بزید فرموده و ده تومان را جبرا از من گرفته بزید برساند اما نسبت بحقوق الله از قبیل شرب خمر و امثال او اگر بچشم خودش هم به بیند و جماعتی هم شهادت دهند تکلیف حاکم شرع این است که عمل را حمل بر صحت کند و متمسک باصالة الصحه میشود مثلا اول بگوید که این مشروب آب است نه شراب و اگر واقعا هم بر او معلوم شد که حتما این مشروب شراب است اینطور خیال نکند که شاید آشامنده بخيال آب باشد، یا شاید مریض باشد و بر حسب تجویز طبیب برای حفظ جان خود مجبور بشرب آن شده و امثال این احتمالات که تا هفتاد محل شرعی را باید تفحص نماید و باز حق ندارد سؤال کند و این مسئله هم محل اختلاف است که آیا مجتهد در حقوق الله می تواند بعلم خود رفتار کند، یا آنکه مثل حقوق الناس حتما باید بر حسب میزان معمول شریعت ظاهره باشد. (انما اقصی بینکم بالنیات و الایمان) و حق همین است که از مضمون این حدیث معلوم میشود مگر آنکه واقعا میل بعضی مجتهدین باجرائ حدود و اهراق دما و ایداء مسلمین و هتک احترام مؤمنین باشد و الا- بچه مستند شرعی و بکدام دلیل شبانه جماعتی از طلاب یا اجزای آقایان علمای اعلام با نردبان از روی بام بخانه‌های مردم میروند و از حال خلوت آنها تفتیش بعمل می‌آورند و غفلتا بخانه‌های مردم از راه غیر متعارف از بامها داخل میشوند و آنها را گرفتار نموده بحضور حاکم شرع میبرند و حد میزنند و امثال این حرکات

تاریخ انعطاف مجلس، متن، ص: ۱۹۸

که در اغلب ولایات ایران بخصوص شهر اصفهان رواج کاملی دارد.

مجملا حضرت آقا بآن شخص فرمودند برو مقدسین دویدند و باقا اصرار کردند که مقرر فرمائید دهان این شخص را بو کنند تا بخوبی مکشوف شود که این شخص شراب خورده است، حضرت آقا در جواب فرمودند چگونه من حکم بیقین و تحقیق کنم و حال آنکه در شریعت اسلام این هر دو ممنوع است و بر احدی جایز نیست که در اعمال مسلمانی تفتیش و تجسس نماید، یکی از میان آنها که معروف بزهد و تقوی و تقدس و تدین بود پیش آمد و عرض کرد من قسم میخورم که این شخص شرب خمر کرده است و فورا بصیغه و الله قسم یاد کرد، آقای بزرگوار فرمودند اولاً شهادت تو مجروح است چرا که بدون اینکه کسی از تو مطالبه شهادت کند، ادای شهادت کردی، ثانيا قسم خوردن تو خلاف شرع است چرا که قسم بر منکر است نه بر مدعی یا شاهد چنانکه قاعده مسلم فقه است، باری شخص متهم را در نهایت آسایش بمنزل خودش فرستادند ولی مابین اعمال صحیحه شرعیه این حجت الاسلام که واقعا پای بست احکام خدا بوده تا اعمال پدر مرحومش مسافت بین کره زمین با کره مریخ تفاوت است و انسان مبهوت می ماند که کدام یک را درست بداند.

### رقابت دو برادر

حالت مرحوم حاجی سید اسد الله رضوان الله علیه را نوشتیم که چه قسم بوده ولی برادرزاده‌های او که الآن در اصفهان صاحب محراب و مسند هستند، برخلاف سلیقه او رفتار میکنند و متصل در مقام اجراء حدود هستند و مخصوصا در ایام توقف بنده در

اصفهان هر دو برادر آقا حسن و آقا محمد با یکدیگر در اینکار رقابت بخرج میدادند و شخصی از محله بیدآباد معروف بحسین تریاکی مورد رقابت آنها واقع شده بود چه ابتدائاً آقا حسن او را کشف نموده بود که هروقت تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۱۹۹

سرکار آقا مایل میشد که برای تحصیل اعتبار اجرای حدی بنماید، محرمانه پنج تومان بحسین تریاکی میدادند و مشار الیه دو سه گیلای عرق میخورد و اطراف خانه آقا میگشت و بدمستی میکرد، اجزای آقا او را گرفتار نموده بحضور می بردند و علی الرسم شب او را حبس میکردند و فردا صبح در تمام محله خبر میدادند که امروز در محضر آقا اجرای حد شرعی میشود مردم ولگرد بیکار هم اجتماع مینمودند و سرکار آقا در صدر مجلس مینشست و اول قدری نصیحت بشارب میفرمودند، بعد اجزاء او را برهنه نموده هشتاد تازیانه باو میزدند آنوقت شخص آقا قدری از ترس عذاب آخرت گریه میکردند و آیات غضب و عذاب قرائت میفرمودند حاضرین هم رقت مینمودند بعد محدود علیه را توبه میدادند و مردم هم با او همراهی کرده برحسب تلقین آقازاده صیغه توبه با نهایت غلظت قرائت میشد آنوقت مردم متفرق میشدند و حسین تریاکی هم بمنزلش میرفت برادر کوچکتر بر برادر بزرگتر حسد میرد که چرا او نمیتواند چنین حوزه تشکیل دهد، لهذا در مقام برآمد و حسین تریاکی را احضار نمود و خواست در همان مبلغ قرار عمل را با او بدهد، اما حسین تریاکی بخوبی میدانست که ثروت آقازاده کوچکتر بواسطه عیالش زیادتر از آقازاده بزرگتر است بعلاوه میل او هم بحد زدن بیشتر است لهذا در کمال سختی ایستادگی کرده تا آنکه مبلغ را بده تومان رسانید و بدون آنکه برادر بزرگتر مستحضر شود قرار ختم عمل را بشب جمعه دادند که بالنسبه بسایر شبها جمعیت مردم در مسجد بیشتر است و صبح جمعه هم آدم بی کار برای تماشا زیادتر از سایر ایام هفته پیدا میشود و حسین مزبور علی الرسم شراب و افری خورد و عربده هم کشید و گرفتار گردید آقا حسن معمولاً شبهای جمعه را مثل سایر علما و زهاد اصفهان به تخته فولاد میرفت که شب را بیتوته کند و دعای کامل بخواند لهذا از این واقعه مستحضر نشد صبح که بشهر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۰

آمده بطرف خانه میرفت ازدحام غریبی در کوچه و معبر دید از سبب واقعه پرسید جواب شنید که یک نفر شرب خمر کرده و گرفتار شده مشار الیه با نهایت عجله خود را رسانید که بعاتت معهوده حد شرعی را با آداب مرقومه جاری سازد همینکه وارد دیوانخانه شد صدای تازیانه را شنید اول فوق العاده مضطرب شد بلکه بر جای خود خشکید ولی بعد از لحظه صدای ناله حسین را شنید و دانست که برادر کوچک راه کار را پیدا کرده دیگر طاقت نیاورده و خود را باندرون رسانیده بر بدبختی خودش گریه میکرد و بعدها هرچه خواست حسین را در پنج تومان راضی کند ممکن نشد و صریحاً جواب داد از ده تومان یک پول کمتر باشد قبول نخواهم کرد اما از انصاف نگذریم در این سنوات اخیره پسر همان حاجی سید اسد الله از نجف اشرف باصفهان آمده و با آنکه اسمش مطابق است با اسم جدش مرحوم حاجی سید محمد باقر آقا رشتی بعینه مثل مرحوم پدرش است خداوند توفیقش بدهد که عالمی بی غرض است.

مرحوم حاجی شیخ محمد باقر «۱» در اوائل امرش خیلی اصرار داشت که

(۱) محمد باقر: حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجت الاسلام که به عنوان سید شفتی سید رشتی و سید بیدآبادی شهرت یافته پسر سید محمد تقی موسوی شفتی گیلانی است.

در سال ۱۱۸۰ قمری در شفت گیلان متولد شده و بعد یکی از اعظم ملاها و روحانیون شیعه امامیه از حیث علم- ثروت- قدرت و نفوذ کلمه گردید.

نامبرده پس از تحصیل مقدمات در سن بیست سالگی برای تکمیل معلومات خود از شفت به عتبات عالیات (بین النهرین) مسافرت

کرده و دوره درس خارج جمعی از علمای طراز اول از قبیل سید محمد مهدی بحر العلوم بروجردی و غیره را دیده و از اکثر بزرگان علمای عتبات از قبیل سید مهدی بحر العلوم - سید علی صاحب شرح کبیر و سید محسن کاظمینی اجازه اجتهاد گرفت. مدت اقامت وی در عراق (نجف - کربلا و کاظمین) روی هم رفته هشت سال طول کشید در بازگشت به ایران در قم مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی (۱۱۳۰ - ۱۲۳۱ هجری قمری) شفتی الاصل صاحب کتاب معروف قوانین - تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۱

حد بزند و کمتر روزی بود که حدی نزنند ولی بواسطه یک واقعه فجیعه بکلی از این خیال منصرف شد. توضیح آنکه میرزا حسن ورزنده یکی از حکمای الهیه دارای معلومات عقلیه در مدرسه چهارباغ اصفهان ساکن بود و جماعتی از اهل ذوق و صفا از طبقه شعرا و حکما با او مراوده داشتند از جمله مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه در سلک دنباله پاورقی

را درک کرد و پس از شش ماه که در درس میرزای قمی حاضر شد میرزا اجازه اجتهاد مفصلی برای او نوشت. حجت الاسلام در سال ۱۲۱۷ در سن ۳۷ سالگی از قم باصفهان آمد و در این شهر رحل اقامت افکند و آنجا را مسکن دائمی خود تا آخر عمر قرار داد.

در اوائل ورود باصفهان مانند ایام اقامتش در عراق (بین النهرین) و قم فوق العاده در نهایت فقر و مسکنت زندگانی میکرده لکن بعدا چند چیز سبب پیشرفت کار و شهرتش گردید.

۱- آلت موسیقی که در دست شخصی بوده از او گرفته و در ملاء عام آن را خورد میکند و علنا مشغول به نهی از منکر میشود.  
۲- سید محمد معروف به مجاهد در مدتی که در اصفهان بوده و همچنین حاج محمد ابراهیم کرباسی در ترویج او در میان مردم صمیمانه خیلی کوشش نمودند و بعدها کارش به جایی رسید که خودش مرجع تقلید مسلم - اول متمول و متنفذ در ایران گردید بهمه کار اشتغال داشت و در ضمن رسیدگی بامورات شرعی و تألیف کتاب به جمع مال و زیاد و تجارت و بذل و بخشش و اجرای حدود و ترویج احکام مشغول بود و باین شکل بیش از چهل سال زندگی پر سر و صدائی را در آن شهر گذراند.  
بعد مال و منال او بجائی میرسد که به حساب در نمی آمده یکی از کارهای سید بیع شرط گرفتن املاک مردم بود و در عمل بیع شرط هم به محض اینکه موعد سر میرسید موارد بیع را بتصرف خود میگرفت یا بوجه نقد مبدل میساخت و این کار که چندین سال به طول انجامید سید را صاحب آلاف و الوف کرد مثلاً مالیاتی که در حدود یکصد و اندی سال قبل از بابت املاک خود در سال پس از ملاحظات مأمورین دولت از او

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۲

آنها منسلک بود بعضی از فضلالی فضول مدرسه که همیشه صبای محبت در گردش است و نسیم فرح بخش آزادی بر تمام جان این دانشمندان در وزش. خان را یا جهان را عادت دیرینه این است که با آزادگان دایم بکین است باری دست نااهلی سنگ تفرقه در میان جماعت اهل دل انداخت و صهبای روح فزای آنان را چون دل بی کینه آنها درهم شکست غفلت جماعتی از طلاب علوم دینیه بر سر آنها تاخته و غلغله وحشت و فریاد بیعت در میان آنها انداختند میرزای حکیم فوراً خود را از ایوان مشرف بیابان فتح آباد بزیر انداخته و فرار نمود دیگران هم هریک از دایره جمع بجائی رفتند ولی توجه واردین فقط بخود میرزای حکیم بوده و اعتنائی بدیگران نکردند لهذا او را گرفتار نموده و بهمان رسم متداول که طلاب مست و مقصر شرعی را میبردند و فراشهای دیوان مقصر عرفی را عمامه از سرش برداشتند و جیب و بغلش را خالی کردند با سر و پای برهنه چندین نفر باو آویخته هریک از یک گوشه بدن یا لباس او را چسبیده بخانه حضرت حجت الاسلام بردند شیخ دنباله پاورقی

سالی هفتاد هزار تومان بدولت مالیات می‌داده و عدد آبادیها و خانه‌ها و میزان نقدینه او را هیچکس جز خود او نمیدانسته و گفته شده است که ثروت هیچیک از علمای امامیه تا آن زمان بقدر او نبوده و در باب تمول و ثروت او روایات مختلف و افسانه‌های عجیب و غریب بر سر زبان مردم هم عصر او جاری بوده است.

از جمله دارائی مرحوم سید کتابخانه معتبر او را نام می‌برند بهمان اندازه که او به جمع مال علاقمند بود به تحصیل کتب نفیس و زیاد نیز زیاد عشق و علاقه می‌ورزید و در خرید و جمع کتب از هیچگونه خرجی خودداری نداشت و کتابخانه او در آن عصر در داشتن نسخه‌های عزیز و قیمتی بی‌نظیر بشمار میرفت و خود او مدعی بود که هیچ کتابی نیست که او از آن نسخه‌ای نداشته باشد و در آن عصر بیش از پنجاه هزار تومان ارزش داشته و پس از وفات او حاج سید اسد الله یکی از فرزندان او فقط به تملک کتابخانه پدر قناعت ورزید و سایر ماترک را برای ورثه دیگر گذاشت.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۳

مرحوم اگرچه از وضع آوردن حکیم دانشمند فوق العاده متأثر شد ولی چاره نداشت و رسماً بر مسند قضاوت نشسته مدعی که یک نفر از اهل مدرسه بود پیش آمد و فتوای خود را تقریر کرد که این شخص با جماعتی دیگر مشغول شرب خمر بودند و ما آنها را در حین اشتغال با عمل نامشروع گرفتار کردیم و بر طبق دعوی خود شهودی اقامه نمود و جماعتی از طلاب شهادت دادند و هرچند مدعی علیه، حق جرح شهود یا القاء بشبهه و ادعای مرض و ضرورت شرعیه دیگر بود؛ اما عظم نفس حکیم امتناع از اقامه برهان و جواب بهتان نمود و بالمره ساکت ایستاد و کلمه نگفت شیخ مرحوم مکرور از او پرسید که آیا آنچه این اشخاص میگویند صحیح است یا آنکه ناصحیح؟ و میتوانی در جواب آنها برائت ذمه خود را ثابت نمائی، باز هم حکیم بالمره سکوت کرد رضا به قضا داده و بالکل تسلیم شد و دنباله پاورقی

حاج سید اسد الله (متوفی ۱۲۹۰ ق) فرزند اکبر - ارشد - اتقی - اعلم و اکمل حاج سید محمد باقر بوده است.

سید شفتی اقامه حدود را در غیبت امام واجب میدانسته و میگفته است که حکم من در این قبیل مسائل بعینه حکم حضرت صاحب الزمان است عدد کسانی که سید ایشان را در دوره سلطه خود در اصفهان بتازیانه حد زده از حساب بیرون است و شماره کسانی را که او بدست خویش به عنوان اقامه حدود کشته تا یکصد و بیست نفر نوشته‌اند و سه تن از علمای مشهور را تکفیر نمود.

وفات سید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بسن ۸۰ سالگی در اصفهان اتفاق افتاد و در مسجدی که بهزینه شخصی خود ساخته بود دفن گردید، در ذیل کتاب تذکره القبور گزی صفحه ۱۵۰ در این باب چنین ذکر شد. «بطوریکه معروف است مرحوم سید مسجد را از پولهای امین الدوله ساخته است» خصوصیات اخلاقی این مرد فوق العاده متناقض و عجیب و غریب بوده و کمتر کسی است که این جور دارای صفات متناقضه بوده باشد از آن جمله مال‌دوست و حریص و جاهد در جمع مال و ۱۲۰ نفر را بدست

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۴

منتظر حکم تقدیر بود، تا آنکه سکوت او را موجب رضا و کاشف از اعتراف او دانستند و حکم شد مشار الیه را حد بزنند. در این موقع حکیم آغاز سخن نموده و مختصراً شیخ مرحوم خطاب کرد حالا که ناچار می‌خواهید بمن حد بزنید پس خوب است جناب حاجی ملا محمد حکم کنند تا اقلاً حد شرعی خورده باشم (حاجی ملا محمد یکی از فضلالی اصفهان بود که در جزو اعضای مجلس شیخ محسوب و مردی صاحب سواد بوده است (و این کنایه بدتر از هزار فحش بود که بمرحوم شیخ گفت:)

### حد زدن حکیم

باری حکیم را برهنه کردند و بتازیانه بستند و بعضی از مقدسین بشمردن مشغول شدند، حکیم هم بدون اینکه کلمه تکلم یا تظلم



نماید متحمل گردید تا آنکه عدد تازیانه بانتها رسید، حکیم را رها کردند ولی مشار الیه اظهار کرد که عوض هشتاد تازیانه هشتاد و یک تازیانه بمن زده‌اند، مقدسین هم که مشغول شماره بودند بالاجماع تصدیق نمودند شیخ مرحوم فوق العاده خجل شده بحکیم اظهار کرد اینک من حاضرم و شانه خود را برهنه مینمایم و تازیانه را بدست شما میدهم که یک تازیانه زیادتر تقاص کنید، حکیم در جواب شیخ با نهایت طمأنینه و وقار اظهار کرد:

دنباله پاورقی

خود گردن زده است.

می‌گویند معمولش بر این بوده که اشخاص را گردن میزده و خود برگشته بر سر آنان نماز می‌گذارد و گاهی هم در حین نماز غش می‌کرده است؟ علاقمند به جمع آوری کتاب مخصوصا نسخ عزیز و نادر و بی نظیر جاه‌طلب - داشتن شهرت مقام و دستگاه مفصل - طالب جاه و جلال - دارای جبروت و خودنمائی با استغنائی طبع نیز بوده است.

از کتاب «شرح حال رجال ایران» تألیف بامداد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۵

«بلی حاضریم که یک تازیانه بشما بزنم اما بهمان وضعی که خورده‌ام یعنی شما را بیرم در محافل مردم و از آنجا با سر بی‌عمامه با نهایت افتضاح و همان قسم که مرا آورده‌اند تا اینجا آنوقت یک تازیانه بشما بزنم.

شیخ جواب فرمود! آن اعمال جزو حدیث شرعی نیست.

حکیم جواب داد: پس چرا بسر من آروند؟

شیخ جواب داد: منکه نگفته بودم این قسم با شما سلوک کنند.

حکیم گفت اگر شما نگفته بودید و راضی باعمال شیعه آنها نبودید، پس چرا از آنها مؤاخذه فرمودید و حال آنکه آنها مرتکب چندین خلاف شرع شدند و خودشان هم در حضور شما اعتراف کردند، که غفلتا بدون اذن من که صاحب منزل بوده‌ام بمنزل من هجوم آورده‌اند و در اطاق موقوفه را شکسته و ما را باین فضاحت تا اینجا آورده‌اند اگر من شراب خورده باشم فقط یک گناه کرده‌ام اما این آقایان زیاده از هشت معصیت کبیره را مرتکب شده‌اند و بکدام دلیل شرعی شما یک گناه مرا مجازات دادید اما از هشت معصیت آنها که هر یک موجب تعذیر شرعی است اغماض فرمودید؟ پس معلوم شود خود شما آنها را مأمور کرده‌اید که بمنزل من بیایند و آبروی مرا بیاد فنا بدهند و حال آنکه خود میدانستی که من مردی مسلمان و صاحب مقامات علمیه و دارای علوم نقلیه و عقلیه هستم و البته میدانستی که اعمال چون من عالمی را نباید بظاهر حمل کرد، صاحب شریعت که هفتاد محل شرعی برای اعمال عوام مقرر فرموده است نسبت باعمال دانشمندان مملکت اقلان نصف آنها را ملاحظه و مراعات فرموده است و اینکه بدوا جواب تو را نگفتم برای آن بود که شدت میل تو را باجرای حد میدانستم و خبر دارم که با طلاب قرارداد کرده‌ای که هر شارب الخمری را که بحضور تو در حالت مستی بیاورند مبلغی بآنها انعام بدهی تا آنکه ریاست ظاهری

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۶

تو از اجراء صدور شرعیه و ایذاء مردم تکمیل شود بنابراین در آنوقت من هرچه میگفتم بگوش تو فرو نمیرفت و چنان شیفته و فریفته حد زدن شده بودی که فراموش کرده بودی که بمثل من مردی حکیم و عالم تکلیف نشستن بکنی یا آنکه عبا و عمامه مرا از این لشگر شیطان گرفته بمن بدهی، که با سر و پای برهنه در حضور تو ایستاده باشم و حال آنکه خودت اعتراف کردی که سلب عمامه و ردا جهت حد شرعی نیست پس تو که خود را قاضی عدل و مقتدای مردم میخوانی در ظرف دو ساعت مرتکب چندین گناه بزرگ شده که عبا قریب در محضر عدل الهی تمام آنها را بر تو الزام و اثبات خواهم کرد»



مجملاً حکیم معظم چنان نطقی کرد که تمام حاضرین حتی خود مرحوم شیخ را بگریه انداخت و بعد از آنکه حالت مردم را اینطور دید اظهار داشت (حالت مردم ایران نوعاً این است که از اذیت کردن بدیگران و تماشای آنچه صدمه از ظالمین بمظلومین میرسد ابتدائاً اظهار کمال بشاشت مینمایند و این مردم از حیوانات کمتر و وحشی‌تر هستند چرا که از ملاحظه مصائب وارده بر ابناء صنفی خود تفریح میکنند و لذت میبرند ولی بعد از اتمام عمل اظهار تأسف میکنند و متأثر و متألم میشوند بنابراین قانون طبیعی عمومی که در مردم وحشی جاهل ایران هست همانقدر که اول مایل بتماشای استخفاف حکیم و اجراء حد بریدن ضعیف او بودند و با نهایت میل تماشا بلکه تفریح از تازیانه خوردن او مینمودند همان اندازه هم بعد از دیدن جریان خون از پشت و پهلوی حکیم متأثر و گریان شدند و در موقعی که حکیم نطق میکرد و مطابق قوانین شرعیه بر شیخ حداد اعتراض مینمود، تمام حاضرین تحسین بفلک میرسایند و بر شیخ نفرین میکردند و او را گناهکار میشمردند شیخ مرحوم خواست این فتنه را بخواباند لهذا اعتراف بخطای خود نموده و برخاست و عبا و عمامه خود را تقدیم حکیم نمود اما

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۷

حکیم ابداً اعتنا نکرده نپذیرفت و با کمال وقور و متانت از اطاق بیرون رفت و هر قدر مردم خواستند عبا و عمامه باو تقدیم کنند قبول نکرد و گفت:

اگر شریعت اسلام در میان شماها رواجی داشت عبا و عمامه خود مرا از اول نمی‌بردید حالا که برده‌اید من با همین حالت بمنزل خودم میروم در حالتی که یقین دارم طلاب علوم دینیه که تمام معتمدین شیخ هستند تمام اسباب و اثاثیه اطاق مرا غارت کرده‌اند و ابداً کسی از آنها مؤاخذه نخواهد نمود که چرا برده‌اید و منمهم توقعی از این علمای اعلام ندارم چرا که میدانم آنچه آنها میگویند فقط برای تحصیل اشتها و تکمیل اعتبار است نه برای ترویج احکام دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم»

مجملاً- شیخ مرحوم که حقیقتاً ملائی متدین و مردی صاحب شرم و حیا بود از این واقعه بقدری متأثر شد که صریحاً بطلاب و اجزای خودش اخطار بلکه حکم کرد که دیگر مست نگیرند و شارب الخمر نیاورند و متعرض احدی نشوند، که او برای اجرای حد شرعی حاضر نخواهد شد، بعلاوه «میرزا حسن ورزنده» هم قصیده در هجو مرحوم شیخ انشاء کرده و اعتبارات آن مرحوم را متزلزل نموده و اگرچه ما تمام آن قصیده را از حفظ داریم ولی نظر باحترام شیخ مرحوم که حقیقتاً فقیهی عدیم النظیر بود از درج آن اشعار اغماض مینمائیم

بلی بعد از آن فقره که نوشتیم فقط حدی که مرحوم شیخ جاری کرد حکم قتل دو نفر سید موسوم بمیرزا حسن و میرزا حسین بود که بعنوان بابی بودن حکم بوجوب قتل آنها فرمود و خلاصه آن قضیه از این قرار است:

### قتل میرزا حسن و میرزا حسین

در زمان امام جمعگی مرحوم آقا سید محمد حسین برادر مرحوم آقا میرزا سید محمد امام جمعه معروف اصفهان که یکی از مردمان بزرگ بوده این دو

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۸

نفر بهمین اسامی که نوشتیم پیش کار و طرف حساب و مرجع امور او بودند و چون در آن تاریخ خود نگارنده در اصفهان نبوده نمیتوانم حقیقت مطلب را استکشاف نمود بنگارم و آنچه میان مردم میگویند این است که مشارالیها مبالغ کلانی از امام طلب کار شده بودند و سختی در مطالبه میکرده‌اند، آقای امام هم نمی‌خواست آن مبلغ را بدهد، لهذا در مقام اضمحلال آنها برآمده و جمعی را برانگیخته که در حضور شیخ مرحوم مدعی بابی بودن آنها شوند و شهادت بدهند بعضی دیگر میگویند میرزا سلیمان نایب الصدر برادرزاده آقای امام در مقام عناد با آنها بوده بعضی نسبت این اسباب‌چینی را بخود حضرت والا ظل السلطان میدهند، که

چون با آنها وصلت داشته طمع باموال آنها نموده بعضی هم میگویند حقیقتا آن دو نفر بایی بوده‌اند و احتمال دارد تمام این اسباب مدخلیت داشته، بهرحال شهود کثیره زیاد از هشتاد نفر بر کفران دو نفر شهادت دادند و مطلب را باعلی درجه ثبوت رسانیدند و حکم قتل آنها را از محضر مرحوم شیخ صادر شد و آن هردو را کشتند، یعنی حکومت اصفهان حکم شرعی را اجرا نمود و این آخرین حدی بود که بحکم شیخ مرحوم جاری شد و از قرائن میفهمم که شیخ چندان مایل باین کار نبوده و خیلی هم طرفه زده و مدتی هم ملاحظه کرد حتی آنکه بعد از ثبوت شرعی هم چندی در دادن حکم مسامحه میفرمود، اما فرزند اکبر او آقای نجفی از همان روزیکه مرجع امور شرعیه شد کمال میل باجرای حدود داشت و گذشته از حد شرب خمر که هفته‌ای یکی دو تا که طلاب موظف پیدا میکردند و آقا اجرا مینمودند میل مفرطی هم باجرا حکم قتل داشتند و چون در این عصر اجرای این حکم بیشتر نسبت بطایفه بایه قابل وقوع است. لهذا سعی آقا و اتباع آقا در پیدا کردن بایی زیادتر از سایر عناوین است و مکرر اشخاص محکوم القتل بدست آقا گرفتار شده‌اند و بجزای خود رسیده‌اند و کسی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۰۹

در اینکار مزاحم خیال آقای معظم نبوده و نشده مگر در ایام صدارت مرحوم امین الدوله که کلیه اختیارات علما محدود شد و دست و پای آقای نجفی هم قهرا بسته گردید.

## قتل بایه

## اشاره

اما بعد از انتشار خبر عزل و انفصال مرحوم امین الدوله که روزی بنده را احضار فرمودند همینکه شرفیاب شدم معلوم شد دو سه نفر دیگر هم از رؤسای طلاب را خواسته‌اند و همه حاضر شده‌اند حضرت آقا با ما چند نفر سر جنبانان که مدتی خانه‌نشین شده بودیم خلوت کردند و اینطور اظهار فرمودند که:

«خود شما میدانید در دوره صدارت این خبیث چقدر بر علماء اسلام توهین وارد شده و عظم آنها از انظار عوام کم شده حالا که باطن شریعت شر او را از سر اهل اسلام کم فرموده لازم است بعضی اقدامات بکنیم که دو مرتبه عوام متوجه بما شوند و خواص بترسند»

ما همه گفتیم هر قسم رأی مبارک حضرت حجت الاسلام قرار بگیرد ماها مطیع هستیم، آقا فرمودند بلی باید چند نفر را مست پیدا کرد و حد زد و یکی دو نفر را هم کشت بنده با نهایت وحشت و حیرت عرض کردم آدم بکشیم؟! فرمودند خیر، بایی پیدا میکنیم و آنها را میکشیم و برای انجام این مقصود مقرر فرمودند که ماها بطلاب ابواب جمعی خودمان حکم کنیم تا شبها در اطراف محلات اصفهان مخصوصا در چهار باغ کهنه که معبر جلغا است و محل سکنی آرامنه و شراب فروشان است و اطراف محله جوباره که متعلق است بیهودیها بیشتر مراقبت کنند تا هر کس آنجاها میروند و شراب میخورد گرفتار نموده بمنزل آقا بیاورند و برای حق الزحمه گرفتن هریک نفر مست پنج تومان مقاطعه شد و برای انجام همین مقصود هرچه مدرسه خرابه در اطراف محلات بود بحکم آقا تعمیر شد و در هریک

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۰

از آنها جماعتی از طلاب را سکنی دادند و اغلب برای طلاب شهریه مقرر فرمودند، طلاب هم انصافا کوتاهی نمیکردند، و علاوه از گرفتن مست در کوچه و بازار از هرخانه که صدای ساز و آواز بلند میشد از بام خانه بآنجاها هجوم میکردند و اگر بساطی برای عیش چیده شده بود مبدل بمجلس ماتم میشد، تا کار بجائی رسید که از هیچ‌خانه صدای دایره و ساز شنیده نمیشد، یک نفر مطرب

در اصفهان باقی نماند و تمام آنها بطرف شیراز و طهران مهاجرت کردند حتی آنکه صدای تنبک که در ورزش‌خانه‌ها برای تعلیم میزنند موقوف شد و کهنه‌سوارها راضی شدند که بجای تنبک پیت نفتی استعمال کنند و پذیرفته نشد دو سه مرتبه هم هیئت فضلا بخانه‌های یهود ریختند و هرچه خم و شیشه دیدند درهم شکستند و در تمام میخانه‌ها را بستند، بعد از آنکه دیگر هرچه تفحص کردند نه عربده مستی شنیدند نه صدای سازی حمله بر فواحش شهر بردند و هرجا خانه از آنها سراغ داشتند درش را گل گرفتند و صاحبش را حد زدند و یا از خانه بیرون کردند، از این کار هم فارغ شدند حمله بر بایها بردند در شهر اصفهان و نجف آباد پنج فرسخی اصفهان که مرکز بایه است هرجا بایی سراغ داشتند بزحمت انداختند، مردم هم موقع را غنیمت دانسته هرکس با هرکس غرض داشت یا بدهی بکسی داشت فوراً راپورت میداد که این شخص بایی است.

### شیخ الرئیس در اصفهان

در همین ایام شاهزاده حاج شیخ الرئیس که بجرم هواخواهی شاهزاده شعاع السلطنه از شیراز تبعید شده و بطهران میرفت وارد اصفهان شد، پولتیک حضرت والا اینطور اقتضا کرد که بملاحظه خوش آمد مردم شیراز و طایفه قوامی از شیخ پذیرائی نشود، بنابراین خود حضرت والا هم بعنوان شکار از شهر خارج شدند و باقیان هم سپردند که دیدن از شیخ نکنند و چون شیخ از تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۱

بین راه بشاهزاده مؤید السلطنه رئیس تلگرافخانه اصفهان تلگراف کرده بود که منزلی برایش تهیه کند او هم در مقابل تهیه منزل برآمد و حضرت والا هم بمشار الیه قدغن کردند که زودتر شیخ را از اصفهان حرکت بدهد و نگذارد که زیاد بماند باری شیخ وارد شد برخلاف آنچه انتظار داشت وضع اصفهان را غیر مطبوع یافت و دانست که پولتیک حکومت او را در این شهر سرگردان داشته است. لهذا مصمم شد که خودداری کند و بر سماجت و لجاجت بیافزاید و اگر هم خیال توقف از اول نداشت بعد از مشاهده این اوضاع مصمم شد که مدتی متوقف باشد و چون مطمئن بود که منبر او جالب انظار و مصدر اشتها خواهد شد، لهذا فوراً در همان خانه که خانه داشت مقدمات روضه‌خوانی را فراهم نمود، جماعتی هم او را معاونت کردند و چادر بزرگی برپا داشتند و شیخ بمنبر رفت و بعد از یکی دو مجلس بقدری منبر او را مردم پسندیدند که خاص و عام دور او اجتماع نمودند نمودند و تا حدی که خانه او جا داشت مشحون بوجود مستمعین میشد، آقایان اصفهان مخصوصاً آقای نجفی بملاحظه حمایت پولتیک حکومت که همیشه آنرا مقدس میدانسته و بهمین جهت از شیخ دیدن نکرده بلکه مردم را هم نهی از مراده با او فرموده بودند، از این معنی برآشفتند و خواستند خدمت خود را نسبت بولی نعمت حقیقی با کمال و اتمام برسانند، لهذا زمزمه در شهر انداختند که شیخ بایی است و هرکس دور او برود از لشگر ابلیس و هواخواهان طایفه ظالمله خواهد بود، این انتشار با آنکه خیلی هولناک بود نتوانست مقاومت با حسن بیان شیخ بنماید و کسی را منصرف از رفتن بمنزل او ننمود بلکه بمقتضی «الانسان حریص علی منع» رغبت مردم را زیاده‌تر نمود بعلاوه فایده دیگری هم بحال شیخ بخشید و بایه اصفهان این حرف را باور کرده دور شیخ را پروانه‌وار گرفتند و این مطلب خاطر مبارک آقای نجفی را متغیر ساخت و رخنه‌های بسیار بزرگ در

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۲

اساس مطاعیت مطلقه او نسبت باهالی اصفهان انداخت و دانست آنطوریکه خیال کرده بوده نیست و هنوز در مردم اصفهان رمقی باقی مانده که از او امر مقدسه آقا سرکشی توانند کرد، یکمرتبه مصمم شد که مخالفین را بانواع عقوبت مجازات فرماید تا عبرت دیگران شود، بعلاوه همینکه شیخ از فرمایشات آقا در باره خود مستحضر شد عنان بیان را بطرف او بیانگیخت و بقدری کنایتا و صراحتاً از او مذمت کرد که هرکس شنید قلباً از آقا متنفر شد و تمام این مطالب را باشاخ و برگ بحضور آقا عرض مینمودند و بر تغیر و تشدد او میافزودند و چون نسبت بخود شیخ نمیتوانست صدمه وارد آورد چرا که در تحت سلطنت و مقهور قدرت او نبود.

لهذا تمام انتقام را باشخاص اختصاص داد که از شیخ اعانت و در ماندن او معاونت نموده‌اند، این بود که بعد از رفتن شیخ بطهران در مقام مجازات حامیان و مریدان او برآمد و کمر بر قتل آنها بسته و منتظر فرصت نشست گوئی آسمان هم با خیالات او علی‌الرسم همراهی کرد و جوانی از بزرگان این طایفه میرزا عزیز الله خان پسر میرزا ورقای معروف که بجرم بابی‌گری در محبس کشته شده بود باصفهان آمد، این جوان علاوه از صباحت منظر دارای اخلاق فائقه و صاحب بشاشت بشره و مختصرا بقول عوام گیرنده یعنی صاحب قوه جاذبه بود که هر کس بطرف او میرفت و چند کلمه با او حرف میزد بالمره مجذوب نظر و بیان او میشد رؤسای بایه هم مقدم او را در کمال احترام پذیرفتند و هر شب و روز برای پذیرائی او مجلس ضیافت شادمانی در خانه یکی از آنان منعقد میشد و تمام افراد بایه شامل آن مجالس میشدند بعلاوه از اجتماع خود آن طایفه بعضی از فضلالی اصفهان را هم گاهی دعوت میکردند که با آن میهمان عزیز ایشان صحبت و مباحثه کنند و در هر مجلس عکاس مخصوص آن طایفه حاضر میشد و عکس آن هیئت را در حالتی که بعضی از فضلالی اصفهان را هم گاهی دعوت میکردند که

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۳

با آن میهمان عزیز ایشان صحبت و مباحثه کنند و در هر مجلس عکاس مخصوص آن طایفه حاضر میشد و عکس آن هیئت را در حالتی که بعضی تصویر عباس افندی را در دست گرفته بعضی تابلو (الله ابهی) را در بغل گرفته‌اند برمیداشت و بهریک از حاضرین یک قطعه تقدیم میکرد.

مجملا اگرچه مدت توقف میرزا عزیز الله خان در اصفهان زیادت از یک هفته نشد ولی در آن مدت قلیله کانه ایام عید و جشن و سرور فرقه بهائیه بود و مبلغها مخارج ضیافت او کردند و منافقین که در هر طایفه و هر مجمع حاضرند تمام وقایع را بعرض حضرت آیت الله برسانند و بسیار خوب موقعی بدست آقا آمد که انتقام خود را از این طایفه بگیرد، چه حاضرین در مجالس ضیافت عزیز الله خان اغلب همان اشخاصی بودند که نسبت به شیخ رئیس اظهار ارادت کرده بودند و در این موقع آقای معظم خوب توانست تمام آنها را در یک مجلس با اسناد گرفتار نموده همه را مجازات کند ولی چند مطلب او را از این اراده ممانعت کرد یکی آنکه وارد موقوم منشی و مترجم اول وزیر بانک روس بوده و البته بستگی بروسها داشته و اگر در نبودن او متعرض آنها میشد روسها حمایت می کردند و تیر آقا بسنگ می‌آمد و از میدان آنها شکست می‌خورد، دوم آنکه جماعتی از اجزاء حکومت در آن مجالس عضویت بلکه ریاست داشتند که نه آقا را بر آنها تسلطی بود و نه پولتیک آقا اقتضای مزاحمت آنها را مینمود و با همه آنها کارهای زیاد داشت مثل میرزا اسد الله خان وزیر مالیه اصفهان که اقلا سالی ده هزار تومان از او باقا فایده میرسید، مثلا فرع مالیاتی هرگز نمیداد و اصل مالیات را هم قبض می‌خرد و هرچه جنس بدهی بدیوان داشت تسعیر میکرد و هرچه جنس مستمری می‌خرد جنس معینی میگرفت و امثال آنها را تمام میرزا اسد الله خان مساعدت میکرد و اگر گاهی خیال عدم مساعدت مینمود فقط بیک

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۴

کلمه رام میشد و آن کلمه این است که آقا میزدند (بعضی حرفها در باره شما شنیده‌ام انشاء الله دروغ است) حساب میرزا اسد الله خان ابله ضعیف النفس بهمین یک کلمه پاک میشد و فورا اسنادی که منظور نظر آقا بود مهر میکرد دیگری میرزا محمد خان لشگرنویس اصفهان که از پهلوی او هم مبالغی در سال فایده میبرد، از جمله از دهات خودش سرباز نمیداد و سرباز دهات آقا را بر دهات رعایا سرشکن و تحمیل میکردند و هر وقت در ده آقا سربازی پیدا میشد که اسباب زحمت رعایای آقا را فراهم میکرد. فورا اخراج او را میخواست و امثال آنها، سوم آنکه حمله بر یک طایفه که زیادت از ششصد نفر هستند منافی پولتیک حکومت بود و اگرچه حکومت صرفا مطیع آقا بود اما باهم مواضعه داشتند که هرگز اقدامی منافی امنیت شهر و محل انتظام عمومی نمایند، تا مبادا براساس استقلال حکومت او لطمه وارد آید این بود که حضرت آقا دست نگه داشت تا میرزا عزیز الله خان بطهران برگشت و منتظر بهانه دیگر نشست، از قضا بلافاصله میرزا حسن معروف بادیب العلماء از طهران بعزم اصفهان و شیراز حرکت نموده وارد اصفهان

شد این شخص یکی از عمایده بایه است و تقریبا سمت پیشوائی نسبت بانها دارد ورود او باصفهان حضرات بایه را بهیجان آورد و دور او را هم گرفتند و منزل او را در خانه حاجی میرزا نصر الله ملك المتكلمین كه خودش در آن تاریخ در فارس شیراز بود مقرر داشتند و مقارن ایامی كه مشار الیه در اصفهان بود همه روزه راپورت نویسان آقا در مقام تحقیق از حال و افعال بایه بودند و یك روز مطلع شدند كه یك نفر از آنها میرزا علی محمد نام چند جلد فرائد كه از كتب معتبره بلکه اول كتاب استدلالی بهائیه است بشخص صحافی داده كه جلد نماید اجزاء آقا فوراً رفتند و كتابها را از صحاف كه او هم بابی بود گرفتند و در مقام كرفتار كردن میرزا علی محمد برآمدند و مشار الیه را در كوچه دروازه نو دیدند و تعاقبش كردند او هم فراراً خود را بخانه آقا محمد جواد صراف رسانید و آقا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۵

محمد جواد و رفیقش میرزا علی خان از او حمایت كردند و گماشتگان آقا را عقب نشانیدند و این دو نفر كسانی هستند كه برای حاج شیخ الرئیس خانه معین كرده و لوازم مجلس روضه خوانی او را فراهم نموده بودند و زیادتر از دیگران طرف بغض و غرض آقا بودند.

### گرفتاری آقا محمد جواد

باری گماشتگان آقا رفتند و تفصیل را بعرض آقا رسانیدند و امر مبارك صادر شد كه جماعتی از طلاب بخانه آقا محمد جواد و میرزا علی خان رفته هردو را با میرزا علی محمد بیاورند.

اتفاقاً وقتی بانجا رسیدند كه میرزا علی خان مطمئن شده بمنزل خودش رفته بود و هیئت مأمورین اول بخانه آقا محمد جواد داخل شده و مشار الیه را از پهلوی زن و بچه اش با سر و پای برهنه كشیده بطرف مسجد شاه بردند مردم ولگرد بیکار اصفهان هم اطراف او را گرفته بنای هرزگی گذاشتند و اغلب آب دهان بسروصورت او میانداختند و در جلو او تصنیف میخواندند و بر او و بایه لعنت میكردند، مختصراً با یك اسلوب بسیار نامرغوبی كه كمتر نظیر آن دیده و شنیده شده مشار الیه را از وسط بازار بزرگ شهر عبور دادند اما میرزا علی خان همینكه اجتماع طلاب را دید و مقصد آنها را فهمید فوراً یك قبضه تفنگ پنج تیر برداشته بالای بام خانه رفت و فریاد كشید هر كس پیش بیاید خونس گزند خودش است و برای ترسانیدن آنها یكی دو تیر هم بهوا خالی كرد حضرات فهمیدند كه این كافر بسیار قسی القلب است و احتمال دارد مسلمانان را بكشد لهذا از او و میهمانش صرف نظر كرده بهمان یك نفر اسیر قناعت كردند و هرچه خیال داشتند بسر آن سه نفر بیاورند بسر همان یك نفر آوردند و در ضمنی كه او را میبردند خبر بحكومت رسید فوراً محرمانه آدم فرستادند نزد آقا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۶

كه مبادا فتوی بكشتن آقا محمد جواد بدهد كه اسباب فتنه خواهد شد، لهذا وقتی كه آقا محمد جواد را بحضور رسانیدند فرمودند از قرار یكه بر من ثابت شده این شخص عادت بشرب خمر دارد باید حد شارب جاری گردد فوراً او را لخت كردند و علی الرسم بدوش كشیدند و شروع بتازیانه زدن شد، زننده تازیانه از قضا همان حاجی حیدر علی بود كه روز قبل از آنها كتك خورده بود لهذا چنان تازیانه را بضرب و قوت تمام بر بدن او فرود می آورد كه از جایش خون مثل فواره میجوشید و حقیقتاً هشتاد تازیانه بر او زدند كه اگر بر بدن خر زده بودند از هم میپاشید و نمیدانم بكدام جهت این مضروب نمرود و هنوز هم زنده است، بعد از انقضای حد كه محدود علیه بیهوش افتاده بود نعلش او را به پسرش واگذاشتند و احدی باور نمیكرد كه این شخص پوست كلفت از زیر آن تازیانه ها جانی بیرون ببرد و او را بدوش حمال حمل كرده بمنزلش رسانیدند و همان شب تمام بایه در منزل ادیب اجتماع نمودند كه چاره برای خود فكر كنند، چه میدانستند تمام آنها بتدریج گرفتار همین عقوبت خواهند شد و مذاكرات مجلس آنها را درست

اطلاع ندارم همین قدر میدانم اغلب آراء آنها بر این قرار گرفت که یکی از قنصلخانه‌های روس یا انگلیس پناه برده متحصن شوند تا بحمايت آنها از شر تازیانه آقا راحت شوند و فردا صبح بعضی را مأمور کردند که باین هردو قونسلخانه بروند و استمزاج کنند که آیا بآنها پناه خواهند داد یا نه؟

### پناه بایه به سفارت

از جواب قنصل انگلیس استحضار ندارم ولی از قونسلخانه روس جواب مساعد شنیدند و در آن تاریخ گنیزادبیزا قنصل روس اصفهان که مردی موقر و مجرب بود موقتا به بطرز پورغ رفته بود و بجای او موسیو باردنفسکی که اینک مترجم اول سفارت در طهران است سمت نیابت داشت و منشی اول قونسلگری

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۷

میرزا اسد الله خان پسر مرحوم میرزا مهدی خان نائینی منشی اول سفارت روس بود و این جوان خیلی بلندپرواز و بی ملاحظه و تندخو و مغرور بود و همیشه مایل بود که مصدر کارهای بزرگ باشد و مداخلی عمده و قابل و اشتھاری کامل حاصل نماید و با ظل السلطان هم از ابتداء ورود آغاز مخالفت کرده و با دشمنان او یعنی بانوی عظمی و پسرهایش علنا مراده میکرد و بهمین ملاحظه با آقای نجفی هم نرد مخالفت میباخت و همینکه بایه بتوسط او اظهار مطلب کردند بدون فکر آنها را دعوت بقونسلخانه نموده نه تنها حفظ آنها را قبول کرد بلکه آزادی آنها را رسماً بر عهده گرفت که بتوسط قونسلخانه و ضمانت دولت روس از دولت ایران بگیرد بایه هم باور کردند و اجماعاً بقونسلخانه رفتند جماعتی هم از نجف آباد پنج فرسخی اصفهان بآنها ملحق شدند و علانیتاً اظهار بایگیری و صریحاً مطالبه آزادی کردند، روز اقدامات قونسلخانه را درست نمیدانم ولی همین قدر چیزی که حسا فهمیدم این بود که بعد از ده دوازده روز توقف آنها در قونسلخانه و انعقاد مجالس متعدده در مجلس حکومت با حضور جناب امام جمعه و آقای نجفی بالاخره اینطور مقرر شد که جنابان امام جمعه و آقای نجفی نوشته‌ای مشتمل بر امنیت طایفه بایه از حیث جان و مال بنویسند و حکومت هم آن را امضاء نماید و آن نوشته را بقونسلخانه بسپارند و قونسلخانه اصل آن را ضبط نموده سوادی بهریک از متحصنین بدهند و آنها از آنجا بیرون بیایند و آنچه حدس میزنم گویا کارگذاران دولت روس کاملاً در این امر مداخله و تصرف را جایز ندانستند که باین اختصار ختم شد.

مجملاً در روز موعود طرف عصر بایه با همراهی قزاق و غلام قونسلخانه از تحصن خارج شدند از آنطرف جماعتی از الواط و ارادل سده (همایونشهر)

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۸

اطراف قونسلخانه را گرفته مهیای حمله بر بایه بودند و هر قدر از آنها که عصر خارج شدند تقریباً سلامت بخانه‌های خود رسیدند اما آنها که بملاحظه اینکه شناخته نشوند اول شب خارج شدند هنوز یک کوچه راه نرفته بودند که بدست جماعت مسلمانان گرفتار شدند غلام و قزاق روس هم فقط تا اول کوچه با آنها همراهی کرده آنها را رها میکرد و آنشب نزدیک بود فتنه بزرگ دولتی پولتیکی حادث شود و دولت ایران را بمخاطره عظیمی بیاندازد ولی خداوند حفظ فرمود و شرحش این است که چون استخلاص خبر بایه بمسامع مردم رسید، بطرف قونسلخانه اجتماع کردند که هرچه بایه در آنجا هست بکشند مسیو باردنفسکی در آنوقت برای تفرج بخارج شهر رفته بود میرزا اسد الله خان هم در خانه خودش در نزدیکی قونسلخانه بود وقتی باردنفسکی از تفرج برگشت مقارن غروب اجتماع مردم دور قونسلخانه را دید و فریادهای آنها را شنید فوراً بطرف دار الحکومه رفته مطلب را بحضرت والا- اظهار کرد و امنیت قونسلخانه را فوراً مطالبه کرد حضرت والا هم فرستادند آقای نجفی را احضار کردند و باو حکم فرمودند که الآن برو مردم را از دور قونسلخانه متفرق کن که مبادا یک فتنه بزرگی احداث شود، جناب آقای نجفی فوراً رفتند در



قونسولخانه روی سکو ایستاده مردم را مخاطب فرمودند و شرحی در وخامت عاقبت این حرکات وحشیانه اظهار فرمودند بالاخره گفتند: «تکلیف شرعی شما این است که الآن از اینجا متفرق شوید تا کفار بهانه بدست نیاورند و بر مسلمانان حمله و غلبه نکنند» مردم هم علی الظاهر متفرق شدند ولی دسته دسته در کوچه‌های اطراف قونسولخانه کمین کردند از آن طرف حضرت والا فرزند خود شاهزاده بهرام میرزا سردار را با چند نفر سوار برای محافظت مسیو باردنفسکی با او همراه کردند و مشار الیه را بقونسولخانه رسانیدند لدی الورود او هم بایه باقی مانده را مرخص کرد که بمنازل

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۱۹

خود بروند و آن بیچاره‌های بدبخت اجل برگشته از قونسولخانه خارج شده هرکدام بطرفی رفتند، بعضی از آنها در میان مردم افتاده با عابرین دیگر مخلوط شده جانی بدر بردند بعضی دیگر گرفتار اشرار شدند و هر دسته یک نفر را گرفته با سلام و صلوات بطرف خانه مجتهد محله میکشیدند و در عرض راه بقدری بآنها اذیت کردند که با نهایت سختی کشته شدند و درست معلوم نشد که در آنشب چند نفر کشته شدند از پانزده نفر الی پنج نفر کشته شد و قدر یقین همان پنج شش نفر است که با اسم و رسم معروف بودند و شناخته شدند آقا محمد جواد و میرزا علی خان را که مؤسس این فتنه بودند حکومت بیاغ چهل ستون برده یکی دو روز نگاهداشته مبلغی از آنها گرفته آنها را بطرف طهران روانه نمود سایرین هم دیگر نتوانستند در اصفهان بمانند هرکدام در یک گوشه مخفی شده با لباسی مبدل و وضعهای بسیار هولناک باطراف فرار کردند و این فتنه چند روزی بآرامی گذشت ولی شبها آدمهای امام جمعه در خانه مردم میرفتند و آنها را تهدید میکردند که شما را جزو بایه بحضور آقا صورت داده‌اند و مأمور گرفتار کردن و بردن شما هستیم و آن بیچاره‌ها از ترس جان و حفظ مقام خود هر قدر ممکنشان میشد نقد و قبض میدادند تا از اتهام بابی بودن مستخلص شوند آقایان مجتهدین هر محله هم نسبت باشخاصی که طرف شبهه بودند یا غرض با آنها داشتند همین قسم سلوک میکردند رفته رفته اشرار هر محله هم دست از آستین در آورده شبها سر راه بر عابرین میگرفتند و میگفتند تو هم در قونسولخانه بوده و آقای محله تو را احضار کرده و بالاخره به تقدیم ساعت و وجه نقد و عبا و اسباب جیب امر ختم میشد مردم هم موقع را غنیمت شمرده با هر کس طرف غرض یا معامله بودند همین معاملات را میکردند.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۰

### بابی کشی حاجی میرزا ابو القاسم زنجانی

از جمله حاجی میرزا ابو القاسم زنجانی که در کوچه خیاطها منزل داشت و یکی از پیش نمازهای اصفهان بود و نسبت بدو نفر همسایه خود حاجی حسین و حاجی هادی معروف به خیاط که از تجار معتبر اصفهان بودند مبالغی مقروض بود و این هر دو نفر هم از سابق متهم به بابی گری بودند باین معنی که آنها مراوده زیادی با حاجی میرزا هادی دولت آبادی داشتند که بهمین تهمت از اصفهان اخراجش کرده بودند و من نمیتوانم شهادت بدهم که آیا آنها بابی بوده‌اند یا نبوده‌اند و واقع امر را خدا میداند ولی میدانم که دنبال کردن حاجی میرزا ابو القاسم از آنها برای درد دین نبوده بلکه بواسطه قرض بود که بآنها داشت و ابتدائاً فرستاد و قبض‌های خود را از آنها مطالبه کرد که مجاناً تقدیم کنند آنها هم امتناع کردند و چون آنها بقونسولخانه نرفته بودند از خودشان مطمئن بودند که کسی نمیتواند مزاحم آنها شود، باین معنی که اگر آنها واقعا بابی بودند از پیروان حاجی میرزا هادی یعنی ازلی بوده‌اند و با آنها که بقونسولخانه رفتند، یعنی بهائیه ضدیت داشتند باری بعد از آنکه حاجی میرزا ابو القاسم از آنها مأیوس شد و دانست که آنها قبوض را رد نخواهند کرد شبانه فرستاد آنها را گرفتار کرده و اجزاء آقا از میان زن و بچه با نهایت ذلت کشیدند و بخانه آقای نجفی بردند و خود حاجی میرزا ابو القاسم بخانه آقا نجفی رفته و جماعتی از طلاب مدرسه نیم آورد که در همان محله است و بعضی از اهل محله را همراه خود برد و باقا نجفی اظهار کرد که این هر دو نفر بابی هستند و خواهش کرد که آنها را حبس



و توقیف نمایند، تا فردا شهود حاضر شده شهادت خود را ادا نمایند آقا نجفی نمیدانم بچه ملاحظه از قبول این تکلیف امتناع نمود و صریحا گفت:

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۱

«اگر این دو نفر بابتی نباشند توقیف آنها جایز نیست و اگر بابتی هستند القاء آنها حرام است و چون هنوز شرعا ثابت نشده است تکلیف شرعی اقتضا ندارد که آنها را حبس کنم و بهتر این است آنها را به منازل خودشان بفرستیم تا بعد از ثبوت، آنچه تکلیف شرعی باشد درباره آنها معمول می‌داریم»

و آنها را مرخص کرد، سید از ترس آنکه مبدا شکارش از دست برود فوراً برخاسته باجزاء خودش حکم کرد تا آنها را گرفته در خانه خودش حبس کردند و علی الطلوع جماعتی را برای ادای شهادت حاضر کردند و یکی از آن شهود برادر همان حاجی میرزا ابو القاسم، میرزا علی محمد نام که دو سه سال بود از نجف برگشته و محل اعتنای احدی نشد و با نهایت فقر و پریشانی زندگانی میکرد و این سید بقدری نانجیب بود که نسبت باشخاصی که بیشتر باو رعایت میکردند زیادتر اذیت می کرد و همین دو نفر در موقع ورود او مبالغی مخارج او کرده بودند و قریب یک سال هم همسایه من بود و بیشتر گذران او را بنده متحمل میشدم و آن قدر بمن اذیت کرد که مرا مجبور بفرار از اصفهان کرد، بلکه اسباب نفی بلد برایم فراهم آورد باری آن سید محترم شهادت غرائی داد و باجداد طاهرینش قسم است که بعد از چند روز که فهمید حاجی میرزا ابو القاسم پولها را تنها خورده و او را فریب داده صریحا منکر شهادت خودش میشد و مکرر بمن اظهار میکرد که من شهادت حسیه نداشتم.

باری شرح جزئیات این واقعه بقدری جگرخراش است که قلم ما را یارای تحریر آن نیست همینقدر می‌گویم زن و بچه آنها را راه ندادند که آخرین وداعی با آن دو آجل رسیده بنمایند، حتی آب و نان هم در خانه مجتهد بآنها نرسانیدند و بالاخره چند نفر شهادت دادند که ما شنیده‌ایم که اینها بابتی هستند، در این ضمن نوشته از آقا منیر پسر آقا جمال بروجردی از اعظام بابیه که هنوز هم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۲

زنده است و همین آقا منیر حکم بکفر و وجوب قتل پدرش کرده و مادرش را بدون طلاق عروس کرد و قرار خودش ولدالزنا است رسید، صریحا نوشته بود بر من ثابت است که این دو نفر بابتی و واجب‌القتل هستند حاجی میرزا ابو القاسم هم از دیدن این نوشته که خودش استدعا کرده بود، قدرتی پیدا کرد او هم گفت بر من هم ثابت است یکمرتبه رجاله که برای تماشا حاضر شده بودند، ریختند بطرف اطاق محبس و این دو نفر را کشان کشان بیرون آوردند، اول سید حسن آدم حاجی میرزا ابو القاسم بهر کدام زخم کاردی زد بعد هم مردم هر کدام با کارد و چاقو زخمی بآنها زده تا از خانه بیرونشان آوردند و بی‌بازار رسانیدند مردم بازار برای تحصیل ثواب اطراف آنها را گرفتند هر کس هر قسم آلتی داشت بر آنها بکار برد، حتی شخصی سنک تراش تیشه بر فرق آنها زد و بالاخره بقدر یک ساعت این دو نفر را زنده نگاه داشتند و بانواع عقوبتها آنها را کشتند و بعد از آنکه راحت شدند ریسمان پهای آنها بسته در اطراف شهر گردانیدند و یک نفر ایرانی نه اصفهانی آلت رجولیت آنها را بریده برای عیالشان برد، دیگری چشم آنها را از حدقه بیرون آورد و بالاخره یک نفر اصفهانی مبلغی پول داده نفت خریده بر بدن آنها ریخته و آنها را آتش زدند.

البته خوانندگان این کتاب تعجب خواهند کرد از اینکه چرا ما جزئیات این قضیه را که از قضایای تاریخی دنیا است و دلالت بر وحشی‌گری ارادل اصفهان دارد نگاشته و بکلیات اکتفا کردم، با آنکه در آنموقع حاضر و ناظر بوده‌ام و بایستی تمام وقایع آن ایام را ثبت کنم ولی غفلت دارند از اینکه نقل وقایع جزئی آن ایام یک نوع خیانتی است بدولت و ملت و این تاریخ علاوه از آنکه بنظر متمدنین دنیا میرسد تا قیام قیامت باقی میماند و اگر تمام آن حوادث را بنویسم نه تنها ملت خود را منفرر سایر ملل عالم کرده‌ام بلکه طبقات بعد و اخلاف

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۳

همان مردم که مرتکب این اعمال رذیله شنیعه شده‌اند علاوه از آنکه از اعمال اسلاف و پدران خود خجالت میکشد آنها را لعن و نفرین خواهند کرد واقعا چگونه باور کند که در رقبه الاسلام ایران و مرکز اسلام دو نفر انسانرا مثله کنند و حال آنکه حضرت امیر المؤمنین میفرماید «ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور» یا جنازه مرده را آتش بزنند و حال آنکه پیغمبر میفرماید «لا یعذب بالنار الارب النار» یا دو نفر را بقتل جبر بکشند.

حالا از امور مذهبی گذشته چگونه قلم ما میتواند بنویسد در شهریکه مثل ظل السلطان حاکم مقتدری دارد علنا اینگونه حرکات زشت ظاهر شود، که ملت ایران را تا قیامت در انجمن بین الملل سرافکنده و خجل و معروف بسببیت و وحشی گری بنماید، بلکه هیچ سبع و درنده هم نسبت بجنس خودش اینطور رفتار نخواهد کرد، چنانکه حضرت سجاد سلام الله علیه میفرماید:

نعیب زماننا و العیب فینا و ما لزماننا عیب سوانا

فان الذئب یترک لحم ذئب و باکل بعضا بعضا عیانا یعنی:

«ما زمان و ایام و روزگار خودمان را متهم میکنیم و آنها را مصدر عیب خودمان میشناسیم و حال آنکه هرچه عیب هست از خود ما است روزگار و زمان ما عییشان همین است که ما در آنها هستیم»

و کدام برهان از این بالاتر که گرگ جسد گرگ را نمیخورد اما ماها که دعوی انسانیت داریم یکدیگر را میخوریم.

شاهد این کلام معجز نظام آنکه تمام حیوانات و وحوش و سبع از اجسام و اموات احتراز و احترام میکنند ولی ما بچشم خودمان دیدیم که بنی آدم آنها را احترام نکرده نفت زده سوزانید و حال آنکه در شریعت مطهره اسلام نهی اکید شده که دست بر روی جسد میت مگذارید و جنازه را فشار مدهید و و و در تمام

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۴

افراد اهل عالم از مصیبت زده احترام میکنند و بقول فرنگیها وقوع مصیبت یک نوع رسمیت دارد که جالب احترام و رعایت هر دوست و دشمن است اما ملت ما آلت رجولیت شوهر کشته را بریده در خانه او برده عیالش را صدا کردند که بیا امانت شوهرت را بگیر و آن امانت را دادند، عیال همان حاجی میرزا ابو القاسم بعد از سه روز که از قتل آن دو نفر گذشته بود بحمام رفته و فرستاد عیال آنها را جبرا بحمام برده بآنها تکلیف بلکه الزام نمود که حتما حنا بر دست و پای خود به بندند و رسم ایران این است که مصیبت زده تا یکسال استعمال حنا نکنند، باری آنچه من در در این موضوع دیده‌ام نمیتوانم بنویسم ولی این نکته را هم ناگفته نمیگذارم که بعضی مردم ضعیف النفس گمان نکنند که من حمایتی از بایه دارم نه بناموسم قسم است اگر سگ هار را باین وضع کشته بودند من دلشکسته و متأثر میشدم چه جای انسان فرضا این شخص بابی و واجب القتل باشد شارع مقدس اسلام ترتیبی مقرر فرموده است که بچه وضع او را بکشند ابد سوزانیدن و مثله کردن و قتل جر در دین اقدس اسلام نیست و نسبت بدشمنان خودشان حتی شمر ابن زیاد هم اجازه این گونه سلوک را نداده‌اند و این اعمال مربوط باسلام نیست بلکه از جهالت بعضی مسلمانان است که از حقایق اسلام بکلی بی‌خبر هستند و یا در باطن دشمن اسلام هستند و در ظاهر برای اجرای اغراض فاسده خود را مسلمان جلوه میدهند بهر تقدیر از این مبحث هم میگذریم و حوادث بایه آن ایام را ندیده میانگاریم و نوشته میگذاریم:

شرح این هول و فزع در دو بلا می نیارم گفت اکنون بر ملا

قصه پر غصه دور و دراز چون توانم گفت با این حال باز

نه زبان از ترس جنبند در دهان نه توان و نه روان و نه بیان

پس به بخشای ای رفیق محتشم گر ز شرح ماجرای من تن زدم

کوه را رنجی چنین سازد هیابا همه سختی نماند پا بجا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۵

### کشتن بایه در ایران

الحاصل بعد از آنکه این وقایع هولناک در اصفهان پیش آمد سایر بلاد هم یا بصرافت طبع، تأسی باهل اصفهان کردند و یا آنکه حکومت شرع و عرف اصفهان بملاحظه آنکه مطلب را عمومی کنند و خودشان تنها مسئولیت نداشته بتوسط آقایان علمای یزد و شیراز و سایر ولایات خواهش مساعدت کردند، که آنها هم شروع بکشتن بایهها بنمایند و این فتنه در اغلب بلاد ایران مشتعل شد و در هر جا که حکومت مقتدری داشت کمتر فروخته شد چنانکه علاء الدوله در شیراز جلوگیری کرد و آقایان را مانع شد از اینکه شروع بقصابی نمایند و هر کس را که آنها صورت دادند از شیراز تبعید کرد، اما در یزد چندین مقابل اصفهان خونریزی شد و فضاحت یزد از اصفهان زیاده تر شد و مطابق خط آقا شیخ جعفر مجتهد یزدی که خطاب با آقای حاج آقا نور الله نوشته بود و خود بنده خواندم یکصد و پنجاه نفر بین مقتول و مصلوب و محروق از این طایفه رهسپار دیار عدم شدند و حوادثی که در یزد واقع شده هزار درجه شنیع تر از حوادث اصفهان است مثلاً در اردکان که یکی از قصبات یزد است در یکروز هشت نفر از قبیل صدر العلماء و نظام الشریعه و کسان آنها را قطعه قطعه کردند، در قزوین و همدان و کاشان هم مختصری شروع شده بزودی ختم شد و در واقع این قضیه اولین قضیه دوره سلطنت مظفر الدین شاه مرحوم است و نظیر آن ابداً واقع نشده مگر در سلطنت پدرش، فرقی که دارد در آن عصر دولت در مقام قتل این طایفه بود اما در این عصر مردم برخلاف میل دولت این قسم اقدام کردند، بهرحال یا باصرار روسها و یا بملاحظه حفظ انتظام مملکت دولت مجبور شد که مؤسسين این فتنه را تنبیه فرماید و ابتدائاً اردوئی بریاست نصر السلطنه سردار معظم که اینک سپهدار است تشکیل دادند که بیزد و اصفهان بیایند و مقصرین را تأدیب نموده نظم و تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۶

امنیت مسلوبه را اعاده دهند و شهرت حرکت سپهدار، آقایان اصفهان را بوحشت انداخت اما بعد از چندی معلوم شد که اسباب حرکت سپهدار فراهم نشده فقط سیصد نفر سوار کشیک خانه بریاست هژبر السلطنه که اینک سالار اعظم و پیشکار امیر بهادر جنک است بطرف اردکان و یزد مأمور شدند و از ظل السلطان هم با نهایت سختی حرکت دادن آقا نجفی و امام جمعه را بطهران خواستند. اما حاجی میرزا ابو القاسم زنجانی فوراً بطرف عتبات عالیات فرار کرد و در اصفهان نماند، شاهزاده ظل السلطان هم چون حالت مسامحه و نرمی اتابک اعظم را میدانست در حرکت دادن آقایان مسامحه میکرد، بعلاوه چون پای خودش هم در میان بوده و بواسطه حدوث این مفسده افواج اصفهان را از صارم الدوله سردار اعظم استرداد کرده بود میترسید که اگر آقایان را بطهران بفرستد در آنجا مطالب عمده پولتیکی مکشوف گردد و تمام وخامت دامن گیر او شود، چه او را از این مفاسد یک نتیجه عمده برده بود.

### اختلاف ظل السلطان با بانو عظمی

توضیح آنکه ریاست افواج اصفهان از سوابق ایام با خود حضرت والا بوده و از جانب او صارم الدوله مداخله مینموده و بعد از او پسرش سردار اعظم اما در اواخر عهد شاه مرحوم ناصر الدین شاه بانوی عظمی و سردار اعظم بطهران رفته ریاست افواج را مستقلاً برعهده گرفته و فرمان صادر کردند.

مرحوم مظفر الدین شاه هم نمیتوانست خواهر خود را برنجانند و تا مدتی که ظل السلطان با این فامیل راه میرفت احداث هیچ قسم اشکالی نشد اما بعد از آنکه پسرهای ظل السلطان بزرگ شدند قهراً مجبور شد که برای هریک از آنها کاری پیدا کند که چندان محتاج باو نباشند و بتوانند تحصیل ثروتی بنمایند مسعود میرزا ظل السلطان

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۷

و معلوم است خواهرزاده هرگز مقابلی با پسر نخواهد کرد، لهذا اول با بدیع الملک که حالا سالار جنگ است و ریاست صندوقخانه و غلامهای شخصی او را برعهده داشت و املاک برزورد او را اجاره کرده بود پیچید و تمام این مناصب را از او گرفته به اولاد خودش داد و از همین جا عداوت بین خواهر و برادر شروع شد و بهمین قدر هم اکتفا نکرده خواست ریاست افواج ثلاثه اصفهان را که عبارت است از فوج جلالی و فوج فریدن و فوج چهارمحالی از سردار اعظم انتزاع نموده به سه نفر از پسرهای خودش بدهد، در این مرحله خیلی اهتمام کرد اما شاه مرحوم نظر مرحمتی که نسبت ببانوی عظمی خواهرش داشت تمکین نمیکرد، اما بعد از حدوث این حادثه عظیمه از طرف شاه و صدر اعظم تلگرافات سخت بظل السلطان شد که شهر را منظم نگاه بدارد، مشار الیه در جواب تمام آن تلگرافات اظهار کرد که:

«انتظام شهری مثل اصفهان استعداد میخواید و من باده بیست نفر پیشخدمت زلف چسبانیده نمیتوانم چنین شهری را منظم نگاه بدارم و تمام قوای نظامی این شهر در تصرف سردار اعظم است و او بواسطه ضدیت و عداوتی که با من دارد از من اطاعت نمی‌کند و در مواقع لازمه از فرستادن سرباز و استعداد مضایقه مینماید»

شاه و صدر اعظم هم مجبور شدند که تمام استعداد و قشون اصفهان را بخود او واگذار کنند تا راه عذر او بسته شود و جلو اغتشاشات را بگیرد و این نکته را همه مردم فهمیدند که انتزاع افواج اصفهان از سردار اعظم و ارجاع ریاست آنها بخود حضرت والا بعد از این قضیه شده لهذا شاهزاده میترسید که مبادا آقایان در طهران مجبورا اعتراف باصل واقعه کنند و برای او تولید اشکال شود این بود که برای فرستادن آنها بطهران معاذیری چند تراشیده و نمی‌گذاشت آنها بطهران بروند و بالاخره سفارت روس خیلی سخت گرفته

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۸

و شاه را مجبور کرد که حتما آقای نجفی را بطهران بیاورند و صدر اعظم هم سخت گرفت اما آقای نجفی برادر خودش حاجی آقا نور الله را فرستاد و خودش اعتنائی نکرد و بطهران نیامد، شاه مرحوم از ترس روسها ناچار بود که در احضار آقا نجفی اصرار کند و یکی از اسباب عزل اتابک و نصب عین الدوله این مطلب شد و خلاصه آنکه شاه باتابک تکلیف کرد که هم یک مبلغی مجددا استقراض کند و هم شاه را بفرنگستان ببرد و هم حقوق مردم را قطع کند تا جمع و خرج دولت تصویب شود و هم آقا نجفی را بطهران بیاورد اما صدر اعظم یعنی اتابک از تمام آنها اظهار عجز میکرد اما استقراض را تصویب نکرد، باین ملاحظه که دیگر محلی ندارند که در مقابل اصل و فرع مبلغ استقراض محل قرار بدهند، اما سفر فرنگستان هم بدون دست داشتن مبلغ معینی ممکن نمیشود و تحصیل آن مبلغ ممکن نشود مگر بقرض، اما تصویب جمع و خرج و کسر کردن از حقوق ارباب حقوق برای دولت میمنت ندارد، چرا که ارباب حقوق اگر از طبقه علما و اهل دربار باشند که هرگز ممکن نیست دیناری از حقوق آنها کسر شود اما از طبقات متوسط مثل علما و سادات چون معاش آنها منحصر باین حقوق است قطع آنها مناسبت ندارد و اسباب زحمت بلکه انقراض دولت میشود، اما احضار آقای نجفی موجب حدوث یک فتنه بزرگی در اصفهان خواهد شد، چرا که ظل السلطان باو تلگراف کرده بود که اگر بخواهم آقای نجفی را حرکت بدهم شهر اصفهان بهم میخورد و هزار قسم مفسده پیدا میشود این بود که اتابک هم باور کرده این مسئله را محال می‌دانست و زیر بار این کارها نرفت و یا یکدرجه هم راست گفته بود، چرا که آقا نجفی خیلی از مسافرت بطهران وحشت داشت و و یکمرتبه دیگر هم بهمین عنوان یعنی کشتن هشت نفر بابی‌های سده (همایونشهر) او را بطهران برده بودند و نهایت ذلت و صدمه بر او وارد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۲۹

شده بود و چون این قضیه را مفصل نوشتم از قضیه قتل بابیهای سده اجتناب میکنیم، تا بالمره از موضوع اصلی خارج نشویم؛ باری

آقا نجفی از ترس رفتن بطهران جماعتی از رعایای دهات خودش و سایر رعایا که ارادتی باو داشتند برانگیخته بود، که اگر بر آقا سخت گرفتند شهر را بهم بزنند و در تمام این مدت جماعتی مراقب خانه او بودند و شبها کشیک میکشیدند تا مبادا غفلتا او را بگیرند و ببرند و همین اقدام را ظل السلطان بهانه ساخته و از حرکت دادن آقا امتناع میورزید و اتابک هم اظهار عجز میکرد، اما عین الدوله محرمانه در حضور شاه هر سه مطلب را برعهده گرفت که بزودی انجام بدهد بعبارة آخری هم جمع و خرج را تصویب نماید و هم شاه را بسفر فرنگ ببرد و هم آقا نجفی را بطهران بیاورد، شاه مرحوم هم بهمین شروط مرقومه، اتابک را معزول کرد و عین الدوله را اولاً وزیر داخله و بعد از چند ماه وزیر اعظم و بعد از دوسه ماه دیگر صدراعظم و در مراجعت از فرنگ اتابک اعظم فرمودند.

### احضار آقا نجفی به تهران

بعد از آنکه عین الدوله بمقصود خود رسید اولین اقدامی که کرد احضار آقای نجفی بود که در کمال اهتمام از ظل السلطان خواست، ظل السلطان هم می دانست که عین الدوله مردی جدی است و مخالفت از او امر او جایز نیست لهذا بدون تأخیر آقای نجفی را روانه طهران نمود، اتباع آقا خواستند هیاهویی بنمایند ولی حکومت ممانعت کرد و محرمانه آقا نجفی را مطمئن کرد که بزودی خودش او را مستخلص خواهد ساخت.

### اصلاح مالیه

تاریخ ایام صدارت عین الدوله پر است از حوادث و وقایع عمده ولی آنچه را که ما در مقام بیان آن هستیم و مربوط بمطالب ما است اصلاح مالیه است که در تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۰ ظاهر اصلاح و تصویب جمع و خرج بود اما در واقع بر اغتشاش مالیه افزود.

عین الدوله اول خیال داشت نقشه صحیحی برای مالیه ایران ترسیم نماید و نظام السلطنه را که در امر مالیه و محاسبات ایران کمال مهارت را داشت معلم خود قرار داد ولی بزودی ملتفت شد که اصلاح امور مالیه ایران مستلزم یک فتنه عظیمی در تمام بلدان خواهد شد و خود عین الدوله هرگز از شورش و بلوی وحشت نداشت و انصافاً آدمی صاحب عزم و مردی جدی و راسخ العقیده بود اما در مقابل خود میدید پادشاهی ضعیف النفس و متلون المزاج را که طاقت تحمل بر هیچ حادثه نداشت، لهذا از خیال اولیه خود منصرف شد و در مقام اصلاح موقتی بوده نه اساسی و شاید در اوایل امر خیال اجرای قوانین هم داشته و قوانین عثمانی را هم بدبیر الملک سپرده که ترجمه نماید و او هم بنده را معاون خودش قرار داد که آنها را تطبیق با قواعد شرعیه کنم ولی این خیالات طولی نکشید که مبدل شد بخیالات دیگر یعنی حفظ مقام خود اولاً استرضای مقام شاه ثانیاً جمع کردن مال ثالثاً در این سه مقصد بسیار خوب میجنید و اگر امساک فوق العاده نداشت از آنچه میگرفت قدری هم بمردم میداد، باز ممکن بود که سالها در مسند صدارت باقی باشد ولی عین الدوله میخواست برخلاف قواعد قدیمه معموله مملکت از همه کس بگیرد و بهیچ کس ندهد و این وضع انفصال او را در سال اول خیر میداد نهایت آنکه بخب با او مساعدت کرد و دو سه قضیه پیش آمد که ریاست او را امتداد داد اول عنوان تشکیل صندوق که بدستورالعمل «مسیو نوز» که آن تاریخ وزیر گمرک و پست بود برای گرفتن مالیات و ادای حقوق ارباب حقوق اداره با اسم اداره «صندوق» در تمام ایران دایر شد و مقرر گردید حکام ولایات مالیات ابو اجمعی خود را تسلیم صندوق نمایند و در ظرف سال بچهار قسط بپردازند و ارباب حقوق هم قبوض خود را بعد از حاشیه مستوفی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۱

محل و چسباندن تمبر که از قرار تومانی ده شاهی قیمت تمبر معین شده بود که ارباب حقوق دستی بمستوفی میدادند و مستوفی بدولت میپرداخت و در رکاب از قرار تومانی پانزده شاهی در صندوق کسر میکردند و فهرست میدادند و در غیر رکاب از قرار تومانی سی شاهی و فهرست را هم بچهار قسط میدادند که سه ماه سه ماه یک قسط پردازند از ارباب تیول هم بهمین قسم رسومی مقرر شد که رویهم رفته از هریک تومان حقوق اعم از مواجب یا مستمری یا مقرری که در کتابچه بخرج دستورالعمل نوشته میشد «هزار بدولت عاید میشد و ضرر این کار بیشتر بحکام و مستوفیها خورد چرا که در سابق همین اندازه بلکه بیشتر آنها کسر می کردند و تا مدتی صرافهای قبض خربیکار ماندند و اگر دولت پول نقدی تهیه میکرد ممکن بود فهرستها را هم از مردم بقیمت نقدی تومانی پنجهزار بخرد و مبلغی کافی باو عاید گردد، مردم یعنی ارباب حقوق هم با کمال میل میفروختند، چنانکه امروز هم سندات دولتی و قبوض ارباب حقوق از قرار تومانی سه هزار و چهار هزار یا پنجهزار در بازار دادوستد میشود.

اصلاح مالیه باری عین الدوله از این تدبیر و کسر کردن بعضی از مواجبهای زیاد و افزودن بر اجاره پاره از معادن و تیولات و امثال آنها فریب ده کرور محل پیدا کرد، اما در مقابل آن مجبور بود که یک مبلغ که گویا بصد و بیست هزار تومان بالغ شده بود در ازای مواجب اجزای صندوق بدهد و یک مبلغ را هم درباریها محل اضافه مواجب خود قرار دادند و از شاه مرحوم دستخط صادر کرده بودند و یک مبلغی از آن برای دولت باقی ماند ولی معلوم است این مبلغ جزئی جواب سه کرور مخارج فوق العاده را نمیدهد. راستی اگر کسی دقت کند و دوره سلطنت مظفر الدین شاه را با دوره سلطنت ناصر الدین شاه مقایسه نماید بخوبی بر او

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۲

مکشوف میشود که حالت آن پادشاه چگونه بوده است چه با آنکه مخارج شخصیه ناصر الدین شاه بمراتب بیشتر از پسرش بوده و همه ساله مسافرتهاى کوچک باطراف داخله میکرد و سه سفر هم بفرنگستان رفت و بناهای عالییه هم از او یادگار مانده است و با همین مالیات زندگانی مینمود و پنجاه سال را گذرانید فقط در اواخر اول بواسطه «رژى» و بعد بواسطه حوادث دیگر مبلغی مقروض شد اما مظفر الدین شاه در دوازده سال دوره سلطنت بلکه کمتر قریب یکصد و بیست کرور از وجوه استقراضی و تفاوت عمل گمرک که یک کرور در زمان او بهفت کرور رسید و ترتیب صندوق و انتظام امر مسکوکات و کسر حقوق و فروش بقیه خالصجات و فروش مناصب و القاب و امثال آنها اضافه بر مالیات تحصیل کرد و باز همیشه مخارج آبدارخانه اش بزمین می ماند و تمام این مبلغ را چند نفر ترک که مقرب دربار او بودند باسامی مختلفه از او گرفته و خوردند و ذخیره کردند و پارکهای عالییه ساختند و در بانکهای خارجه ذخیره گذاشتند.

راستی در آن دوره دزد بازار غریبی بود نهایت دزد منحصر بچند نفر بودند باری عین الدوله خواست مداخل عمده هم برای خودش تحصیل نماید، لهذا حسب الامر تمام حکام ولایات را برای ایام عید نوروز دعوت بطهران کرد و معلوم است اینکار در یک زمان هم برای او و هم برای شاه منافع کلیه خواهد داشت چه هر ولایتی پیش کش معینی داشت که بشاه و صدراعظم میرسید و تغییر و تبدیل تمام حکام قریب دو کرور تقدیمی برای شاه و صدراعظم تحصیل میکرد ولی انصافا حصه شاه از این مبالغ فقط مسافرت بفرنگستان شد آن هم چون بلافاصله مرض بروز کرد تا چند ماه بتأخیر افتاد.

## تعویض حکام

مجملا تمام حکام حتی ظل السلطان و شعاع السلطنه و غیره هم بدربار حاضر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۳

شدند و هیچکدام نمی دانستند مقصود دولت از این احضار عمومی چیست، مردم هم نمی دانستند و حدسها میزدند، عقیده بعضی حتی خود نگارنده این بود که عین الدوله شاه را واداشته که قوانین مملکتی عثمانی را در ایران اجرا فرماید و باین جهت تمام حکام



را خواسته‌اند که هم با آنها مشورت کنند و هم آنها را با اجرای آن قوانین مأمور و مجبور فرمایند بعضی هم میگفتند شاه میخواهد دولت ایران را داخل در دول ممالک مشروطه عالم فرماید و از این قبیل حدسها خیلی زده میشد، اما بعد از آنکه تمام حاضر شدند معلوم شد غرض ظاهری شاه این بود که تشکیل صندوق را بآنها اعلان فرماید و غرض واقعی عین الدوله این بود که اولاً از تمام آنها سوقات و تقدیمی مخصوص بگیرد و بعد هم سوای ظل السلطان و شعاع السلطنه مابقی را تغییر بدهد و باین واسطه هم مبلغ کلی فایده شخصی حاصل نماید، و هم برای شاه تقدیمی بگیرد، تا بتواند با وجوه تقدیمی که با اسم شاه گرفته میشود مسافرت فرنگ را انجام بدهد و حکام تمام مات و مبهوت ماندند چه اعلان صندوق بوسیله پست و تلگراف هم ممکن بود و لازم نبود آنها را متضرر مخارج مسافرت بپهران و مراجعت نمایند.

مجملاً- این بود اصلاح مالیه که عین الدوله دنیا را پر از فریاد افتخار کرد که من جمع و خرج ایران را تسویه کرده‌ام و روزنامه رسمی ایران هم او را تالی داریوش بزرگ و اسکندر و پطر کبیر و بیسمارک و کلادستون و امثال آن سلاطین بزرگ و وزرای معروف عالم معرفی کرد، بعد از رفتن حکام مرض منحوس و با آمد و ایام تابستان را در طهران و اغلب بلاد ایران توقف نموده جمع کثیری را از زحمت زندگانی در ایران راحت کرد و این هم یکی از خوش بختیهای عین الدوله بود که هر کس مرد و بلاعقب بود تمام حقوق او را ضبط کرد و هر کس اولادی داشت نصف یا ثلث را ضبط کرده و در مقابل مبالغی خرج فرمان

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۴

از آنها گرفت بعد از آنکه از مرض کلا آسوده شدند مہیای مسافرت بفرنگستان شدند و آن مسافرت را هم عین الدوله با نهایت عاملی و کمال اکونومی بانجام رسانیدند و هم از عده ملتزمین رکاب کاست و هم از مخارج آنها و بالاخره مادامی که در سفر فرنگ بودند اعلیحضرت شاه حالیه که آن روز ولیعهد بودند بنیابت سلطنت در پای تخت متوقف و مصدر و مرجع امور مملکت بودند بعد از مراجعت موکب همایونی در انزلی صدراعظم مورد عنایات خاصه شهریاری واقع شده و باعطای نشان قدسی ممتاز و بلقب جلیل اتابک اعظمی سرافراز گردیده از همان وقت استقلال او خاتمه پذیرفت و در مراجعت بپهران دو سه پارتی از وزرای دربار و عمله خلوت برضد او تکمیل یافت که اغلب از آنها هواخواه اتابک اعظم امین السلطان بودند و از آن تاریخ بیعد بتمام قوای عین الدوله صرف مدافعه و حفظ خودش شد.

### تبعید آزادیخواهان

وزیر دربار حالیه سلطان علی خان را با پسرش وزیر افخم که حالا ملقب بامین الملک است از طهران تبعید کرد و آنها را به یزد فرستاد نیر الدوله را که او هم در رکاب شاه بفرنگ رفته بود روانه نیشابور نمود امین الدوله را به رشت و بعبارة اخری به لشت نشاه ملک شخصی خودش فرستاد معتمد خاقان و نظام السلطان را چوب زد و باردیبل فرستاد سعد الدوله را که وزیر تجارت بود و مصدر بعضی اقدامات شده بود و بعقیده عین الدوله دشمن سلطنت استبدادی بود و همیشه تجار را بر ضد مسیو نوز وامیداشت و از آنها حمایت میکرد یعنی مانع میشد از اینکه اداره گمرک برخلاف تعرفه معروفه از آنها چیزی بگیرد و تعدی نماید و اساس وزارت تجارت را هم بر مبنی بسیار محکم عالی گذاشته تشکیل چند کمسیون داده و رشوه و جریمه موقوف کرده حتی حقوق فراش و مأمورین را هم خودش میداد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۵

و دیناری هم از عارض و معروض گرفته نمیشد و محاکمه را هم راجع بیک هیئت کرده بود که از میان تجار انتخاب شده بودند و بنوبت عوض میشدند مقرر کرده بوده و بالاخره وضع تجارت را اساسی و امثال وزارتخانه‌های اروپا نموده و چشم و گوش مردم را باز کرده بود که همه فهمیدند سوای اوضاع پوسیده و قواعد مندرسه ظالمانه که تاکنون در ایران جاری بوده است اساسی هم ممکن



است مرتب کرد که باحادی تعدی نشود و حقوق مشروعه کسی پایمال نگردد و البته چنین آدمی وجودش خطرناک است لهذا او را هم گرفتار نموده با نهایت سختی در تحت مراقبت یکدسته سوار کشیک‌خانه بطرف یزد فرستاد و بر این وزیر محترم که بیشتر ایام عمر خود را در اروپا گذرانید و همیشه آزادانه زندگانی نموده و شام و نهار و خواب و سایر اعمال او در تحت یک قاعده خلل ناپذیری اداره میشد در این سن شخصیت او را بدست یکدسته سوارهای خیلی وحشی سپرد که تمام عادات او را بهم زند حتی در ادرار کردن هم آزادی نداشته و در یزد هم او را بحال خودش وانگذاشتند و گویا اخیرا بخیال اتلاف او افتاده بودند لهذا سعد الدوله از محبس فرار کرده بقونسولخانه انگلیس پناهنده شد تا وقتیکه مشروطیت ایران اعلان شد آنوقت بطهران آمد و گویا شرحش را در جلد دوم نوشته‌ایم مجملا علاوه از وزرای دولت یکدسته از علمای ملت هم که رئیس آنها آقای آقا سید عبد الله بود برضد عین الدوله برخاستند و هر روز تولید یک شورش و انقلابی در مملکت میشدند، تا منجر شد برفتن آنها بحضرت عبد العظیم و توسف یکماهه و صدور دستخط انعقاد عدالتخانه و طفره زدن عین الدوله از این دستخط و بلوای ثانی طهران بعد از آنکه جماعتی از قبیل بنده را گرفتار نموده بکلات و غیره فرستاد و ختم شدن آن بلوی، مسافرت آقایان بقم بعد از تحصن در مسجد جامع و رفتن مردم بسفارت انگلیس و بالاخره صدور فرمان مشروطیت و عزل و تبعید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۶

عین الدوله و رفتن او بفریمان که اصول تمام این وقایع را در دو مجلد سابق نگاشته‌ایم و چون عین الدوله از عاقبت کار خود مستحضر بود و میدانست عاقبت با نهایت ذلت از مسند صدارت خارج خواهد شد لهذا در آن سال تمام مالیه ایران را بشخصه از حکام گرفته و دیناری بارباب حقوق نداد، بلکه دیناری در صندوق باقی نگذاشت و مبلغی هم در پاریس از تجار و بانکهای خارجه قرض کرد.

در سفر فرنگ آنچه عین الدوله تهیه نموده در اندک زمانی بی‌جا بخشش و بی‌عقل معاش شاه تمام نموده در ثانی محتاج پول شدند و بعین الدوله فشار آوردند او نیز بحکم اضطرار از یک کمپانی که صاحب کارخانه اسلحه‌سازی بود ده کرور قرض کرد باین شرط که نصف نقد بدهد و نصف اسلحه.

معلوم است این کمپانی بچنین دولت بی‌اعتباری فقط باین ملاحظه ده کرور میدهد که اسلحه منسوخه قدیمه که در انبارها مانده و در فرنگ بقیمت آهن نمی‌خرند بمقام فروش برساند آن هم باعلی‌القیم. این گنده کاری تا چندی مکتوم ماند عین الدوله افتخار میکرد که بیکصد هزار تومان شاه را بفرنگ برده و مراجعت داده خلاصه تمام این پنج کرور صرف لهو و لعب گردیده و اگر اسبابی خریدند اسباب نیز اسباب بازی بود و لیکن از انصاف نباید گذشت پنجاه هزار تومان از این پول بمصرف یک مطبعه عالی رسید که اکنون در تهران بمطبعه شاهنشاهی معروف است لیکن اسباب و لوازم آن را خیلی دزدیده‌اند و ناقص کرده‌اند.

بسیاری از مال‌الاجاره‌های امتیازات را دو سه ساله پیش گرفت و قریب شانزده کرور از هرجهت برای خودش ذخیره نمود و دولت را مقروض ارباب حقوق گذاشت، این بود که دوره صدارت او امور مالیه ایران را خراب‌تر از سابق کرد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۷

و بطوری کار بر دربار سخت شد که مخارج یومیه کارخانه شاه معوق مانده بود و در موقع امضای فرمان مشروطیت عقیده شاه و درباریها این بود که بلافاصله مجلس شورای ملی چندین کرور قرض خواهد کرد و حقوق معوقه نظام و سایر طبقات انام را بضمیمه مخارج دربار سلطنتی را خواهند پرداخت و همه روزه وزرا بمجلس می‌آمدند و مطالبه میکردند این بود که مجلس مجبور شد که اول تشکیل کمیسیون مالیه بدهد، تا جمع و خرج ایران را تسویه نمایند.

قبل از آنکه شروع کنیم بذکر اعمال کمسیون مالیه دو سطر در موازنه حالات این سه وزیر که اجزاء در دوره سلطنت اعلیحضرت مظفر الدین شاه بمقام منبع صدارت رسیدند، مینگاریم:

اگرچه فرمانفر هم چندی وزیر اول و همه کاره دولت و شخص اول مملکت بود ولی دوره ریاست او تقریباً آرامی گذشت و عنوان او صدارت نبود بلکه وزارت و جنگ و سپه‌سالاری بود و ما فقط سه نفر را که صدر اعظم شدند باهم موازنه مینمائیم و اگر بخواهیم تمام اخلاق و عادات و امتیازات آنها را از یکدیگر بنویسیم بسیار طولانی خواهد شد ولی ما برای اهل دانش فقط بیک سطر قناعت میکنیم.

### قوای سه‌گانه مملکت

همان قسم که حکمای سیاسی قوای مملکتی را بر سه قسم منقسم کرده‌اند و بغیر از آن سه قوه باین نحو تقسیم کرده‌اند قوه مقننه، قوه اجرائیه. قوه قضائیه همان قسم این سه وزیر هر کدام منظور یکی از این سه قوه بودند.

مرحوم امین الدوله مظهر قوه مقننه بود و از اجرائیات بکلی دور بود، عین الدوله فقط مظهر و مصدر قوه اجرائیه بود، از عالم وضع قوانین بی اطلاع

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۸

بود، اتابک مرحوم تقریباً مظهر قوه قضائیه بود، چه در امور مملکت باندازه یک عدالتخانه صبر و تأمل میکرد و بسا میشد که از کثرت ملاحظه که بخیال خودش غوررسی میکرد، مقصر واقعی را بی‌گناه میشناخت و وضعیت میداد و بی‌گناه را بسختی عقوبت میفرمود، گاهی نسبت بمجرم حکم عفو صادر میفرمود و گاهی بشدت مجازات مینمود و همیشه اخذ بغیر حق میکرد و عطای بیفرما حق میفرمود، بلی چیزیکه او را محبوب بسیاری از طبقات کرده بود کرم بی‌مأخذ او بود که کمتر کسی را محروم میکرد نه تنها بارباب استحقاق پول میداد بلکه بوزرا و حکام و رجال دربار همه قسم نقد و منصب و ملک و مواجب بدون منت میداد اما امین الدوله مرحوم تمام شب و روز او مصروف وضع قوانین مشترکه از تمام کتب ممالک کتابچه‌های قانون و نظامنامه‌های ادارات و وزارتخانه‌ها را تحصیل کرده بود و آنها را ترجمه نموده از میان آنها بمناسبت حالت مملکت و اخلاق و مذهب ملت قوانینی انتخاب نموده ثبت و تدوین میکرد و چندان در این خیال نبود که یکی را اجرا نموده بعد بدیگری پردازد.

اما عین الدوله نه تنها از اهل فضل و سواد محسوب نبود بلکه از اوضاع ممالک متمدنه هم اطلاعی نداشت و معلومات او محدود بود باوضاع حکومت ایلپاتی و سر تا پا اجراء بود بدون اینکه قبل از حکم فکری بکند و هرچه بخیالش میرسد در هر قضیه فوراً همان را اجرا میداشت اعم از اینکه حق باشد یا باطل. صحیح باشد یا سقیم و چندان بحرف دیگران اعتنا نمیکرد اگرچه دوستان خودش هم بودند، بنابراین تقریر بسیار ساده اگر امین الدوله و عین الدوله باهم کار میکردند یعنی امین الدوله وضع قوانین میکرد و بدست عین الدوله میداد که بدون معطلی اجرا نماید تمام مفسدات این مملکت در ظرف سه سال اصلاح میشد و شاید بدون احتیاج پارلمنت تا یک مدتی امور مملکت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۳۹

اداره میشد ولی از حق نمیتوان گذشت با وجود شاه مرحوم و آن عده از ترکها نه اتابک اول و ثانی نه امین الدوله بلکه نه بیسمارک نه تمام عقلای عالم و وزرای مسلم از عهده کار کردن برنمی‌آمدند و عجب‌تر آنکه این پادشاه با آن اخلاق متضاد خودش سخت‌ترین سلاطین قاجاریه بود چه در ایام حیات همیشه مشغول عیش بود و بعد از مرگ هم بواسطه امضای فرمان مشروطیت ملقب بعادل و اعظم و کبیر و غیره شد، رحمت الله علیه.

## خرابی مالیه

چنانکه سابقا اشاره کردیم، یکی از مختصات مجلس شورای ملی اصلاح امور مالیه و تسویه جمع و خرج آن بود بلکه از فحوی آنچه نگاشته آمد معلوم شد که جهت عمده تمکین شاه مرحوم و سکوت دربار بهادر صدور فرمان مشروطیت همانا خرابی اداره مالیه بود و الا باین زودی هم تمکین نمیکردند و همانقسم که انعقاد مجلس بواسطه خرابی و پریشانی اداره مالیه شد انهدام مجلس و انحطاط مشروطیت بواسطه اعمال غیر قانونی کمسیون مالیه مجلس شد، گویا مقدر شده بود که از همان دستی که نعمت آزادی بایران مرحمت شد با همان دست هم سلب آن نعمت شود.

## مذاکرات مجلس اول

### اشاره

در اوائل انعقاد مجلس، تا چندی اغلب مذاکرات مجلس راجع بانتظام قصابخانه و خبازخانه و سایر مسائل جزئی بود که ابدا وظیفه مجلس نبود، در آن مواد جزئی بحث نمایند و بیشتر اوقات مجلس صرف وضع قوانین داخلی مجلس میشد و یا مراسلات ولایات را راجع بمسائل انتخابات قرائت میکردند و یا تظلمات متظلمین را که بتوسط تلگرافات و عریضجات بمجلس تقدیم میشد می خواندند و برای صدراعظم میفرستادند و نه تنها بوظیفه خود ناآشنا و عمل نمیکردند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۰

بلکه همیشه در خارج از وظیفه پارلمنت عمل میکردند و انصافا دو سه ماه اول خیلی هم ملایم راه رفتند و قانون اساسی اولی را که سر تا پا لغو و ناقص و مهمل است در همان ایام اولاد مشیر الدوله صدراعظم و مخبر السلطنه و صنیع الدوله رئیس مجلس تصنیف و تألیف نمودند و مواد آن را بتصویب مجلس رسانیده بحضور همایونی فرستادند و سه روز قبل از وفات شاه مرحوم باهتمام ولیعهد یعنی پادشاه حالیه بصره همایونی موشح گردید و پادشاه حالیه هم با مهر ولیعهدی مهر و امضاء فرمودند، تا آنکه سعد الدوله از یزد مراجعت کرد و بسمت و کالت منتخب و داخل حوزه و کلا شد یکمرتبه وضع مجلس تغییر کرد و مسائل بسیار عمده مطرح گردید از قبیل مسئولیت وزرا در پیشگاه پارلمان و انحصار عدد آنها در هشت نفر و تعیین حدود و مواجب پادشاه و آزادی مجامع و حریت مطبوعات و اصلاح بودجه مالیه و اتمام و تکمیل قانون اساسی و امثال اینگونه مسائل اساسیه و اگرچه سعد الدوله در این مسائل اصراری داشت اما و کلاهی طهران که اغلب از طبقات اصناف و مردمان عامی منتخب شده بودند بهیچوجه وقعی بمطالب او نمی گذاشتند و در مقابل این عناوین اصراری داشتند که قیمت نان و گوشت و ذغال را در مجلس معین نمایند و بر حرفهای سعد الدوله اعتراض میکردند بلکه گاهی هم بر ضد او حرف میزدند مخصوصا در باب خرابی اداره گمرک و تعدیات میسونوز و سایر بلژیکی‌ها که سعد الدوله اصرار در تحقیق و تعقیب می کرد و از وزراء توضیح میخواست اقلیت و کلا او را مغرض می دانستند حتی آنکه یکروزی سعد الدوله اظهار کرد که فلان بلژیکی که در سر اداره ضرابخانه بود و سالی چندین هزار فرانک موجب میگرفته حالا ایام قونطرات (کنترات) او منقضی شده و میخواهد دو مرتبه تجدید نماید در حالتی که ابدا وجود او مثمر ثمری نیست و باید بوزیر مالیه اخطار کرد که قونطرات او را تجدید نماید و بدون

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۱

جهت فلان مبلغ را باو ندهد و بعد از آنکه خیلی در این ماده اصرار کرد قرار شد وزیر مالیه را بمجلس دعوت کنند و تا حضورا در این باب مذاکره و تحقیق شود و خوب در خاطر دارم که ناصر الملک وزیر مالیه برحسب اخطار مجلس حاضر شد و از صنیع الدوله رئیس مجلس سؤال کرد که چه فرمایشی با من دارید صنیع الدوله صریحا جواب داد ما عرضی نداریم جناب سعد الدوله مطلبی با

شما دارند مثل اینکه مطلب سعد الدوله از مباحث و مطالب شخصی او باشد. باری این بود وضع مجلس پارلمان ایران تا روزی که وکلای آذربایجان وارد شدند و بعضی از آنها از مردمان با اطلاع بودند و مسلک آنها موافق بود با مسلک سعد الدوله و دیگر نگذاشتند مسائل جزئی در مجلس مطرح گردد و بیشتر مذاکرات مجلس در مواد اصلی و مسائل اساسی میشد و برای هر امر مهمی کمیونی تعیین کردند که در کمیون مطلب را تصحیح و تقسیم نموده بعد بمجلس علنی رسمی بیاورند و بر طبق آن رأی بگیرند، از جمله کمیونی برای تکمیل قانون اساسی مقرر و کمیونی برای ترتیب و تهذیب قوانین انجمن بلدیة و هکذا کمیونی برای ترتیب قوانین راجعه بانعقاد و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی که بر حسب اصرار اهالی آذربایجان اجازه تأسیس آنها داده شده بود و هکذا نسبت بسایر مسائل مهمه از قبیل قانون وزارت داخله و وزارت عدلیه و غیرها کمیونها ترتیب دادند و در واقع مجلس از بطالت خارج شده مشغول کار شد، یعنی کمیونها بوظایف خود رفتار میکردند از جمله کمیون مالیه که اعضاء آن را با نهایت دقت از مردمان با اطلاع انتخاب کرده بودند مثل وثوق الدوله که مستوفی آذربایجان بوده و خود صنیع الدوله رئیس، که در فن محاسبه کمال مهارت را داشت و حقیقتاً تمام ملت با نهایت امیدواری انتظار نتیجه اعمال آنها را داشتند چه اهم تمام وظایف مجلس همانا اصلاح بودجه جمع و خرج دولت بود.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۲

### اصلاح بودجه و نحوه دریافت مالیات

مادامی که جمع و خرج مرتب نمیشد تمام اعمال آنها نفوذ باطل میماند چه در هر قدم محتاج بیول میشدند و نداشتند. باری کمیون مالیه با مراقبت تامه ناصر الملک وزیر مالیه بدون هیچ تعویل همه روزه در شدت گرمی هوا مشغول کار شدند و عقیده ماها این بود که اصلاحات اساسیه را مقدم بر معالجات موقته خواهند داشت، بنابراین در تمام آن مدت روزنامه ندای وطن از اصلاح مالیه بحث میکرد و امور مالیه را بسه مبحث تقسیم نموده برای استحضار خاطر اعضاء کمیون در هر سه مبحث داد سخن دارم.

مبحث اول مالیات از چه قسم عوائد گرفته شود.

دوم چه مقدار گرفته شود.

سیم در چه مصرفی خرج شود و در آن مقاله ثابت کردم که وضع مالیات گرفتن ایران بکلی پریشان است چرا که اغلب از آب و زمین و اشخاص مالیات میگیرند از عوائد و منافع مستحصله و مقدار گرفتن هم در تحت هیچ قسم قاعده و قانونی نیست چه بسا املاکی که ده هزار تومان عایدی دارد فقط ده تومان مالیات میدهد چه بسا املاک که دو مقابل عایدی مالیات میدهد و اگر این دو مطلب را اصلاح کرده بودند اقلاً صد کرور در سال عایدی دولت میشد و بر احدی هم ظلم و تعدی وارد نمیگردید، یعنی از ده ویران خراج نمیگرفتند، اما مبحث سیم معلوم است مالیات میدهند برای تحصیل امنیت در داخله و امنیت در خارجه و تحصیل آن هر دو امنیت محتاج است بتشکیل دولت و دولت تشکیل مییابد از وزارتخانه‌ها پس مالیات باید صرف وزارتخانه‌ها شود نه در وجه لشگر و علما و سادات و طلاب و شاهزادگان که داخل در خدمت نیستند مختصر از مفصل آنکه بیوه‌زن بیچاره که تمام گذرانها با چند طفل یتیم از یکی دو رأس بز و گوسفند یا دو جریب ملک میشود و وجوه عایدی خود را تسلیم تاریخ انحطاط مجلس متن

۲۴۳ اصلاح بودجه و نحوه دریافت مالیات ..... ص: ۲۴۲

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۳

کارگذاران دولت مینماید. فقط برای این است که در گوشه صحرا آسوده بز و میش خود را بتواند بچراند و احدی بر بزهای او طمع نتواند کرد، پس اولاً- مالیات دولت بمصارف لازمه قشون دولتی برسد، ثانیاً مصارف هیئت دولت که عبارت است اولاً از شخص

پادشاه و ثانیاً هیئت وزرا و وزارتخانه‌ها و نه این است که بضعفای مملکت اعانه دادن جایز نمیباشد، بلکه در تمام جاهای عالم رسم است که برای عموم طبقات عجزه مملکت از جانب دولت با مال ملت ترتیب راحت مقرر شود، اما هرگز رسم نیست بفلان کردن کلفت مبلغی موجب بدهند و هم او را بنان مفت خوردن معتاد کنند و هم مملکت را بواسطه اینگونه مردم مفت‌خوار بیکار خراب و مسلوب‌الشروه کنند و هم منال دولت را از طبقات ضعیفه بگیرند و بطبقات قویه بدهند.

باری این مبحث خیلی طولانی است و افتخار میکنم که احدی تاکنون نتوانسته این مبحث را مثل بنده بنویسد و مکرر ناصرالملک علاوه از تمجید تشکر میکرد و اخیراً هم مهیا شد که از همان قرار که بنده نوشته بودم وضع مالیات ایران را علمی و قانونی کند و شروع هم کرد ولی دولت مستعجل شد و هرکس طالب باشد میتواند آن روزنامه‌ها را جمع نموده بخواند «۱» تا مقدار

(۱) مملکت را میتوان تشبیه نمود و رئیس آن خانه را به پادشاه در صورتی که بزرگ و آقا و صاحبخانه در تنظیم امور واردات بیتیه اش دقت نماید و مداخل و مخارج را مطابق نکنند همیشه مقروض و پریشان است یکی از دانشمندان (اکنومی دوامیستیک) می نویسد که شخص باید واردات خودش را بر سه قسمت تقسیم نماید یک ثلث آن را به مصارف بیتیه و مخارج خوراک و پوشاک برساند ثلث دیگر را به مخارج فوق العاده که پیش‌بینی نشده است و در هرخانه لابد پیدا میشود ثلث دیگر را باید ذخیره نمود که در موقع حاجت دست تنگی بمصارف لازمه برساند میزان امور مملکت را هم می‌توان از این مطلب قیاس نمود هیچ مملکتی همیشه در صلح نیست محققاً روزی او را جنگی با دشمن خارجی روی خواهد داد چه خواهد کرد سلطان اگر خزانه اش تهی باشد مسلماً قشون متفرق میگردند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۴

خدمت ما را بعالم تمدن بداند اما افسوس که کمسیون مالیه پارلمان برخلاف انتظار ما تمام اقدامات خود را منحصر کردند باینکه مبلغی موقتاً پیدا کنند تا رفع و جبر کسر بودجه بشود و شاید تا یکدرجه حق داشته‌اند، چرا که نه وقت داشتند نه اسباب که باصلاحات اساسیه دست بزنند ولی در یکجا خیلی خبط کردند که اعمال خود را بوجه همه مساوات و قانونی مقرر نداشتند و بیان اصلاحات را بر ستون محکم تعدیل و تسویه نگذاشتند از این جهت احداث اعتراض و تولید اشکال شد و جماعتی رنجیدند و برضد مجلس برخاستند.

### کارهای کمسیون مالیه

توضیح آنکه اعمال کمسیون مالیه مجلس منحصر بود بچند فقره.

فقره اول- ابطال تیول در تمام خاک ایران و انصافاً این کار کمال لزوم را داشت چرا که تیول در معنی یک قسم تجزیه است و در واقع ملوک الطوائف است و چون این حکم بوجه قانونی یعنی بنوع مساوات و کلیت بدون استثنا صادر شد دنباله پاورقی

و دشمن مملکتش را تصاحب می‌نماید پس به زیرکان مملکت است که ترتیب صحیحی در واردات و مخارج دولت بگذارید بعقیده بنده عدالت‌خانه تشکیل نمی‌یابد مگر به اصلاح امور مالیه قشون تنظیم نمی‌شود مگر به تنظیم مالیه محال است اداره قبل از آنکه ترتیب در اداره مالیه ندهند منظم کرد چگونگی دولت می‌خواهد عدالت نماید و حال آنکه از بیچارگانی که اجداد آنها در صد سال قبل بر این دارای ملکی بوده‌اند و امروز آن ملک بکلی خراب و ویران شده و ابداً محصولی ندارد مأمور حکومت می‌آید و ادعای مالیات می‌کند هر قدر صاحب ملک بیچاره فریاد می‌کند که این ملک خراب و خودم هم فقیر و بیچاره‌ام کسی گوش به حرفش نمی‌دهد از مصدر حکومت حکم صادر میشود بیچاره را اسیر و دستگیر نموده هرچه استغاثه می‌کند جواب کاملاً می‌شود

می‌گویند مالیات دیوان نباید زمین بخورد دولت از مالیات خودش نمیگذرد .. بیچاره هرچه فغان می‌کند که املاکی که در صد سال قبل نبوده‌اند و امروز آباد شده‌اند مالیات را بعوض من از آنها بگیرید جواب می‌دهند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۵

احدی نتوانست بر او اعتراض کند و هرچند ارباب تیول خیلی رنجیدند ولی راهی و دلیلی نداشتند بر مجلسیان که ایراد کنند. فقره دوم- ابطال تغییر جنس بود این عمل هم در نهایت لزوم بود، چه اغلب اشخاصی که بعنوان مالیات بایستی جنس بدولت بدهند فرمان تغییر صادر کرده از قرار خرواری یک تومانی سه تومانی نقد بدولت می‌دادند و همان اشخاص یا امثال آنها که بعنوان مقرری یا مستمری یا جیره از دولت جنس می‌خواستند جنس معینی می‌گرفتند و مبالغ کلیه در این باب همه ساله بدولت ضرر وارد میشد و این امر را هم بدون استثنا اجرا کردند و مورد اعتراض نشد.

فقره سیم- تفاوت عمل ولایات را جزو عمل نوشتند و فرع را ضمیمه اصل دنباله پاورقی

این مطلب محال است زیرا در بودجه مالیاتی که مرحوم (عباس میرزا نایب السلطنه) بسته است ابتدا از آن ده اسم و رسمی نیست، چه می‌شد دولت در این کار اقدام صحیحی میکرد چه شدند آن ایرانیان متدین دولت پرست که در نگاه داشتن حساب دولت به قسمی دقت داشتند که (مسیو شاردن) در زمان مسافرتش به ایران که قریب به دو بیست سال است می‌نویسد چه می‌شد که دولت فرانسه هم مثل دولت ایران محاسب داشت یا محاسباتش در تحت نظم می‌آمد خواهید فرمود که آنها مردند و اولاد ناخلف به جای گذاشتند و در جواب عرض می‌کنم اولاد آنها باقی‌اند ولی چه کنند وقتی که مأمور کاری می‌شوند اول باید رسوم فرمان و تقدیمی مستوفی و غیره و غیره را بدهند یا مأمور شغل و منصبی کردند بیچاره چگونه میتوان دیانت نماید در صورتی که پس از مراجعت از مأموریت اولین سئوالی که حاکم یا آمر از او می‌کنند آنست که چقدر مداخله در این سفر کردی ابتدا نمی‌پرسد به مأموریتی که ترا گسیل کردیم آیا عدالت و احقاق حق کردی یا خیر چه کند بیچاره فلک‌زده که غیر از تقلب و اجحاف چیزی از او نمی‌خواهد در این موضوع از این بیشتر گنجایش که عرض کنم زیرا اگر بخواهم شرح و بسط بدهم (مثنوی هفتاد من کاغذ میشود) بهتر این است که چند کلمه از اصلاح مالیه عرض کنم که امروز هم با مختصر مخارجی میتوان شروع به اصلاح نمود دولت می‌تواند صورتی از تخمین

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۶

نموده بر حاکم جمع بستند و در مقابل برای حکام و مباشرین مالیه بقدر کفایت حقوقی معین کردند. اینکار هم معنا و مادتا بسیار مفید و لازم بود ولی بواسطه نداشتن جزو جمع صحیح اسباب زحمت رعایای ولایات میشد: توضیح آنکه اصل مالیات در ایران عبارت است از جمعی که از سوابق ایام بر بلوک و مزارع و قصبات تحمیل شده و همه ساله در کتابچه دستورالعمل همان جمع را مینویسند، مثلا مالیات کرمان را یک قلم می‌نویسند سیصد هزار تومان و هکذا تا آنکه حساب سیصد هزار تومان که سرجمع است تکمیل شود بعد از آن می‌نویسند فروع مالیاتی شصت هزار تومان و این شصت هزار تومان محل معینی ندارد فقط حکام همه ساله مبلغی علاوه دنباله پاورقی

مالیاتی که نایب السلطنه مرحوم در زمان خودش داده است آنرا به هر شهری آنچه را راجع بآنجا است بفرستد و رؤسای صندوق مالیات یا پست یا گمرک را مأمور نمایند که آنچه املاک علاوه بر این دهات شده است تحقیق نموده دفتری تازه بنویسند و محصول سالیانه هر کدام از دهات را جداگانه معین نمایند لازم نیست که این کار را بلافاصله یکماه انجام دهند یکسال یا دو سال به مأمورین مهلت بدهند که به اتفاق مستوفی ولایت میتوانند تقریبا معین نمایند پس از اینکه صورت تقریبی ولایات به تهران رسید



ممکن است هیئتی از متفقین تعیین شود که به ولایات بروند و مجدداً به اتفاق رؤسا یا مأمورین تفتیش نمایند اگر مأمور غرض بکار برده یا آنکه ملاحظه از کسی نموده او را مجازات دولتی بدهند و الا صورت را آن مفتش تصدیق نمایند و از همان میزان شروع کند بوصول مالیه معلوم است وزارت مالیه باید هر سال مفتشی در موقع محصول املاک بفرستد تا بازدید محصول شود از قرار صدی پنج موافق معمول تمام عالم از درآمد ملک مالیات اخذ شود و یا آنکه موافق قانون نبوی عشر بیت المال دریافت دارد محققاً اداره مالیات نمی‌تواند حقوق دولت را بر اراضی تحمیل نماید چنانکه امروز معمول است زیرا که ممکن است این زمین امسال محصول ندهد یا آنکه ملخ خوراکی باشد و یا آنکه آفت‌های غیر آن باعث انهدام محصول گردد در آنوقت تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۷

از اصل مالیات قبول کرده و بدولت پرداخته‌اند و دفتر طهران ابتدا نمیدانند این تفاوت عمل از کجا حاصل شود حکام هم نمیدانند چه آنها وقتی که بمحل ماموریت خود رفته‌اند آنچه را که علاوه از دستورالعمل قبول کرده‌اند بضمیمه مبلغی که بعنوان تقدیم بشاه و صدراعظم داده‌اند با مخارج شخصیه خود بر ضباط جزو جمع بسته‌اند.

مثلاً مالیات اصلی سیرجان بیست و چهار هزار تومان بوده شش هزار تومان هم باسم تفاوت عمل بر او اضافه کرده از ضابط سیرجان سند گرفته‌اند و هیچ نمی‌دانند ضابط آن اضافه را از کدام قصبه و بچه عنوان گرفته است و کمسیون مالیه در مقام تحقیق از جزو جمع ولایات و توجهی بمالیات بلوکات و مزارع برنیامد و هرچه تفاوت عمل صورت بآنها داد آنرا عیناً ضمیمه اصل عمل کردند و چون در سابق رسم این بود که حکام در مقابل تفاوت عمل مبلغی باسم پیشکش و صدراعظم میدادند کمسیون مجلس آن تفاوت را بر حکام جمع بست و پیشکش را بکلی منسوخ نمود و برای هر حاکمی هم باندازه لیاقت محل و اهمیت مرکز از دوهزار تومان الی سیصد تومان موجب مقرر شد و حال آنکه وقتی که حکام در ازای تفاوت عمل دنباله پاورقی

بیچاره زارع با وجود اینکه مقرر شده و بایستی ترحم به او شود بعکس مأمور مالیه می‌آید و می‌گوید باید حقوق مشروع دولت را بدهید هرچه فریاد می‌کند که (از ده ویران که ستاند خراج) بحرفش گوش نمی‌دهند و مجبوراً باید اگر لباس یا اسباب‌خانه داشته باید گرو بگذارد و حقوق دولت را بدهد آنوقت سال دیگر این بیچاره دهقان دیگر وسعت آن ندارد که مزرعه خود را کشت نماید مجبور می‌شود که بیکی از ملا-کین اطرافش بمختصر قیمتی بفروشد و خودش مشغول گدائی گردد و یا آنکه برای آن شخص صاحب ملک زحمت بکشد و مختصر حقی به او بدهند) این است عیوب مالیات در صورتی که از اراضی بگیرند در مملکت مالیات را فقط دهاقین و بعضی از ارباب حرف باید تأدیه نمایند حقوق مالیه بر عموم اهل مملکت تعلق نمی‌گیرد همه کس می‌داند که دولت مالیات

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۸

مبلغی بشاه تقدیم میدارند و موجب هم دیناری نداشتند معادل همان مبلغ که بشاه علنا میدادند و بوزراء محرمانه میدادند یا باسامی مختلفه از آنها می‌گرفتند از قبیل رسوم خلعت پول روزنامه و امثال آنها و باز هم مبالغی فایده برده‌اند و معلوم است محل انتفاع آنها همان تفاوت عمل یا فروع مالیاتی است پس کمسیون مالیاتی در این مقام ضبط کرد هم مردم را رنجانید و هم مبالغی نفهمیده به حلق حکام ریخت اما رنجش مردم از این جهت شد که عامه مردم یعنی رعایا منتظر بودند که بعد از انعقاد مجلس فروع مالیاتی منسوخ خواهد شد، یگوقتی شنیدند نه تنها موقوف نشده بلکه جزو اصل عمل شده لهذا کمال رنجش را از مجلس پیدا کردند اما ضرر دولت همان بود که توضیح کردیم و ممکن بود قسمتی در این باب اقدام کنند که نه بر دولت ضرر وارد شود نه رعایا رنجش حاصل نمایند، بلکه بواسطه بخشیدن پاره از فروع رعایا را هم راضی و مسرور نمایند و ترتیب این کار بسیار سهل و ساده است.

مثلاً ممکن بود از هر شهری مستوفی و سررشته‌دار محل را بنخواهند و انعامی دنباله پاورقی



را برای اصلاح امور مملکت و نگاهداری قشون و پرداختن حقوق اشخاصی که بکار ملت بیایند دریافت می‌نماید محققا تمام اهل مملکت محتاج بقشون و پلیس و قزاق‌سواران هستند و در صورتی که در خانه آنها دزدی اتفاق بیفتد دولت را مسئول میدانند و از حکومت محل مطالبه دفع خسارت می‌نمایند و حال آنکه ابدا بدولت برای حفظ خانه و مال خود حقوق در مدت عمر نداده‌اند در سایر ممالک نه تنها بر محصول تعلق می‌گیرد بلکه تمام دکاکین و خانه‌ها و اثاث البیت و اشیائی که برای تجمل می‌خرند باید حقوق مالیه بدهند ملت از دادن مالیات امتناعی ندارد زیرا که میدانند تمام این وجوه صرف اصلاح مملکتش خواهد شد و بواسطه دادن این مالیات جان و مالش محفوظ است طرق و شوارع امن خواهد شد.

(نقل از روزنامه ندای وطن)

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۴۹

باو بدهند تا درست جزو جمع و عایدی آن ولایت را صورت بدهد و از همان قرار بر حاکم جمع به بندند و همان جزو جمع را هم در کتابچه بطبع برسانند و در آن شهر منتشر نمایند تا مالک حسین آباد مثلا بداند اصل و فرع مالیات بدهی او چه قدر تا دیناری زیادتر ندهد و اگر دو مقابل مالیات امروزی را هم بر املاک مردم تحصیل کنند و سندی بدست آنها بدهند که مالیات‌دهنده بداند ممکن نیست این جمع تغییر کند و هیچ حاکمی نمیتواند دیناری اضافه از آن مبلغ بگیرد و عموم مردم با نهایت مسرت و رضایت می‌پرداختند چه عمده و حشت مردم از این است که کم و زیاد مالیات بمیل و اراده حکومت یا مباشرین امور مالیه است این است که هرگز امنیت ندارند.

مجملا در این خصوص کمسیون مجلس گرفتار خبطی بزرگ شد بعلاوه تفاوت عمل را هم می‌توانستند قانونی یعنی تومان شمار معین کنند که اگرچه ظلم است اما چون بالسویه است میتوان موقتا او را عدالت دانست.

اشخاص کمسیون مجلس از این تصرفاتی که در جمع کردند بتصرف نمودن در خرج و از آنچه ما مکرر در این کتاب نوشته‌ایم همه میدانند خرج مالیات ایران بمراتب مغشوش‌تر از جمع او است چرا که جمع یک وقتی بملاحظه عایدی فلان ملک بوده اگرچه حالا چندین مقابل زیادتر یا کمتر شده باشد اما خرج ابدا مأخذ صحیحی نداشته است مثلا فلان درویش بحاجی میرزا آغاسی عریضه نوشته و استدعای مبلغی نقد و مقداری جنس بعنوان مستمری یا مقرری کرده آن هم قبول کرده و فرمان صادر شده از آن تاریخ بعد در خانواده آن درویش آن حقوق برقرار مانده است و اگر هم از آن خانواده کسی باقی نمانده مستوفی هنوز بهمان قسم قبض می‌نویسد و میبرد و یا آنکه بدیگری فروخته و کتابچه بنام مستمری ثبت است و کمسیون مالیه خوب میتواند در این امر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۰

دقت نماید و بدون اینکه دیناری از حقوق موجود کسر کنند دوسه کرور محل از اشخاص معدوم الاثر تحصیل نماید و احدی را نرنجانند و بنده مخصوصا در این ماده با رؤسای آن کمسیون مذاکره کردم در جواب من گفتند «اینکار خیلی مشکل است و ما چطور میتوانیم بفهمیم در خراسان عبدالحسین خان هست و یا نیست و بر فرض که دنبال کنیم و بخواهیم صاحبان حقوق را باشخاص هم بشناسیم مستوفیها اشخاص را بهمان اسم پیدا میکنند و تعارفی از آنها میگیرند و آنها را بجای صاحبان حقوق اصلیه معرفی می‌نمایند، اما بنده یک راه بسیار سهل و ساده بآنها نشان دادم که اگر تمام ارباب حقوق را معرفی نمیکرد اقلا دو ثلث آنها را معرفی مینمود و آن راه این بود که اعلانی از طرف مجلس منتشر نمایند که هرکس حقوقی در رکاب دارد بیاید در کمسیون مالیه و شخصا خود را بهر اسم و رسم که هست معرفی کند و بعد از آنکه در کمسیون معلوم شد که این شخص دارای فلان قدر حقوق بوده است حقوق او را پردازند اما در ولایات این امر را بانجمنهای رسمیه رجوع نمایند و مسلم است در این صورت بنده نمیتوانم مهری باسم دیگری کننده پای قبض زده حقوقی ببرم، اما کمسیون مالیه ابدا در این مقام برنیامدند بعلاوه معرف آنها هم

خود مستوفیها بودند و هر مستوفی نسبت باریاب حقوقی که در تحت کتابچه او دارای حقی نبود شهادتش را معتبر دانسته و حال آنکه تمام مفاسد امور مالیه ایران منسوب بعملیات همین آقایان مستوفیها است بلکه سالها است دزد مالیه ایران این طایفه هستند و تا تمام آنها را خارج نکنند و سه چهار محاسب اروپائی در سر مالیه ایران نگذارند ممکن نیست این اداره اصلاح پذیر شود. تصرفی که مالیه در خرج کرد بسیار غلط و مهمل و مشحون بانواع اغراض و خبط و اشتباه بود از این جهت مورد هزار گونه اعتراض بلکه توبیخ واقع شد و مجلس را بباد اغراض فاسده خود دادند.

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۱

توضیح آنکه قریب دو کرور تومان از حقوق ارباب حقوق کسر کردند در حالتی که معلوم نشد برای چه کسر کردند؟! و بچه دلیل برقرار نمودند!؟

و مأخذ تصرفات آنها بهیچ وجه معلوم نشد، مثلا ممکن بود این اعمال غلط را در لباس صحت جلوه بدهند و اعلانی منتشر نمایند که از پنج هزار تومان یا دوازده هزار تومان یا کمتر یا بیشتر ارباب حقوقی داده نمیشود و از هر هزار تومانی از قرار دو عشر کسر میشود و از هر هزار تومان بیائین یک عشر و نیم کسر میشود و از پانصد تومان کمتر یک عشر و از صد تومان نیم عشر یا قانونی نظیر این قانون وضع نمایند که کلیت داشته باشد و تکلیف عموم مردم را معین نمایند و بر حسب آنچه قداما و حکما گفته‌اند (البته اذا عمت طابت) وقتی که تمام مردم در یک خط و یک کلمه واقع شدند البته شکایتی نخواهند کرد. مثلا حقوق ظل السلطان و نظام السلطنه و عضد الملک را کسر کردند اما ارباب دست بترکیب حقوق معتمد السلطنه پدر و ثوق الدوله نزدند و حال آنکه نظام السلطنه در ظرف شصت سال خدمت پنج شش هزار تومان حقوق تحصیل کرده و شأن و لیاقت او هم بمراتب زیادتر از معتمد السلطنه بود و از این قبیل کارها خیلی کردند که صریحا شهادت بر غرض آنها میداد و راه اعتراض بدست مدعی‌های مجلس داد.

کمیسیون مجلس میتوانست قانونی وضع نماید که همیشه اوضاع مملکت ایران را از اختلالات محتمله محفوظ بدارد و مالیه را از پریشانی دائمی نجات بدهد و آن قانون مختصر این است که حقوق بکار بدهند نه باشخاص مثلا به مقام وزارت داخله ماهی هزار تومان و بوزیر امور خارجه، ماهی پانصد تومان و هکذا نسبت بسایر مناصب و اشغال دولتی و مملکتی، نه اینکه به شخص مشیر الدوله که بمقام صدارت رسیده است ده دوازده هزار تومان مواجب بدهند که وقتی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۲

که او را معزول میکنند آن حقوق برای او باقی بماند و دیگری که باین مقام میرسد او هم البته حقوق میخواید و هر کدام از آنها هم که میمیرند بنابر قانون متداول در ایران ثلث حقوق آنها را دولت ضبط نموده دو ثلث را بوراث او بدهد و اگرچه مجلس برای وزیر، و حکام حقوقی معین کرد که تا در سر کار هستند آن حقوق را بگیرند ولی ملتفت نشدند که حقوق دائمیه آنها را بکلی قطع کنند، مثلا- نظام السلطنه مرحوم قریب شش هزار تومان حقوق داشت که همیشه میگرفته خواه داخل کار خواه خارج کار باشد و همینکه بسفر فرمانفرمائی آذربایجان یا فارس میرفته دوازده هزار تومان حقوق آن مأموریت را میگرفته و چون بمقام وزارت مالیه یا داخله میرسد شش هزار تومان مواجب میگرفته و گرفتن مواجب در موقع کار صحیح است اما گرفتن آن مبلغ معین حقوق دائمی ارباب مناسبت ندارد، بعلاوه مجلس میتوانست این دو کرور را که از حقوق چندین نفر اشخاص مختلفه کسر کرده فقط از حقوق چند نفر دولتمند کسر نماید تا مورد عداوت ارباب حقوق مقطوعه نشود.

مثلا- اعلانی منتشر میکردند که چون بودجه مالیه ایران کسر دارد از ارباب ثروت استدعا داریم مواجب خودشان را بملت تقدیم کنند البته امثال ظل السلطان و نایب السلطنه و نظام السلطنه و مشیر السلطنه و مشیر الدوله و فرمانفرما و شاهزادگان مثل سالار الدوله و شعاع السلطنه و ناصر الدین میرزا و اقبال الدوله و اقبال السلطنه و امثال این اشخاص که تمام آنها میلیونر هستند با کمال طیب خاطر حقوق خود را بمجلس واگذار میکردند، چنانکه جماعتی همین کار را کردند از جمله سعد الملک که بتوسط خود نگارنده حقوق

خود را تقدیم نمود و چه ضرر داشت مشیر الدوله و مؤتمن الملک که از ارث پدر زیاده از بیست کرور ثروت معین دارند از هزار تومان یا دو هزار تومان خون‌جگر ضعفای ملت چشم‌پوشند در حالی که هر قدر تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۳

ممکن بوده پدرشان از فروش حقوق تبعه مظلومه بخارجه برای آنها ثروت اندوخته است بعلاوه این دو برادر ابداء خرجی ندارند که محتاج بحقوق باشند و هکذا امثال آنها بسیارند چه بسا تجار متشخص میلیونر دارای مواجب و مستمری هستند که افتخارا میگیرند و بعد از استدعای مجلس افتخارا تقدیم می کردند و زیادتر از این مبالغ عاید دولت میشد بدون اینکه احدی هم رنجشی حاصل کند و با آنکه بنده از اهل دفتر و استیفا نیستم شرط میکنم که دو کرور محل پیدا کنم در حالی که احدی شکایت نکند. مختصرا کمسیون مالیه نه تنها از اصلاح جمع و خرج ایران اظهار عجز کرد بلکه یکعده بلکه ثلث از اهل مملکت را دشمن مجلس کرد این بود که ابتدائا قاطرچی‌های مملکتی بلوی کردند و با الواط چاله میدان و شیخ فضل اله نوری و سید علی و سید محمد یزدی بشرحی که در جلد دوم ثبت است در میدان توپخانه اجتماع نمودند و خیال داشتند همان روز اساس مشروطیت را برهم بزنند ولی حسن کفایت و سیاست مرحوم نظام السلطنه مانع از اجراء این مقصود مردود آنها شد و بالاخره یکوقتی بمقصود فاسد خود رسیدند و حالا هم همان اشخاص دور شیخ فضل الله جمع شده و فریاد می‌زنند که مشروطه حرام است و مشروطه طلب کافر واجب القتل و چون این جمله بسیار طولانی شده لهذا در همین جا ختم میکنم و یک مطلب دیگر راجع بموضوع معلوم خودمان ضمیمه نموده این باب را ختم کرده بذکر ظواهر تاریخی می‌پردازم.

### [مبانی نظری اندیشه سیاسی و جریان‌شناسی سیاسی مشروطیت]

#### [اولین علت تامه انحطاط مجلس] ورود علما بمجلس

#### اشاره

جهت دیگر که حقیقتا میتوان او را اولین علت تامه انحطاط مجلس شمرد بلکه هر عاقلی از اول انعقاد مجلس منتظر بسته شدن او بود این است که آقایان علما داخل در این مجلس شدند. این امر یعنی دخول و عضویت آنها در مجلس تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۴ متضمن دو عیب بزرگ بود که هریک به تنهایی باعث انحطاط هزار مجلس شود چه جای یک مجلس ناقص با اجتماع هر دو جهت.

#### عیب اول [ورود علما به مجلس]

آنکه تمام عقلای عالم میدانند که وضع و انعقاد و تشکیل مجلس شورای ملی (پارلمنت) در همه جای عالم فقط برای اصلاح و انتظام امور معاشیه و سیاسیه مملکت است و ابداء مربوط بامر دیانت نیست، چنانکه میبینیم دول فرنگ با داشتن مذاهب مختلفه باز همه در داشتن پارلمان اتفاق دارند و اگر امر پارلمنت متعلق بمذاهب بود ناچار اختصاص بیکی دون دیگری داشت و ممکن نبود که مطبوع تمام اتباع مذاهب مختلفه گردد.

موضوع تمام شرایع عالم از آدم تا خاتم افعال و اعمال افراد مکلفین است که نسبت به بعضی از آن افعال حکم بوجوب صادر میشود و نسبت به برخی حکم حرمت و بعضی دیگر مستحب و بعضی مکروه و بعضی مباح و باصطلاح علما ادیان هر فعلی ناچار

یکی از این احکام خمسه متصف خواهد بود.

توضیح آنکه در هر شریعتی بحث میشود از افعال مکلفین و آن افعال را به پنج قسم منقسم مینمایند باین قسم که افعال مکلف یا فعلش رجحان دارد در نظر شارع و یا ترکش و بر هر تقدیر یا مانع از نقیض هم هست یا نیست پس اگر فعل راجح باشد با منع از نقض او را واجب میخوانند و اگر فعل راجح باشد بدون منع از نقض او را مستحب گفته‌اند و اگر ترک راجح باشد با منع او نقیض آنرا مکروه نام نهاده‌اند و اگر فعل و ترک در نظر شارع متساوی باشد یعنی هیچ طرفی رجحانی نداشته باشد آنرا مباح و جایز میدانند بنابراین مقدمه میگوییم.

مشروطیت دولت و تجدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف افراد ملت و ترتیب قوانین معادله در مملکت چه ربطی بافعال مکلفین دارد تا بتواند متصف بوجوب یا حرمت گردد. علاوه از این یا تقریر ساده‌تری هم میتوانیم بتمام مردم حالی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۵

کنیم که مشروطیت دولت ابتدا مربوط بمبانی شریعت نیست.

در علوم اجتماعی و فلسفه عمرانی ثابت است که افراد بنی آدم محتاج باجتماع و تمدن هستند و البته در اجتماعات آنها ناچار باید قواعدی منظور شود که حدود قوی و ضعیف را که قهرا در حوزه بشریت پیدا میشود معلوم و محقق نماید تا اساس عیش آنها مختل نگردد و الا فرزند آدم که دارای فطرت ترقی‌پذیر و صاحب طبیعت جاه‌طلبی و ملکه استقلال و طلب رفعت است بدون قوانین معینه رام نخواهد شد و بحقوق معینه خودش قناعت نخواهد کرد مثلا در حوزه بشریت تناسل شرط اول و رکن اعظم اجتماعات است و تناسل حتما مجبور است از ازدواج و ازدواج ناچار است از اختصاص برای حفظ انساب و تعیین میراث و انتساب بعضی بعضی و اختصاص بدون قواعد مسلمة محفوظه هرگز صورت نخواهد گرفت، چرا که افراد بنی آدم بتفاوت دارای حسن و جمال هستند و کسی که دارای قدرت و نفوذی در میان قبیله باشد چه بواسطه شجاعت شخصیه یا قدرت عارضه که بواسطه داشتن ثروت حاصل کرده است هرگز راضی نخواهد شد فلان ضعیف دارای زنی خوشگل تر از زن او باشد و قهرا میل میکند آن زن خوشگل را هم تصاحب کند، صاحب آن زن هم البته نمیتواند تسلیم شود و هم نمیتواند مقاومت نماید در هر دو صورت نظام اجتماعی تمدنی بهم میخورد، پس عقل حکم میکند که لازم است قوانینی برای امر ازدواج وضع شود تا هر کس مجبور باشد بآن قوانین پای بست گردد و اگرچه برخلاف میل و رغبت او هم باشد.

ایضا انسان در تعیش ناچار است از تحصیل ثروت و تحصیل ثروت هم ممکن نخواهد بود مگر باستعمال عوامل طبیعه که عمده آنها کار کردن شخص است در آب و خاک که تحصیل ارزاق از او تواند کرد و تحصیل ارزاق از آب و خاک قهرا مستلزم اسباب و آلاتی است که انسان را در کار کردن اعانت مینماید. پس زراعت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۶

محتاج بضاعت است و این هر دو محتاج بتجارت یعنی مبادله اجناس مثلا فلان رعیت گندم زراعت میکند و فلان باغبان انگور بعمل میآورد و آن هر دو بیکدیگر محتاجند که اجناس خود را مبادله کنند و هر دو هم بآهنگر احتیاج دارند از او بیل و کلنگ بخرند و آهنگر هم بآنها احتیاج دارد که بیل و کلنگ خود را بآنها بفروشد و گندم و انگور برای تغذیه خود تحصیل نماید و آن هر سه به بافنده احتیاج دارند که پارچه برای لباس خود از او بخرند و آن هر چهار نفر به بنا احتیاج دارند که برای آنها خانه بسازد و هکذا بتمام صنایع عالم احتیاج دارند حتی آنکه خوردن گندم و تبدیل آن بصورت نان که قابل خوردن باشد اقلا به پنجاه چیز احتیاج دارد که یک نفر از عهده برنمیآید پس تمام آنها بیکدیگر احتیاج دارند و رفع احتیاجات آنها ممکن نخواهد شد مگر بعد از استقرار قوانینی عادله که تکلیف هر کدام را در هنگام مبادله معلوم و مشخص نماید و الا ممکن است فلان پهلوان زبردست بدون آنکه کار بکند و عوض بدهد تمام آنچه را که لازم دارد از دست دیگران بزور بگیرد و معلوم است این کار موجب سلب

امنیت از تمام کارگراها خواهد شد و با نداشتن امنیت بهیچ کاری اشتغال نخواهد داشت و کار نکردن آنها می‌باید نیاز بنی آدم حاصل نمیشود پس باید حتما قوانینی در میان آنها رایج باشد تا تکلیف همه را معلوم نمایند و حفظ و ترویج آن و قوانین هم البته لازم است هم چنانکه وضع آنها واجب است که یک قوه خارجه از افراد که عین قوای افراد است وضع قوانین کند و یک قوه نافذ آن قوانین را مجری سازد پس انتظام امر معیشت بنی آدم حفظ اساس آسایش آنها که همان تمدن است محتاج است بدو قوه یکی قوه واضعه یا مقننه و دیگری قوه حافظه یا مجریه و وضع و اجرای ممکن نیست از یک قوه بعمل بیاید یعنی صحت وضع و اجرا و اكمال آنها موقوف است بر تجزیه این دو قوه از یکدیگر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۷

بنابراین حوزه بشر محتاج است بوضع قوانین و اجرای آن و وضع قوانین ممکن نیست از یک نفر حکم یا پادشاه باشد هم چنانکه ممکن است از یک هیئت از عقلای مملکت باشد و غیر از امور موضوعه شریعت است اما قوه اجرائیه همیشه با دولت بوده نهایت آنکه در هر عصری و دوره‌ای یک طوری اداره شده مثلا در اوائل تشکیل اداره تمدن وضع قوانین با شخص پادشاه بوده و اجرای آنها را هم خود او برعهده گرفته به کارگذاران خود در هر ایالت یا ولایت

محول مینموده و قوانین هم در خارج مشخص نبوده و در هیچ کتابی تدوین نشده فقط رای و اراده و میل شخص پادشاه «یا من مقوم مقامه» بمنزله قانون ممکن بوده است تا یک وقتی که حتی مردم زیادتر شده و این وضع سلطنت را مناسب حال و موافق مزاج خود نیافته و همت بر انهدام این اساس گماشتند و چه جنگهای داخلی را با فداکاریها بانجام رسانیدند تا این اختیارات را از سلطنت سلب نمودند و اقسامی دیگر اختراع نمودند و مدتی هم آن اقسام را امتحان کردند تا بالاخره یک قسم را بهترین اقسام یافتند و همان را انتخاب کردند که امروز هم در تمام ممالک متمدنه عالم مجری و برقرار و بعقیده ما تا قیام قیامت هم باقی و پایدار خواهد بود و آن وضع و تأسیس حکومت عادلانه علیه است بعبارة آخری خود ملت که بایستی محکوم باشند و تابع قوانین شود خودش بمناسبت حال و مزاج مملکت و ملاحظه سایر ملایمات قوانینی برای حفظ نظام و آسایش خود وضع مینمایند و چون تمام افراد ملت لیاقت این کار را ندارند لهذا مقرر داشته‌اند که یک هیئتی را برای وضع قوانین از میان خود انتخاب نمایند و آنها را بوکالت برمی‌انگیزند و حقوق خود را در وضع قوانین بآن هیئت واگذار مینمایند و آنها را بمرکز مملکت میفرستند که در یک مجلس که اسم آنرا دار الشورا یا پارلمنت یا مجلس شورای ملی یا دوما گذاشته‌اند حاضر شوند و در تمام مطالب و قوانین بطور مشورت مباحثه کنند و

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۸

باقلیت آرا تکلیف کافه ملت را نسبت بقوانین محتاج آنها مشخص نموده آنها را در یک کتاب جمع و تدوین کنند و اسم آن کتاب را قانون میگذارند.

### کتاب قانون

نسبت بمتعلقات آن قوانین اسامی فرق میکنند مثلا آنچه مربوط باسامی دولت است آن را قانون اساسی میگویند و نسبت بسایر وزارتخانه‌ها قانون وزارت داخله یا قانون عدلیه یا قوانین مالیه و غیره و غیره میگویند و هر وقت هم مقتضی دانستند بعضی از فصول آن قوانین را برحسب پیش آمد امور و تغییر مسلک ملت و مقتضیات مملکت تغییر میدهند و اجرای آن قوانین را بیک هیئت واگذار مینمایند که اسم آن هیئت دولت است و دولت تشکیل مییابد از چندین دستگاه با اسم وزارتخانه‌ها که برحسب احتیاجات هر مملکت تفاوت مینماید مثلا وزارت داخله و وزارت خارجه و وزارت عدلیه و وزارت جنگ وزارت تجارت، وزارت معارف اینها در تمام ممالک عالم هست اما در بعضی ممالک که قوای بحری دارند وزارت بحریه هم اضافه میشود بعضی دولتها که مستملکات و

مستمراتی دارند وزارت مستملکات هم ناچار دارند و هکذا نسبت بمعادن و طرق و شوارع و فواید عامه و غیره و غیره و رئیس آن هیئت و فرمانده کل شخص پادشاه است در ممالک مشروطه و در ممالک جمهوری که برحسب انتخاب یک نفر رئیس موقتی دارد که آنرا رئیس جمهوری یا پرزیدانت میگویند و تمام امتیازات و شئونات که درباره شخص پادشاه مراعات میشود در باره رئیس جمهوری نیز مراعات میشود الا- اینکه در خطابات پادشاه را اعلیحضرت مینویسند ولی رئیس جمهوری را جناب مستطاب اجل یا جناب شوکت مآب مینویسند و بهر تقدیر اجرای احکام قوانین از طرف هیئت مقننه که مجلس شورای ملی باشد اولاً بشخص پادشاه یا برئیس جمهوری

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۵۹

ارجاع میشود و از جانب او بوزراء یعنی هر قانونی راجع بهر وزارتخانه باشد بآن وزیر مسئول ارجاع میشود و آن وزیر یا وزارتخانه مسئول است هم در نزد پادشاه و هم در نزد مجلس و مجلس هم مخصوصاً حق نظارت دارد و هم حق تفتیش دارد که مراقب اعمال وزراء باشد تا اگر برخلاف وظیفه خودشان رفتار کردند آنها را از مقام وزارت منفصل نماید هم چنانکه کافه ملت حق نظارت نسبت باعمال و کلا و منتخین مجلس دارند. مجملاً بعد از چندین هزار سال امتحان و تجربه این قسم را عقلای عالم بر تمام اقسام حکومت ترجیح داده‌اند و بخوبی پسندیده‌اند و لازم است یک نکته مختصری هم در این مقام بنگارم و چندان هم خارج از موضوع بحث ما نیست.

## اقسام حکومت

### [حکومت استبدادی]

امروزه اساس حکمرانی در عالم فقط سه قسم است و شق رابعی ندارد یا حکومت استبدادی است که تمام اختیارات در دست شخص پادشاه است بحکم ما یشاء و یفعل ما یرید و لایسئل عما یفعل، گاهی مقصری را ببخشد و گاهی بی گناهی بدون استحقاق عقوبت، بلکه یکی را بدون لیاقت نصب وزارت میدهد و وزیری را بدون هیچ خیانت از مسند عزت بخاک مذلت میکشاند بیک خیال خام و آهی شریری را قتل عام میفرماید و بیک شوخی بی موقع حکومت مملکتی را بیک نفر رقااص مرحمت میکند چنانکه دیدیم یکوقتی مرحوم مظفرالدین شاه شب در موقع تفریح تخم مرغی بترتیب مخصوصی تقدیم فخر الملک کردند و اسباب زحمت او شد چرا که تخم مرغ در بین راه شکست و ناچار شدند که جراحی را بیاورند که با منقاش و اسباب جراحی ذرات پوست را بیرون بیاورد شاهنشاه مغفور نظر برآفت و مرحمت ملوکانه در ازای این خدمت وزارت تجارت را باو مرحمت فرمودند، باری مفسد و مضار حکومت استبدادی نه بقدریست که در این مختصر بگنجد بلکه اگر کسی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۰

در تمام عمرش همت برشمردن و نوشتن معایب حکومت استبداد بنماید و صد سال هم عمر داشته باشد و در هر روزی سه هزار بیت کتابت کند عاقبت از عهده تعداد یک عشر از اعشار معایب دولت مستبده برنخواهد آمد.

از همین جهت است که امروزه که ما بتحریر این کتاب اشتغال داریم در تمام روی زمین که قریب ۵۲ دولت و حکومت هست سوای افغانستان و مراکش و چین دیگر دولت مستبده در عالم باقی نمانده است و تا سال گذشته عثمانی هم در جزو دول مستبده محسوب بود اگرچه از سی سال باین طرف قانونی شده بود ولی باز در عداد دول مستبده محسوب بود اما امساله بهمت دانشمندان و غیرتمندان که معروف بژان ترک (یا جوانترک) هستند دولت بآن عظمت آخر مشروطه شد و شرح مشروطه شدن دولت عثمانی



را شاید در اواخر این کتاب بمناسبت بنگاریم.

اما دولت چین امپراطور عظیم‌الشأن ترقی‌خواه چون خرابی ادارات دولتی خود را کاملاً ملاحظه نمود مصمم شد که دولت و سلطنت خود را مشروطه و محدود نماید لهذا جماعتی از فضیلاي جوانان چین را بتمام ممالک اروپا فرستاد تا تمام قوانین ممالک متمدنه را بزبان چینی ترجمه نموده بحضور اعلیحضرت امپراطوری بیاورند و از میانه تمام آنها یک قانونی مرکب از تمام قوانین عالم اتخاذ و انتخاب نمایند و در مملکت وسیعه چین آن قوانین را مجری داشته دولت چین را هم داخل در عداد دول متمدنه عالم نمایند و در این اواخر اعلان کرد که دولت چین بعد از پنج سال دیگر مشروطه خواهد شد و تعیین این مدت هم برای این بود که ملت خود را مأنوس باین وضع نماید و اسباب کار را هم فراهم کند.

اما دولت مراکش هم اگرچه هنوز باسم استبداد و عنوان استقلال باقی است اما بهمین دلیل این مملکت اسلامی از هرطرف محصور دول متمدنه اروپا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۱

است و بالاخصاص دولتین فرانسه و اسپانیا در تقسیم آن دولت با یکدیگر عقد اتفاقی بسته‌اند و از تمام دول امضای آن تقسیم را گرفته‌اند، حتی دولت انگلیس که بنوع پرستی!!! معروف است در مقابل امضای فرانسه مالکیت او را بر مصر مالکیت فرانسه را بر مراکش تصدیق کرده و هر قدر که دولت آلمان حمایت از مراکش کرد نتیجه‌ای بحال مراکشیان نبخشید نهایت آنکه مختصر حصه هم بدولت آلمان داده خواهد شد.

امروزه دو نفر برادر یکی مولی حفیظ و دیگری عبد‌العزیز در ظاهر بر سر سلطنت مراکش جنگ دارند ولی در باطن هنوز آلمان با فرانسه در جنگ است و عما قریب خاتمه خواهد پذیرفت، یعنی سلطنت اسلامی مراکش نصیب فرانسه و اسپانیا خواهد شد و مختصر حصه هم بدولت آلمان خواهد رسید، بنابراین دولت مراکش را هم نمیتوانیم در عداد دولت مستقله عالم بشماریم، همان قسم که دولت افغانستان را نمیتوانیم دولت حساب کنیم.

چه اولاً مملکت افغانستان رسماً در تصرف انگلستان است و تقریباً همان حکم را دارد که مصر دارد، نهایت آنکه مملکت مصر بواسطه تمدن و تربیت اهالی آن دارای مجلس مخصوصی باسم شورا القوانین هست اما مملکت افغانستان هنوز قابل این مقام نشده و ثانیاً مملکت افغانستان امروزه با آنکه دیگر امیر بخارا بخطاب مستطاب اعلیحضرتی تبدیل و مفتخر کرده‌اند، اما در نفس الامر یکی از توابع حکومت هندوستان است و نه؟؟؟ استقلال دارد نه استبداد و عما قریب اسم آن هم محو خواهد شد و بر فرض که خیلی مقاومت کند تابع هندوستان خواهد بود و چون مردم هندوستان مدتها است در مقام طغیان هستند و وضع حکومت استبدادی انگلیس را در باره خودشان نمی‌پسندند و دولت

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۲

انگلیس هم ناچار شده که برحسب میل آنها رفتار کند و همان قوانینی را که در ممالک اصلیه انگلستان دولت انگلستان دایر نموده است در هندوستان هم مجری دارد، پس می‌توانیم بگوئیم دولت یا امارت افغانستان هم بزودی در عداد دول مشروطه محسوب خواهد شد.

## مشروطیت ایران

### اشاره

اما دولت ایران همه میدانند که الآن قریب سه سال است که برحسب فرمان شاه مرحوم مشروطه شده و مدتی مدیر مجلس شورای



ملی داشته و چند ماه قبل هم بضرط توپ آن مجلس بسته بلکه ویران شده و بعد از چندی که شاه ایران صریحا وعده انعقاد مجلس میفرموده در ماه شوال برحسب استدعا یا میل شیخ فضل الله دستخط مبارک دایر بر عدم انعقاد مجلس صادر شد «۱» ولی با تمام

(۱) محمد علیشاه با آنکه خود فرمان مشروطیت را تصدیق نموده بود ولی عملا با آن مخالف بود و بهمین جهت دست بیک مانور خائنه زد ملاها و آخوندهای مرتجع را برانگیخت تا حکم بتحريم مشروطه صادر نمایند. که از آنجمله حاج شیخ فضل الله نوری، حاج سید ابو القاسم امام جمعه و ظهیر الاسلام بودند و در عریضه‌ای که به محمد علیشاه نوشتند متفقا مجلس شورای ملی را منافی با قواعد اسلام دانستند و محمد علی شاه برای تکمیل نقشه خود جمعی از تجار و اصناف را متشکل ساخت تا به مخالفت با مشروطه قیام نمایند و سرجنابان این نهضت نیز ملک التجار بود دکتر ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت می‌نویسد (... این جماعت به طالاری که شاه در آن جلوس کرده بود بودند ملک که در صف مقدم قرار داشت همین که چشمش به محمد علیشاه که روی یک صندلی زرنگار قرار گرفته بود افتاد دستها را بسوی او دراز کرده و با یک صدائی که آثار عجز از آن هویدا بود گفت یا ربی اغفر ذنوبنا و ب خاک افتاد تجار مشروطه خواه از رفتار این مرد پست متاثر شده که سید مرتضوی با صدای بلند گفت ای کپک اغلو (یعنی ای پدر سگ) و سپس صدائی از میان جمعیت بلند شد و گفت قربان آنچه حضور مبارک عرض کردند فقط نظر شخصی بود ملت ایران مشروطه خواه است -

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۳

این مطالب ما نمیتوانیم دولت ایران را دولت مستبده مستقله بشماریم بلکه حالت این دولت از دو حال خارج نیست یا واقعا از استقلال خداداده خود را فراموش مینمایند و یا آنکه واقعا برحسب پاره شواهد که در دست داریم بر استقلال خود باقی میمانند، بنابر اول که اضمحلال استقلال آن باشد هر سهمی از آن که تابع یک دولت شود قهرا تابع قوانین آن دولت خواهد شد و چون دولتهای مجاور او هم همه مشروطه هستند میتوانیم بگوئیم دولت ایران هم که در آن دولت مستهلک شده است، قهرا تابع غالب خواهد بود و اگر با استقلال خودش باقی بماند باز هم حتما مشروطه خواهد شد چرا که تا فرمان مشروطیت صادر نشود ممکن نیست اهالی آذربایجان و استرآباد و خراسان و اصفهان بلکه کلیه مردم ایران با دولت مصلحه کنند و دست از بلوی و آشوب بردارند پس بهیچ قسم نمیتوانیم بگوئیم دولت ایران خارج از دول مشروطه است بنابراین مقدمات با نهایت اطمینان میگوئیم امروزه دولت مستبده در تمام دنیا نیست.

دنباله پاورقی

دستخط شاه مورخ ۲۳ شوال ۱۳۲۶ جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه وقت تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی (ص) بوده و هست حال که مکشوف داشتید تاسیس مجلس با قواعد اسلامی منافست و حکم بحرمت دادید علمای ممالک هم بهمین نحو کتبا و و تلگرافا حکم بر حرمت نموده‌اند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد لکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستورالعمل لازم داده و می‌دهیم آن جنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما در نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین (ص) اطلاع دهید.

محمد علیشاه قاجار

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۴

قسم دیگر دولت مشروطه است که بمجملی از اوضاع آنرا نگاشته‌ایم همان قسم که پاره از اوصاف قسم سیم که دولت جمهوری هست ثبت کرده‌ایم و محتاج بتکرار نیست.

بعد از آنکه خلاصه وضع سه قسم سلطنت یا حکومت یا دولت را نگاشتیم در مقام تعادل و ترجیح می‌گوئیم بهترین اقسام نلته مذکوره همان دولت مشروطه است که تقریباً حد وسط آنها است و بفرمایش حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است «خیر الامور اوسطها» دولت مشروطه حد اعتدال و وسط این سه قسم است چه دولت استبدادی مبنی بر ظلم صرف و زور محض است و دولت جمهوری بواسطه نداشتن پادشاه نوعی از تفویض محسوب میشود و پاره از شئونات مخصوصه سلطنت که باعث احتشام مملکت و افتخار ملت است و در دولت جمهوری مشاهده نمیشود اما دولت مشروطه هم دارای شئون سلطنتی است چرا که پادشاه معلوم معین دارد، که باسم اعلیحضرت خوانده میشود و هم دارای قوانینی است که حقوق افراد ملت در نهایت رقت محفوظ میماند و می‌توانیم بگوئیم دولت مشروطه دولت و سلطنت عامه افراد ملت است چنانکه میتوانیم بگوئیم دولت مشروطه دولت مستقله امپراطوری است بنابراین بهترین اقسام دولتها و عادلترین حکومتها در دنیا همان دولت مشروطه و حکومت قانونی است و قسم اول که دولت استبدادی باشد افراط است و قسم ثالث که جمهوری است تفریط صرف و قسم دوم که حکومت مشروطه است حد وسط و معلوم است نه طرف افراط خوب است و نه طرف تفریط بلکه حد وسط از هر دو طرف بهتر است «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» نه مناسب است که پادشاهی حاکم مایشاء و فاعل مایرید باشد بدون مسئولیت و نه مناسب که در مملکتی اسم پادشاه و عنوان اعلیحضرت بکلی مفقود باشد پس بهتر این است که پادشاه داشته

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۵

باشیم اما در تحت قوانین مخصوصه که هم شرف سلطنت را داشته باشد و هم حکومت ملیه صادق آید

### [سیره پیامبران و اوصیاء در باب حکومت]

#### اشاره

و بر هر تقدیر عنوان سلطنت و ترتیب حکومت و تشکیل دولت راجع بامور معاشیه است و ابتدا مربوط بامور معادیه نیست و هیچ پیغمبری خواه از انبیاء عظام الو العزم و خواه غیر اولو العزم در امور معاشیه امت خود تصرفی نفرموده و فرضاً که پاره فرمایشات راجع بامور معاشیه فرموده باشد من باب تقریر و امضاء است نه وضع و تأسیس و یا از قبیل احکام و اوامر ارشادی است نه تکلیف، توضیح آنکه احکام و ارقام و فرمایشات انبیاء عظام و اوصیاء گرام بر دو قسم است یا تشریحی و وضعی تکلیفی است و یا ارشادی. قسم اول عبارت است از احکامی که راجع بیکدی از احکام خمس تکلیفیه که آنها را شمردیم و مجدداً هم می‌شماریم و خوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه و البته فراموش نشده است که ترتیب این احکام ممکن نخواهد بود جز بر افعال مکلفین آنچنان افعالی که مربوط بامور دیانت باشد و در این مرحله پیغمبر اولو العزم از جانب خداوند و بامر خداوند جعل احکام میفرماید مثلاً زنا را حرام و نماز را واجب و قتل نفس حرام و قصاص را واجب میفرماید و هکذا نسبت بسایر احکام خمس که هرچه در این مواد از پیغمبر ناشی شود عنوانش جعل احکام و وضع و تأسیس تکالیف است، اما آنچه راجع بامور معاشیه بفرماید از قبیل تقریر و امضاء است یا از قبیل ارشاد مثلاً میفرماید عسل بسیار چیز خوبی است البته بخورید خربزه برای سلامت مزاج نافع است بخورید سیر و پیاز مضر است نخورید و هکذا امثال اینگونه احکام که ربطی بامور دیانت و معاد ندارد این قسم فرمایشات را اگرچه بضمیمه امر و نهی هم صادر شده باشد فقهاء اسلام اوامر ارشادی مینامند نه تکلیفی و فرقی با اوامر تکلیفی این است که در اوامر و نواهی تکلیفی ثواب و عقاب هست و نسبت باطاعت کننده اجر و ثواب مخصوص

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۶

شارع از جانب خداوند باو وعده فرموده و بترک و اجتناب و امتنان بمحرمت عقابی مخصوص معین و منصوص است اما در اوامر و نواهی ارشادیه ابدا ثوابی و عقابی نیست هرچه هست آثار باقیه خود افعال است مثلا اگر کسی شراب بخورد علاوه از عقوبت دنیوی در آخرت هم یک قسم عقابی دارد و یا اگر نماز نخواند در قیامت بفلان قسم از عذاب معذب خواهد شد اما اگر خربزه خوردن را که شارع تمجید فرموده است و پیاز خوردن را که نهی فرموده است مرتکب شود و یا بالعکس آن اطاعت در صورت اطاعت ثوابی مترتب میشود و نه بر مخالفت در صورت مخالفت عقابی مقرر خواهد بود بلکه ثواب و عقاب در این قسم اوامر و نواهی فقط همان آثار ذاتیه واقعیه نفس افعال و اعمال است یعنی خوردن خربزه اسباب صحت مزاج میشود و خوردن پیاز باعث ضعف و کسالت مزاج، خورنده از این جهت این قسم اوامر را اوامر ارشادی خوانده‌اند و هکذا در نواهی که آنها را هم نواهی ارشادیه میگویند نه تکلیفیه و آنها را از قبیل اوامر و نواهی طیب شمرده‌اند چرا که طیب بمریض میگوید چون حالت تب و نوبه در مزاجت هست هندوانه مخور و گنه گنه بخور و اگر مریض اطاعت کرد از جانب طیب بهیچ قسم انعام یا ثواب و اجری نائل نمیشود چنانکه اگر مخالفت هم بکند طیب بهیچ قسم انعام یا ثواب و اجری نائل نمیشود چنانکه اگر مخالفت هم بکند طیب او را عذاب نخواهد کرد ثواب او در صورت اطاعت همان اثر واقعی ذاتی است که قطع تب باشد و عذاب و عقابش نیز اثر حقیقی وخامت طبیعی است که امتداد تب باشد، اما معیار و میزان این دو فرقه از احکام شارع تمیز بدهد این است که آنچه راجع بامور دیانت و معاد است البته از قسم اول است یعنی از احکام تکلیف است که در اطاعت از آنها اثباتا و نفیا ثواب مقرر است و در مخالفت از اینها اثباتا و نفیا عقاب مقدر اما آنچه مربوط بامور دیانت و معاد نیست از باب دوم است یعنی در کلیه امور معاشیه و ترتیب زندگانی بنی آدم هرچه شارع بفرماید از باب

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۷

ارشاد است مثل اوامر و نواهی اطباء درباره مرض و نکته‌اش هم واضح است و هر کس میفهمد که چون امور معاشیه مربوط بوظایف نبوت نیست فرمایشات انبیاء را فقط از راه نصیحت و خیرخواهی و ارشاد و هدایت باید پذیرفت اما چون امور معادیه مخصوصا از وظایف اولیه بلکه اولین وظیفه آنها است لهذا هرچه در آن موارد بفرمایند حتما حکم تکلیفی شمرده میشود و از همین جهت هر مکلفی میتواند در خصوص اوامر ارشادیه تحقیق و تفتیش و مطالبه برهان و جهت بنماید اما در امور معادیه و احکام وضعیه تکلیف هر فردی از افراد مکلفین این است که بفرمایش شارع تعدا اطاعت نماید و ابدا نمیتواند جهت از او بپرسد.

اما نسبت بامور معاشیه و عادیه هرچه بفرمایند از قبیل فرمایش یک نفر حکیم عاقل بلکه اولین عاقل است که با ملاحظه نفع و ضرر طبایع اشیاء و خیر و شر حقایق عادات برای آسایش و از راه خیرخواهی درباره امت خودش فرمایش میفرماید بدون آنکه منتظر نزول جبرائیل و صدور وحی باشد. اینکه نسبت باحکام تکلیفی و ارشادی که بطور وضوح تفاوت آنها را نگاشتیم اما نسبت بامور یا احکام تاسیس و فرق آنها با احکام اعضائیه اگرچه مثل مبحث سابق است و برای ارباب بصیرت و اطلاع محتاج بتوضیحات نیست ولی چون ما این کتاب را برای عامه ملت می‌نویسیم و از میان این ملت اقلا نه عشر عامی صرف و جاهل بسیط هستند لهذا ناچارم در هر مبحث که پیش می‌آید کمال اهتمام را در توضیح و تشریح آن مبحث بنمایم تا راه عذر آنها و عذر دشمنان دین و آئین یعنی مستبدین بکلی بسته شود.

[اقسام حکم]

اشاره

احکامی که پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملك المنان در میان امت خود منتشر فرموده است بر دو قسم است:

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۸

### قسم اول - احکام تأسیسه تشریح است

که آنها را احکام ابتدائیه نیز گفته‌اند یعنی احکامی که بدوا از پیغمبر ناشی شده است بدون آنکه سابقه داشته باشد مثل وجوب خمس و زکوة و امثال آنها که در شرایع سابقه نبوده است.

### قسم دوم - احکام تقریریه امضائیه

یعنی احکامی که در سابق بوده است و پیغمبر همانها را امضاء فرموده است یا با تغییر یا بدون تغییر از قبیل وجوب نماز و روزه و ختنه و امثال آنها که در شرایع سابقه بوده است و پیغمبر همانها را عینا یا در یک جز تغییری امضا فرموده است قسم اول بالتمام در جزو احکام شریعت محسوب است.

قسم دوم یا متعلق آن احکام عبادات است یا معاملات یا عادات یا اخلاق قسم اول از این چهار قسم در حکم همان احکام تکلیفیه است که در اطاعت آنها ثواب و در مخالفت آنها عقاب مقرر است.

اما قسم دوم که راجع بامور و ترتیبات معاملات است، از قبیل بیع و شری و مصالحه و اجاره و مناکحات عنوان ثواب و عقاب بالذات ندارد و مسلم است هیچ پیغمبری تصرف تشریفی در این گونه امور نفرموده است، چه قبل از بعثت هر پیغمبری ناچار در میان مردمی که آن پیغمبر بر آن مبعوث شده قوانینی راجع بمعاملات معمول و متداول بوده است و پیغمبر هم همان قوانین را امضاء فرموده نهایت بعضی ترتیبات در آنها اضافه نموده مثلا دادوستد و مبیعه نظام امور معاش مردم بر دادوستد بوده است و هكذا نسبت بمناکحات و امثال او.

و پیغمبر، فقط یک قسم تصرف در آنها میتواند بکند که الفاظ وصیغ مخصوصه برای آنها وضع نماید.

مثلا قبل از بعثت آخرالزمان صلوات الله علیه و آله رسم عرب این بوده که در موقع مناکحه انگشتی مبادله میکردند که کاشف از رضایت داماد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۶۹

و عروس بوده و رسم عجم بر این بوده که میآمده‌اند در آتشکده و قسم یاد میکردند که هر دو خیرخواه یکدیگر باشند و در عرب بزرگ قبیله از عروس و داماد اعتراف میشنید و در عجم مؤبد و در فرنگ کشیش و هكذا اما آنچه قدر یقین و مفهوم انتزاعی از تمام این رسوم است این است که عروس و داماد هر دو راضی بمزاوجت باشند، پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه صیغه مخصوصه برای این کار وضع فرمود که همان کاشف از رضایت طرفین و شهادت عدول مؤمنین یا بزرگان دین باشد، بعنوان انکحت و زوجیت و امثال آنها حبه معوضه یا غیر معوضه همیشه در حوزه بشریت معمول و متداول بوده است نهایت آنکه پیغمبر برای آن صیغه وضع فرموده است چنانکه معامله و مبیعه یعنی خرید و فروش همیشه بوده نهایت آنکه پیغمبر برای استحکام امر مقرر فرمود که مبیعه در حضور عدلین واقع شود و صیغه مخصوصه هم داشته باشد از قبیل بعت و اشتریت و هكذا نسبت بسیار اقسام معامله خواه نسبت باعیان خواه نسبت بمنافع از قبیل اجاره و امثال آنها و تصرفاتی که شارع مقدس در آنها فرموده است ربطی باصول و ذاتیات آنها ندارد بلکه از قبیل عوارض و ترتیبات و آداب اجراء آنها است و بالاخره احکامی که در باب معاملات از مصدر نبوت صادر میشود متضمن ثواب در اطاعت و عقاب در مخالفت نیست بلکه متضمن صحت و فساد است یعنی اگر بآن ترتیب که شارع فرموده است رفتار شود معامله صحیح و الا فاسد است و باصطاح فقها این قبیل احکام را احکام «وصیغه موضوعه» مینامند نه تکلیفیه مثلا اگر کسی خانه را خرید و مراعات قواعد موضوعه شرعیه را نکرد یعنی صیغه مخصوصه بعت و اشتریت در میان نباشد معامله

فاسد است و معنی فساد معامله این است که ترتیب آثار صحت بر او نمیشود یعنی ملک از ملکیت بملکیت مالک مشتری منتقل نمیشود، نه آنکه در این مخالفت ثواب یا عقابی منظور گردد و تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۰

آنهم بملاحظه صرفه و صلاح نوع است نه ملاحظه رضای خداوند و ملاحظه صرفه نوع هم باین جهت است که چون شارع مقدس خیر آنها را خواسته است لهذا راضی نمیشود که قسمی معامله کنند که خالی از شرایط صحت باشد و بعبارۀ آخری ترتیب آثار صحت بر او نمیشود و الا بر دستگاه کبریا پیش فرقی نمیکند.

#### اما قسم سوم که عبارت از عادات باشد

از قبیل خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و محاوره کردن و امثال آنها که در میان امت پیغمبر متداول بوده شخص مقدس یا پیغمبر را ابدًا در آنها تصرفی نیست مگر بیک عنوان، چنانکه در قسم دوم که معاملات باشد همان یک قسم تصرف مشروع است لا غیر، بعبارۀ آخری پیغمبر حق ندارد بامت خودش بفرماید شماها پالتو پوشید و قبا پوشید فقط حق دارد بفرماید تجارتا عن تراصی باید باشد و بدون رضایت طرفین معامله یا مناکحه یا مصالحه یا اجاره باطل است یعنی ترتیب آثار صحت بر آن معامله نخواهد شد و هکذا در عادات حق پیغمبر این است که بفرماید پارچه لباس شماها نباید غصبی باشد و دیگر خواه بشکل لباده دوخته شود یا بشکل شئل هر دو چون از حیث عادت است قابل تصرف نیست چنانکه اهالی عربستان تمام مسلمانند و قوت غالب آنها گوشت گاومیش است و لباس آنها از پشم شتر و اهالی چین بسیاری مسلمانند و قوت غالب آنها بمیزان اهالی ایران تمام یا اغلب مسلمانند و قوت غالب آنها نان گندم و گوشت گوسفند است و لباس آنها از پارچه پنبه یا از پشم گوسفند است و آنچه مسلمان در اروپاست البته قوت غالب آنها سیبزمینی است و مسلمانان ترکستان قسمتی دیگر و هکذا و تمام این طوائف متفرقه یا عادت مختلفه مسلمان محسوب میشوند در صورتی که از منهیات شرعیه اجتناب کنند یعنی غذای آنها از گوشتهای محرمه و حیوانات غیر مأكول اللحم نباشد و بغصب و عدوان در آنها تصرف نکرده باشند و لباس آنها از پشم میده نباشد و غصب هم تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۱

نباشد دیگر خواه قبا باشد خواص سفید باشد خواه سیاه تمام این اقسام مختلفه در نظر شارع مساوی است.

مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سفیدجامه و خواهی سیاه باش و اگر پیغمبر در این مواقع فرمایش فرموده باشد فقط از راه ارشاد است نه تکلیف مثلا حکم فرماید که استعمال برنج خوب است و استعمال نان گندم و گوشت گوسفند بهتر از سایر غذاها است و پوشیدن لباس پشمی بهتر از لباس پنبه است و امثال اینگونه احکام در باب کلمه عادات از قبیل اوامر ارشادیه است نه تکلیفی یعنی در اطاعت آنها ثوابی نیست و در مخالفت آنها عقابی نه، فقط در اطاعت صحت مزاج و صرفه منظور است و در مخالفت ابتلا به بعضی امراض آنهم باختلاف مواقع فرق دارد مثلا استعمال عسل را پیغمبر بسیار مدح فرموده است اما مردم گرمسیرات ابدًا نمیتوانند عسل بخورند خوردن برنج را پیغمبر تمجید فرموده است ولی اهالی مازندران و گیلان بخوبی میتوانند این حکم را اطاعت کنند و مردم کرمان و شیراز تقریبًا از این حکم مستثنی هستند خوردن نان گندم و گوشت گوسفند را پیغمبر تمجید فرموده ولی اگر مازندرانی اطاعت کند حتما ناخوش خواهد شد چنانکه پوشیدن لباس پشمی برای مردم بلوچستان و خوردن روغن گاومیش و پشم شتر برای مردم تهران و خوردن خربزه برای مردم سیستان و خوردن برنج برای مردم فرنگستان ممکن نخواهد شد، چرا که بعضی برحسب اقتضای هوای مملکت و بعضی بملاحظه و یا بواسطه نداشتن و امثال آنها منسوخ از اطاعت این احکام هستند و مطلقا لطمه بدیانت آنها وارد نمیشود پس آنچه در باب عادات از پیغمبر استماع شود از قبیل اوامر ارشادیه است مثل اوامر طیب نسبت بمریض و در مخالفت عقابی و در اطاعت ثوابی نیست فقط ثواب و عقاب همان ترتیب آثار واقعه ممدوحه یا مذمومه است پس از احکام

## تکلیفیه خارج است

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۲

بلی گاهی تصرف پیغمبر در بعضی عادات سمت تکلیف پیدا میکند و آن در موقعی است که پیغمبر بخواهد یک عادت را که مضر بحال هیئت جامعه است از میان امت خود براندازد، مثلا خوردن شراب در میان عرب متداول بود و در اوائل اسلام عنوانی از حرمت او در میان نبود، بعد از چندی بواسطه قضاهائی که در کتب حدیث و تاریخ ضبط است و مفسدی که از استعمال مسکرات ظاهر شد و ضررهائی که از این عمل بآسایش نوعی وارد گردید، پیغمبر حکم بحرمت فرمودند و چون مردم بآسانی راضی بترک این عادت نمیشدند خداوند حدی مخصوص در دنیا علاوه از عذاب آخرت برای استعمال مسکرات مقرر فرمود و در قرآن بالصریح میفرماید اگرچه در استعمال مسکر بعضی منافع برای مردم هست ولی ضررش زیادتیر و گناهش بزرگتر است لهذا محکوم بحرمت شد.

دادن و گرفتن ربا معمول و رواج و در معاملات نقدیه متداول بود اما چون این عادت مضر بنوع بود پیغمبر او را حرام فرمود «احل الله البیع و حرام الربا» و هکذا مطالبه گمرک از مال التجاره وارده و صادره مرسوم بود ولی چون جریان این عادت مضر بآزادی تجارت بود حضرت رسالت آنرا حرام فرمود و از این قبیل بسیار است و حاصل و خلاصه و نتیجه آنکه چون احکام شرعیه دایر مدار مصالح نوعیه است هر عادت که مضر و منافی مصالح عامه بود محکوم بحرمت شده تا آنکه آن عادت بکلی متروک شود پس آنچه حکم بحرمت نسبت بعادات متداوله صادر شده است داخل در امور تشریحیه و تکلیفه میشود و در آنچه پیغمبر سکوت فرموده است و آنرا من باب ارشاد یا امضای آنها نیز پذیرفته‌اند، اما آنچه در باب اخلاق از شارع مقدس رسیده است فقط مبنی بر تهذیب اخلاق است و وجوب و حرمت و عقاب و ثواب اساسا بر آنها مترتب نیست مثلا پیغمبر صلوات الله علیه و آله از حسود مذمت فرموده است چرا که حسد باعث اقدام بعضی کارها میشود و شاید

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۳

صاحبش را مجبور به بعضی اعمال محرمه بنماید، که آنها متصف بحرمت هستند حرص را تشییع فرموده چرا که حریص باموال مردم دست‌اندازی خواهد کرد و امثال آنها، پس اگرچه حسد و حرص اولاً و بالذات حکمی ندارند در حریص و حسود عقابی مقرر نشده است، ولی ثانیاً و بالعرض این دو ملکه زشت صاحب خود را بارتکاب محرمات میکشاند از این جهت شارع در مقام جلوگیری از وقوع در مجذورات امت خود را نصیحت فرموده است که وجود خود را از این صفات رذیله پاک کنند تا گرفتار اقدامات محرمه نشوند این است مدرک تمام احکام صادره که پیغمبر از جانب خداوند در میان امت خود منتشر فرموده است و خارج از این چهار عنوان چیزی نیست.

وجوب قصاص و دیات در اقسام جنحه و جنایات و قتل نفس و اجرای حدود و تقریرات راجع باحکام تکلیفیه و بالاخره آنچه محکوم بحرمت و وجوب و دارای ثواب و عقاب باشد وظیفه اولیه شارع مقدس است و متدینین بآن دین ناچار باید اطاعت کنند آیا در امور عاریه که در هر شهری و هر عصری قسمی متداول است مادام که مضر بهیئت جامعه نباشد خارج از احکام تکلیفه است، مثلا پیغمبر جهاد با کفار را واجب فرموده است ولی ابدا وظیفه پیغمبر نیست تعیین اسلحه بفرماید، چرا که در عصر نبوت اسلحه منحصر بشمشیر و نیزه بوده و مجاهدین بایستی مشق بشمشیربازی و نیزه‌پرانی

و تیراندازی بنمایند اما در این عصر که اسلحه ناریه پیدا و اختراع شده حتما بر مجاهدین واجب است که مشق پا بنمایند و تفنگ انداختن بیاموزند و اصل مسئله که جهاد باشد همان قسم که در عصر نبوت واجب بوده است امروز هم واجب است اما آلات و اسباب آن بر حسب اقتضای هر عصری البته فرق میکند و هیچ دیوانه نمیتواند بگوید وجوب جهاد موقوف بر جنگ با شمشیر و نیزه



تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۴

است. حج و طواف بیت الله را پیغمبر برای اهل استطاعت واجب فرموده است و در عصر نبوت طی طریق مکه با شتر و قاطر میشده اما امروز خطآن احداث شده و جوب حج بحال خود باقی است اما طی طریق برحسب اقتضای عصر خواهد بود یا با کشتی‌های بخار و هیچ دیوانه احمقی نخواهد گفت حتما باید سوار شتر شد و بمکه رفت چنانکه اگر بالون هوایی تکمیل شود البته قافله حاج از هوا بطرف مکه رهسپار خواهند شد و ابدافرقی در صحت اعمال حج و عمره آنها نخواهد کرد پیغمبر اصرار زیادی در نظافت فرموده است که هم از حیث لباس و هم از حیث مسکن و هم از حیث مسلک و معبر همیشه مراعات پاکیزه‌گی در امت او بشود و در آن عصر نظافت در این بود که کوچه‌ها را جاروب بکشند و معابر عمومی را از سنگ و خاک و خاشاک و سایر کثافات پاک کنند اما در این عصر این طور مقتضی شده که در شهرها اداره باسم اداره بلدیه تشکیل شود که آن اداره متکفل تنظیف شهر باشد و چراغ برق در کوچه‌ها و خیابان‌ها بکشد و سایر اعمال مربوط بحفظ و انتظام شهرها و تنظیف کوچه‌ها را و خیابانها را بخوبی انجام بدهد و البته این اداره محتاج است بداشتن محلی برای مخارج اجزاء و مأمورین و آن وجوه هم ناچار از آسمان برای اداره بلدیه نازل نخواهد شد و حتما باید از صاحب‌خانه‌هایی که از پاکیزه بودن معابر استفاده می‌کنند گرفته شود تا معاش پلیس و ژاندارم که مستحفظ شهر هستند و معاش مستخدمین بلدیه که خیابانها و کوچه‌ها را تنظیف میکنند اداره شود بنابراین اگر در هر ماهی یک قران از هر دکانی یا خانه‌ای بگیرند و باین‌گونه مصارف مهمه برسانند هیچ احمقی نمیتواند بگوید گرفتن این وجوه چون خارج از خمس و زکوة است شرعا بدعت و حرام است. چرا که این اعمال از قبیل امور عاریه است نه تکلیفیه و هکذا در معابر

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۵

عمومی غیر از داخله شهرها البته قره‌سوران لازم است که اموال عابریں را از حملات دزد و قطاع الطریق محافظت نماید و راههای صعب العبور را که عبور درشگه و کالسگه از آنها ممکن نبوده شوسه کنند یا خط آهن ایجاد نمایند تا مردم با نهایت سهولت بمقصد برسند و اموال آنها و جان آنها محفوظ بماند و البته اگر برای مخارج مستحفظین حق العبوری از مسافریں گرفته شود هم آنها نهایت میل و رغبت میدهند و هم منافاتی با قوانین شرعیه ندارد. پیغمبر مقرر فرموده است که معاملات در حضور دو نفر شاهد بشود تا اسباب زحمت نشود یعنی احد طرفین منکر وقوع معامله یا استقراض نتواند بشود و ابداف شرط نفرموده که حتما کاغذ قبالة یا بیع شرط یا رهن نامچه باشد قرض ذمه بمهر مجتهد شهر باشد و امروزه عادت ممالک متمدنه بر این است که معاملات را در اداره مخصوصی ثبت مینمایند و برای علامت صحت تمبری بر حاشیه آن اسناد بچسبانند و جهت آن تمبر را میگیرند که مخارج مباشرین آن اعمال پرداخت شود و هیچ عامی جاهلی نمیتواند بگوید این کار خلاف شرع است چرا که مقصود پیغمبر و مناط حکم استحکام اسناد معاملات بوده و البته باین قسم بهتر و مستحکم تر خواهد بود. در مقام مرافعات و اصلاح محاکمات پیغمبر مقرر فرموده است که مدعی و مدعی علیه در محضر قاضی عالم عادل حاضر شوند و او رسیدگی کنند و برحسب اقرار آنها با شهادت شهود و در صورت عدم قدرت بر اثبات آنها حکم بحق بکند و غرض پیغمبر از این ترتیب این بوده که حتی الامکان حق بصاحب حق برسد و تمام مسائل قضا و شهادت دایر بهمین غرض است که احدی نتواند تعدی بحقوق دیگری بنماید و مال دیگری را عدوانا تصرف کند و یا از کسی قرض کند و منکر شود و در عصر نبوت هر حاکمی را که بشهری میفرستادند همان حاکم هم مأمور بود که در میان مردم قضاوت کند، در حالی که اجازه اجتهاد هم نداشتند ولی در

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۶

این عصر عادات نوعیه ممالک عالم این است که یک وزارتخانه بزرگ باسم وزارت عدلیه تشکیل میشود و در آنجا شعب مختلفه ترتیب میدهند و هر محاکمه را یکی از آن شعب که مخصوصا برای آن کار مرتب شده رجوع مینمایند و در آن محکمه تقریرات مدعی و مدعی علیه را ثبت میکنند و صورت اسناد آنها را بدقت برمیدارند و از هر دو استنطاق میکنند و هرگاه از ملاحظه اسناد و



استماع تقریرات آنها حقانیت یک طرف معلوم شد حکم و تصدیق بطرف او میدهند و احقاق حق او را بدون مسامحه مینمایند ولی اگر بعد از رسیدگی و دقت حقیقت مطلب بر آنها مجهول ماند آنها را بقید التزام نزد یک نفر مجتهد میفرستند تا محاکمه آنها را بقسم ختم نماید، حالا کدام بی‌خبر میتواند بگوید این ترتیب برخلاف شریعت است مگر مقصود حضرت رسالت غیر از احقاق حق صاحب حق چیزی دیگر بوده است؟! که این قسم از احقاق حق را خلاف شرع بدانیم، پیغمبر برای حفظ مملکت مقرر فرموده که همیشه قشونی از مجاهدین با اسم مرابطین در سرحدات مملکت حاضر باشند و اگر دشمنی بخواهد بممالک اسلامی حمله کند و مخارج مقرره خمس و زکوة از بیت‌المال مسلمین مقرر فرموده است و اصل غرض شارع این بوده است که ممالک اسلامی محفوظ از حمله و تاخت و تاز کفار بماند، اما امروز اقتضای عصر این است که قشونی با اسم سرباز پیاده نظام و سواره نظام با توپخانه و قورخانه و ذخیره و تفنگ و فشنگ در سرحدات مراقب باشند و اگر سرحد بین ممالک اسلامی و ممالک اجنبیه دریا باشد جهازات جنگی و قوای دریائی تهیه شود و چون مردم بنا بعبادت و ترتیب اوائل اسلام خمس و زکوة نمی‌دهند تا بمصارف این قشون برسد تا مملکت اسلامی از شر حملات کفار محفوظ بماند حالا کدام بی‌شعور میتواند بگوید که این کارها خلاف شرع است، مگر غرض حضرت رسالت غیر از حفظ ممالک اسلامی چیزی

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۷

دیگر بوده است و بالاخره تمام مسائل و احکام شرعیه غیر از مسائل تکلیفه یعنی عبادات خاصه از همین قبیل است که باصطلاح فقها یا از قبیل قیاس منصوص العله است که چون علت و مدرک را صریحا فرموده‌اند و هم دانسته‌ایم بهمان علت و مدرک قیاس میتوانیم بکنیم و حرمت عمل بقیاس در جائی است که ما علت و مدرک را بموجب نص ندانسته باشیم و بخواهیم بحدس خودمان حکم نگفته را با حکم گفته قیاس کنیم و یا از قبیل تنقیح مناط است یعنی همینکه شارع حکمی فرموده و ما مناط صدور حکم را دانستیم و نزد ما متنقح شد میتوانیم همان حکم را در مورد دیگر که حکمی صادر نشده است بملاحظه همان مناط مدرک جاری کنیم، چنانکه از تمام امثالی که ذکر کردیم این مطلب بخوبی معلوم میشود و ما اگر بخواهیم تمام موارد این مسائل را ذکر کنیم اقلا بایستی بقدر بیست و چهار جلد بحار مجلسی تحریر کنیم نه این است که من از نوشتن عاجز باشم ولی میدانم خوانندگان عاجز خواهند بود پس مجبورم بهمین اندازه از امثله که ذکر کرده‌ام قناعت کنم و خلاصه مطلب آنکه وضع حکومت و سلطنت در اوائل اسلام بوضع استبدادی بوده و مردم عادت داشته‌اند که بیک نفر با اسم سلطنت اطاعت کنند و حضرت رسالت خیلی سعی فرمود تا این وضع نامشروع را از میان مردم براندازد و این عادت زشت را منسوخ فرماید و حکومتها را محدود و مقید نماید، لهذا دستورالعمل‌های مخصوصی برای حکام معین فرمود نسبت به ممالکی که بتصرف مسلمانان آمد احکامی وضع فرمود که حتما بایستی حکما و امرا با آن قوانین حکمرانی کنند و حال آنکه قبل از طلوع نیر رسالت در تمام دنیا عنوان حکومت مقیده نبوده و هر کس در هر جا حکومت یا سلطنت داشته آزادانه بر حسب میل و اراده خودش حکمرانی میکرد اما پیغمبر ثابت فرمود که لا یسئل عما یفعل و یحکم و ما یرید فقط ذات اقدس الوهیت است و بندگان خداوند ابدا در حدود

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۸

و حقوق تفاوتی ندارند و احکام الهیه نسبت بقوی و ضعیف و غنی و فقیر مساوی است اگر فقیری شراب بخورد مستحق اجراء حد است و اگر امیری هم شرب خمر کند در اجراء حد با فقیر مساوی خواهد بود چنانکه اگر غنی زنا کند محدود میشود همان قسم که فقیر محدود خواهد شد و هکذا در تمام احکام شرعیه داد مساوات در داد و صلای برابری برکشید و همین است معنی مساوات که ما امروزه طالب او هستیم یعنی مساوات در مقابل قانون، باری پیغمبر اساس بحکومت را محدود کرده گذاشت و احدی را بحال استبداد و استقلال وانگذاشت تا آنکه چندین قرن گذشت و عقلای عالم دانستند که اساس حکومت شورا و تفریق دستگاه وضع و اجری، بهترین تمام اقسام حکومتهاى مصوره است لهذا در تمام روی زمین بشرحی که سابقا نگاشتیم اساس حکومت شوروی محکم شد و

این مسئله امروز در تمام دنیا عادت و کالطبیعه‌الثانیه شده و شخص پیغمبر ابدا در این مقام تصرفی نفرموده و چون مربوط بامور تکلیفیه و عبادات نیست ابدا مربوط بوظائف نبوت نیست بعلاوه از آنچه نگاشته و مدلل داشته‌ایم بخوبی معلوم شد که پیغمبر باین عادت راضی‌تر است تا آن عادت که در سابق بوده است و مزیدی بر آنچه گفته‌ایم مجددا خواهیم نوشتیم و بالاخره هرچه مفید بحال نوع باشد در دستگاه نبوت بخوبی پذیرفته میشود چنانکه وقتی سلمان فارسی رحمت الله علیه در مقام مدافعه از حملات خصم عادت عجم را بعرض رسانید که دور شهر را خندق حفر میکند تا خصم نتواند بی محابا بشهر وارد شود پیغمبر اکرم فوراً امر بحفر خندق فرمود و خود بیل و کلنگ بدست مبارک گرفته مشغول حفر خندق شد و حال آنکه عرب هرگز چنین عادت را نداشتند و با آنکه برای عرب تغییر عادت بود چون بهتر از عادت سابقه آنها بود پیغمبر بدون تأمل و تردید دامن بکمر زده این عادت را پذیرفت و هکذا در سایر مقامها پس ما میتوانیم بدون هیچ تأمل و تفکر بگوئیم تغییر عادت حکومت استبدادی را پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله امضاء فرموده است

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۷۹

و لا سیما در صورتیکه اینحکومت ابدا مداخله در امور تکلیفیه نمیکند و کاری بواجبات و محرمات ندارد نه حرامی را حلال میکند و نه حلالی را حرام در وجوب نماز و روزه بحثی ندارد و از حرمت شراب و زنا اعتراضی نمیکند فقط هم او مصروف اصلاح امور معاشیه است و غرض حفظ منافع عمومی و اینکه این مجلس را مجلس مقتنه میگویند برای این است که در باب انتظام مملکت و حفظ افراد ملت و احقاق حقوق تمام ملت جامعه قوانین عادلانه وضع مینماید نه اینکه برای روزه و نماز و حج و جهاد و امثال آنها که راجع بامور تکلیفیه است وضع قوانین کند، کی مجلس شورای ملی تصرفی در واجبات یا محرمات کرد و کجا بمسائل قضا و شهادت پرداخت که شنید که در حرمت ربا بحث کنید یا از فساد معامله ربوی سرپیچی نمائید یا قتل نفس را مباح شمارد و عدم قصاص قاتل را لازم انگارد بلکه هرچه بگویند و بکنند راجع بمسائل عادیه است و تجدید حدود سلطنت که بمیل و رغبت و اراده خودش حکمی نکند بدون استحقاق کسی را اذیت ننماید حقوق مظلومین را پایمال نکند و بر ابطال حق صاحب حق اقدام ننماید مملکت منظم و ملت را آسوده نگاه بدارند بلکه از این مقام هم بالا-تر رفته صریحا میگوئیم پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله مخصوصا امر به تأسیس حکومت شوروی فرموده است و با آنکه این مسئله مربوط بامور دیانت نبوده است بملاحظه خوبی و مرغوبی حکومت شوروی با آنکه در آن دوره وجود خارجی نداشته که با اسم و رسم از آن تمجید فرماید باز بکنایه و اشاره مبالغی مداحی از حکومت شوروی فرموده است و اگر ما بخواهیم تمام آنها را در این کتاب بنویسیم حقیقتا مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی بقدر گنجایش مقام بعضی از آنها اشاره مینمائیم.

در قرآن عظیم و کتاب کریم مکرر از وضع مشورت کردن در امور تمجید و تجلیل شده و بخوبی مکشوف میشود که خداوند را رغبتی تمام بمشورت است

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۰

چرا که به پیغمبر خود امر میفرماید که در کارها با اصحاب خود مشورت کن چنانکه صریحا فرموده است و شاورهم فی الامر و در مورد دیگر در مقام تمجید از مؤمنین و تعداد مؤمنین است و مقدم بر آنها میفرماید اشد علی الکفار رحماء بینهم رکعا سجدا الی آخره یعنی مؤمن کسانی هستند در مورد کفار نهایت سختی را دارند و در باب خودشان با نهایت رحم و مروک سلوک میکنند و در سیمای آنها اثر سجده ظاهر است و آنها را می بینی در حالت رکوع و سجود و از جمله صفات خاصه آنها این است که در کارها با یکدیگر مشورت بکنند و مسلم است که مشورت در امور دیانت ممکن نمیشود چرا که امور تشریعی را باید تعدا هر مسلمانی بپذیرد و اطاعت کند و خود پیغمبر هم نمیتواند در امور معادیه هرچه جبرائیل از جانب خداوند به پیغمبر بطریق وحی و الهام خبر بدهد پیغمبر هم باید در میان امت خود منتشر فرماید «ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی الی آخر» پس بالبداهه معلوم است که آنچه

قابل مشورت است امور معاشیه است نه معادیه و امور معاشیه را هم بمشورت گذرانیدن البته بهتر است از عمل کردن به اعتقاد شخصی و الا خداوند پیغمبر خود را امر به مشاوره نمی فرمود چرا که برای خداوند ممکن بود همان قسم که در امور معادیه بتوسط جبرائیل تکلیف مسلمانان را به پیغمبر خود اعلام میفرمود، چرا که برای خداوند ممکن بود همان قسم که در امور معاشیه جزئیات مطالب را بتوسط وحی و الهام به پیغمبر خود اعلام فرماید ولی حکمت بالغه خداوندی اینطور اقتضا داشت که امور معاشیه را بخود بندگان واگذار فرماید تا بفکر و عقل خود بهترین اقسام را اختیار کنند و بهمین ملاحظه انسان را صاحب عقل معاشیه که عبارت است از حفظ التجارب آفریده و قوه ممیزه باو مرحمت فرموده است تا شر را از خیر و نفع را از ضرر تمیز بدهد و مسلم است که عقل یک نفر هر قدر که زیاد باشد باز یک

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۱

نفر است و مقابله با عقل ده نفر نمیکنند و البته ده نفر زیادتر از یک نفر چیز می فهمند پس هر کس طرف مشورت زیادتر باشد زودتر بواقع میرسند و منافع و مضار امور را تمیز میدهند و عادت نوع بشر هم همین بوده که در معظمات امور همیشه مشورت میکردند مثلاً- وقتی جماعتی در میدان جنگ با خصم مقابل میشدند برای تعیین مرکز حمله و ترتیب مقابله و مقاتله قبل از شروع بجنگ مجلس شورائی تشکیل داده و آن مجلس موسوم است بمجلس شورای نظامی یا عسگری یا شورای جنگی و در آن مجلس مسائل لازمه مطرح میشده که آیا از کدام طرف بر دشمن حمله کنیم و کدام فوج را مقدمه الجیش قرار بدهیم و برای حفظ لشکر در کدام نقطه سنگر بنا کنیم و هکذا و مستبدترین سرداران عالم و مقدرترین سلاطین روی زمین در این موارد از مشاوره خودداری نمیکردند چنانکه تاریخ محاصره قندهار بخوبی شهادت میدهد که نادر شاه افشار که یکی از سرداران مسلم بوده است هر وقت کار را مشکل میدیده فوراً امر بانعقاد مجلس شورا می نموده و در آن مجلس تمام صاحبان مناصب حاضر میشدند و در کمال آزادی آراء خود را اظهار میداشتند و بالاخره مبنی عمل بر اغلیت آراء بوده است و هکذا ناپلئون اعظم در تمام محاربات قبل از شروع بجنگ با صاحب منصبان افواج مشورت میکردند و علاوه از آنکه از آراء آنها استفاده مینموده دلهای آنها را هم بدست میآورده بعضی افراد آنها را دخیل در کار میکردند و هریک از صاحب منصبان چون طرف مشورت سردار کل واقع شده بودند خود را مسئول میدانستند که حتماً بر خصم غلبه کند و این مطلب قابل انکار نیست و تاکنون احدی نتوانسته است منافع مشاوره را انکار کند.

مشورت بیدار و هشیاری دهد عقلها را عقل را یاری دهد چنانکه از انضمام چندین چشمه رودخانه و از انضمام چندین رودخانه دریا

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۲

تشکیل مییابد همین قسم از انضمام عقول جزئیه ضمیمه یکدیگر تحصیل یک عقل کلی میشود که ممکن نیست خطا بکند و بالاخره مشورت در امور مهمه معاشیه کردن و بهترین اقسام را از مبادله افکار عقلا پیدا کردن چیزی نیست که کسی بتواند منکر او شود حضرت حجت الله عجل الله تعالی فرجه بعد از انقطاع نیابت خاصه و وقوع غیبت کبری اینطور دستورالعمل بشیعیان خود میفرماید و اما الحوادث الواقعه فارجو فیها الی روات .... حاصل مضمون توفیق رفیع آنکه در حوادث و امور اتفاقیه رجوع کنید بروایت احادیث ما که کنایه از دانشمندان ملت است، یعنی اشخاصی که از اخبار ما اطلاع دارند و چون در آن تاریخ علوم متداوله از قبیل فقه و اصول و رجال و تفسیر متداول نبوده و فقط علم حدیث در میان شیعیان شیوع داشته که اغلب در مقام تحصیل این علم برمیآمده‌اند و هر کس بیک اندازه از احادیث آل محمد (ص) را حفظ میکرده لهذا باین عبارت فرموده اند که بروایت اخبار ثبت ما رجوع کنید و مسلم است حوادث واقعه مربوط بمسائل شرعیه نیست چرا که نسبت بآنها پیغمبر زحمت تمام احکام اسلام را در مدت بعثت خود تبلیغ فرموده تا آنکه خداوند در قرآن خبر داد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الی آخر» پس دین اسلام در زمان پیغمبر

تکمیل شد و آنچه اوصیاء در امور دیانت فرموده‌اند از راه اخبار یا تفسیر بوده است نه تصرف و تشریح بعلاوه دین خدا را هرگز امام علیه السلام رجوع بروات اخبار نمیفرماید چرا که فرموده‌اند لا شیئی الله من دین الله عن عقول الرجال و از همین جهت عمل بقیاس را حرام فرموده‌اند پس معلوم میشود مراد از حوادث واقعه امور معاشیه اتفاقیه راجع بحفظ مملکت و انتظام ملت است که امام علیه السلام اصلاح آنها را رجوع بدانشمندان مملکت فرموده است و در همین معنی اخبار بسیار داریم که برای کافه مؤمنین یکنوع ولایت و اختیار در امور ثابت می‌نماید و اگر بخواهیم

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۳

آنچه در این موضوع در اخبار اهل بیت اطهار وارد شده است بنگاریم و ادله شرعیه که بر وجوب مشاوره و تمجید از تأسیس حکومت شوروی دلالت مینماید بشماریم اقل-دویست هزار بیت کتابت لازم خواهد بود و مربوط باین کتاب نیست و انشاء الله تعالی بعد از اتمام این تاریخ یک رساله مخصوصه در ذکر ادله شرعیه و اخبار وارده راجع بحکومت شوروی خواهیم کرد در این مقام همین قدر کفایت میکند که اولاً ثابت کردیم که این امور مربوط بدیانت و وظیفه انبیاء عظام نیست و ثانیاً مدلل داشتیم که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و اله و سلم نه تنها حکومت شوروی را امضاء فرموده بلکه صریحاً امر بتأسیس آن فرموده است

### [علت مخالفت با مشروطه]

حالا بی‌سوادى یا بی‌انصاف فلان نکرده چنین اقتضا کند که برای دراهم معدوده که از وزراء یا پادشاه باو عاید میشود یا برای آنکه از مشروطه لطمه خورده و رقیب او ترقی کرده و او خانه‌نشین شده حکم بحرمت مشروطه میکند و ربطی بدرد دین ندارد و تمام افراد ملت میدانند که این اشخاص برای خدا حرف نمیزنند، چرا که همین آقایان در موقع مسافرت بقم از دولت مشروطه میخواستند و صریحاً حکم بوجوب مشروطیت دولت میکردند و در موقع انعقاد مجلس همه کاره مجلس بودند و تا چند روز قبل از وقوع حادثه ۲۳ جمادى الاول در مجلس عضویت داشتند بلی شیخ فضل الله بعد از آنکه ریاست را بطرف آقا سید عبد اله دید از مجلس منحرف شد و الا سائرین از قبیل امام و ظهیر الاسلام و سید احمد آقا روز ۲۲ باز در مجلس حاضر بودند بلکه زودتر از و کلاً حاضر میشدند حالا که چه شده که حکم بحرمت مجلس و کفر مشروطه‌طلبان میکنند و اگر واقعا این آقایان درد دین دارند چرا در باب حرمت گمرک حرفی نمیزنند که از مسلمات شریعت اسلام است که دادن و گرفتن گمرک حرام است و چندین قرن است گمرک در بلاد اسلام رواج دارد و نه تنها آقایان علما منع از او نمی‌کنند بلکه مواجب خود را حواله

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۴

گمرک میکنند گذشته از گمرک معاملات ربوی در اسلام بحکم قرآن حرام است و دهنده و گیرنده و شاهد فیما بین آنها را خداوند لعنت فرموده است و همین آقایان که امروز برای اسلام میمیرند هم فرع میدهند و هم میگیرند و اگر مجالى داشتیم هزار قسم حرام رایج شایع می‌شمریم که نه تنها آقایان در مقام ممانعت از آنها نیستند بلکه خودشان هم استعمال میکنند ولی بیچاره مشروطه را چون مطابق با حرفه آقایان نبوده و در خانه آنها را بسته حرام کرده اند و حکم بکفر مشروطه‌طلبان میدهند و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ در مقام تحریم مشروطیت چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت و اجماع و عقل که ادله اربعه است نداشته‌اند ناچار متوسل بمعرفی اشخاص شده‌اند مثلاً میگویند اگر مشروطه خوب بود چرا ملک المتکلمین بابی یا سائرین مشروطه‌خواه شد یا چرا قاضی ارواقی حامی او بوده شما را بخدا قسم درست فکر کنید آیا احمق‌تر بعضی از آخوندهای طهران در دنیا پیدا میشود که هنوز نتوانسته‌اند مابین اساس و اشخاص فرق بگذارند و اساس را برای بدی اشخاص بد میدانند مسلماً که این اشخاص که صاحب آن کتاب که بر حرمت مشروطه نوشته است کافر و لامذهب باشد چه ربطی با اساس دارد و بنده خودم هم تصدیق دارم که مشروطه ایران بواسطه جهالت و کلا- و غرض بعضی از ناطقین و محررین و عضویت علما در مجلس خراب شد اما هرگز نمیتوانم بگویم

مشروطه بد چیزی است بلی میتوانم بگویم آنچه که ما داشتیم انصافا چیز خوبی نبود بلکه مشروطه نبود و حرف هرج و مرج بود، باری چنانکه گفتیم یکی از جهات واقعه انحطاط مجلس ما عضویت اهل علم در مجلس بود و گفتیم دخول آنها در مجلس دو عیب بزرگ داشت یکی آنکه عنوان مشروطیت را که بکلی خارج از امور دیانت بود داخل در امور دیانت کردند و مثل سایر مسائل شرعیه رأی و عقیده علما را

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۵

در آن مداخلت دادند چنانکه الآن ملاحظه کنیم جماعتی از علما اعلام و رؤسای اسلام از قبیل آقای حاجی میرزا حسین طهرانی نور الله مضجع و حضرت آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حضرت حجت الاسلام آقای آقا شیخ عبد اله مازندرانی که امروزه مرجع کافه مسلمین هستند بر وجوب مشروطه فتوی داده‌اند و دو ثلث از علماء ایران بلکه نه عشر آنها بر همین عقیده هستند ولی شیخ فضل اله و چند نفر از آخوندها حکم بحرمت کرده‌اند و مخفی نماند که اشخاصی که در طهران حکم بحرمت کرده‌اند غیر از شیخ فضل الله که از اهل علم است ما بقی تماما بی سواد هستند، مثل آقا سید احمد آخوند آملی رستم آبادی سلطان العلماء شیخ جعفر گلپایگانی ملا علی اکبر بروجردی امام جمعه ظهیر الاسلام و غیره و غیره پس فرمایشات آنها سمت مطاعت ندارد اما شیخ فضل اله را هم نمیگوئیم غرض دارد و بر ضد سید عبد الله حرف میزند بلکه فرض می‌کنیم از روی واقع میگوید اما میگوئیم اولاً همین آقای بزرگوار دامن همت بکمر زده بقم رفت و آن همه اصرار در گرفتن مشروطیت از دولت کرد و همه روزه در مجلس حاضر بود تا آنکه مسئله طراز اول پیش آمد و ایشان اعلانی بامضای خودشان تنها طبع کردند و اسباب رنجش آقای آقا سید محمد و آقای سید عبد اله شد و آنها مردم را بر ضد شیخ شورانیدند شیخ هم ناچار شد رفت بحضرت عبد العظیم و سه ماه آنجا گرما خورد تا روزی که اتابک را کشتند ناچار شد بشهر برگشت و در ایامی که در حضرت عبد العظیم بود تمام ولایات تلگراف کرد و آقایان علماء بلاد را بر ضد مجلس دعوت نمود و از تمام آنها جواب یأس شنید اما بعد از قتل اتابک صورتی نوشته بمجلس فرستاد که آیا مجلس در احکام شرعیه تصرف خواهد کرد یا نه، از مجلس جواب صادر شد ما ابدا کاری باحکام شرعی نداریم آن وقت آقایان مهاجرین بشهر برگشتند گفتند الحمد لله که دین اسلام را حفظ کردیم چندی بعد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۶

هم باز همین جناب شیخ رفت بمیدان توپخانه و آن فتنه را برپا کرد و سه چهار روز متصل بشاه اصرار میکرد که حتما توپ بمجلس به بندد و در حضور او دو نفر بقتل جر کشتند و ابدا حرفی نزد و ممانعتی نکرد تا آنکه الواط و قاطرچی‌ها از دور او متفرق شدند و شاه با مجلس مصالحه کرد و مثل نظام السلطنه وزیر دانشمندی را خداوند مبعوث فرمود که این شعله را بآب تدبیر خاموش فرماید و جناب شیخ بمدرسه مروی گریخت آنجا هم هر حیل برانگیخت بی ثمر شد لهذا رفت در خانه خود نشست تا وقتی که شاه بمجلس توپ بست آنوقت جناب شیخ آفتابی شدند و خودشان را دلسوز اسلام جلوه دادند و اول کاری که کردند از .... بیست هزار تومان گرفتند و او را بحکومت بیرجند فرستادند و ...

پس بناچار حکم بحرمت مجلس دادند، چرا که تا مجلس دایر بود ایشان نمی توانستند چنین دخلی ببرند و اینگونه فوائد مختص بآقای آقا سید عبد الله بود و از این جهت فتوی آقای شیخ اقتضای حرمت کرد و چون میدانستند حکم خود ایشان به تنهایی چندان اثری نخواهد کرد و بواسطه بعضی اشتهاارات عوام از ایشان برگشته‌اند لهذا آقا سید احمد و آخوند آملی و رستم آبادی را که با آنکه سواد فارسی هم ندارند چه جای عربی ولی در میان عوام قبول عامه دارند با خودشان همدست کردند و ده پانزده نفر آخوند دیگر هم از قبیل حاجی علی اکبر بروجردی و شیخ جعفر گلپایگانی که روی سواد ندیده‌اند و خبر از فقه و اصول ندارند بلکه بجرئت قسم میخورم که نه معنی مشروطه را فهمیده‌اند نه استبداد را دور خود جمع کردند و دیگ پلو را بار گذاشتند و فریاد و اشریعتا و اسلاما بفلک اطلس رسانیدند حتی در مقابل سفرا هم مقاومت کردند و جواب مطالب پولتیکی را اینطور دادند که ای



وای ای داد این فرنگیها دنیای ما را بردند حرف نزدیک خاک ما را بردند ساکت نشستیم حالا دیگر از دین ما چه میخواهند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۷

و از کثرت حماقت خیال کردند که پولتیک عالم را باین اقدامات سفیهانه خود میتوانند تغییر بدهند باری برمیگردیم باصل مقصود که اولاً جناب شیخ مدتی مشروطه را واجب میدانستند و حالا حرام کرده‌اند و ما نمیدانیم آیا حکم و فتوی سابق ایشان را قبول کنیم یا حکم و فتوی امروزی را و چون این هر دو متناقض است لهذا تکلیف ما این است که هر دو را رها کنیم.

ثانیا یک نفر شیخ فضل اله ولو آنکه حقیقتا فقیه و متدین باشد حکم بحرمت مشروطیت کرد و جماعتی از اعظام علماء اسلام حکم بوجوب و امر دایر است که ما باید حکم شیخ را اطاعت کنیم و حکم آنها را مخالفت یا برعکس و بدو دلیل باید حکم شیخ را مخالفت کنیم دلیل اول آنکه ما شیخ را خوب می شناسیم و صد هزار حکم ناسخ و منسوخ از او سراغ داریم که برای گرفتن رشوه داده است اما آقایان نجف مخصوصا آقای آخوند مقدس و منزله از تمام شائب و احتمالات است و احدی نمیتواند بگوید از آقای آخوند حکم ناحق صادر شده یا العیاذ بالله رشوه گرفته است، پس ما نمیتوانیم حکم یکنفر مغرض را بر حکم چندین نفر عالم متدین مقدم بداریم و ترجیح بدهیم در حالتی که میدانیم شیخ از استبداد متصل فایده میرد و پول از حکام و وزراء و مردم میگیرد اما آقایان نجف نه از مشروطه نتیجه برده‌اند نه از استبداد و ابدا داخل در این کثافت کاری ها نیستند و هم آنها مصروف بدرس گفتن و فتوی دادن و گذراندن آنها در نهایت اختصار است و محتاج نیستند که برای آباد کردن شکم، آخرت خود را خراب کنند و از ظالم تملق بگویند تا طرف توجه مردم شوند باری حاصل آنکه بفرمایشات جناب شیخ ابدا نباید اعتنا کرد و السلام.

### عیب دوم [دسیسه‌چینی علما بر یکدیگر]

همی که بنا شد علما در مجلس عضویت داشته باشند ناچار بعضی داخل و بعضی خارج میشدند در مقام اسباب‌چینی بر ضد مجلس برمیآمدند چنانکه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۸

حسا دیدیم بواسطه تقدم آقا سید عبد الله شیخ فضل الله بر ضد او برخاست و چون نمی توانست آقا سید عبد الله را تکفیر کند لهذا مشروطه خواهان را عموماً تکفیر کرد و نه تنها در طهران اینطور شد بلکه در تمام بلاد ایران یکدسته از علما داخل مجلس و انجمن شدند و یکدسته قهراً خارج ماندند و دسته خارجی ناچار بر ضد دسته داخلی برخاستند و راضی شدند که اساس را برهم بزنند و زدند پس معلوم شد یکی از اسباب انحطاط مجلس ورود آخوندها بود در او و اگر یکمرتبه دیگر مجلس و مشروطیت در این مملکت پیدا شد حتماً باید مراقب باشند جنس عمامه بسر را در مجلس راه ندهند اگرچه بعنوان وکالت هم باشد و السلام.

### [علت آخر]: قتل فریدون زردشتی

جهت دیگر که همان را آخرین جهات قرار داده کتاب را ختم میکنم قصه تنبیه و قتل فریدون است و چون شرح آن حادثه را در جلد دوم مفصلاً نگاشته‌ایم در اینجا فقط بخلاصه مطالب قناعت مینمائیم.

بعد از ختم واقعه میدان توپخانه که در هشتم ذی قعدة ۱۳۲۵ شروع و در شانزدهم ذیقعدة از ماه مزبور بهمت و وساطت مرحوم نظام السلطنه ختم شد سه چهار شب بعد قتل فریدون اتفاق افتاد که در اواسط شب جماعتی با نردبان بخانه او رفتند و چند نفر در اطراف خانه کشیک میکشیدند و چند نفر وارد اطاق مشارالیه شدند در حالتی که پهلوی عیالش خوابیده بود و گویا از صدای آنها بیدار شده اول بخیال مدافعه افتاد و بطرف تفنگ رفته که در گوشه اطاق پر کرده حاضر بود ولی یکی از اشرار زخم قمه باو زده و دیگری او را گرفته مختصراً هرچه او و زنش التماس کردند فایده نبخشید و مشارالیه را با چندین زخم کشتند و مختصراً اسبابی که



عبارت بود از یک دستگاه چرخ خیاطی و دو سه لحاف و بعضی چیزهای

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۸۹

مختصر از آن خانه برداشته فرار کردند و چون این جماعت بانهایت جرئت آمده و مرتکب آن امر شنیع شدند و چیز قابلی هم نبردند عموم مردم احتمال دادند بلکه یقین کردند که عامل این عمل مقتدر نظام و صنیع حضرت بوده‌اند که بهمراهی مجلل السلطان بدستورالعمل شاه مرتکب این کار شده‌اند تا اسباب اغتشاش شهر و سلب امنیت را فراهم نمایند و اجرای نظمیه بهمین احتمال بخانه مجلل السلطان ریختند و کاکای او فیروز نام را که تنها در آن خانه بود گرفتار نموده در نظمیه و عدلیه استنطاق کردند و از اظهارات او که مشتمل بود بر پاره قرائن حاصل کردند که مقتدر نظام و صنیع حضرت با خود مجلل السلطان در آنشب بخانه فریدون رفته‌اند و چون صنیع حضرت و مقتدر نظام و اسمعیل خان و سید کمال بعد از ختم واقعه میدان توپخانه پنهان شده بودند معهدا اجزاء نظمیه در قیام پیدا کردن آنها برآمده وضع حضرت را در همان شب براهنمائی فیروز در خانه پدرزنش پیدا کردند اما از مقتدر و رفقاییش اثری بدست نیامد و دو روز بعد از انتشار این خبر مقتدر نظام و اسمعیل خان و سید کمال خودشان بخانه ظفر السلطنه که حکومت تهران بضمیمه وزارت جنک با او بود رفتند و در واقع باو پناه آوردند و صریحا از قتل فریدون تبری جسته و اظهار بی‌اطلاعی کردند بلکه گفتند اینکه ما پیای خودمان باینجا آمده‌ایم فقط برای این است که این تهمت را از خودمان رفع نمائیم و ظفر السلطنه بآنها اطمینان داد که در صورتیکه آنها قاتل فریدون نباشند از باقی گناهان آنها عفو کردند و از مجلس هم عفو آنها را صادر نماید ابتدا حضرات را بعدلیه فرستاد و مدتی در عدلیه باستنطاق آنها اشتغال داشتند و چیزی معلوم نشد از آنطرف اظهارات فیروز دلالت میکرد بر اینکه قاتل فریدون همین اشخاص هستند غفلتا باسباب بسیار غریبی قتله فریدون پیدا شدند و معلوم شد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۰

یک دسته مرکب از دو نفر غلام کشیک‌خانه و چند نفر مردم ولگرد مدتها کارشان دزدی بوده و همان دسته خانه حاجی قاسم فخار را هم چندی قبل از این قضیه غارت کرده بودند و بخانه فریدون هم بخیال دزدی رفته بودند و مسئله پولتیکی در کار نبوده است و آن اشخاص را بدست آوردند یعنی هشت نفر از آنها گرفتار شدند بعد از استنطاق در مقام تعیین مجازات آنها برآمدند و از قرار اجازه متواتره که تا یکدرجه ثابت و مدلل شده اداره جهانیان بتوسط سید مطهر و کیل معروف مبلغ کلی که کمتر از دوازده هزار تومان گفته نشده و زیادت از سی هزار تومان هم گفتند در میان آقایان و ناطقین و اجزای دیوانخانه تقسیم کردند که مجازات آنها را خیلی سخت معین کنند تا عبرت دیگران شود و کسی دیگر جرأت نکند در مقام اذیت آنها برآید بلکه بعضی گفتند این وجوه را از هندوستان تجار زردشتی در میان خود جمع‌آوری نموده فرستاده باین مصرف برسد. بهر تقدیر خواه از هندوستان خواه از تهران مسلما پول زیادی خرج کردند و چندین مجلس آقایان علماء را جمع کردند و از آنها استفسار کردند و بالاخره مجلس آقایان که بریاست آقای آقا سید- عبداله تشکیل یافته بود عاقبت این‌طور فتوی دادند که این چند نفر را اولاً باید با ضرب مرجع مولم تازیانه تنبیه کنند بعد هم دوازده سال حبس باشند این حکم شرعی را که یک جزء از آن مطابق قوانین شرعیه بود و جزء دومیش را نمیدانم از کدام قانون استخراج کرده‌اند بمحکمه جزا آوردند در آنجا قاضی ارداقی که سمت عضویت داشت باقا سید جمال واعظ حاجی ملک. حاجی صدق الملک رئیس محکمه و اقتدار الدوله رئیس اجرا و آقا جهانگیر خان و چند نفر نمایندگان انجمنها که گویا یا لاقلا اغلب از آنها مبلغی پول گرفته‌اند ضرب مرجع را عبارت از یکهزار و پانصد تازیانه تعبیر کردند و در روز معین تمام مردم و در صحن

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۱

عدلیه حاضر شدند و در حضور چندین هزار نفر تماشاچی اجراء مجازات مرقومه شد که هیچ کتابی در هیچ قانونی حتی در

وحشیهای افریقا چنین مجازاتی دیده نشده بود عجب تر آنکه بیست نفر فراش ایستاده و تازیانه بدست گرفته و بیچار را بر سه پایه بسته دو نفر دو نفر بنوبت میزدند و خسته میشدند و متصل مردم بی‌رحم وحشی طبیعت زندگان را تشویق میکردند و میگفتند زنده باد نایب زهر مار پاینده باد مشهدی .... آنها هم بشوق آمده چنان بسختی میزنند که نظیر آن را در عمرم ندیده‌ام سبحان الله عجب مردم وحشی بی‌رحمی در ایران ما پیدا میشود که از صدمه خوردن نوع خودش تفریح میکند متصل مردم دست میزدند و میخندیدند و زنده باد مجازات میگفتند و زن فریدون را سید جمال و ملک المتکلمین در نهایت احترام در ایوان برده بودند و هریک از این بدبختها که از خوردن تازیانه غش میکردند ملک المتکلمین باو خطاب میکرد و میگفت خانم راضی شدی از تمام اینها غریب تر آنکه عقیده اقتدار الدوله نامرد نانجیب این بود که مراد از ضربت موجع یعنی ضریکه مضروب را مدهوش نماید لهذا آنقدر میزدند که مضروب بکلی از هوش میرفت و یک نفر را بحکم او باز کردند همینکه خواستند او را بکنار ببرند دیدند پپای خودش راه میروند فوراً اقتدار الدوله گفت او را برگردانید و دو مرتبه بر سه پا بسته و این مرتبه آنقدر تازیانه بر او زدند که واقعا غش کرد بلکه بعقیده بنده مرد تمام عقلای ایران از این کیفیت دلشنگ شدند چرا که عقلای هر مملکتی خارج از دو طایفه نیستند یا مردمان متدین هستند یا متمدن اما متدینین میگفتند در هیچ شریعتی اینطور تقریر معین نشده بعلاوه تقریر باید مادون حد باشد، یعنی بدرجه حد نرسد و حد شرعی در شریعت اسلام هشتاد تازیانه است پس تقریر باید از هشتاد کمتر باشد هزار و پانصد تازیانه یعنی چه و چون یک نفر قاتل نبوده و قتل در میان چند نفر بوده هیچ کدام را بحد

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۲

قتل نمیتوانستند محکوم دارند و تقریر هم که هرگز باین اندازه وارد نشده نه اینکه هفت نفر مسلمان را برای خون یک نفر گبر بکشند چه این قسم تازیانه زدن در واقع هزار درجه از کشتن سخت تر بوده است و میگفتند این احکام غیر ما انزل الله نتیجه مشروطیت است.

اما مردمان متمدن معلوم است هرگز راضی نمیشدند که اینگونه مجازات بر افراد بنی آدم اجرا شود هزار و پانصد تازیانه نه صد و پنجاه تازیانه نه پانزده تازیانه هرگز راضی نمیشود بر بدن خر و گاو زده شود چه جای بدن لطیف انسان و اعجب من کل هذه الامور که این هفت جثه بی‌روح یعنی مردگان مجروح را را فوراً در حالت احتضار در گاری ریختند و بطرف کلات حرکت دادند و یکدسته مردم ولگرد در جلوی گاری آنها داد میزدند و زنده باد مجازات میگفتند باز اگر این مجازات بطور مساوات بود کسی اعتراض نمیکرد اما بدبختانه و متاسفانه دیدیم قاتل سید در مجلس ماند و نه کسی باستنطاق قاتل پرداخت و نه کسی در مقام مجازات او برآمد و نه ملت نجیب غیور زنده باد مجازات گفتند لعنت خدا بر رشوه که تمام خرابیهای دنیا بواسطه رشوه است خدای من گواه است که همانروز وقتیکه در حالت بهت و جنون بداره برگشتم بتمام اجزای ادارهام گفتم که من بچشم خودم دیدم که مجلس ما امروز بیاد رفت و آنها برعکس میگفتند مجلس امروز قوت گرفت مجملاً تمام نفوس متدینه و متمدنه آنروز از مجلس بیزار شدند و دیگر ذکر نکردند که اینکار مربوط بمجلس نبوده آخوندهای بی‌دین و ناطقین بی‌شرف و آئین و اجزاء عدلیه بی‌موجب رشوه گرفتند و تیشه به ریشه مشروطیت زدند و همانقسم که قبلاً نوشتیم فرق است بین اساس و اشخاص هرچه کردند همین چند نفر محدود معین کردند و تقصیری بر اساس نبوده و نیست.

بلی با آنکه من اول مشروطه طلب ایران هستم و در زمانیکه احدی کلمه مشروطه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۳

را در ایران نشنیده بود یا جرئت اظهارش را نمیکرد من مکرر در روزنامه ادب شرحش را مینوشتم و تمجیدش میکردم حتی صورت مجلس مبعوثان را ترسیم نمودیم و بهمین گناه محبوسا بکلات رفتیم اما از انصاف نمیگذریم تمام مفاسد واقعه زیر سر و کلاهی جاهل نبود و بنده گناه را از و کلاهی جاهل نمیدانم بلکه گناه و تقصیر با اصول و قواعد انتخابات است که یک مشت تاجر ورشکسته و

یکدسته آخوند و کیل شدند و بخیال تحصیل مداخل بجان مردم افتادند و کردند آنچه کردند یعنی تریاق فاروق که در مزاج عموم و تمام اهل عالم شفا بود در مزاج ما ایرانیان بدبخت اثر زهر قاتل از او بروز کرد و اگر بخواهم کارهای و کلا را بنویسم صد هزار بیت کتابت لازم است که بدبختانه چشم من از کار افتاده بعلاوه قلم من حاضر نیست زیاده‌تر از این ننگ مملکت را منتشر نمایم ولی همین قدر میگویم که سوای شش هفت نفر از آنها تمام دزد و جاهل و متقلب بودند بدلیل آنکه هنوز عدد و کلای مجلس به یکصد و بیست نفر نرسیده بود که هشتاد نفر از آنها هواخواه شاه بودند و پارتی مخصوص دولت و برضد مشروطیت کار میکردند و بعد از آنها در نهایت راحت و امنیت بمنصب و القاب و مداخل و مواجب رسیدند.

این بود جهات واقعه انحطاط مجلس شورای ملی ایران که بتفصیل نگاشتیم و هرگاه تمام آنها را بتحلیل عقلی ببریم یک جهت از آنها استخراج میشود و آن جهت اصلیه این است که وکلای ما یا دزدند یا جاهل مثلا در قانون مطبوعات که از مجلس گذشته و بصره شاه رسیده است صریحا نوشته است جسارت بشاه نباید کرد ولی روزنامه صوراسرافیل و مساوات علنا بشاه فحش دادند و هزار قسم نسبت های زشت باو دادند و شاه برخلاف تمام قوانین حاضر شد که وکیل بفرستد و در عدلیه با آنها محاکمه کند اما وکلا- مانع شدند و از روزنامه نویس حمایت کردند و من آن روز خیال میکردم واقعا بمناسبت خدمتی که با شاه دارند راضی نمیشوند

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۴

آنها را بمحکمه عدلیه بکشانند اما بعدها فهمیدم که این وکلا بحمايت شاه مانع از محاکمه شدند که برای شاه حرف حسابی باقی باشد و مظلومیت او در نزد تمام سفرا خارجه و عقلای داخله مدلل گردد پس هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ما است ورنه تشریف تمدن بر کسی کوتاه نیست و کسانی که این کتاب را میخوانند اگر جاهل باشند حتما نگارنده را مستبد فرض میکنند تعالی الله عما يقول الظالمون ولی بناموسم قسم است که من کسی هستم که برای قلع ریشه استبداد و استقرار اساس عدل و داد تا پای مرگ دویده‌ام و حالا- هم جان نالایق خودم را در این راه تقدیم میکنم اما افسوس که وکلای نانجیب ما قدر این مقام عالی را ندانستند و برای اخذ رشوه از اقبال الدوله و امیر بهادر یا حمایت .... بدست خودشان آتش بکارخانه عدالت زدند و با پیشه خودپرستی اساس نوع پرستی را ویران نمودند و مکرر میگویم اگر دو مرتبه بخواست خداوند بچنین نعمتی رسیدیم اولین شرط اهم این است که در مقام انتخاب وکلا دقت کنند و مردمان عاقل عالم و نوع پرست را انتخاب نمایند نه تجار ورشکسته و آخوندهای از همه جا رانده را چنانکه آن دفعه کردند و نتیجه وخیمه او را بچشم خودشان دیدند و با آنکه ما را عقیده این است که تمام معایب از وکلا است یعنی از جهالت آنها باز در مقام انصاف میگوئیم اگر تحریک شاه نبود شاید وکلا هم تا این درجه هتاکی نمیکردند و در نزد عقلای عالم واضح است که اگر رشوه دهنده در دنیا نباشد رشوه گیرنده پیدا نخواهد شد پس گناه رشوه دهنده بالاتر و زیاده‌تر از رشوه گیرنده است از این جهت که خداوند اول بر رشوه دهنده لعنت میفرماید بعد بر رشوه گیرنده (لعن الله الراشی و المرتشی) حالا تحقیق مطلب را بعقلاء قوم وامیگذاریم که درست دقت کنند و تمیز بدهند که آیا تقصیر وکلا زیاده‌تر است که حقوق نوعیه سی کرور ملت را بدراهم معدوده فروختند و آشیانه

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۵

مرغ بلند پرواز عدالت را سوختند تا کیفر آن کسانی که رشوه بدست گرفته و شبهای تار بدرخانه آنها رفتند و محرمانه جیب و بغل آنها را پر از اسکناس نو و مسکوکات طلا- کردند در حالیکه غیر از ذات اقدس احدیث احدی حاضر نبود و کمیته ما در این محاکمه لنک است و میثاق تحریر بسیار تنک هر کس هرچه بفهمد همان را مجری و مأخذ کار قرار بدهد ما همین قدر اجمالا بتوانیم در عالم مورخی بنویسیم که شاه و درباریها راضی به بقاء مجلس نبودند و اسباب چینی در انهدام اساس مشروطیت میکردند و نزدیکترین وسیله آنها این بود که وکلای خائن را بدادن رشوه با خود همراه کردند و کردند آنچه کردند و شد آنچه شد که

خداوند نظیرش را در هیچ عصری نصیب هیچ ملتی نفرماید اینست آنچه را که ما میتوانیم بنویسیم و دیگر تو خود نوشته میخوانی و هم ناگفته میدانی.

\*\*\* در تاریخ ۲۹ شعبان از سال ۱۳۲۶ در قریه تجریش که مرکز شمیران ییلاق معروف تهران است با نهایت خوف و وحشت از مراقبت خفیه‌نویسان درباری باختتام این کتاب موفق شدم و فلسفه اولین کودتای نخستین پارلمان ایران را تشریح کردم و الحمد لله رب العالمین.

احمد کرمانی مدعو به مجد الاسلام

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۷

### کتاب و نشریاتی که در تجشیه و تصحیح این کتاب از آنها استفاده شده است

ادیب هروی تاریخ پیدایش مشروطیت ایران

اسکندری-عباس کتاب آرزو

اعتماد السلطنه روزنامه خاطرات

افشار-ایرج یادداشتهای قزوینی

اقبال-عباس دوره مجله یادگار

بامداد-مهدی شرح حال رجال ایران

باستانی پاریزی تلاش آزادی

برون-ادوارد انقلاب ایران ترجمه احمدپژوه

تاریخ ادبیات

تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت

بینا-علی اکبر تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از گلستان تا ترکمانچای

تحویلدار-میرزا حسین خان جغرافیای اصفهان

تیموری-ابراهیم عصر بی خبری

اولین مقاومت منفی در ایران

خان ملک ساسانی سیاستگران دوره قاجار

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۸

دولت آبادی-یحیی تاریخ معاصر حیات یحیی

دهخدا لغت‌نامه

رائین-اسمعیل انجمنهای سری در تاریخ مشروطیت

سایکس-پیرم خان تاریخ ایران ترجمه فخر داعی

سعادت نوری-حسین ظل السلطان

تاریخ مشروطیت ایران و جنبش‌های وطن خواهان اصفهان و بختیاری

شجعی-زهرا نمایندگان مجلس شورایملی در بیست و یکدوره قانونگذاری

شمیم-علی اصغر ایران در دوره سلطنت قاجار

- صدر هاشمی - محمد تاریخ جراید و مجلات  
صفائی - ابراهیم رهبران مشروطه  
اسناد سیاسی  
عزیزی - دکتر محسن تاریخ عقاید سیاسی  
فرمانفرمائیان - حافظ تاریخ قرون معاصر  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۲۹۹  
فلسفی - نصر الله زندگانی شاه عباس  
کاساکوفسکی خاطرات کاساکوفسکی  
ترجمه عباسقلی جلی  
کسروی - احمد تاریخ مشروطه ایران  
مجد الاسلام - احمد منظومه شهر خاموشان  
روزنامه ادب  
روزنامه ادب ندای وطن  
روزنامه ادب کشکول  
روزنامه ادب الجمال  
روزنامه ادب محاکمات  
محمود - محمود تاریخ روابط ایران و انگلیس  
مصاحب - غلامحسین دائره المعارف فارسی - جلد اول  
مدرس چهاردهی - مرتضی سید جمال الدین و اندیشه‌های او  
ملک‌زاده - مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران  
معین - محمد فرهنگ معین  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۰  
معاصر - حسن تاریخ استقرار مشروطیت در ایران  
مسعودی - عباس اطلاعات سالانه  
ناظم الاسلام - محمد تاریخ بیداری ایرانیان - روزنامه نوروز  
وحید دستگردی - حسن دوره مجله ارمغان  
وحیدزاده دوره جدید ارمغان  
وحیدنیا مجله وحید - خاطرات  
وزیری - احمد علیخان تاریخ کرمان  
هنرفر - لطف الله گنجینه آثار تاریخی اصفهان  
یغمائی مجله یغما  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۱

آ آقا محمد خان ۱۰۸

آقا نجفی ۶۱ ۶۲ ۲۱۱ ۲۱۸ ۲۲۶ ۲۲۸ ۲۲۹

الف ابو القاسم زنجانی ۲۲۰ ۲۲۱

۲۲۲ ۲۲۴

اتابک ۲۲ ۳۳ ۴۲ ۶۷ ۶۸ ۱۰۱ ۱۷۵ ۱۸۰ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۳ ۲۲۸ ۲۳۴ ۲۳۹

احتشام السلطنه ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۸۴

احسن الدوله ۱۰۵

احسن الملك ۲۰۵

احمل السلطان ۱۰۵

اختر الدوله ۱۰۰

ادوارد برون ۲۳

اديب السلطنه ۱۰۴

ارشد الدوله ۵۵

ارفع الدوله ۷۷

ارفع الملك ۱۰۵

اسداله خان ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۶ ۲۱۸

اسعد الممالک ۱۰۴

اسعد السلطان ۱۰۵

اسکندر ۲۳۳

آشتیانی مصطفی ۹۸

آشتیانی حسن ۱۵۲

اشجع الملك ۱۰۵

اشرف الملك ۱۰۵

اشرف السلطنه ۱۰۵

اعظم السلطان ۱۰۵

اعظم السلطنه ۱۰۵

افتح الدوله ۱۰۵

افضل السلطان ۱۰۵

افضل الملك ۱۰۵

افهم الدوله ۱۰۵

افهم السلطان ۱۰۵

افهم الملك ۱۰۵



اقتدار الدوله ۲۱۹

اقوام السلطنه ۱۰۵

اکبر الممالک ۱۰۵

امیر اعظم ۱۰۷۹

امیر افخم ۱۰۷

امیر اسعد ۱۰۸

امیر امجد ۱۰۸

امیر اشرف ۱۰۸

امیر اکمل ۱۰۸

امیر اقوام ۱۰۸

امیر لشگر ۱۰۴

امیر نظام ۱۵۶

امجد الشریعه ۱۰۵

امیر مکرم ۱۰۷

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۲

فهرست اعلام امیر معظم ۱۰۷

امیر مجلل ۱۰۸

امیر بهادر ۲۹۵ ۸۶ ۵۵

امین الدوله ۱۰۳ ۱۰۸ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۷ ۱۷۹ ۱۸۵ ۱۹۴ ۲۰۹ ۲۳۴ ۲۳۶ ۲۳۸ ۲۸۱

امجد الدوله ۱۰۵

امجد نظام ۱۰۵

امجد العلماء ۱۰۵

امین الملک ۱۸۰ ۱۸۱

امین الشریعه ۱۰۲ ۱۰۳

امین السلطان ۱۴۹

امین العلماء ۱۰۴

امین التجار ۱۰۴

امین الاسلام ۱۰۴

انتصار الدوله ۱۰۱

انصر الدوله ۱۰۵

انوشیروان ۷۹ ۷۴

ب بارونفسکی ۲۱۸

باقر شفتی ۱۹۳

بامداد ۲۰۴

بديع الممالک ۱۰۴

بديع الملک ۱۰۴

بديع السلطان ۱۰۴

بحر العلوم ۱۰۴

بوکینگهام ۱۸۵

بهادر لشکر ۱۰۰

بهاء الواعظین ۶۰

بیسمارک ۲۳۳

پ پطر کبیر ۲۳۳

ت تاج الشعراء ۱۰۴

ج جلال السلطان ۱۰۴

جلال الواعظین ۱۰۴

جمال بروجردی ۲۲۱

ح حاجب الدوله ۱۷۶۸۰

حاجی ملک ۱۰ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۳ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۸۸ ۸۹ ۱۱۴

حاجی محمد ابراهیم ۱۹۴

حاجی آقا نوراله ۶۱ ۶۲ ۲۲۵ ۲۳۸

حسنعلی میرزا ۹

حسن ۱۰۸ ۱۹۹

حسن ورزنده ۲۰۰

حسن شیرازی ۱۴۴

تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۳

فهرست اعلام حسن معاصر ۲۴

حسینعلی بهار ۱۹۱

حسن مستوفی ۹۵

حسین تریاکی ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

حیدر علی ۲۱۵

خ خاندانقلی بیگ ۱۰۸

ر رژی ۱۱۴ ۱۴۶ ۲۳۲

د دبیر نظام ۱۳ ۸۹

دولت آبادی یحیی ۱۶۶

س سالار الدوله ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۶۳ ۶۸ ۶۹

- سالار امجد ۱۰۴  
 ساعد الدوله ۱۰۰  
 ساعد السلطنه ۱۰۰  
 ساعد الملک ۱۰۰  
 سردار اعظم ۲۲۷  
 سعد الدوله ۱۶ ۱۷ ۳۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۱۸۳ ۲۳۴ ۲۴۰ ۲۴۱  
 سعید خان ۱۳  
 سلطان العلماء ۱۰۲  
 سلطان الواعظین ۱۴  
 سلیمان نایب الصدر ۱۰۸  
 سعید السلطنه ۱۷۵  
 سلمان فارسی ۲۷۸  
 سید ابراهیم اخوی ۳۳  
 سید رضا سادات ۳ ۶۹  
 سید جمال افجه ۶  
 سید اسد اله ۱۹۵ ۱۹۸  
 سید جمال واعظ ۶۰  
 سلطان علیخان ۲۳۴  
 سیف الدوله ۱۹۳  
 سید مطهر ۲۹۰  
 سید محمد ۹۰  
 سید عبد اله ۸۰ ۱۷۱ ۲۳۴  
 سید محمد باقر ۱۹۵ ۲۰۰  
 سید یحیی ۱۰۱  
 ش شجاع نظام ۱۰۴  
 شجاع السلطنه ۶۸ ۲۱۰ ۲۳۳ ۲۵۳  
 شمس الحکماء ۸۷۵  
 شمس السلطنه ۱۰۰  
 شمس الملک ۱۰۰  
 شیخ رئیس ۲۱۳  
 شیخ فضل اله نوری ۱۶ ۱۷۱ ۷۳ ۲۵۳ ۲۶۲  
 شیخ یحیی ۶  
 تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۴

فهرست اعلام ص صارم الدوله ۲۲۶

صدر المالی ۱۰۴

صنیع الدوله ۲۴۰ ۲۴۱

صنیع حضرت ۲۸۹

ظ ظفر السلطنه ۲۸۹

ظل السلطان ۳۵۷ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۱۰۳ ۱۳۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۵۱ ۲۰۸ ۲۱۷ ۲۲۶ ۲۲۹ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۵۲ ظهیر الدوله ۱۰ ۱۱ ۸۴

ظهیر السلطان ۸۴

ع عباس افندی ۲۱۳

عزیز اله ۲۱۲ ۲۱۳

علاء الدوله ۵۰ ۶۱

عبد اله خان ۱۹۳

عبد العزیز ۲۶۱

عضد السلطنه ۱۰۰

عین الدوله ۲۱ ۲۲ ۱۰۱ ۱۵۳ ۱۹۳ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۶

عین السلطنه ۱۰۰

ف فرمانفرما ۲۷۵ ۳۳ ۳۴ ۱۰۳ ۱۵۲ ۱۵۴ ۱۵۶ ۱۵۷ ۲۵۲

فتحعلی شاه ۱۹۳

فریدون ۲۸۸

فضل اله نوری ۱۶ ۱۷ ۱۷۳ ۲۵۳ ۲۶۲

فخر الملک ۲۵۹

فاتح الدوله ۱۰۵

ق قوام الملک ۳۵

قوام حضور ۱۰۴

قوام الدوله ۸۴

قوام الاسلام ۱۰۳

قوام الاطباء ۱۰۵

قوام الواعظین ۱۰۵

قوام الاسلام ۱۰۵

قویم السلطنه ۱۰۵

قویم الملک ۱۰۵

قائم الدوله ۱۰۵

قائم السلطنه ۱۰۵

ک ک کوکب الدوله ۱۰۰ کوران کنت ۱۸۶

- تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۵
- فهرست اعلام ل لسان الدوله ۱۰۰
- لسان السلطنه ۱۰۰
- لسان الملک ۱۰۰
- لوئی سیزدهم ۱۸۵
- م مجد الاسلام احمد ۱۳۸ ۱۰۴ ۲۹۵
- مجلل السلطان ۱۰۴ ۲۸۹
- محمد علیشاه ۲۲ ۶۳ ۷۷
- محمد فاضل ۲۷
- محتشم السلطنه ۲۸
- محمد صادق ۹۰
- محمد خان ۸۸ ۸۹
- محمد جواد ۲۱۵
- محمد حسین اصفهانی ۱۷
- مخبر السلطنه ۱۵۳ ۲۴۰
- مستوفی الممالک ۱۰۴ ۹۴
- مستعین الدوله ۱۰۱
- مستعان الدوله ۱۰۱
- مستشار دیوان ۷
- مشیر السلطنه ۲۱ ۲۲ ۴۴ ۲۵۲
- مشیر الممالک ۱۳
- مظفر الدین شاه ۱۳ ۵۶ ۱۰۷ ۱۲۹ ۱۴۹ ۱۶۲ ۱۷۷ ۱۹۱ ۱۹۳ ۲۳۳ ۲۵۹
- معمد خاقان ۲۳۴
- معاون الشریعه ۱۰۴
- معاون الواعظین ۱۰۴
- مقر السلطان ۱۰
- معمد العلماء ۱۰۴
- معین السادات ۱۰۴
- معاون الوزراء ۱۰۴
- معاون الاطباء ۱۰۴
- معز الدوله ۹
- مفتوح السلطان ۱۰۵
- مفتوح السلطنه ۱۰۵

- مقتدر نظام ۲۸۹  
 محمد رحیم خان سردار ۶۳ ۶۴  
 مدبر الدوله ۴۴  
 معین الدوله ۱۰۱ ۵۰  
 مشیر الدوله ۵۷ ۵۸ ۲۳۹  
 میکادو ۷۸  
 محمد علی زنجانی ۱۹۲  
 مشار السلطنه ۱۰۵  
 مشار الدوله ۱۰۵  
 مستشار الدوله ۱۰۵  
 مجاهد السلطنه ۱۰۵  
 مستشار الممالک ۱۰۵  
 میرزا آقاسی ۱۰۹  
 میرزا صالح ۱۱۵  
 تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۶  
 فهرست اعلام میرزای قمی ۲۰۰  
 محمد ۱۹۸  
 محمد ربیع ۱۹۴  
 محمد مهدی ۱۹۴  
 محمد ابراهیم ۱۹۴  
 میرزا حسن ۲۰۷  
 میرزا حسین ۲۰۷  
 میرزا هادی ۲۲۰  
 میرزا علی محمد ۲۲۱  
 میرزای حکیم ۲۰۰ ۲۰۲ ۲۰۶  
 مخبر الدوله ۱۵۵  
 ملک التجار ۱۰۴  
 ملک الشعراء ۱۰۴  
 ممتاز الدوله ۹۰  
 منتصر الدوله ۱۰۴ ۱۰۱  
 منتصر الممالک ۱۰۴  
 منشور الممالک ۱۰۵  
 منشور السلطان ۱۰۵



- منصور السلطنه ۱۰۵  
منصور نظام ۱۰۵  
منصور الملک ۱۰۵  
منصور الدوله ۱۰۵  
منیر آقا ۲۲۱ ۲۲۲  
مولی حفیظ ۲۶۱  
مؤقر السلطنه ۴۴ ۱۸۹  
مؤتمن السلطنه ۱۰۱  
مؤتمن الدوله ۱۰۱  
مؤتمن الملک ۱۰۱  
موید الاسلام ۱۰۳  
موسی خان ۹۸  
میرزا جهانگیر خان ۳ ۱۰ ۶۹  
ن ناصر الممالک ۱۰۰  
ناصر الملک ۱۰۰ ۲۴۱  
ناصر خاقان ۱۰۰  
ناصر لشکر ۱۰۰  
ناصر نظام ۱۰۰  
ناصر حضور ۱۰۰  
ناصر دفتر ۱۰۰  
ناصر الوزراء ۱۰۰  
ناصر السلطنه ۸۰ ۹۹ ۱۷۵  
ناصر الدین شاه ۴۱ ۹۲ ۹۳ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۱۰ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۴۹ ۱۵۳ ۱۹۲  
ناصر الدوله ۱۰۰ ۱۰۵ ۱۷۴  
نادر شاه ۱۰۸ ۲۸۱  
ناشر الممالک ۱۰۵  
ناظم الدوله ۱۵۷ ۱۷۵  
ناظم الایاله ۱۰۴  
ناظم الاطباء ۱۰۴  
ناظم الاسلام ۵ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۳  
ناشر الدوله ۱۰۵  
تاریخ انحطاط مجلس، متن، ص: ۳۰۷  
فهرست اعلام نجم حضور ۱۰۰

- نجم الدوله ۱۰۰  
 نصره السلطان ۹۹  
 نصره خاقان ۹۹  
 نصره السلطنه ۹۹  
 نصره الملك ۹۹  
 نصير الملك ۵۶  
 نصير لشكر ۱۰۰  
 نصير الممالك ۱۰۰  
 نصير حضور ۱۰۰  
 نصير خلوت ۱۰۰  
 نصير دفتر ۱۰۰  
 نصير نظام ۱۰۰  
 نصير السلطان ۱۰۰  
 نصير السلطنه ۱۰۰ ۲۲۵  
 نصير الدوله ۱۰۰  
 نصير خاقان ۱۰۰  
 نظام السلطنه ۱۰۳ ۱۸۰ ۲۳۰ ۲۳۴ ۲۵۲ ۲۸۸  
 نظام الملك ۵۸ ۱۰۳  
 نظام الشريعه ۱۰۳  
 نوژ ۲۱ ۶۷ ۱۵۹ ۱۶۹ ۱۶۱ ۱۸۲ ۲۳۴ ۱۳۵ ۲۳۸  
 منير الدوله ۲۳۴  
 و وثوق الدوله ۲۴۱  
 ورقا ۲۱۲  
 وزير افخم ۲۳۴  
 ويكتوريا ۱۸۶  
 ی يحيى ازل ۱۹۱  
 يحيى دولت آبادی ۱۶۶

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

